

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232069

UNIVERSAL
LIBRARY

بهشت نمی باید دیگر باعث آن بود که شیخ یوسف همدانی را پرسیدند که چون این روزگار بگذرد و این طائفه
 رومی در نقاب تواری آرد چه کنیم تا باسلامت بمانیم گفت هر روز و رقی چند از سخن ارجندا ایشان بنوا نسید
 دیگر آنست که از کودکی بی سببی با دوستی این طائفه در خانم موج میزند و همه وقت مصرف دلم سخن ایشان بود
 ناچار بقدر فرصت وقت سخن ایشان را جلوه کردم چه این عهدی است که این شیوه سخن و سخن اهل آن انجمن کلی
 رومی در نقاب آورده است و مدعیان لباس این عانی بیرون برآمده و اهل دل چون کبریتا صحرای غریز تر شده
 بنفید رحمة الله تعالی شبلی را گفت اذ اوجبت من یوافقک علی کلمة مما تقول فتمسک به دیگر چون
 دیدم که روزگاری پدید آمده است که شرار مردم خیانت را فراموش کرده اند و موش ساخته تا مفلسان ماند
 و لمتندان یگان را فراموش کنند و در سیرت و صورت صاحبان رغبت نمایند دیگر سخن که بهتر سخن نباشد
 بچند وجه اول آنکه دنیا را بر دل مردم سرد کند دوم آنکه آخرت را با باد و بدسوم آنکه دوستی حق را و دل مرد
 پدید آرد چهارم آنکه مرد چون این سخن بشنود زاده را بی پایان ساختن گیرد و جمع کردن چنین غنما از واجبات بود
 و میتوان گفتن که در آفرینش با این نامیت از بهر آنکه سخن ایشان شمع قرآن و اخبار است که بهترین غنماست
 و میتوان گفتن که این کتابیست که غنمان را مرد کند و مردان را شیر مرد و شیر مردان را فرد و فردان را عین درد
 و چگونه چنین کنند که هر که از آن نظر ارا دت برخاسته نیکو آگاه گردد که آن چه در دودوست در جانهایی ایشان که
 از چنین کار باو ازین گونه غنما از دل ایشان بجهرا آمده است امام محمد الدین خوارزمی روزی میگوید و گفت
 خداوند مرا ازین قوم گردان باز نظر بگیا این قوم گردان که قسمی دیگر را طاقت ندارم

این طائفه اند اهل تحقیق فانی ز خود بدوست باقی

باقی همه خویشان پرستند وین طرفه که میسند و مستند

الکون اسامی این بزرگواران بعضی غنمان ایشان یاد کنیم و خود را درین ذکر فراموش سازیم و چون مقصود این
 بیان تمتع بکلمات طینات و حالات سنایات ایشان است مراعات تقدیم و تاخیر در ذکر تعقیب بذوات مولید
 و وفیات در هر ترجمه نصب العین نیست بلکه کیفا اتفاق آنچه وقت بدان خوش گشت نوشته آمد

ابو بکر صدیق رضی الله عنه نام او عبد الله است و لقب با حقیق در مروه بن کعب با جناب رسالت مسلم ملقب
 میشود مادرش ام انجر سلی دختر صحرا بانی بود او را صدیق فرمود بنا بر صدیق بنجر اسرار در که پیداشد و سال
 و چهار ماه و چند روز از آن حضرت صلعم در عرخر در دست نزد قبول اسلام سی و هفت یا هشت ساله بود و دست

ولا يجهله الا افضلكم مقدرة وملككم لنفسه وفروء العجز عن ذلك الادراك ادراكه ومجاضته
نوشته آنحضرت صلعم بيارشدا ابو بكر عبادت آمد آنحضرت صلعم شفا یافت و ابو بكر بيارفتاد آنحضرت اورا عبادت
کرد و می صحت یافت چنانکه نزد عبادت بيارشده بود صدیق رضی الله عنه درین باب این ابیات گفت

مرض الحبيب فعدايته فرضت من حذري عليه

شقي الحبيب فعاديني شفتيت من نظري اليه

یکی را از تابعین پرسیدند ابو بكر را دیده گفت آری دایت ملكا في ذي مسكين کسی اورا اگر مدح کردی وی
گفتي اللهم انت اعلم بي من نفسي وانا اعلم بنفسي من غير الله جعلني خيرا اها يحسبون واغفري لاي يعلمون
ولا في اخذني بما يقولون مدت خلافت وی دو نیم سال است در ششم روز جمعه ماه جادی الاخره بعثت ششم
سال قضا کرد آخر کلام او این بود در بقی فی مسلما و الحق فی الصالحین چون مرد مدینه مرتج بجا و قوم در شست
آمد چنانکه روز وفات نبوی شد جابر گوید نقش اورا بر در خانه قبر نبوی بردیم و گفتیم این ابو بكر صدیق است بخوابد که نزد
نبی صلعم مدفون شود باب مفتوح شد و نداشتیم که کشا و کذا فی الصفوة و آوازی گوش خورد که رضی الله عنده الحبيب الی الحبيب
میان منبر و مرقد منور عمر بن خطاب نماز جنازه بگزارد و در همان سهری که آنحضرت راصلم برداشته بودند نهاده بودند
و شب هنگام مدفون شد و سرش را در برابر گفت رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب معتبره است حدیث سلسله
علیه نقشبندید در طریق منتی می شود بوسه رضی الله عنه

عمر بن الخطاب رضی الله عنه در کعب آنحضرت صلعم ملقی می شود مادرش خنتمه دختر با شتم بود آنحضرت اورا
روز اسلام آوردن بدار قم فاروق نام کرد و روز بدر بانی حفص ملکی ساخت و وی اول کسی است که اورا امیر المومنین
خواندند و اولیات او بسیار است در تاریخ خلفاء و نور الابصار و اجماع التواریخ و جز آن مر قوم شده و اسلام او بدعای
نبوی بود در سال ششم بعد از اسلام حمزه سفید رنگ با سرخی اصلع الا سحت سرخ چشم بود در عارضین خفتی داشت
و هر دو دست کار یکسان میکرد در قوریت و صفت او آمده فن من جدید امین شدین قرن یعنی جبل اصغر
آیات و احادیث و فضل او بسیار وارد شده بعضی خاص است و بعضی مشترک میان او و ابو بكر قصه کرامات و در باره
اجرا نیل و ندای ساریه معروف است موافقات او با آیات قرآنی قریب هزاره موضع است سیوطی ذکرش در سال
مفرده کرده و محرر بطور هم آزاد بعضی مولفات خود آورده و در ازاله الخفا عن خلافة الخلفاء و فی فاروق را
فراهم ساخته و در نور الابصار در ترجمه شریفش بسط نموده از انفاست قدسیه است اللهم ادر ذقی شهادة فی

سبيلك واجعل موتي في بلد رسولك وگفته من خاف من الله تعالى لم يشف غيظه ومن يتق الله
لم يضيع ما يريد و فرمود لیستی كنت كبتنا سمنوني ما بد الله ثم فرمود بحوني واكلوني واخر حوني عذرة ولم
اكن بشرا در مرض موت سراود كنار ابن عمر بود فرمود ای پسر این سرا بر زمین بنه وی گفت شمار اچسیت اگر
بر فخذ من ست یا بر زمین فرمود ضعه علی الارض ناچار عبدالسدر بر زمین گذاشت فرمود دلی و دلی ای
ان لم یوحی ربی بعده گفت وددت الخیج من الدنيا کما دخلت کالجلی ولا وز علی وی را ابو لولود
بزخم خنجر نیز ناف شهید کرد در ذی الحجه روز دوشنبه بعمر شصت و سه سال سه روز بعد از جراحت بخت پیوست
درت خلافت او ده سال و شش ماه است مگر چند روز صیب بن سنان رومی نماز جنازه کرد و در حجره عایشه
بپهلوی جناب نبوت صلعم یا سود مرویاتش در کتب احادیث پانصد و سی و دو حدیث است که ذاتی المسامرات
خانواده او وسیع منسوب باوست

عثمان بن عفان رضی الله عنه آنحضرت عالم دوی در عبد مناف ملتقی میشو ند پس وی اقرب تلامذت است بحضرت
رسالت مادرش از وی بنت کزیز بود ولادت او در طائف بوده و اسلامش بر دست صدیق واقع شده ابن سنی
و نه سال بود که سلمان گردید و وی اول کسی است که بعد از ابی بکر اسلام آورد ثالث خلفاست و هم مشاهد حاضر
شد جز بد که بنا بر مرض رقیه آنحضرت تعلم او را در مدینه گذاشت اما سهم داد و در محبت رضوان دست خود را
دست او گردانید و یکبار او را با خصوصیت دعا کرد آخر خطبه او این است ایها الناس ان الله انما اعطاکم
الدنیا لطلبوا بها الاخرة فلم یعطکموها لکن الیها ان الدنیا تقنی والاخرة تبقى کانتبط لکم الفانیة و
لستعد لکم عن الباقیة اثر و اما یبقی علی ما یقی فان الدنیا منقطعة وان المصیلة لیه الله اتقوا الله فان تقوا
جنة من یاسه و وسیلة عذرة واحد و امن الله الغیرة و الزموا جماعتکم لا تصیروا لخذنا لاله و بی حنی الله
ابیض اللون یا سمر اللون رقیق البشرة کثیر شعر الراس عظیم اللحية میانه قد نه طول نه قصیر خوب صورت خشم الکرا دیس بعید
بابین المنکبین بود لحمیه را زرد میکرد و دندان را بزرگ بود ابن حزام مازنی گفته بهیچ زود ماده را احسن الوجه تراز
عثمان ندیدم بعد شهادت عمر در سینه ماه و یکجبه با وی بیعت کردند او را ذوالنورین گویند زیرا که دو دختر نبوی در
حباله نکاح وی آمدند بغایت شدید الحیا بود در مکان بند هم نزد غل جامه دور میکرد و فتوحات زمانه او نیز بسیار است
وی بیرونه را خیره در راه خدا وقف کرد و قرآن شریف را جمع نمود و او زده سال خلافت کرد و قدری کم شتاد
و هشت یا نود ساله بود که شهید شد جبرین مطعم بروی نماز گزارد احادیث مناقب او در کتب سنت بسیار است

کرمیه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا من اولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
در حق او نازل شد وقتی که تمیز عیش غزو و تبوک کرد کذا فی مناقب الاولیاء و حال محامرو او و قصه شهادت بتفصیل
در اشاعه و جز آن مذکور شده رضی الله عنه

علی بن ابیطالب رضی الله عنه ابن عم رسول است و سیف الله السلول در که داخل کعبه روز جمع است
سال پیش از هجرت متولد شد و جزوی احدی پیش از وی در بیت الاحرام پیدا نشده مادرش فاطمه بنت اسد
و او اول هاشمی است که هاشمیه او را زاد وی نزد جناب نبوت تربیت گرفت و در ده سالگی اسلام پذیرفت و جز
تبوک حاضر همه مشاهد شد وی آدم شدید الادب و صقیل العینین بزرگ دیده اقرب بسوی قصر از طول بزرگ شکم
کثیر الشعر عریض الخویض ابيض الراس و العیبه بود و در زنا عقی گفته میانه قدسیا چشم کلان دیده خوش وجه
کلان بطن بود گویا ماه شب چهاردهم است آیات قرآنی در باب او نازل شده و احادیث نبوی در مناقب
وی بسیار آمده آبن عباس گفته نیست آیتی در کتاب خدا بلفظ یا ایها الذین امنوا مگر آنکه علی اول و امیر است
اوست و آنحضرت فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه در نور الابصار گفته لفظ المولی یستعمل لازمه معانی
متعدده و در ده القرآن العظیم فتارة یتکون بمعنی اولی و تارة بمعنی الناصر و بمعنی الوارث و بمعنی
العصبة و بمعنی الصدیق و بمعنی السید و المعنق و هو ظاهر فیکون معنی الخلیف من کنت ناصره او
حمیه او صدیقه فان علیا کذلک انتی امام احمد و قاضی سمیع و ابو علی نیا بوری و نسائی صاحب سنن
گفته اند لعمریه فی فضائل احد من الصحابة بالاسانید الجیاد عار و ی فی فضل علی بن ابی طالب و بیضاوی
که چون پدرش ابوطالب محضر شد آنحضرت صلعم فرمود ای عم کیا رکعبه گویا مرا محبت باشد در شفاعت تو گفت که هست
می کنم که گویند جز من کاش گشت وقت موت این آیه نازل شد انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء
شیخ محی الدین بن عربی در نصوص گفته لو کان الله اثر و لکن الله احد اکمل من رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم و لا اعلم الا فی همة منه و ما اثر فی اسلام ابی طالب همه و فیه نزلت الاية انتی و مناقب
الاولیاء گفته از اینجا باید دانست که هست را تا اثری در خلافت ائمه خدای تعالی نیست انتی اما ما در علی فاطمه بنت اسد
ایمان آورد و هجرت نمود و در دست چارم هجری وفات یافت آنحضرت صلعم او را بقیص خود کفین نمود و خود
دفن فرمود در حق مرقضی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی قال تعالی قل لا اسألكم علیه اجرا الا
المودة فی القربی مراد باین قرنی نزد جمهور مفسرین علی و فاطمه و حسن و حسین اند و این آیه نیز در شان مرقضی

فرود آمده اند از نیکوکاران و رسول و الذين امنوا الذين يقيمون الصلوة و ياتون الزكاة وهم را كعون
و كذا كقولهم و يطعمون الطعام على حبه مسكينا و يتيمًا و اسيرًا و وى داخل است در آیه تطهير ملائكة
از كلمات طيبات اوست الناس نيام فاذا اماق انتبهوا الناس اشبه بزمافهم منهم بابا هم من عرف
فقد عرف به بالبر يستعبد المحر لا تنظر الى من قال و انظر الى ما قال الخرج عن عبد الله بن قيس
لا تظهر مع البغي لا شرف مع سوء الادب لا راحة مع الحسد لا سود مع الانتقام لا محبة
مع المراء لا صواب مع ترك المشورة لا زيارة مع زعارة لا اداء اعبي من الجهل لا مرض اضني من
من قلة العقل الى غير ذلك من الكفاس القدسيه و هي كثيرة طيبة جدا در نور الابصار سخنان بسيار از
نثر و نظم وى كرم الله وجهه آورده و درستان حمل و صفيين بتفصيل نوشته و عبد الواحد بن محمد آدمي تسمى كتابي
از كلام مشهور وى فراهم آورده و عز الحكيم و در دالكلام نام کرده مجلدى متوسط است بر ترتيب حروف زالف
تا يا و گفته اسانيد اين را خذت کرده ام و از جا خط غيب دارم كه با آن همه علم و تقدم در فضل يسيرى از كثير كلام
او چه قسم كفايت نموده و از نظر دين كتاب ظاهر ميشود كه معنا مينش همسا يه مضامين اقوال حكما و عرفا واقع شده
اما وصحت اسناد آن نظر واضح است شهادت وى رضى الله عنه بر دست عبد الرحمن بن ملح شقيق بوده گويند وى
در سنين خلافت خود رج كمره بنا بر اشتغال بحروب و پيش از آن بسيار حج ميكرد روزيكشنبه سيزدهم رمضان
سنه چهل و نهم شصت و پنج سال يا بمرابى بكر و عمر بن قيس چون زخمى شد گفت فوت و در ب الكعبة فرزند
حسن ببطبر وى نماز كرد و در رسته جامه بوضع عزى شب هنگام مدفون گرديد و بعضى گويند در نجف و نزد بعض ميان
مسجد و خانه و نزد بعض در قصر الاماره كوفه كذا فى الفصول المهمه مروياتش در كتب حديث پانصد و هشتاد
و شش حديث است

امام حسن بن علي رضي الله عنه در سنه سوم از هجرت در نصف رمضان پيدا شد اول اولاد علي فاطمه است
آنحضرت صلوات الله عليه نام او حسن کرده ابليس مشرب نحره ادع لعينين سهل الخدين كشت اللحية ذو فرعه بود عتي او گوياب ابرقي
از فضيحت عظيمه انكر ايسر خنيم بعيدا بين المتكبين ربه خوش روى بسيار بود و خضاب سياه ميكرد و جعد جوى سياه
بود و پانزده حج كرد و سكرت تمام مال خود را در راه خدا داد كذا فى كذا و ابو محمد است و القاب بسيار دارد و شهر آن
تقى است و اعلاى آن در رتبه ميديت و اين لقب بخشيده رسول خداست صلوات الله عليه و سلم و زكى و سبط وولى هم از لقبها
اوست در مناقب عيسى صحيحين و غير آن حديثها آمده وى خلافت را در سنه نصف جمادى الاولى بمبا و ميگذشت

و مصاحبه کرد تا خون سلمان بیافته و نزدیک و برادر ارصد هزار درم در هر سال که معاویه بوی میداد قناعت فرمود
حافظ ابو نعیم در حلیه نبیه از کلام او آورده و صاحب نور الابصار آنرا با زیادت نقل کرده از انجمن این است
لا ادب لمن لا حفظ له و کلامه لمن لا همة له رأس العقل معاشره الناس بالجمیل و بالعقل تدبیرک
الداران جمیعاً و من حرم العقل حرم مصاحباً و گفته ملاک مردم در سه چیز است در کبر و حرص و حسد از کبرین
ملاک شود و بدان المیس لمعون شد و حرص مد و نفس است و بدان آدم از بهشت بیرون کرده شد و حسد از سورت
و بدان قایل با بیل اکشته و فرمود حسن سوال نصف علم است او را از صمت پرسید نگفت هوس است العی
و زین العرض و فاعله فی راحة و جلایسه فی یامن او انگشت ابو ذری گوید فقر حبست بسوی من
از غنی و قهر حبست از صحت فرمود رحم الله ابا ذر اما انما فاقول من انکمل علی حسن اختیار الله لیرتقن
انه فی غیر الحاله التي اختارها الله له و آل خود و آل برادر خود گفته تعلی علی العلی فان لم تستطیعوا حفظه
فالکتوب وضعه فی بیوتکم و بالجملة لم یوظفوا شینان است که کتابی از ان فراجم میتوان کرد مردی بر قبرش ریخته و
خاطر کرد دیوانه شد چون سگ آواز میکرد تا آنکه میزد و از گور او غوغو میخیزد و علی طبری در اعلام الوری گفته که
وی بعد از صلح با معاویه به مدینه منوره آمده سه سال آنجا ماند زرش جعبه فست اشعث کندی او را سموم کرد یک حلیه
بیار بود و زیر پلید او را بر زهر دادن و وعده صد هزار درم داده بود چون حسن بحق پیوست هیچ نداد و گفت انان
رضاک للحسن افترضاک لا نفنسا نخرج بیع الاول شهید است که انتقال فرمود سعید بن العاص که آن روز وانی
مدینه بود بروی نماز کرد و در رقیع مدفون شد عمرش چهل و هفت سال بود و مدت خلافتش شش ماه و پنج روز نصیب
الخلافه بعدی ثلثون سنه بوی اختتام یافت سلسله حسنیه مخصوص با دست و بعضی سلاسل دیگر بواسطه
حسن فتنی متوسل به دست رضی الله تعالی عنه و ارضاه و من کلامه المنظوم ما ذکره عبد القادر الطبری الماکلی

فی شرح الدریه

اغنی عن المخلوق بالخالق	تغنی عن الکاذب بالصادق
و استرزق الرحمن بفضلہ	فلیس غیر الله بالرازق
من ظن ان الناس یغفونہ	فلیس بالرحمن بالواقف
من ظن ان الرزق یمس به	ذلت به النحلان من جالح

امامین علی شید که بلا رضی الله عنه نیم شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد طوق او بعد پنجاه روز

از ولادت امام حسن اتفاق افتاد و در نور الابصار گفته هکذا صحیح النقل فی ذلک آنحضرت مسلم برقی خود او را
تحنیک کرد و در گوش اذان داد و در قفل نمود و دعا کرد و حسین نام نهاد و کنیت او ابو عبد الله است و لا غیر و اتفاقاً
او رشید و طیب و ترکی و دینی و سید و مبارک و تابع لمضاهة الله و سبط اصغر است و او شهر آن زکی است اعلائی
آن در رتبه یکی سید است بحديث انما سید اشباب اهل البجعة دیگر سبط است بحديث حسین سبط من الاسباط
و چنانکه حسن مانا بود بنجاب نبوت از فرق تاسره وی از سرقه تاقیم اشبه خلق بود بر رسول خدا صلعم گویا این هر دو
صاحبزاده آئینه و صورت رسالت بودند نقش خاتم او کل اهل کتاب است هشت حدیث از وی مروی است و در
منقبت وی حدیث آمده در قصه خروج او بسوی عراق و شهادت بارض کر بلا کتابا تالیف یافته صحیح است که
قاتل وی سنان بن انس نخعی است و این حادثه در روز جمعه دهم محرم مستهل سده بود و در پنجاه و پنج سال بود که جبرعه
شهادت خورد وی و سه طعن و هجین مقدار مضربه در تن مبارک او یافتند شیخ نصر الله بن یحیی که از اخبار ثقات است
گفت علی بن ابی طالب در تمام دیدم گنیم شمار و فنجی ما گفتم من دخل دار ابی سفیان فهو امن و بافرزیت
و کر بلا چه کردند و مودایات این جیفی را می شناسی گفتم نه فرمود و از وی بشنودم و این باجر گفتم بگریست و
بسیار زار بگریست و گفت بخدا هیچکس آنرا از من نشنیده است و همین شب نظم کرده ام و بر خواند سه

صلکنا اذ کان العفو مناجیه فلما ملکتہ سال بالدم ابطح

و حلاله قتل الاسارى ظالما غدا ناطل الاسرى فنعفو و نضع

و حسبک هذا التفاوت بیننا و کل اناء بالذی فیہ ینفخ

این روایت را ابن الصباغ مالکی در فصول مهم آورده و گفته ابن الصغی شاعر مشهور است ملقب ببحین یحیی و با کماله
ماجرای این شهادت و سعادت بجدی در ذناب غم انگیز است که سینه خامه زرد و فوشتن آن شقی میگرد و تا بدل
و اقع شناس و خاطر انصاف اساس چه رسد

این صبح چه صبح است که خون شد بگریمن این شام چه شام است که نکت و میرمن

ماذا اتقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلکم و انتم اخر الامر

بعترت و باهلی بعد مقتدای منهم اساری و منهم خیر جواد

از کلام اقدس است حی ای الناس الیکم نعم الله علیکم فلا تملوا النعم فتعوز نقصا و فرمود الحمد للزینة
و الوفاء مؤثرة و الصلة نعمة و الاستکثار صلف و الهالة سفه و السفه ضعف و الغلو بطر و الجا

والدين ولو ذرهم والغربة ولو ايلة والسؤال ولو كيف الطريق وفرو من قنع بما قسم الله فهو من

اغنى الناس

ای قناعت تو نگرم گردان کہ در ای تو هیچ نعمت نیست

خوی شریف آن بود که صدقه پنهان میداد و میگفت صدقه السرتطفی غضب الرب

امام محمد باقر بن علی رضی اللہ عنہ روز جمعہ سوم صفر در ششم در مدینه پیش از شهادت جد خود بسال متولد شد و او را باقر و شاکر و هادی لقب است مادرش دختر امام حسن بود فطوحاشی من هاشمین و علوی من علویین
نقش خاتم او ربکا نذری ذی است و معاصر و ولی بود صاحب ارشاد گفته لم یظهر عن احد من آل السبط
من علم الدین و السنن و علم القرآن و السیر و فن الکلام ما ظهر عن ابي جعفر الباقر و ی عنه مع علم
الدین و بقایا الصحابة و رجوع المتابعین و سارت بذکر علومه و الاخبار و اشهدت فی مدائحه الاشعار
من قبای و میثاق است شیخ عبدالحق در سال گفته وی تابعی بزرگ است و امام فائق که اجماع است بر بزرگی وی مستند
در فقهای مدینه و ایام ایشان شنیده حدیث را از جابر و انس و جماعتی از کبار تابعین مثل ابن السیب و ابن الحنفیه
روایت کرده اند بخاری و مسلم حدیث وی در صحیحین و دی گفته سلاح الایام قیم الکلام انتی وی در مناجات
گفته رب امرتني فلم اتم و نهیتني فلم اترفعها انا عبدك بین یدیک مقرر اعتدال او را از معنی این آیه
پرسیدند و آنکه یحیی و ن العزوة بمصبره گفت بصبر هم علی الفقر و مصائب الدنیا گفته معنی کانتار تفانفقنا
چیت فرمود کانت السماء تفقا لا تنزل مطر و کانت الارض تفقا لا تنخرج النبات تفقناهما بنزول المطر
و خروج النبات در نو رالایهار بعض کرامات او ذکر کرده و گفته بعمر صت و سه سال یا پنجاه و هشت و شصت و هجرت
پیوست قال فی دررا الاصداف مات مسمی ما کلبه و دفن بقبة العباس بالبقیع از کلام که و الله لم ی
عالم احب الی الشیطان من موت سبعین عابدا و فرمود ما الدنیا و ما عسی ان تلکن هل هی الا کس
دکبت او قوب لبسته او امرأة اصبتها و ان المؤمنین لم یطمنئوا الی الدنیا الزوالها و لا یامنون الاخرة کمالها
و ان اهل التقوی ایسر اهل الدنیا مثنیة و اکثرهم ذک معنی ان نسیت ذک و ک و ان ذکرت احاطت ذک
و فرمود الغنی و الفقر یحولان فی قلب المؤمن فاذا وصل الی مکان التوکل استقطناه

امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ در مدینه روز دوشنبه سال هشتادم با هشتاد و سوم متولد شد مادرش ام فروز
و دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است و مادر قاسم بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است لهذا می گفت لکن فی الصدق

صورتی ذکر و نمازی فی الطبیقات متواتر و فاضل و طاهر القالب است بمقتل آدم اللون بود نقش خاتم
 وی مآشاه الله کافیه است ابو جعفر منصور معاصر است در نور الابصار گفته مناقبه کثیره ککاد
 تقویت عدل الحاسب و یحار فی انواعها فهم الیقظ الكاتب جماعه از اعیان ائمه و صفیه همچو یحیی بن سعید
 و ابن جریر و مالک بن انس و ثوری و ابن عیینه و ابو یزید بسطامی و ابو خلیفه و غیر جم از وی روایت و تذکره
 ابو حاتم گفته انه ثقة لا یستل عن مثله وی رضی الله عنه از پدر خود و پدر مادر خود و باقی و عطا و محمد بن
 المنکدر و زهری و غیر جم را وی است تجارب الدعوة بود که استماع از وی واقع شد بعضی از ان در نور الابصار مذکور
 وفات او در شوال بعمر شصت و هشت سال در شنبه در ایام منصور شد یقال انه مات بالشم او در بهمن قهر
 دفن کردند که در آن پدر و جد و عم جدا و مدفون اند فلله دره من قبرها اگر چه و اشرفه شیخ عبدالحق در رساله
 گفته اتفاق کرده است بر امامت و جلالت و سیادت وی بخاری در تاریخ خود می آورد ولادت وی در
 هفتم جمادی الاول سنه و وفات در مدینه بماه شوال و بقولی یانزد هم بجهنم شد و ایام امامت وی نهم و
 چهل سال بود منتی از کلام پاک است علیه السلام لا یتهم المؤمن الا بثلاث تعجیل و تصغیر و ستره و فرمود
 اذا اجتمعت النية والمقدرة والتوفيق والاصابة فهناك السعادة و فرمود تاخیر التوبة اغترار و طلق
 التسویف حیرة و الاعتلال علی الله هلاکة و الاصرار علی الذنب من مکر الله و فرمود چار چیز است که قلیل آن
 کثیر است آتش و عداوت و فقر و مرض مگس بر روی خلیفه منصور افتاد بکسر که در پید و باز نشست وی امام را
 گفت در آفریدن مگس چه سود است فرمود لیذل به الجبابة وی از امام اعظم پرسید که نزد تو عاقل کیست
 آنکه تمیز کند میان خیر و شر فرمود بهایم نیز تمیز می کنند کسیکه او را ندانند عاقل و جاهل گفت نزد حضرت عاقل کیست
 فرمود آنکه میان دو خیر و دو شر تمیز کند و خیر الشریین برگزیند سفیان ثوری او را گفت مردم از انفا
 متبرکه که حضرت محمود اند فرمود فسد الامان و تغیر الاخوان امام گبری را دید که پوست آهو بر آب انداخت و
 بگذشت پرسید این از کجا یافتی گفت از مخالفت نفس فرمود گاهی اسلام بر دوش من کردی گفت قبول نمیکند فرمود
 اینجا چه مخالفت او نکردی گبری در حال ایمان آورد وی فرموده بسا معصیت است که بنده را بخاندازد یک کند و عطا
 دور که مطیع با عجب اصی است و عاصی باند است مطیع و گفت خدا را در دنیا هم بدست است و هم در آخرت بدست
 دنیا عافیت است و دوزخ بلا و عافیت آنست که کار خود بخدا گذاری و بلا آنکه کار خدا بفرس گذاری و گفت اگر
 اولیا را صحبت اعدا و مضبوطی آسیر از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدا از اولیا منفعت بودی پس فرج و رزق

لوط را نجات میسر شدی منصور خلیفه او را با نذشیه قتل طلبید چون آمد بر صدر بنشانند و گفت چه حاجت دار گفتی
آنکه مراد گیر پیش خود بخوانی و بگذاری تا بطاعت حق مشغول باشم و او طائی از وی پندی خواست فرمود
من از ان می ترسم که فردای قیامت جد من در من دست زند که چرا حق متابعت من بجایاوردی این را کجای نسب
صحیح نیست بمعامله شایسته ست و او دیگر گریست و گفت الهی آنکه همچون طینت او از آب نبوت ست و ترکیب
طبیعت او از برهان و حجت جدش رسول و مادرش بتول ابدین حیرانی ست و او دو که باشد که بمعامله خود مجرب
شود

امام موسی کاظم مادرش حمیده بر بریست وی در ابواب^{۱۲} متولد شد صابر و صالح و امین القاب است
و اشهر آن کاظم ست بنا بر فطرت و تجا و از معتدین اسم عتیق بود نقش خاتم و الملك لله و حده ست معاصر
او بادی و مار و نر و رشید است اهل عراق او را باب الحوائج می گفتند بنا بر قضاء و حال متوسلین بنا قبا و بسیار
رشدید او را گفت شما پسران علی هستید خود را از ریت رسول از کجای گوئید وی کریمه و من ذریه داود و سلیمان
الی قوله و یحیی و عیسی برخواند و گفت عیسی پدر نیست حق او بذیت انبیاء از جانب مادر است و ما را زیادت
و گریست فقل تعالوا ینح ایبناء و ابناء کما الایة و آنحضرت مسلم نزد ما بله نصاری جز علی و فاطمه و حسن و حسین
و یحیی را سزاوار نیست و هم ما را با نوا و کرامت ذکر آن در نور الانبیا کرده این دعا اکثر میکرد اللهم انی اسألك
الراحة عند الموت و العفو عند الحساب و یرا در طلب موم کردن این بجزوی و صفوه گفته وی از حبس بود
رشدید ما مرگشت انه لیفتن عتی یوم من البلا الا انقضی معه یوم عنك من الراحه حتی یقضی جمیعاً
الی یوم لیس لیستقضاه و هذا لک بخیر المبطون و فاته او باه حبس^{۱۳} شش بهر پنجاه و پنج سال شد و در بغداد باب^{۱۴} التبت
در خون گردید ایام امامت وی سی و پنج سال بود نسب ولی کبیر علی اهل بن عمر بوی راجع ست شش بلخی گفته اهل
لقب شریف سخا و الاقرب الادی یقال اهل الغصن اذ اذنا و قرب ولان ثمره و قال بعض اهل المعرفه سمی بالاهل
لانه علی الا که دل و ناهیک به من لقب حسن را حق و له علی کلا القولین دلیل علی المعنی مطابق و فیه مرطط عجیب فیمه
العافل المنصف اللیب کذا فی بغیة الطالب چون سادات اهل دله من از شیوخ این احقر ز من اند با این مناسبت
تحقیق این لفظ نوشته شد

امام علی رضا ولادت او در مدینه منوره ست در^{۱۵} شش یا^{۱۶} سه مادرش ام ولد از وی نام بود او را امام^{۱۷} نیز
می گفتند رضا و صابر و زکی و ولی القاب است و اشهر آن رضا است اسود معتدل بود زیرا که مادرش سیاه

بوده نقش بنام اوستی اندست امین و مامون معاشر اویند و عمل خزا می را قصیده ایست در شان او که در نوزده
و جز آن مرقوم است اولاً

ذکرت محل الریغ من عرفات فاجريت مع العین بالعبات
وقل عری صبرک و ناجت صبابی رسوم دیار اققرت و عمرات

این قصیده یکصد و بیست بیت دارد و تمام آن از کمال فصاحت و بلاغت شمد ناب بلکه شراب طهورست و در زبان
خود اعلم علما بود از هر چه پرسیده شد آرا می دانست و در زیارتان بر بویای می نشست و می گفته
او حش ما یکن الخلق فی ثلاثة مواضع یوم یولد الی الدنیا و یخرج المولود من بطن امه فی الدنیا و یوم
یموت فی عین الاخرة و اهلها و یوم یموت فی عین الاخرة و اهلها و یوم یموت فی عین الاخرة و اهلها
هذه الثلاثة المواطن و ان من روعته فقال و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یموت و یوم یموت و یوم یموت
على عینی بن مریم علی نفسه فی هذه الثلاثة فقال و السلام علی یوم ولد و یوم یموت و یوم یموت و یوم یموت
و تراخ نخی نیا بود گفته روزیکه علی رضا داخل نیا بود رشادمان حافظان ابو زرع و ابو مسلم طوسی پیش آمدند و در بیت
حدیثی بسند آبا کر ام او خواستند وی بسلسله پدر تا علی مرتضی مرفوعاً بجناب رسالت صلعم روایت کرد قال حدثني
ابي موسى الكاظم عن ابيه جعفر الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه علي زين العابدين عن ابيه شمعون
كربلاء عن ابيه علي المرتضى قال حدثني جيبی ورة عيني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال حدثني
جبريل عليه السلام قال حدثني رب العزة سبحانه و تعالی كلمة لا اله الا الله حصنة فمن قالها دخل حصنة من
دخل حصنة من عندي ثوبان اربع و اربعون كما انما حاضر بودند که در زیاده بر بست هزار کس بر آمدند امام احمد گفته
نوقی هذا الاسناد علی جعفر لا فاق من جنته ابو القاسم شیرازی گفته اتصل هذا الحديث بهذا الاسناد
بعض امراء السامانية فكتبه بالذهب اوصى ان يدفن معه في قبره فرثي في المنام بعد موتة فقيل
له ما فعل الله بك فقال غفر لي تملطني بلا اله الا الله و تصد بقي ان محمداً رسول الله اوردده المناوي
فی شرحه الكبير علی الجامع الصغير فضل بن سهل و مجلس مامون از وی پرسید که الخلق مجبرون گفت الله تعالى
اعدل من ان يجبر ثم يعذب گفت فمطلقون فرمود الله تعالى احكم من ان يهمل عبداً و يكله النفسه
قومی از صوفیه در نیا بود بروی در آمدند و گفتند مامون در ولایت امور نظر کرد و شمار اهل بیت اولی ترتیباً لمور
مردم دید و تراد اهل بیت اولی تر مردم از برای مردم نگریست و این امر ابوی تو بر گردانید و مردم محتاج کنی

کوشش خورد و دشمن پوشد و بر حمار سوار گردد و عیادت بیمار کند و با جنازه همراه رود علی رضا تکیه زده بود مستوی
نشست و فرمود یوسف بن یعقوب اقبیه دیباج مزور بزمب و قباطی منسوج بزمی پوشید و بر شکات آل
فرعون می نشست و حکم و امر و نهی میکرد و مردم از امام آنست که قسط و عدل کند و چون سخن راند راست گوید و
چون امر فرماید عدل نماید و هرگاه وعده کند انجام فرماید و تعالی بهیچ ملبوس و مطعوم را حرام نگردانیده و این آیه بخواند
قل من حرم ذینه الله التي اسخرج لعباده والطیبات من الرزق انتی یا ددارم که برادر مرحوم لباس لب
فاخره و طعام بن نفیل استعمال کردی کسی همین جنس بروی اعتراض نمود ولی همین آیه در جواب او تلاوت فرمود
رحمه الله تعالی و در ترجمه امام مالک صاحب موطا نوشته اند که جامه های گران بهای پوشید و خوشبو بسیار می نماید
و بغال غالی الاثمان بر دروا حاضری بود در حصین حدیث مرفوع آورده لید کرکن الله قم فی الدنیا علی
الفرش المهدیه یدخلهم الجنات العلی ص در حاشیه گفته درواه ابو یعلی عن ابی سعید الخدری و اخبرجه
الطبرانی فی کتاب الداء له من حدیثه ایضا الا ان عنده رجال بدل قم و الباقی سواء و رواه ابن جابر
فی صحیحہ بلفظ لید کردن الله اقوام فی الدنیا علی الفرش المهدیه یدخلهم الدرجات العلی ذکره میرک شاه و فی
الجامع بلفظ الکتاب الا ان لفظ الدرجات بدل الجنات و قال رواه ابو یعلی و ابن جابر عن ابی سعید الخدری آمدیم
بر آنکه مامون از برای او ولایت عهده کرد و کاغذ نوشت چنانکه کتاب عهده در نور الابصار بعبارة مر قوم ست اما وی
نپذیرفت کرامات او بسیارست چندی از ان شب بخی ذکر نموده در مناقب الاولیا گفته جمعی از اهل طریقت بخدمت
امام استفاده پذیرفته اند از انجمله معروف کرخی و محمد اسلم بودند چون امام از بغداد به نیشابور قدم فرمود محمد اسلم
هم کجا و امام بود و محمد اسحق خطی مهارت را خد نمود و سلسله رضوی مخصوص باوست و سلسله قادریه هم متصل
بدوست وفات او در آخر صفر سنه ۱۸۱ یا سنه ۱۸۲ بعمر پنجاه و پنج یا چهل و نه سال شد و الله اعلم در قرینه بنا بر ازا محال
طوس خراسان مدفون است متصل قبر بارون رشید

امام محمد جواد مادرش ام ولد بود سکینه مرسیه نام القاب او جواد و تقی و قانع و مرتضی است ابیض معتدل
بود نصحا القاد الله نقش خاتم دی ست مامون و معتصم معاصر اویند ولادت او در مدینه روز جمعه نوزدهم
رمضان سنه ۱۹۰ بوده در مطالب السؤل فی مناقب الرسول گفته هذ ابو جعفر محمد الثاني و ان کان صغیر السن
فهو کبیر القدر دفع الذکر مناقب او بسیارست روزی مامون از برای صید بیرون آمد و از راه شهر گذشت
اطفال در کوچه بازی میکردند او را دیده بگریختند محمد جواد همچنان استاده مانده ساله بود و خایف چون نزدیک رسید

در وی نظر کرد و محبت او در دلش بنیاد گشت ای غلام ترا از انصاف مانع چه شد زود در پاسخ گفت لریکن
 بالطریق ضیق فلو سعه لك و ليس لي حرم فاحش الله والظن بك حسن انك لا تضر من ذنبك فامون از
 كلام حسن صورت او عجب آمد پس بیدام تو و نام پدر تو چیست گفت محمد بن علی رضای پس بروی رحم آورد و بکار خود
 شد و این حکایت دراز است در اینجا مختصر گفتیم کرامات او را در نور الابصار ذکر کرده و گفته و فاش در بغداد در
 آخر ذیقعه سنه ۲۸۰ اتفاق افتاد و در مقابل قریش مدفون گشت عمر او بیست و پنج سال و چند ماه بود و گویند سموم
 مرد ام الفضل بنت مامون که زن او بود با شارت پدر زهر نوشانید شیخ عبدالحق در رساله گفته روایت کرد
 جواد با سندیکه از پدران خود دارد تا علی مرتضی گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس وصیت کرد مرا و فرمود
 یا علی ما خاب من استخار و ماند من استشار الخ انتهى و از کلام مشریف است ان الله عباد الخضم
 بدوام النعم فلا تزال فی حرم ما بین لوهافان منع ما تزعمها الله عنهم و حولها الی غیرهم وقال ما عظمت نعمه
 الله علی احد الا عظمت الیه حاجه الناس فمن لم یحتمل تلك الثمنه عرض تلك النعمه للزوال وقال من
 اجل انساها به و من جهل شئنا حابه و الفرصة خلسة و قال الجمال فی اللسان و الکمال فی العقل قال
 العامل بالظلم و المعین علیه و الراضی به شرکاء و قال الصبر علی المصیبه مصیبه علی الشامت قال
 کفر النعمه داعیه المقت و من جازک بالشکر فقد اعطاک اکثرها اخذ منك

امام علی هادی بن محمد جواد بن شهاب در کتاب موالید اهل البیت گفته و ولادت وی در مدینه ماه ربیع الثانی
 بوده و او را عسکری خوانند و بکنیت ابو الحسن شناسند مادرش سمانه مغریه بود و قیل ام الفضل بنت مامون هادی
 و متوکل و ناصح و متقی و مرتضی و فقیه و امین و طیب القاب و است و اشهر آن هادی است اسم اللون بود نقش تماش
 این است السدر بنی دهر و عصمتی من خلقه و اثنی و برادرش متوکل و پسرش منتصر بازستعین ابن اخی متوکل این همه با
 محاصر و نیند مناقش بسیار است در سمره که شهری کلان شرقی در جل میان تکریت و بغداد بنا ساخته معتصم است در
 عسکر متوکل پسری برد از وی نیز که از متناقل کرده اند حکایت سعایت او نزد متوکل در این خلکان و کثیر مدفون
 و فرغ نامی و نور الابصار و جز آن از کتب بسیار مرقوم است حاصلش آنکه متوکل را خبر دادند که در خانه او سلاط
 و مردم شیعه جمع اند و وی طالب امر است از برای خود جماعتی ریشب هنگام بغضات فرستاد تا اگر فتنه کرده بیاورند
 آن گروه او را رو بقبله بر زمین یافت که قرآن میخواند بهمان حالت پیش متوکل بردند او با دهی نوشید و او را
 دیده تعظیم و اجلال کرد و گفت شعری بخوان فرمود من قلیل الروایم بشر گفتم لا بد جزییر فی انشاء جمی باید کرد

وی رضی الله عنه این آیات بر خواند

باقی اعلی قلل الاجبال تحرسهم	غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
واستزلوا بعد عز من معاقلهم	واودعوا حفرا بابش ما نزلوا
ناداهم صارع من بعد ما رحلوا	این الاسرة والتيجان والحلل
این الوجوه التي كانت محجبة	من دونها تنضرب الاستار والكلل
فاضح القبر عنهم حين ساء لهم	تلك الوجوه عليها الدردیقنتل
يا طالما اكلوا وما مشربوا	فاصبحوا بعد ذاك الاكل والشراب

ستوکل بگریست و مکرم و معظم برگردانید و چهار هزار درم برای ادای قرض بخشد و این آیات از قصیده ایست که آنرا بر قصر سیف بن ذی یزن حمیری یافته اند و آنرا غمدان می نامیدند و سیف مذکور از ملوک عادلست و این آیات بقلم سندی نوشته بود آنرا تعریب کردند تا گاه چنین اشعار جلیله و موعظه بلغیه برآمد و ایشان است

انظر لما ذاتی یا ایها الرجل	وکن علی حد من قبل تنقل
وقدم الزاد من خیر تسربه	فکل ساکن دار سوف یرقل
وانظر الی معشر باق اعلی دعة	فاصبحوا فی الثری رهناباعملوا
بنوا فلم یففع البنیان وادخروا	مالا فلم یغنهم المقصداجل

با تو اعلی قلل الاجبال تحرسهم الایات و بر قصر دیگر نیز این سه بیت نوشته یافته شد

من کان لا یطأ التراب برحله	وطی التراب بصفحة الخد
من کان بینک فی التراب بینه	شبران کان بغایة البعد
لو یعثر الناس الثری وراؤهم	لم یعرفوا المولی من العبد

و باجملا و فات شریف او در سر من ای در چهل سالگی روز دوشنبه در آخر جمادی الآخره ۲۵۴۰ هجری قمری در خانه خودش مدفون گردید گویند مسموم مرد

حسن خالص بن الهادی مادر او را حدیث و قیل و سوسن میگفتند کفایت او ابو جهمرت و لقب او خالص عسکری و سراج میان سمره و بیاض بود سبحان من له مقالید السموات و الارض نقش خاتم اوست معاصر معتز و معتدی و معتدست در مدینه هشتم ربیع الآخر ۳۲۰ هجری قمری پیدا شد مناقب و بسیارست در رد الاصدان حکایت او

باهلول آورده که وی اورا در اطفال گریان دید و دیگران بازی میکردند دست که برنبودن بازیچه میگید
 گفت برای تو من بازیچه میخرم و می آرم فرمود باقلیل العقل ما للعب خلقنا انما خلقنا للعلم والعبادة در
 نور الابصار ذکر کرکامتش کرده و سه چهار قصه نقل نموده وی گفته در حینت بانی هست که آنرا معروف گویند جز اهل
 معروف دیگری اندران ندراید و فرمود بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الی اسم الله اکبر من سواد العباد
 الی بیاضها روز وفات او در سامره صحیح عظیم برپا شد و اسواق معطل و دکاکین مغلق گردید و ساکنان ایسوی بنابر
 شافقتند و سرمن رای شبیه بقیامت شد و در خانه در قبر پدر روز جمعه هشتم ربیع الاول شسته مدفون شدند و عسکرت
 از امامیه میگویند که محمدی موعود حسن عسکری است که دگر باره بیاید عمر او بیست و نه سال یا بیست و هشت سال بود و
 ایام امانتش هفت سال یک پسر داشت که امام محمد مهدی باشد
 محمد بن حسن خالص مادر او ز حسن نام داشت و قیل و یقول سوسن کنیت او ابو القاسم است و امامیه اورا بقلب حجت و
 مهدی و خلف صالح و قائم و منتظر و صاحب الزمان یاد می کنند و اشهر آن محمدی است ابن الوردی گفته و زادش
 در شه ۲ بوده انتهی جوان مرید القامه خوش روی سائل الشعر علی المنکبین اقنی الافاجلی الجبهه بود و وی نیز
 امید اثنا عشر است بر نه هسایامیه گویند در زمان خلیفه معتد علی العباسی در سرداب سامره نمان شد در شسته
 و یا فنی گفته در شسته در ساله گفته و اول صحیح است ابن بطوطه در رحلت خود قصه مشابه خویش و قوت سواران
 و سواری را با بطول و بوقات بر در سرداب ذکر کرده و این وردی عمر او نزد غیبیست نه سال نشان داده و
 سال اختفاء شسته گفته و محمد بن یوسف کنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان قائل بمقادیر او تا آخر زمان شده
 و بران ادل او من بیت العنکبوت آورده و تسید حمیری محمد بن خفیه را مهدی موعود اعتقاد کرده و در ابیات
 خود بران تصریح نموده و بمقادیر او قائل شده چنانکه در در الاصداف و کتاب جامع الفنون مرقوم است شبنجی
 نقل عن اجماع المذکور میگوید و هذه كلها احوال فاسدة و بضائع کاسدة لیس بها فائدة و انما الخلیفة المنتظر
 هو محمد بن عبد الله المهدي القائم في آخر الزمان وهو ولد للمدينة المنورة لانه من اهلها كما اخبر به
 و بعلماته النبي صلوات الله علیهم و علی آله و سلم و هو لا یطق علی الهوی ان هو الا وحی و حی انتهی گویم بیط کلام بر ظهور مهدی موعود
 او لا در کتاب حج الکرامه فی اثار القیامه کرده ایم و ثانیاً در اذاعه لما کان و ما یکون بین یدی الساعه نموده و باب
 حقائق مذاهب درین باب کشوده و حق را از باطل جدا ساخته ایم ان شئت فان جمیع الی تلك بعده و نور الانصاف
 تتمه در کلام بر اخبار مهدی نوشته و بانی مغرور در ذکر جماعتی از اهل بیت که مزارات و مساجد آنها در معرقا

شهر روم و رست عقد نموده و بزرگ فضل و کمالات صوری و معنوی و تقدس ذاتی و صفاتی سیده سکینه بنت
حسین بن علی کرم الله وجهه و سیده رقیه بنت علی مرتضی و مناقب سید مرتضی بگرامی صاحب تاج العروس
شرح قاسوس پرداخته و مناقب سیده زینب بنت جناب امیر علیه السلام و سیده فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه
و سیده عایشه بنت امام جعفر صادق و سیده نفیسه بنت حسن انور بن زید ابی بن امام حسن سبط و نیز مناقب
حسن انور مذکور و برادرش محمد انور و والدین هر دو زید مذکور نوشته و فصلی در مناقب زید شهید ابی انور العباسی
بسته و از اهل بیت نبوت سید ابراهیم بن زید و حسین معروف بابی العلماء الحسینی را ذکر کرده و سیده اُم کلثوم
بنت قاسم بن محمد بن جعفر صادق و سیده بنت محمد بن جعفر از ترجمه نگاشته و بعضی نسل طباطبای ابراهیم بن ابی
فضل صفر کلام کرده و ترجمه فاطمه بنت علی رضا نقلی نموده و ذکر اختلاف سنین موالید و وفیات هر یکی از این میرزیر
ترجمه او کرده و همچنین در دیگر کتب این فن آنقدر اختلاف در سالهای ولادت و وفات و مدت عمر و جزآن نوشته اند
و بعضی تصحیح بعضی عام و بعضی دیگر کرده که لطینان خاطر بر هیچ یکی از آنها چنانکه باید دست بهم نهد
و بعضی این سنوات در عبارات تازی یا فارسی نوشته اند و بعضی در هندی و اشغال این مواضع محل تصحیف است
و کذا در وفیات دیگر اهل علم نیز این ماجرار و داده الالهش اند و لذا جمعی در تحریر آن مسامحت کرده اند
و کيفاً اتفق بر نقل یک و روایت با اختلاف یابد و آن قناعت نموده چه مقصود از تراجم اهل علم و ولایت دنیا
احوال صاحب ترجمه است و آنکه وی در فلان قرن بود و از آن زمان خصوص شهر و ایام و اعوام و لذا در مواضع بسیار
می نویسند که فلانی در حدود فلان سال بود و اگر یکی را جمیع چند نسخ طبقات و تطبیق یکی با دیگری رجحان سالی واضح
شود و خوب است و الله اعلم و شیخ عبدالرحمن جامی رحم را کتابی است بنام نه دشا به النبوة التقویتیة یقین اهل الفتوة در آن
شیخ رکن متعلق بجانب رسالت مآب صلعم نوشته و در رکن ششم شواهد و دلائلی که از اصحاب کرام امیر اهل بیت مطبوع
آمده نگاشته و در رکن هفتم شواهد تابعین و تبع ایشان را که طبقه صوفیه ظاهر شده ضبط کرده سلسله متصل ساخته است
ایراد آن همه درین مختصر صورت ندارد و زیرا که همچو ناخذ ستمی جلدات مفردة است و نیز کتب مشارک الیهامیر است
طالب در آن مطالعه می تواند کرد و بقدر عقل و فهم بر مقتضای خذ ماصفا و جمع ماکلر دماشی میتواند شد و درین سال
همین قدر اشارت کافی است و از برای قاصر همتان این جزو محقر وانی زیر که کمالاتی که تا باماز ابواسطه شایسته
حاصل میشود شاه کمال تبعی است و کراماتی و فضائل که از امت ظاهر میگردد از قبیل ظلال معجزات نبوت است
لذا درین مختصر بزرگ جمیع خاص ازا اهل اند و اولیاء الله که امیه سلوک و قدما در این ملوک و سلف این جواهر صلاک

اكتفا رفت و بزرگ او بیس قرنی حسن بصری تبرکاً و تمیناً بدایت نمود آید زیرا که غالب سلاسل صوفیه صافیة منتهی
 میشوند بحسن و نهایت جلالت و انوارهای شایع عرب و عجم تا ایشان میرسد
اولیس قرنی اصل او ازین است در باطن از باطن مصطفی صلعم استفاده کرده و در ظاهر نعمت از حضرت فاروق
 و مرتضی برده گفته اند و حدیث انی کاجد نفس الرحمن مرقبیل الیهین اشارت است بسوی او و در روایت عمر
 بن خطاب است رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال ان ربلا یا تنیکم من الیهین یقال له اولیس کایدع بالیهین
 غیر ام له قد کان به بیاض فدا الله فاذهب الی موضع الدینار و الدینار من لقیه منکم فلیستغفر لکم
 و فی روایة قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اولیس وله ولدة و کان یأخذ
 ففروة فلیستغفر لکم و راه مسلم فی صحیحہ در مرقات و لمعات گفته قرن بفتح قاف و را را بلا دین است و قرن
 که میقات اهل نجد است نزد طائف آن بسکون را دست جوهری در تحریک را و نسبت او بیس بنوی آن غلط
 کرده چه او بیس منسوب است بسوی قرنی بن رومان بن ناعیه بن مراد که یکی از اجداد اوست انتهى و در حدیث
 دلیل است بطلب دعا از اهل خیر و صلاح و اگر چه طالب افضل بود و گفته اند امر بطلب استغفار از برای تطیب قلب
 او کرده و دفع توهم نموده از آنکه وی تخلف کرد از حضور در حضرت نبوی صلعم زیرا که مانع او ازین حضور بود و با درین
 و آمدن او نزد صحابه منافاتی آن نیست بجهت آنکه وی کسی را که خدمت مادرش کند و قائم بموت او باشد نیافت و
 چون سعت دست داد و متوجه شد بسوی صحابه و هم حدیث دلالت نمیکند بر آنکه او بیس بهترین تابعین است یعنی در کثرت
 ثواب نزد خدا و نه امام احمد گفته که افضل تابعین سعید بن سبب است یعنی در معرفت علوم و احکام طبی و در ظاهر
 اصول حدیث گفته قال ابو عبد الله بن خفیف اهل المدينة یقولون افضل التابعین ابن السید و اهل
 الکوفة او بیس البصرة الحسن انتهى و حافظ ابن حجر متعلا فی تقریب نوشته او بیس بن عامر القرنی بفتح قاف
 و الراء و بعد ها توفیق سید التابعین روی له مسلم من کلامه انتهى شیخ عبد الحق دلبوی در کمال فی اساء
 الرجال بذیل ذکر او بیس نوشته اند که از زمان النبی صلعم و لموده بشریه و دای عمر بن الخطاب من بعده
 و کان مشهوراً بالزهد و العزلة هکذا فی جامع الاصول و قد روی مسلم عن عمر بن الخطاب انه قال
 سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اولیس ثم کمالیحی فی آخر الکتاب و قد
 ذکرنا احادیث و ردت فی جمیعته الی عمر و ملاقاته ایاة هناك و قالوا فقد او بیس صنفین سنده صحیح
 و ثلاثین انتهى شیخ فیه الدین عطار در تذکرة الاولیا و شیخ عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة و شاه حبیب الله

قوی در مناقب الاولیاء ذکر وی و ذکر حسن بصری بر طریق تصوف نوشته اند و حکایتها آورده و اسرار علم بصیرت
وی گفته هر که شیفته خوش خوردن الباقی فروشیدن و با تو نگران نشستن بود و درخ از شهر گران و از دیگر است و گفت
من عرف الله یعنی علیه شی گویند روزی بر من بزم میگذاشت مکی و ارنای کرد گفت کل هایلک و انا اکلها
یلینی فان انا جرت الصراط فانا خیر منك والا فانت خیر منی یا فنی در حق و گفت

سقا الله قوما من شر ابداده	فها مایه مابین باد و حاضر
یظنهم الجبال جنوا و ما بهم	جنون سوی حبل القوم ظاهر
سقوا بکوس الحب را حامی الهوی	و احواسکاری بالحبیب المسامر
یناجونه فی ظلمة اللیل عندها	به تن خلوا من هم و این بن عامر
شهر میانی حوی المجد العلاء	لنا فیه عالی الفخر عند التفاخر

حسن بن سیر بصری انصاری در تقریب گفته مولا هم ثقة فقیه فاضل مشهور و کان یرسل کثیرا و
یلس قال البزار کان یروی عن جماعة لهم اسمع منهم فیتخون و یقرانهم ثناء و خطبا یعنی قومه الذین
حد و اذ خطبوا بالبصرة هو راس اهل الطبقة الثالثة مات سنة عشرة و مائة و قد قال السبعین انت
و شیخ عبدالحق در الکمال سیرا از سببی میان گفته و نوشته که حسن مولای زید بن ثابت بود و قیل موالی حمیل بن
قطیبه دو سال از خلافت عمر باقی بود که بعد بنی متولد شد و بعد از قتل عثمان بصره رفت و عثمان اذید و از وی شنید
و گفته اند که علی مرتضی را بهم در مدینه دریافت اما در بصره پس روایتش از وی صحیح نشده و گویند طلحه و عایشه را
دید اما سماع ادا زین هر دو بصحت نه پیوسته مگر از دیگر اصحاب همچو ابی بکره ثقیف و انس بن مالک و سمره بن
جندب و عمران بن حصین و ابی موسی و ابن عباس و جندب روایت دارد و از وی خلقی کثیر از تابعین و ایت
نموده و بود که ایشان رفیع الذکر سر بر آورده در علم امام وقت خود در زهد و ورع و عبادت بهاء و جیب سلا
بگذشت که از فی جامع الاصول و الکاشف و بعض نقاد گفته اند کان یل لیس فیقول عن فلان و لکن سمع
منه لکن ابن الدینی گفته مرسلاتش که از ثقات روایت میکند صحیح اند از انتی در مناقب الاولیاء گفته وی پیر
چهارده خانواده است زیرا که حبیب عجمی و عبد الواحد بن زید خلیفه رشید وی بودند خانواده بود اسطه حبیب
بد و متوسل شدند و پنج خانواده بود اسطه عبد الواحد و گفته مالک دینار خلیفه حسن است در مواهب لذتیه گفته آنچه
ذکر میکنند که حسن بصری خرقة از علی بن ابیطالب پوشید ابن دحیه و ابن الصلاح گفته اند باطل است شیخ الاسلام

حافظ ابن حجر گفته ليس في شيء من طرقات ما ثبت ولم يرد في خبر صحيح ولا حسن ولا ضعيف انه صلب
 البس الخرقه على الصلوة المعتادة بين الصوفية لاحد من الصحابة ولا امر احد من الصحابة بفعلها
 وكل ما يروى صريحا في ذلك هو باطل قال قرآن من الكذب المفترى قول من قال ان عليا الحسين
 الحسن البصري فان ائمة الحديث لم يثبتوا الحسن من علي سماعا فضلا عن ان يلبسه الخرقه وكذا
 قال الدمياطي والذهبي والعلائي والمغلطائي والعراقي والحلي وغيرهم مع كون جماعة منهم رتبوا
 والبسوها تشبها بالقوم نعم ورد لبسهم لها مع العجبة المتصلة الى كميل بن زياد وهو صحابي بن
 ابي طالب رضي الله عنه من غير خلف في صحبته له بين ائمة الجرح والتعديل وفي بعض الطرق
 اتصالها باوليس القرني وهو اجتمع بعم وعلي وهذا حجة لا طعن فيها وكثير من السادات تكلفي
 بجر العجبة كالشاذلية وابو اسحق المبتوي والشيخ يوسف العجمي يجمع بين تلقين المذكور واخذ العجبة
 والبس وله في ذلك رسالة انتهى ريشه عبد الله عديد روس باعلوى در كتاب الخرقه از غزالي در اجاب
 نقل کرده که چون جناب مرقنوی قصاص را از مسجد برون کر حسن بصری را اخرج نمود و این دلیل است
 بر آنکه حسن علی را دیده و سیوطی سماع او را نقلی ثابت کرده و گفته اند به جماعه وهو الراشح عندی بنی
 المنته و این وجوه را شیخ محمد یحیی اله آبادی معروف بشاه نوبال در رساله عربیه خود که از برای شیخ عبد الکیم
 بصری خلیفه خود نوشته نقلاعن السیوطی نیز آورده و لکن اکثر این وجوه نزد عارف بکیفیت استلال محسوس
 و معذک حاصل آن رویت و روایت حسن از علی است نه لباس خرقه آری جمهور صوفیه الامام شاه و الله شانه
 قائل اند به رد و از برای آن سلسله متصل ذکر میکنند و لکن درین باب اعتماد بر خواص حدیثین است نه بر قول
 صوفیه و قول عامه علماء خواه محدث باشند یا فقیه یا از اهل سلوک و ازین جنس است اثبات بیعت و خرقه
 از برای او از علی مرقنوی که در رساله فخر الحسن نموده و باجماع ثابت رویت و لبس خرقه بطریق نقادان علم
 حدیث بپایه صحیح تر رسد اثبات جماعه کثیر چیزی نیست و اگر ثابت هم شود غایتش آن بود که فعل صحابی
 و آن نزد محققین اهل اصول حجت نیست و الله اعلم بالصواب و حرف استوار درین باب قول بعض ائمه
 تصوف است که لبس الاعتبار بالخرقه انما الاعتبار بالخرقه و انتباه فی سلاسل اولیا و الله گفته
 الحسن البصری ینسب الی سیدنا علی رضي الله عنه عند اهل السلوک قاطبة و ان کان اهل
 الحديث لا یثبتون ذلك و قد انصر الشيخ احمد القشاشی لاهل السلوک بکلام و اف شاف فی

کتاب العقد الفريد في سلاسل اهل التوحيد انتهى وكذلك غيره في غير والظن وان كان حسنا
بهرن کن لا یبعد ان یكون اثباته مبتدیا علی روایة المحسن مدلسا کما مر والمشیخ یخص فی فیما روی و
و کثیرا ما یقع الصالحون الغافلون فی امثال تلك الاحوال والله سبحانه وتعالی اعلم بحقیقة الحال
والقال وی گفته گوشتن از آدمی آگاه ترست که او را آواز شبان از چرا باز دارد و آدمی را کلام خدا از ناشسته
مانع نشود و گفته مرد را صحبت بدان بزرگان کند به نیکیان و گفته علامت اخلاص مساوی دوشتن مدح و ذم
و در نظر نه اشتن اعمال نیک خود و واجب نه داشتن ثواب است

حبیب عجمی در ریاضت و مجاهده یکتا بود و در ولایت و مشایده بی همتا صاحب خاندانده ست امام شافعی
و امام احمد گفتند جاهل چه فقیری کند چیزی از حبیب پیر شافعی منع کرد و احمد پرسید هر که را یکی از پنج نماز فوت شد
و نغید اند که کدام فوت شد چه کار کند حبیب گفت هذا قلب عن الله غافل فلیق بلب نقضاء الكل

محمد واسع قدس سره مردی از چگونگی احوال او پرسید گفت کسی که عمرش می گذرد و گناهش می افزاید چگونه
بود یکی او را گفت صوفی چرا پوشیدی خاموش گشت گفت جویم بده گفت اگر بگویم که از بدستایش خود
کرده باشم و اگر بگویم که از بی چیزی شکایت از حق باشد وی گفته فرخنده کسی که با بد اگر سنده بر نیزه و شبگاه
اگر سنده بخشد و باین راهی از خدا باشد و گفته نگاه داشتن زبان از عیب و غیبت دشوار ترست از نگاه داشتن

و در دنیا شخصی از وصیت خواست زید فرمود که یاد شاهی دنیا و آخرت است
ابو حاتم زم مدنی هشام بن عبد الملك از او پرسید که چه چیز درین امر که در انتم نجات یابم گفت هر چه ستانی از وجه
خلال ستانی و بصیرت نیک ستانی گفت این از که آید گفت از کسی که نجات خواهد وی گفته همه در دو چیز با هم می افتد
نصیب من است هر چند از او بگریزم بمن میرسد دوم آنچه دیگران راست هر چند جهد کنم بان نرسد و
گفت از دو عالم درم بودن دشوار ترست از اجابت محروم بودن

و او و طائی شاگرد امام ابو حنیفه کو فی ست رحم در انواع علوم بهره تمام داشت ابراهیم ادم را دیده ست
یکی از وی وصیت خواست گفت اگر سلامت خواهی و دل و نیکن و اگر که راست خواهی بکبر بر آخرت گوئی
یعنی از هر دو بگذر تا بختی رسی او را گفتند چرا اخلع مشکلی گفت مومن را فریضتن نتوانم اگر کار او کنم از خدا باز نم
و اگر کار خدا کنم او را فریضه باشم معروف کنی گفته به چاکس اندیدیم که دنیا و اهل دنیا را خواهر تراند و دوست
هر گاه یکی از اهل دنیا را میزدی گفت هر چند دل امی شرمیم تنغیری بایم دنیا و اهل دنیا را در چشم او مقدار نبود

یکی در روی می نگریست گفت ندانی که چنانکه بسیار گفتن کراهیت است بسیار نگریستن هم کراهیت باشد کسی او را گفت مرا وصیتی کن گفت صم عن الدنيا وافر عن الاخرة دیگری وصیت خواست گفت زبان بگماه را گفت زیادت کن گفت از خلق تنها باش و اگر توانی دل از ایشان بردار گفت زیاده کن گفت از ینمان باید که بسند کنی بسلاست دین چنانکه اهل جان بسند کرده اند بسلاست دنیا دیگری گفت هر دکان منتظر تواند

ابو هاشم صوفی قدس سره اول کسیکه سیمی بصوفی گشت او بود نخستین خانقاهی که بنا شد در رمله برای او بود اصلش از کوفه است و مسکن شام وی گفته لقلع الجبال بالابرة ایرو من اخراج الکابر من القلوب

سفیان ثوری از اصحاب نه اب بیهود بود محدث جلیل و عارف نبیل ست علم را با سلوک یکجا داشت و میگفت آدمی را به از سوراخی نیست که در آن بخزد و از مردم پنهان گردد و در آن امان السکوت و لزوم البیوت گفت طعام لذیذ و غیر لذیذ بیش از آن نیست که از لب بجاوی رسد این قدر صبر کنید که از گلو فرو رود و چیزی که باین روی بگذرد در آن صبر میتوان کرد و گفت ای اهل حدیث زکوة احادیث بد مهید از دوست حدیث که بشنوند بی عمل آرید گفت درویشی که گردد تو انگر گردد مرئی ست و چون نزد سلطان رود دزد دست و گفت هر که خود را فضل از دیگری بداند متکبر است

عبد الله بن مبارک ترجمه ایشان در احواف النبلاء بذیل علما حدیث مرقوم است و در بستان الحیثین و ابن خلکان و دیگر کتب سیر مذکور عالم عابد بود و عارف کامل و کتب سنت روایات بسیار از وی آمده وی آخرت همه اموال را در راه خدا صرف و وقف نمود و گفتند دختران دارای کار سازی ایشان چه کردی گفت بکار ساز تحقیق سپردم و هویتولی الصالحین وی گفته دوامی دل بپار از مردم کناره گرفتن است و بزرگترین خلق حقیر تر بنفوس است و کسب کردن مانع توکل نیست و تفرغ و خوف در دل دائم مراقب بودن است

احمد بن عاصم قدس سره از کثرت فراست و کشف قلب لمقب بجا سوس القلوب گشت مرید عارف و مجتهد فیض عیاض مایده بود وی گفته راجی تر نبات تر است بر نفس خویش که مباد اناجی نباشد و گفت رجا آنست که نغمی که با و رسد الهام شکر باید و گفته یقین فوری ست در دل که بآن مشاهده امور آخرت کن و مجابا که باینهاست بسوزاند

فتح موصلی قدس سره از شلخ موصّل بود همواره دست کلبه بطریق بازگانه با خود میداشت تا کسی را احوال او اطلاع نمی یافت درویشی گفت باین کلبه با چه میکشانی گفت در خور سندی حق وی گفته چنانکه بیار از باز گرفتن

آب و طعام هلاک رسد همچنان دل ساک از بازگرفتن علم و سخن مشایخ نمیرد
 شاه شجاع کرمانی یحیی بن معاذ و ابو تراب بخشی را دیده بود قبا می پوشید ابو حفص چون او را دید گفت
 و جدت فی القبا مطلبت فی العبا عمری دراز نخت یکبار که خوابش بر بود حق سبحانه و تعالی را بخواب دید
 سحر کشنده و صلس خواب میدیدم زهی مراتب خوابی که به زبیدارستی

در شاقب الاولیا گفته علماء اسلام دیدار خدا در دنیا بخواب باز داشته اند شاه آرزوی آن نعمت هر جب که
 گذشته خواب رفتی

شب شراب خرازم کند به بیدار اگر بر دزد حکایت کنم خواب و در
 وی گفته فقر سحر حقست نزد بنده تا نگردد اینست چون فاش کند خائن گردد گویم در معنی مست انچه
 گوینده گفته است

و مستخبر عن رسولی کتمته بعضیاء عن لیلی بعین یقین

یقولون اخبارنا فانت امینها و ما انا ان اخبارهم بامین

وی اصحاب خود را میگفت از کذب و غیبت حذر کنید باقی هر چه خواهم بکنید وی از اولاد ملوک بود گفت من
 غرض بعصره عن المحارم و امسک نفسه عن الشهوات و عمر باطنه بد و ام المراقبه و ظاهره با تباع السنه لم یخطا له فرسته
 ذوالنون مصری شاگرد امام مالک بوده و مذہب وی داشته و موطا از وی سماع نموده و فقه خوانده بود
 از طبقه اولی است پیشین کسی بود که اشارات و عبارات آورد و ازین طریق سخن گفت چون جنید پدید آمد
 این علم را ترتیب نداد و کتب ساخت چون شبلی آمد این علم را بر سر منبر برد و آشکارا کرد ذوالنون گوید اخفی
 الحجاب و اسد در دية النفس و تدبیرها و گفته التفکر فی ذات الله جهل و الاشارة الیه شر و حقیقه
 المعرفة حقیقه توفی من فی شکله گویند وی جوانی را در طواف نگاه بنایت لاغزید در می پیش او نهاد آن جوان گفت
 این گر سنگی هزار دست زر خریدم تو میخوای که بکندم بفر و شتم وی گفته مسلمانان از پیر زنی و سقایی آموختم
 و حق که مرا بسته پیش خایف می بردند پیر زنی گفت از و نترسی که او هیچ کردن نتواند تا خدا نخواهد سقایی مرا بآید
 عزیز می دینار می پیش او نهاد گفت جوافر دی نیست از اسیران گرفتم ذوالنون گفته پیر زنی را از غایت محبت
 پرسیدم گفت ای بطل محبت را غایت کجا که محبوب را غایت نیست گویم و الله در القائل
 شربت الحب کاسا بعد کاس فما نقد الشراب لا دوت

وی گفته مردم تا ترسناک باشند در راه اند و چون از ترس برآمدند گمراه گفت خود را پیشین پس حضرت یعنی از
از گذشته و آینده اندیشه کن نقد وقت را باش

معروف کرخی از طبقه اولی است و از قدما و مشایخ استاد سری سقطی است پدرش فیروز نام داشت و قبل
ابن علی کرخی گویند بر دست امام علی بن موسی رضا مسلمان شد مولی بود از وی معروف پیدا آمد وی گفته صوفی
اینجا همان است تقاضای میهمان بر میزبان جفاست همان که با آداب بود و منظر بود و متقاضی
مشکل سرکاری است که با و عده معشوق صابر نتوان بود و تقاضا نتوان کرد

گویند چون بکتاب رفت استاد گفت بگوئالت ثلاثه معروف گفت قل هو الله احدات دیاست نمود وی بگویند
و بعد از امام علی رضا آمد و نعمت ظاهری و باطنی مستفیض گشت گفت انچه از دنیا بردل شما آید سجده آنرا باشد خدا
گفت من ای بسوی خدا میگردم که از کس چیزی نخواهی و چیزی نباشد که کسی بدی کسی از وی وصیت خواست
گفت احد دان لا یرا الله الا فی ذی مسکنین و گفته المحبة لیست من تعلیه الخلق انما هی من مواهب الحق
و فضله در سنه مائتین از دنیا رفت سعدی شیرازی گفته

شنیدم که در کرخ تربت بسی است
بجز گور معروف معروف نیست

اما جامی قبر او را در بغداد نوشته

ابو سلیمان دارائی از مشایخ قدما و شام مقب بر میان القلوب قبرش در قریه داره است که دهی از دهها
و مشق بود در ساله بر وی گفته دما اینک الحققة فی قلبی اربعین و ما فلا اذن لها ان تداخل فیها الا
بشاهدین الکتاب السنه و گفته هر چه ترا از حق مشغول کند بر تو شوم است و هر چه خونی تو با سباب کند
و شمن است و هر نفس که در غفلت بر آید بر تو دلغ است و گفته ابلغ الاشیاء فیما بین الله و بین العبد المحاسبة
مروی پیش او ذکر معصیت کرد زار بگریست و گفت بخدا که طاعت چندان آفت می بینم که حاجت معصیت نیست
وی گفته لكل شیء صد اصداف و دل القلب الشیع و هم وی گفته من اظلم لانقطاع الی الله فقد وجب علیه
خلع مادونه من دفته احمد جوارکی که مرید او بود گفت شبی در خلوت نماز گذاردم راحت عظیم یافتم شمع گشت
ضعیف مردی که در خلا دیگری و در ملا دیگر

و او دین احمد برادر ابو سلیمان مذکور است از وی پرسیدند چه گوئی در دلی که آواز خوش در وی اثر کند گفت
آن دل ضعیف و بیمار بود و او را معالجه باید کرد

ابراهم خواص از متاخران ست چنین می سراید

لقد وضع الطريق اليك حقاً

فما احدث بغيرك يستدل

فان ورد الشك فانت كهف

وان ورد المصيف فانت ظلم

شقیق بلخی از مشایر متوکلان ست در زهد و عبادت قدیمی راسخ داشت و در انواع علوم کامل بود نصیب
بسیار گز داشت پیری پیش وی آمد و گفت گناه بسیار کرده ام بخواهم که توبه کنم گفت دیر آمدی گفت زود آمدم
هر که پیش از مرگ آید زود آمده باشد شقیق گفت نیک آمدی و نیک گفتی نوشته اند که شقیق بار آورده حج بنگهداد
آمد بارون رشید از و پندی خواست گفت اگر در بیابان از تشنگی جان بلب شوی و آبت ندهند مگر نیمه عمرت هلاکت
گفت بخرم گفت چون بخری و بخوری و مشانبات به بند و بول فرو دنیا بد و روایت ندهند مگر نیمه دیگر گفت
بد هم گفت پس چنانازی برین خرافات که بهایش کوزه آبی ست که بر آید به پیشانی مارون بگریست و او را با عزت
تمام حضرت نمود گویند وی ابراهیم دهم را گفت شما معاش چگونه میکنید _____ گفت چون بیایم
شکر میکنیم چون بیایم به میکنیم گفت بگن خراسان بچنین میکنند ابراهیم گفت شما چون می کنید گفت چون بیایم
ایشان میکنند چون بیایم شکر میگوییم ابراهیم بوسه بر سرش داد و گفت استاد توئی و در کتاب سیر السلفان بکجایت بگریست و او را با عزت
حارث حماسی از طبقه اولی ست و عنجد بغدادی ست وی گفته خوف آنست که هر فعلی و حرکتی که
از و صادر شود گمانش آن بود که در آخرت بآن مانور خواهد شد و گفت کسی که نماز او را به بند و او بدان شاد
شود متوقف بودم که نماز او باطل است یا نه اکنون غالب ظن من آنست که باطل است گفت اهل حماسه را ده
خصلت است که بآنها بر نفس غالب می باشند اول سوگند نخوردن راست باشد یا دروغ دوم دروغ گفتن سوم
هیچکس را بد گفتن چهارم ایفاء و عده نمودن پنجم در حق کسی دعاء بد نکردن ششم گواهی بشکر و نفاق و کفر کسی ندادن
هفتم قصد مصیبتی بظاهر و باطن نکردن هشتم بار خود بر کسی نیفتادن و اندک یا بیش بار مردم برداشتن
نهم طمع از خلق بریده داشتن دهم همه کس را بهتر از خود دانستن میگوید من صحیح باطنه بالمراقبه
و الاخلاص ذین الله ظاهره بالمجاهدة و اتباع السنة و نیز گفته من لم یذهب نفسه بالریاضات
لا یفتح له السبیل الی سنن المقامات و هم وی گفته صفة العبودیة ان لا تری لنفسک ملکا و تعلم
انک لملک لنفسک خیرا و لا نفعا

سری قطعی استاد جنید و شاگرد معروف ست و اول کسی که در بغداد سخن حقانیت گفت او بود و اکثر اولیا بر حق

فرید اویند میگویی من تزیین الناس بما لیس فیہ سقط من عین الله عز وجل باری در طرطوس بسیار شد جمعی از
 گران جانان بعیادت آمدند و چندان نشستند که آزار یافت چون رفتن خواستند دعا طلبیدند دست برداشت و
 گفت اللهم صلنا کیف نعود الموضی و هم وی گفته اللهم من شغلنی عنک فاشغله حتی جنبی گفت روزی
 سری مقلی بسیار میگرفت ازین حال پرسیدم گفت کوزه در هوا آویختم تا آب سرد شود حوری زیبا دیدم گفتم
 از آن کیستی گفت از آن کسی که کوزه در هوا اندارد گویم در قرآن کیستم و لیسالی یومئذ عن النعیم سری گفته
 دنیا همه فضول و بیکار است الا پنج چیز نانی که سدر مق بکند و آبی که تشنگی نشاند و لباسی که عورت پوشد و خانه
 که در آن گنبد و کاری که بدان عمل کند و گفت محبتی که از شهوت خیزد و امید آمرزش توان داشت و آنچه از کبر
 خیزد و امید مغفرت نیست که نافرمانی بلیس از کبر بود و زلت آدم از شهوت گویم مصداق شق اول است قوله تعالی
 و اذا قیل له اق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و بشی الهکاد و گفت علامت است راج کورس
 از عیوب نفس خود دست و گفت عارفان آفتاب اند که بر همه تابند و زمین و شنند که بار همه کشند و آب نمادند
 که حیات دلهما اند و آتش رنگ اند که ظلمت غفلت بزدایند

ابو جعفر حداد آهنگری میکرد روزی بنیای این آیت خواند و بدی الله من الله ما لیرکونی ایحسبونی
 حالی بر و ستولی گشت چون بوش آمد دکان را تصرف ساخت و آهن بینداخت و گفت میخواستم که این کار بگذارم
 نگذاشتم تا که ما را از ما بستند در هم سایه او محمدی در مسجدی گفت گفتند چرا استماع نمیکنی گفت سی سال است
 که وادیکشیت دادن نمیتوانم من حسن اسلام المروت که ما لا یعنیه معاصرینید و شبلی بود وی گفته ایثار است
 که نصیب دیگران را بر نصیب خود مقدم دارد در نصیبهای دنیوی و اخروی و گفت هر که خود را در همه احوال تسهم
 ندارد و مخالفت هوا نکند مغرور است و گفت خوف پرانی است در دل که نیر و شر بیناید و گفت هر که بد و نستاند
 نیم مر دست و هر که ندهد و بستاند هیچ است و گفت معاصی برید که نرسد چنانکه زهر برید مرگ و گفت نابینا آنکه خدا را
 با شیا بیند و هشیار با خدا بیند و گفت وقت نزع شکسته دل باید بود بر تقصیرهای خویش گفتند دنیا را چرا دشمن
 داری گفت از آنکه هر ساعت بگناهایی دیگر اندازد و گفتند اگر چه دنیا بد است اما توبه نیک است و آن در دنیا است
 گفت بلی اما صد و گرناه یقین است و قبول توبه شک گفتند عبودیت چیست گفت گذاشتن آنچه
 باست

احمد بن خضر رویه بلخی ادوی وصیت خواستند گفت امت نفسك حتی تخیها و هم وی گفته الطریق

واضح والحق لا يخفى والداعي قد اجمع هذا التحدید بعد هذا الاصل المعنى وى مرید حاتم اسم و مصاحب بن بيطاط
 بزی سپاهیان جامی پوشید ابوخصر داد گفت اگر احد نبودى قوت و مروت ظاهر نشدى عیال او فاطمه که
 دختر ناظم بلخ بود در ریاضت و طریقت برمانی بود بایزید گفته هر که خواهد مردی را در لباسش نان بیند کوفاطمه را
 به بیند احمد گفته نفس اربعه آرزو نمیرسانیدم تا که آرزوی جواد کردنستم که طاقت صوم نداشت و گفتم بشتر طیکه دوز
 کشایم قبول کرد پنداشتم که شب بیداری نمی تواند گفتم بشتر طیکه شب قائم باشم پذیرفت دریافت که عزت نیخواد گفتم
 بشتر طیکه با خلق نیامیزم پسندید بنالیدم خداوند از مکش آگاه کن اقرار نمود که مرا هر روز بخلاف مراد صد بار بشتر
 خواستم که بهمار ورم تا یکبارگی کشته شوم از تو برهم و ترا بشناتم شتر گفتم سبحان الله چنان نفس آفریده است که حیات
 هم منافق است و در عات هم پنداشتم که راه طاعت می پوئی ندانستم که زنا میجویی

یحیی بن معاذ رازی از طبقه اولی است بسطی باقبض آمیخته دریا غالب داشت وی گفته فردا این ترست
 هر که امروز ترسند ترست گفت هر که شرم کند از خدا وقت طاعت شرم کند خدا از عذاب معصیت گفت
 حیای بنده حیای ندم است و حیای حق حیای کرم میگویند انکسار العاصین احب الي من صولة المطيعین
 او را گفتند قوی میگویند که بجای رسیده ایم که ما را نماز نباید کرد گفت آری رسیده اند اما بدو رخ رسیده صدق
 المحبة العمل بطاعة المحبوب و گفته زاهدان غربا و دنیا اند و عارفان غربا آخرت و حقیقت محبت آنست
 که بر نیز فرایند و بجهانکا بد گفت کرم خدا و آفریدن دوزخ ظاهر ترست از آفریدن بهشت که اگر دوزخ نبودى
 یک تن به بهشت نرسیدی گفت دنیا و دکان شیطان است هرگز از و چیزی ندزدی که از تو بستاند و ترا شرمسار کند
 و گفت دینار و درم مار و کژدم اند تا افسوسى نیاموزی دست بران کن گفتند مردم ترا عنایت می کنند گفت اگر
 خدا مرا بیا مرد از گفتن پروا ندانم ورنه آنچه گویند سزا دارم

ابو یزید بسطامی از طبقه اولی است از اصحاب رای بوده یعنی قیاس و اجتهاد کلن وی را ولایتی کشاد که در شب
 در آن پدید نیامد بنید بغدادی گفته بایزید در میان ما همچو جبریل در میان ملائکه است و نهایت جلاله سالکان بدایت
 میدان بایزید است جدا بایزید مغ بود و پدرش یکی از اکابر بسطام وی خادم امام جعفر صادق است احرام کعبه
 بست خلق بسیار عقب او روان شد گفت خدا یا مر اسبب خلق از خود محجوب گردان و بعد از نماز با مداد بطریق
 حکایت این آیه تلاوت کرد لا اله الا انا فاعبدونی گفتند دیوانه است و گشتند پرسیدند بنده کی بکمال رسید
 گفت چون عیب خود بشناخت و تمت از خلق برداشت گفتند عمر تو چند است گفت چار سال از آنکه هفتاد سال

در حجاب بودم گفتند برآب میروی گفت چوب هم میرو و گفتند بر هوا میروی گفت مرغ هم میرو و گفتند شب
 کعبه میروی گفت جادوی هم بدماوند میبرد گفتند پس کار مردان چیست گفت دل نیستن بخیر خدا بزرگی او را
 بخواب دید و از کیفیت سوال منکر نکیر پرسید گفت چون سوال کردند گفتیم باز گردید و او را پرسید که اگر صید بار
 بگویم که او خداوند من است تا او را بنده نداند فائده نبود شیخ الاسلام ابو اسماعیل انصاری هر وی گفته برآزید
 فراوان دروغها بسته اند یکی آنست که بر آسمان شدم غیمه زدم بر عرش از الفاظ او ست الهی ما ذکر تک
 الا هن غفلة وما خلص منك الا هن فتره گفت خدا را در خواب دیدم گفتم راه بتو چون ست فرمود از تو
 گذشتی رسیدی یکی پس از مرگ در خوابش دید پرسید حال تو چیست گفت مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویش
 بدرگاه ملک شدم ویرا گلویند چه آوردی گفتند راست میگوید از وی باز شنید

ابو حفص حداد شیخ ملامتیه بود از طبقه اولی ست می گفت هر که در هر وقت افعال و احوال و اقوال خود را بمنیزان
 کتاب و سنت و سنج و خواطر خود را متهم ندارد و ویرا از جمله مردان نمی شمریم و هم وی گفته المفقوة اداء الانصاف
 و ترك مطالبه الانصاف

حمدون قصار امام اهل ملامت بود این طریق را در نیشاپور وی نشر کرد میگوید من نظری فی سید السلف
 عرف تقصیر و تخلفه عن درجات الحال و هم وی گفته من را بت فیه خصله من الخیر فلا تقارقه
 فانه یصیبك من بركاته شیخ الاسلام هر وی گفته ملامت نه آن بود که کسی به بیحرمتی شریعت کاری بکند
 تا او را ملامت کنند ملامت آن بود که در کار حق سبحانه و تعالی از خلق پاک نکند گویم این تفسیر ملامت مطابق
 آیه شریفه ست لا یخافون فی الله لعله کاذب وی گفته بر جوی نیشابور بنوح عیار گفتم جوانمردی چیست گفت
 آن من خواهی یا آن خود گفتم هر دو گوی گفت آن من آنست که قیام بر کنم و خرقه در گفتم و کار خرقه پوشان کنم و آن
 تو آنست که خرقه بر کنی تا خلق بتو تو بخلق فریفته نشوی اول حفظ شریعت ست و ثانی حفظ حقیقت کار
 نیشابور التماس موعظت کرد و گفت دلم هنوز متعلق بجاه است اثر نکند و روانیت کسی را که صلاحیت ندارد
 گفته صلاحیت چیست گفت هر سخن که گوید محتاج بار دیگر نباشد و فکر نکند که دیگر چه گوید چنانچه غیب آید
 خود را در میان نبیند گفت هر که نفس خود را بدتر از نفس فرعون نداند منکر است و گفت تواضع آنست که
 هیچکس احتیاج خود نه بینی نه در انجمن و نه درین جهان

عبد الله حبیب مولدش کوفه بود و منزلش انطاکیه فتح موصلی گفت نخست که او را دیدم گفت از خراسانی

آدمی را چهار چیز است چشم و زبان و دل و هوائ نفس این چهار را از انچه نشاید نگه دار و الا خاک بر سر کن
که آ ماده شفا و قوی وی گفته خدا تعالی دل را برای ذکر آفریده است چون بانفس قرین گشت موضع شهوت
گردید و گفت شهوت از دل نبرد و مگر از خونی که بیقرار کند یا از شوقی که بی آرام نماید و گفته هیچ حالی از
احوال مستغنی از صدق نیست و صدق از همه مستغنی است

احمد مسروق جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته درخت معرفت را آب فکر دهید و درخت غفلت را
آب جهل و درخت توبه را آب ندامت و درخت محبت را آب موافقت

ابراہیم بن داؤد قدس سره از قدامت شایخ و از اقران جنید است وی گفته معرفت اثبات حق است
و بهم وی گفته قدرت آشکار است و چشمه کشاده مکن دیده ضعیف است طاقت مشاهده ندارد و گفت در دنیا
را ملاقات ادب و قتی است که از حقیقت بعلم آیند و گفت مادام که دل را از اغراض کونی خطر سے بود
نزدیک خدا و را خطری نبرد

یوسف اسباط قدس سره صاحب محاسبه و مراقبه بود از بزرگ خرمای زنبیل باقی و از ان قوت کرد می می
گفته که قرآن خواند و دنیا برگزیند او استنزا کننده است گفتند تواضع چیست گفت هر چه بینی از خود
بهتر دانی گفت صدق را اعلا مات است راست دشتن دل با زبان و موافق بودن قول با فعل
و گذشتن طلب بهمت و دنیا

ابو عثمان نسبی قدس سره جنید را دیده بود و هواره در مجاهده می بود و یک لحظه نمی آسود گفت دنیا
دریاست کناره او آخرت و کشتی تقوی و مردم سافر گفتند تصوف چیست گفت تلك امه
قد خلت لها ما کسبت

سمنون محب محبت را بر معرفت تقدیم و ترجیح میدهد و گوید اصل راه محبت است و باقی فرع است
و او خود را سمنون کذاب میگفت او را در عرب بوعظ تکلیف دادند پیچکن استمع قابل ندید و بقنادیل
گردانید و گفت سخن محبت بشما می گویم قنادیل متحرک شدند و پاره پاره گشتند گویم حق تعالی در قرآن مجید
فرموده لو انزلنا هذ القرآن علی جبل لراينه خاشعا متصدحا من خشية الله پس حرکت ریزه شدن
قندیل دور از منقول و معقول نیست وی گفته محبت را برنج و بلا مقرون کردند تا هر سرفه دعوی محبت نکنند
و گفت فقیر آنست که بفقر اانش گیرد و چنانچه جاهل بنقد و فقیر از نقد چنان گیرد که جاهل از فقر

ابو احسین قوشچی در قوشچ بزندقه مطعون گشت از انجا بنیشاپور رفت گویند برای میرفت ترکی
از عقب اگر دنی بزد و بگذشت مردم گفتند این فلان بزرگست بمعذرت پیش آمد گفت تو خان باش
از انجا که آمده هست بی خطاست عزیزی پرسید چگونہ گفت چگونہ باشد کسی که داندانش از خائیدن لغت
فرسوده و کنگشته و زبانش در شکایت تیز تر گفتند ایمان و توکل چیست گفت آنکه لغت از پیش خود خورس
و لغت ز خو در بارام دل نمانی و بدانی که انچه تراست از تو فوت نشود

علی بن سهل اصفهانی از طبقه ثانیست با جنید بغدادی هم مراسلات بود وی گفته گمان مبرید که مرگ من
بچه مرگ یکی از شماست که بیار می شوید و مردم عیادت می کنند بلکه همین که مرا بخوانند اجابت کنم روزی برای
میرفت لبیک گفت و سر نهاد ابو احسین گفت شیخا لا اله الا الله بگو تبسم کرد و بگفت بمن نیگوئی بعزت او
که میان من و او نیست مگر یک حجاب

حجاب چه روبرو می شود غبار تنم خوشامدی که ازین چهره پرده برنگنم
وی گفته هر که پندارد که نزدیکتر است او در ترست چنانچه آفتاب بر روزنی تابد و زده پا پدید آید کوکان
مشت از آن پرمی کنند چون باز کنند هیچ زمین کل با نظر بالک فواء علی من ذلک گفت از آدم تا خاتم هم از
دل میگویند و من میخوانم که کسی بمن بگوید که دل چیست و چگونہ هست و نمی بینم وی گفته التصوف التجدی
عن حو نه والتخلي عن سواة از وی حقیقت توحید پرسیدند گفت قویب من الظنون بعین الحقائق
و انشد بعضهم

فقلت لا صحابي هي الشمس وها قویب ولكن في تناو لها بعد

ابو احسن باروسی است از قضاوندگوست و از قدما مشایخ نیشاپوری گفته لایظهر علی احد شی من
نور الايمان الا باتباع السنة و محاربة البدعة و کل موضع تری فيه اجتهد اظاهرا بلا نود فاعلم
ان منه بل عتق حقیقة و گفته نمازی بسیار می نیم و روزه فزاید اما از نور ایمان چیزی نیست و گفته ترکی
ظاهر از تار کیے باطن است

منصور عمار از حکما مشایخ است تولدش در مرو بود و تولدش در بصره کاغذی که بسم الله الرحمن الرحيم
بر او نوشته بود در راه دید و جای پاک ندید تا بنهد لاجرم مخور در خواب شنید حرمتی که بنام مکرودی
و حکمت بر تو کشادیم هارون رشید از وی پرسید عاقل تر کیست و جاہل تر کدام گفت مطیع تر سنک

عاقبت رست و عاصی این جا بهتر وی گفته مردم عارف بخود اند یا عارف بخدا آنکه عارف بخود بود کارش مجاهده و تطهیر باطن بود و کار عارف بخدا طلب رضا و خوشنودی خداست رضی الله عنهم و رضوا عنه پس از مرگ ویران خواب دیدند گفتند حال تو چیست گفت مرا بنواختند و در آسمان هفت منبر نهادند و مرا گفت برو اینجا از من سیکفتی اینجا من بگویم و باد و ستان و فرشتگان من می باش

احمد انطاکلی از طبقه اولی است گفته امام هر عمل علم است و امام هر علم عنایت و هم گفته او تعالی میگوید انما اموالکم و اولادکم فتنه و غن نیستید من الفتن و گفته و افقتا الصالحین فی الجوارح و خالفنا فی المهمم و گفته اعلی علی ان لیس فی الارض احد غیرک و لا فی السماء واحد غیره

محمد بن منصور طوسی صوفی است و محمد شاستاد عثمان بن سعید دارمی او را از حقیقت فقر پرسیدند گفت السکون عند کل عدم و البذل عند کل وجود و گفته یحتاج المسافر فی سفره الی اربعة اشياء علم یوسه و ذکر یوشه و وریع یحیره و یقین یحمله

علی علی ازین طائفه بوده و در کتب مجاور شده وی گفته من رضی من الدنیا بالدنیا فهو ملعون و من رضی من العلم بالعلم فهو مفتون و من رضی من الزهد بالزهد فهو محجوب و من رضی من الحق بشئ مادی الحق کائنات ما کان فهو طاع و از مناجات اوست ای بار اگاه بی فرو مغذ را که اگاهی همه شغل است و در نشر بنده که دانش همه در دست و بنده تا با خود دست چوب خشک و آهن سرد است

حاتم بن عوان اصم از طبقه اولی است جنید بغدادی گفت صدیق زمان ما حاتم را که اصم مرثیه شریفی بگوید گفته هر با دادم شیطان میگوید چه خواهی خورد میگویم مرگ میگوید چه خواهی پوشید میگویم کفن میگوید کجا خواهی بودن میگویم در گور گوینا خوش مروی و برو داری ان عبادی لیس لك علی حد سلطان شخصی از وی مو عطف خواست گفت اذا اردت ان تعصى مولاك فاعصه فی موضع لا یراك از وی پرسیدند که از کجا بخوری گفت والله خزان السعوات و الارض ولكن المنافقین لا یفقهون کی بوی چیزی فرستاد قبول کرد گفتند چرا پذیرفتی گفت در گرفتن آن ذل خود دیدم و عزوی و در ناکر رفتن عز خود دیدم و ذل پس عز او را بر عز خود گزیدم و ذل خود را بر ذل وی حاتم بن عباد آمد خلیفه را خبر کردند که زاهد خراسان است او را طلب کردند چون درآمد گفت زاهد توئی گفت نه بلکه توئی که باندک قناعت کرده قل متاع الدنیا قلیل منک بدنیا و عقی سرفروشی آرم زاهد از کجا باشم وی شاگردان را گفت اگر پرسند که از حاتم چه می آموزید

که تلمذ دارد و نه حکمت بگویند و چون یکی خورشیدی با پنجه داریم و دوم ناامیدی از آنچه بدست دیگران است یکی گفت که وجه قوت برای تو مقرر کنم گفت می ترسم که ترا بل فرار شد و مرا باید گفت ای روزی دهنده آسمان روزی ده زمین بمرخصی او را گفت از کجا بخوری گفت از خرمن خدا گفت از آسمان می آید گفت همه از آسمان می آید و فی السماء ذوقه و صافی عدن وی گفته اول زهد اعتماد است بر خدا و او سطرش صبر و آخرش اخلاص
احمد بن ابی انجاری و مشقی از طبقه ثانی است جنید او را رجایه الشام گفتی وی گفته دنیا مزبله و مجمع گناست و کمتر از سگ کسی است که از دود و رنجی شود سگ حاجت خود بگیرد و منیر و دوستدارش در هیچ حال زود جانی شود گفت خوف کرد و استدراج لازم است و گفت دوستی خدا و دوستی طاعت اوست

سهیل تستری از طبقه ثانی است خلیفه ذوالنون مصری است از و پر رسیدند که نشان بدیختی چیست گفت آنکه ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص ندهد و عمل کنی و میکار کنی و دیدار صحبت نیکن دهد و قبول ندهد و گفته شیطان از خفته گرسنه بگریزد شخصی گفت خواهم با تو صحبت دارم گفت اگر میرم با که صحبت داری گفت با خدا گفت مرا مرده انکار و با خدا صحبت دار گفتند شیر بزیارت قومی آید گفت سگی پیش سگی می آید وی گفته سر همه آفتاب سر خوردن است گفت قومی که بمقام اخلاص آیند آزمایش شان ببلایانند اگر جنبیدند جدا ماندند اگر آرامیدند پیوسته گفت علامت سخت ولی آنست که تدبیر کار با ماندن باشد خود بدین بخدا باز نگذارد گفت هیچ راه نزدیکتر از عجز نیست وی گفته خدا را مکانی شریف تر از دل نیست و هیچ عطای عزیزی تر از معرفت نیست **عباس شکلی** از قدما و مشایخ بغداد است وی گفته هر که بحضرت حق مشغول است از ایمان و سه

نباید پرسید

اشغلت قلبي عن الدنيا ولذتها فانك والقلب شي غير مغترق
 وما تابعت الا جفان عن سنة الا وجدتك بين الجفن والحق

ابو حمزه خراسانی از طبقه ثانی است در وجه و حال مثل نداشت چون آواز با دشمنیدی و جدش رسید و رخا نه عمارت محاسبی آواز گوسفندی شنید در وجه آمد و گفت عز الله جل جلاله

ابوسعید خراسانی از طبقه ثانی است خلیفه سری سقطی و پیشین کسی است که در علم فنا و بقا سخن گفت و درالسان التصوف گفته اند چارصد کتاب در علم تصوف تصنیف کرد مولدش بغداد است ذوالنون را دیده بود و علماء ظاهر بر او انکار کرده اند و کفیر نموندند وی سخن در دوزخ می گفت مهدی عباسی بگذشت گفت شرم نداری

زیر بنا، دو انقی نشینی و از حوض زبیده آب خوری و سخن در مرغ میگوئی گفت راست میگوئی وی گفته
مرا خیر کردند در میان قرب و بعد من بعد اختیار کردم از آنکه طاقت قرب نداشتم گفت دشمنی فقر بعضی
بالبعضی از غیرت الهی است که باید گداز آرم نگیزند گفت هر که گمان برد که بحد حق رسم خود را در پنج نی نهایت
افکند و هر که خواهد بی جبر برسد خود را در تمنای بی نهایت اندازد گفت خدا آید و ایشان را که عتاب و مواخذه
میکند از انجمت که ایشان خدا را بر همه گزیده اند بر و اندارد که واسطه در میان آید و ایشان را راضی باشد
از چیزی سوای او وی گفته من ظن انه بیدل المجهود یصل فتمن و من ظن انه بغیر بیدل المجهود یصل

فتمن و تمنعه آقبل

بجستجوی نیاید کس مراد ولی کسی مراد یابد که جستجو دارد
و هم وی گفته تدارک نمودن وقت ماضی ضائع کردن وقت باقی است و من شاعره
الوجن یطرب من الوجن باخته والوجن عند وجود الحق مفقود
قد کان یطربنی رجلاً فاذهلنی عرج ویه الوجن من الوجن مقصود

ابو احسین نورانی لقب بامیر القلوب از طبقه ثانیست خلیفه سری سقطی جنید گفته ذهب ضعف هذا العلم
بموت النوریدی همیشه تسبیح در دست داشتی ویرا گفتند استقبل الذکر گفت لا بل استقبل الغفلة و هم وی گفته
لا یغیر ذلک صفاء العبودیه فان فیہ لشیان الروبیه ویرا گفتند خدا را بپیش شناختی گفت بخدا گفتند عقل است
گفت عاجز است راه نماید مگر بجا بزرگفته اذ استقر الحق عن احد لم یجد له استکمال ولا خبر و نیز گفته
نظرت فی مآلی النور فلم ازل انظر الیه حتی صرت ذلک النور وی تصوف را بر فقر ترجیح داد و صحبت را
بر عزالت تفصیل نهاد و این را در صحبت واجب گردانید وی گفته تصوف نه رسوم است و نه علوم اگر رسوم بودی
بجاهد میسر شدی و اگر علوم بودی بتعلم حاصل شدی بلکه تخلق با خلاق الهی است و گفت تصوف آزادی و جواهری
و ترک تکلف است گویم حق تعالی فرموده و ما انامن للمتكلفین

سید الطائفة جنید بغدادی زهد ابو ثور داشت و گفته اند زهد ثوری در میان صوفیه معروف است
بسلطان الحقیقین و اعدل المشایخ و طائوس العلماء و لسان القوم و لسان التصوف ارادت و توسل اکثر اولیاء
باوست در مناقب الاولیاء و ترجمه او مبسط نوشته روزی در ایام صغیر با کویان بازی میکرد و سری سقطی
گفت ما نقول فی الشکر با غلام گفت الشکر ان لا تشفعین بنعمته علی معاصیه جوانی در لباس سایان

بجاس او استادو گفت ایها الشیخ ما معنی قول رسول الله صلاصلا تقوا فإساسة المؤمن فإزیه ينظر
بنو الله گفت سلمان شو که وقت اسلام تو رسیده ست یا فنی گفته مردم پندارند که جنبه را درین جواب
یک کرامت است و من میگویم که دو کرامت است یکی اطلاع بر کفر آن جوان و دیگر اطلاع بر آنکه وی در حال اسلام
بیارد وی گفته استغرق الوجد فی العالم من اسیب غیره فی العالم فی الوجد و گفته استغرق المجالس عملاها
الجاس مع الفکره فی میدان التجدید او را پسیدند که بلاچیت گفت هو الغفلة عن البلی
عمر کی از طبقه ثانیه است گفته المروءة التقافل عن زلل الاخوان و گفته ما قان الذکر گفت و هو افواذ
مع معرفة اوصافه

ابو عثمان حمیری از طبقه ثانیه است و خلیفه ابو حفص جادوی را گفتند جوانمرد کیست گفت آنکه خود را نه بیند
و هم وی گفته الشوق من شعائر الحبه و گفته التهاون بالاخر من قلة الاعرفه بالاخر گویم شاید است قوله بجا
و کنوا بما لم یحیطوا به وی برای میرفت کسی از بام یک پشت خاکستر برادرینت یاران خواستند که او را
جفا کنند گفت شکر باید کرد آنرا که سزاوارش باشد بجا کستر صلواتی شخصی او را دعوت کرد چون بدو سر رسید
گفت ای شکم خواره برگرد چیز نیست برگشت باز گفت بیا همچنین تا سه کربت بخمان تلخ بازرگ را ندید پس برای
شیخ افتاد و مرید شد و گفت چه حلیم و صبوری گفت این کاری نبود سگان هم میکنند کار مردان دیگرست و می گفته
هر که سخن این طائفه بشنود و بران کار کند نور آن در دلش ظاهر شود و الا حکایتی است که یاد گرفت و فراموش نمود
و گفت عبودیت آنست که هیچ چیز از نفس نیکو نه بیند و خود را نکو همیده دارد و گفت خوف از عدل اوست در جا
از فضل او و گفت خوف خواص در حال بود و خوف عوام در استقبال و گفت علامت سعادت آنکه مطیع باشی و برتر
که مبادا مرد و دشوم و علامت شقاوت آنکه غاصی باشی و امید داری که قبول شوم

ابو عثمان مغربی از طبقه پنجم است گفته الاحکام حفظ الجوارح تحت الاوامر و هم وی گفته العاصی خیر
من المدعی لان العاصی ابدی طلب طریق فی مته والمدعی یحبط ابدی فی خیال عوایه
عباس بن سروق از طبقه ثانیه است او را از تصوف پرسیدند گفت خلوا کلامه را عاصم بدین تعلیقا بالعاصی^{به}
و هم وی گفته من ترك اللذی یبرعاش فی راحة

احمد سوحی از اجله بنیاد است بایک پیر بن و یک ردا و نعلین حج میکرد وی گفته من فی خله شی من غیر
مسئله فوده و هو محتاج الیه احوجه الله الی ان یاخذن مثله بمسئله

رویم بن احمد از اجله شاخ بغداد و خلیفه بنی ہمدانیست عالم و قاری بود بر مذہب داود و اصفہانی
 وی گفتہ التصوف و اہل التقاضل بین الشیخین یکی او گفت کیف حالک گفت کیف حال من کالجینہ
 ہوا و ہمتہ دنیاہ لیس یصلح تقی و لا یعادف تقی اورا از انس پرسیدند گفت ان تستوحش من غیر اللہ
 حتی من نفسک گفتند محبت چیست گفت الموافقة فی جمیع الاحوال

ولو قلت لی مٹت سمعاً و طاعة . و قلت لداہی الموت اہلاً و مرجحاً

و گفتہ الرضا استلزل اذ البلوی والیقین ہو المشاہدہ و ہم وی گفتہ ادب المسافران یجاو زہمتہ قد مہ
 و حیثما وقف قلبہ یكون منزلاً لہ یکی از وصیت خواست گفت کمترین کار بندل ارواح است اگر نخواہی تبری
 صوفیان مرزوی گفتہ کسی کہ حق تعالی کردار روزی کند و گفتار باز گیرد او در نعمت است و ہر کہ را گفتار دہد
 کردار باز گیرد او در نعمت است و چون ہر دو باز گیرد در آفت است

یوسف بن حسین ازی از طبقہ ثانیہ است وی گفتہ الخیر کلہ فی بیت و مفتاحہ التواضع و الشکر کلہ فی
 بیت و مفتاحہ الکبر و نیز فرمودہ مردانقدر قدم در نجادہ نہد کہ اگر دست رد بآورد ہنوز صاحب منزلت
 باشد و اگر از پادشاہی ہفتہ از وزیری ہفتہ و گفت عزیز ترین چیز باخلاص است ہر چند ہمہ میگویم تا ریا برآرم
 برنگی دیگر می آید خیر عویہ و عاشق شدوی بگرہ نیست سحر حضرت یوسف علیہ السلام را بخواب دید بشارت ترقی مرا
 شنید گویم ہفت کس کہ آنرا روز قیامت زیر سایہ عرش جاد ہند از ان میان یکی کسی است کہ زنی صاحب جمال
 و سب اورا خواند و وی بخوف خدا باز ماند حق تعالی فرمودہ و اما من خاف مقام ربہ و فہی النفس عن
 المعصی فان الجنة ہی الماوی

سمعون بن حمزہ از طبقہ ثانیہ است خلیفہ را بروی متغیر گردانید فرمود تا ویرا بکشند سیاف آمد خواست تا
 فرمان بقتل او دہد زبانش بگرفت کشتن اورا تا خیر کردند شب خلیفہ را بخواب نمودند کہ زوال ملک تو در زوال
 حیات اوست صبح اورا بخواند و عذر خواست از اشعار اوست

وکان فادی خالیاً قبل حبکم	وکان بنی الخلق لیلو دینخ
فلما دعا قلبی ہواک اجابہ	فلست اراہ عن فناءک یبرح
رُصیت بین منک ان کنک کاذبا	وان کنت فی الدنیا بغیر الخراف
وان کان شئی فی البلاد باسرا	اذا خبت عن عینی یعنی یملح

فان شئت فاصلنا وان شئت لا تصل
فلست ارى قلبي بغيرك يصلح
عرون بن الوثاب شيخی بود بکه و بشام از دنیا رفته ویرا خواب دیدند و از حالش پرسیدند گفت حاسبونا
قد فقا اخر منوا فاعتقوا

احمد بن جلال از طبقه ثانیست اورا از محبت پرسیدند گفت مالی و المحبة و انما اريد ان اتعلم التوبة
ذوالنون مصری و جنید بغدادی را دیده بود گفت تقوی شکر معرفت است و تواضع شکر عزت و صبر شکر
مصیبت چون وفات او نزدیک رسید بخندید چون بر در همچنان بود گویایم خند و طیب گفت زنده است چون
نیک نگاه کرد مرده بود

ابو عبد الله سجری از طبقه ثانی و مشایخ خراسان است وی گفته علامه الاولیاء ثلثة قاضع عنی فعة
و زهد عن قدرة و انصاف عن قوة شخصی ویرا گفت دیناری دارم خواهم که بتو بدهم صلیت چون می بین
گفت اگر بدی ترا بهتر و اگر ندی مرا بهتر

محمد بن فضل دمشقی از طبقه ثانیست پس از وی از پنج تن صوفی نخواست وی گفته اعرف الناس بالله
اشدهم مجاهدة فی اوامره و اتباعهم لسنة نبیه صلی الله علیه وسلم

محمد بن علی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول از طبقه ثانیست حکیم الاولیا لقب اوست وی گفته ما
صفت حرفا من تدیر ولا ینسب الی شی منہ ولكن کان اذا اشتد علی وفق الشدلی به وهم وی گفته
من جهل باوصاف العجوبه فهو باوصاف الیوبیه اجهل گفت بسنده است آدمی را بهر عیب که شادتر میکند
چیزی که زیان اوست و گفت عزیز کسی است که مصیبت او را خوار نکرده الذین امنوا و لم یلبسوا ایمانهم
بظلم و آذا انک طمع او را بنده نساخته و خواجی که شیطان او را اسیر نکرده و هر که از خدا ترسد خدا برگزید
ع هم در تو گریزم اگر گریزم *

ابو عبد الله حضرمی ویرا از تقوی پرسیدند گفت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه گفتند صفت
ایشان چیست گفت لا یؤتی الیه من غیره و انزل فیهم هواء گفتند عمل ایشان کجاست گفت فی مقعد صدق
عند ملیک گفتند زیادت کن گفت ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مستوی
گویم حق تقاسمی فرماید ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون مستوی عبارت از
ولی است و محسن اشارت از صوفی

ابوعلی جوزجانی از طبقه ثانیه است وی گفته الخلق کلهم فی میادین الغفلة یکنون و علی الظنون یعتقدون و عندهم انهم فی الحقیقة یتقلبون و عن المکاشفة یتظنون و هم وی گفته بدخست انکست که که حق سمانه گناه وی را بر وی پوشاند و وی آنرا اظهار کند

ابو یعقوب نهرجوری از طبقه رابعه است وی گفته الذی یأخض و الاخرة ساحل و المکرکة التقوی و الناس علی سفر و هم وی گفته اعرف الناس بالله اشد هم حیرة و گفته من اخذ التوحید بالتقلید ففزع الطریق بعید ابو یعقوب مزابل از اقران جنید است او را پرسیدند که تصوف چیست گفت حال تفحص فیها معالم الانسانية

ابو یعقوب کورنی پیری روشن بود چوبی در دست داشت در دستره یعنی رویانی بر میان آن بسته گفتند این چیست گفت این هم نمیست روزی میگذشت جماعتی از معدلان نشسته بود برایشان خوانند تحفه جمیعاً و قلوبهم شتی و برگذشت

خیر نسلمج از طبقه ثانیه است بنید گفته خیر خیر ناخنی ثانی و نفسی موثر داشت شبلی و ابراهیم خواص در مجلس او توبه کردند صد و بیست سال عمر یافت وی گفته خوف تازیانه خداست که بی ادبان را تا دیب نماید وی را پس از مرگ خواب دیدند گفتند خدا تعالی با تو چه کرد گفت لا تشألنی عن هذا استرح من نیکاکم القذرة محفوط بن محمود از طبقه دوم یا سوم است گفته التوکل ان یاکل العبد بلا طمع و الاشارة و هم وی گفته من اراد ان یبصر طریق رسله فلیتیم نفسه فی الموانفات فضلاً عن المخالفات

محفوط بن محمد بغدادی است یکی از سالکان این طریق وی گفته من ابصر محاسن نفسه ابتلی بمساوی الناس و من ابصر عیوب نفسه سلم من رویه مساوی الناس و هم وی گفته اکثر الناس خیراً اسلامه للمسلمین صدر

ابو محمد جریری از طبقه ثالثه است درویشی او را گفت بر بساط انس بودم درمی از بسط بر من بکشادند از مقام خود بلغزیدیم و محجوب شدم راه گم کرده خود چون یابم مرا براهی که یان برساند دلالت کن ابو محمد بگریست و گفت ای برادر همه باین در گرفتار اند و باین داغ مبتلا کن بر تو بیت چند بخوانم که بعضی ازین

طائفة گفته اند

قف بالدار فیهذه آثارهم تبکی الاحبة حسرة و تشوقا

کمر قد و قفت با اسائل غبیرا
عن اهلها و صداقا و مشفقها
فارقته من هوی فخر الملتقی

جریری معاصرو فلیفه بنفیدست و صحبت سیل شتری وی مجلسی داشت جوانی برخاست و گفت دلم گم
شده است دعا کن تا یابم گفتم ما هم درین مصیبتیم دی گفتم در قرن اول معامله بدین بودین فرموده شد و در
دوم بوقا آنهم رفت و در سوم بمرور آنهم برخاست و در چهارم بجای آنهم نهاد اکنون معامله بدیشت میکنند و
تو کل معاینه شدن اضطرار است و صبر فرق نکردن در حال نعمت و حال نعمت و اخلاص ثمره یقین است یا نتیجه شک
غنا هم بن سعد از بغداد بود پس از وفات او را خواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من حمت کرد
و بهرشت در آورده گفتند بدان معامله گفت فی اگر بدان معامله باز نگرستی همانجا بودی
غیلامان سمرقندی در معارف صاحب سخن بود وی گفته عارف از حق بحق گردد و عالم از دلیل بحق و صاحب
و جد مستغنی بود از دلیل

غیلامان موسوس از قدامت شایع عراق است در خرابها بودی و با کس نیامیختی و از کس چیزی قبول نکردی
و کس ندیدی که چه می خورد وی را پرسید که کده بنده از نظر غفلت کی رها گفت انگاه که بدانچه او را فرموده اند
مشغول باشد و از آنچه نمی کرده اند غافل و در حساب نفس خود غافل

ابو العباس بن عطاء از طریقان صوفیه است سخن نیکو و زبان فصیح دارد قرآن را تفسیر کرده از اول تا آخر
بازبان اشارت و حق گفته در تفسیر قوله تعالی میبیتی در عجبی ای میبیتی عنی شرح عجبی به و هم وی گفته در تفسیر
قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ای استقاموا علی انفراد القلب بالله تعالی در مقام التوکل
گفته در علم ظاهر حق و معتمد بود و در علم باطن محقق و موحد علما مشکلی گفتم صوفیان زبان متعارف گوشته
الفاظ غریب چرا اشتقاق کرده اند آیا در مذہب شما عیبی است که بآن الفاظ محلی پوشش دهند گفت آنعانی را معزیز
بود و خواستیم که بقولب الفاظ مستعمله در آیم این عطار را بفرمودند قد نسبت کردند و وزیر مقتدر باشد یا و جناب
موزه از پایش کشیده بر سرش زد تا که ازین عالم پرود و متو بر زبانش جاری بود قطع الله یدک و جلیک
بعد از چند روز پادشاه بر وزیر مخفی گردید و دست و پایش برید و صوفیان درین لغویان بر این علما سخن میکنند
و بعضی تاویل وی گفته هر که از ادب محروم و بهشتند از چه چیز با سحر کردند تصور او بد در قرب نعمت است
از تصور در بعد که از جمال کبار و در گذر اند و صدیقان را بالتعالی مواخذه نمایند

ابوالعباس بخیر از طبقه خامست در نیشاپور مردم را موعظت میگفت بزبان معرفت بخوب ترین بیان او را گفتند خدا را بچو شناختی گفت با کمال شناختم یعنی معترفم بجزو هم وی گفته ادنی الذکر ان یمنی ما دونه و هایة الذکر ان یغیب الذکر فی الذکر و الذکر و یستعرق بمن کی ده عن الوجود الی مقام الذکر و هذاحال فناء الفناء

ابوالعباس سیاری از طبقه پنجمست عالم و فقیه و محدث بود ویرا از پدر میراث بسیار بماند جمله داد و دو تار موی پیغمبر خدا صلعم بخیر بکرت آن امام صفی از صوفیه شد که ایشانرا سیاری خوانند چون از دنیا برفت وصیت کرد تا آن سوهیار در دهمان وی نهادند وی گفته القحیدان لا یخطر بقلک مادونه و هم وی گفته و مطلقا نزد مرگ گفتند ما را وصیتی کن گفت احتفظوا مراد الله فیکم وی گفته اگر را بودی که در نماز بجای قرآن

بیتی خواند این بیت بود

اقتنی علی الزمان محالا ان تری مقلتای طلعتا تحتر

ابوالعباس نهاوندی از طبقه سادست وی گفته با خدا بسیار نشنید و با خلق اندک تر سائی شنید که دویا مسلمانان اصحاب فراست باشند بخانقاه شیخ ابوالعباس قصاب رزما که شیخ گفت بیگانه در کوی آشیایان چه کار دارد تر سباز گشت و گفت یکی معلوم شد از انجام عزم خانقاه نهاوندی کرد چار ماه و ضومی ساخت و نماز میکرد و بعد خواست که برود شیخ گفت جوانمردی نبود که چون حق نان و نمک افتاد بیگانه بیانی و بیگانه روی تر ساسلمان شد و بعد از شیخ بجای شیخ بنشست

حمزه بر حجب از مشایخ هراتست مستجاب الدعوة بوده و سخاو و عظیم داشته رفیق احمد بن ضیل بود و مذہب او را بهرات وی آورده میگوید هر که را صحبت او لیاد و مشایخ مذہب نکند وی هیچ پند مذہب نشود حسین بن منصور طحاج از طبقه ثالثه است از بیضا بود که شهری در فارس است ابوالمغیث کینیت دارد با جنید و فوری صحبت داشته مشایخ در کار او مختلف اند بیشتر ویرا در کرده اند و ساحر و کافر گفته مگر چند تن که کبشتن وی رضا نداند و فتوی نموشنند و از متاخران ابو سعید ابو انحیر گفته که او در علو حال است اما شیخ الاسلام هر وی گوید که من او را نمی پذیرم موافقت مشایخ و ریاضت شرع و علم را و در نیز نمیکنم شمانیز چنان کنید و او را موقوف گزارید و آنکه او را پذیرد دوستدارم از آنکه او را رد کند و نیز گفته بر طحاج بسیار سخنانی دروغ گویند و کلمات نامفهوم و ناراست بندگان و کتابهای مجهول و ضیل بوی منسوب دارند و آنچه

درست شود از وی پیدا بود گویم مقدمین او را الحمد و متاخرین موصی شیخ الاسلام ابن تمیم از تقدیم است
 شاه حبیب الدین قوی در مناقب الاولیای نویسد که چون آواز انا الحق شلنگ گشت علما محضری نوشتند و
 بکشتن منصور قوی دادند پیش باد شاه مقتدر بالله وزیرش علی بن علی به منصور متغیر شده بود بزرگداشت
 فرستاد خلیفه گفت تا جید قوی ندهد او را کتشم شیخ فرید الدین عطار در تخیل بنویسد مرا عجب آید از کسی که دادارد
 که از درخت موسی انی انا الله بر آید و درخت در میان نه چرارد اندازند که از منصور انا الحق بر آید و منصور در میان
 است به چون محضر پیش جنید آوردند بعضی صوفیان خواستند که تا وی بکشد جنید گفت وقت تاویل نمانده لاجرم
 جنید لباس صوفیانه از خود بر کشیده لباس علما پوشید و نوشت سخن حکم بالظاهر و بظاهر حال کشتنی است و باطن را
 خدا داد و او را گفتند حال چیست گفت معراج مردان دار است شبلی گفت مالتصوف گفت کمتر این است
 که می بینی گفت بالاتر کدام است گفت ترابان دانه نیست منصور بر سر دار این نکته خوش سراید از شافعی
 می رسید امثال این مسائل شبلی گفت آن شب زیر دار بودم تا بروز از ما تفتی شنیدم اطلعناه علی سرین
 اسرارنا فاشی سرنا هذ اجزاء من یغشی سر الملوک شبلی گفت الهی صیقل الحبدین قال الی ابن اذیتی
 قال مادینک قال لقای و جمالی والله اعلم بحقیقه الحال شبلی زیر دار وی بایستاد و گفت اوله نیتک
 عن العالمین قاضی که بکشتن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری میکرد و این دعوی خدائی میکند شبلی گفت
 من همان میگویم که او گفت لکن مراد یوانگی بر ماند و بر عقل در گفت سه
 بگی زردیم سر انا الحق شد آشکار
 ما را ازین گیاه ضعیف این گمان نبود

گویم ذب از شرع منصب بس عالی است انجا چنین ترهات عذر خواه نبود و هرگز کفری ظاهر و باطن اسلام نگذرد
 ابوالفانک بغدادی ویرا پرسیدند که توحید چیست گفت افراد القدم عن الحدیث هر وی گوید دانی
 که توحید صوفیان چیست نفی حدیث و اقامت ازل و کان الجنید بیکرمه

ابو عمرو دمشقی از طبقه ثانی است یگانه مثل نخ شام بود وی گفته التصوف رویه الکن بعین النقص بل
 خض الطرف عن کل ناقص بمشاهدة من هو منزله عن کل نقص و هم وی گفته اذا صفت الارواح بالقر
 اثرت علی الیهی کل افکار الموافقات

عبدالمعز از طبقه ثانی و کبار مشایخ ری است وی گفته الجمع طعام الزاهدین الذکر طعام العارفین
 و هم وی گفته العبودیة الظاهرة و المحررة الباطنة من اخلاق الکرام و نیز گفته صبیانه الاسلام عن النقا

الی الاخیار من علامات الاقبال علی الله تعالی

صلح و نیروی از طبقه ثالثه ست وی گفته دو بار از دنیا بیزار باید شد یکبار بیرون آئی خلق بقبول برد
بتوانند باز دنیا شوی چند آنکه قبول خلق برود و باطن از آن منقطع باشی و هم وی گفته محبتك لنفسك هی
التي هلكها اورا گفتند مرید کیست و صفت وی چیست این آیه برخواند رضاقت علیهم الارض بما رحبت
و رضاقت علیهم انفسهم و ظن ان لا ملجأ من الله الا الیه

ابو الحسن صبی اهل بصره و او را از بصره بیرون کردند بسوسفت و هانجام برد وی گفته الغریب هو البعید
عن وطنه و هو مقید فیه و گفته الغریب هو الذی لا جنس له و بار دیگر گفته الغریب من صحبک لا جنس کوم
الغریب من اصلم ما افند الناس من السن

ابراهم قصار از طبقه ثالثه ست از اجله شلخ شام مردی او را پرسید که هل بیدی المحببه او هل
ینطق به او هل یطیق کتمان وی در جوابش تمثل باین آیات کرده

ظفر بکتمان اللسان فسن لکم بکتمان عین مع الدهر یزید
حملت جبال الحب فی قی و انی لا یختر من حمل القیض الا ضعف

و من هذا الوادی ما انشد ابو عبد الله الطائی

یبد و فاجهد ان اکافرحبه فتنین فی علامه الکلمات
خفتان قلبی و ارتعاد مفاصله و خیار لونی و انعقاد لسانی
فتی یکدن بنی شهی داربع و شهود کل قضیه اثبات

و ما انشدت بالفارسیه

هر چند که مرث بدلم بر مصونست این نیست که رسوا شوم بوی جنونست

قصار گفته بسندست ترا از دنیا و چیز صحبت فقیری و خدمت دوستی از دوستان او

احمد بن سنان از طبقه ثالثه ست یگانه بود در خوف و ورع و زهد وی گفته تکبر المطیعین علی العصاة
بطاعتهم شر من معاصیهم و اخر علیهم و هم وی گفته حال الرجل فی حسن مقاله و کماله فی صدق
فعاله و گفته علامه من انقطع الی الله علی الحقیقه ان لا یرد علیه ما یشغله عنه

ابو احسین راق از طبقه ثالثه ست وی گفته حیات دل در یاد کردن زنده ایست که هرگز نیرود پیش

گوارنده زندگانی که با خدا بود و نه با غیر او و هم وی گفته دوستی خدا متابعت و دوست اوست رسول خدا صلعم
 وی گفته مردم سه قسم اند امرا و علماء و فقرا از شباهی امراتایهی معیشت است و از شباهی علماء و تباہی و ینج از شباهی
 فقرا و تباہی امراء گفت هر فتنه را سبب آیزش خلایق است و هر سلاست را سبب عزت مردی و صیت خوا
 گفت سگی بر دار و هر دو بابشکن و کار وی برگیز و زبان ببر گفت اگر طعم را پسند پد رت کیست گوید شک در
 مقدر و اگر گویند مال تو چیست گوید بر جان

ابو احسین سلیمی مردی بزرگ صاحب تاریخ بوده وی گفته عیسی موصی را هب بود میگفت برسلانان آیتی
 فرود آمده ندا نم که از پس آن آیت خدا را چون می آزارند مایکون من بخوی ثلثة الاھوی ابھم الایۃ
 ابو بکر شبلی از طبقه رابعه است عالم و فقیه و مذکر مجلس بود و مذہب مالک داشت اصلش از فرغانه است نشو و نا
 در بغداد یافته جنید اورا تاج انیقوم میگفت کسی شبلی را گفت دعاے کن این بیت بخواند
 مضی ز من الناس یستشفون بی
 فھل لی الی اللیل الغداۃ شفیع

وی گفته آزادی آزادی دل است نه تن و گفت عجب تر آنکه دلی که خدا را شناسد مصیان کند و گفت یاران
 سرایه وقت نگاهدارید را لگان ند مید که فردایار با ما خواهد بود وی گفته و تفسیر قوله تعالی قل للمؤمنین بغضوا
 من ابصارھم یعنی ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سوی اھل ویرا گفتند ترا خوش فر
 می نیم و معیبتی که دعوی میکنی تقاضای لاغری میکند گفت

احب قلبی و مادری بدنی	ولو دری ما اقام فی السمن
پرسیدند که مردی سلع میکند و نمیداند که چه میشود این چیست جواب داد	
رب و رقاء حقوق بالحمی	ذات شبح و صحت فی فن
و لقد اشکو فما انفھا	و لقد تشکو فما تقصمفی
خیرانی بالحمی اعرفھا	وھی ایضا بالھوی تعرفنی
ذکرک الفاو دھر اصالحا	فبک شجی او حاجت شجنی

وی شنید که کسی میگفت الخیار حشره بدافق فریاد کرد و گفت اذا کان الخیار حشره بدافق فکیف بالشرا
 ابو بکر ارموی از طبقه رابعه است در تصوف و یرا طریقه خاص بود خدا را بخواب دید گفت خدا خدا
 حاجتی دارم گفت چه حاجت خواهی به اذان که ترا از دستبند صوفیان نهانیدم مراد بدستبند حال محال و

اشارات باطله است وی گفته الملائكة حواس السماء واحباب الحديث حراس السنة والصوفية حراس الله گفته المعروفة تحقق القلب بوحدة انية الله والمحبة اصلها المواقفة والمحبة هو الذي يوثق رضا محبوبه على كل شئ وهم وی گفته من استغفر الله وهو ملازم للذنب يحرم الله عليه التوبة والا نابة اليه ابو بكر صید لانی از اجله شایخ ست شبللی اورا بزرگ داشته وی گفته صحبت با حق دارید و اگر نتوانید ناکس دارید که صحبت دار حق ست تا بکرت صحبتش شمارا بوی برسد امید بوی تو از تو بهار بود و در ادو گزیده با گل گلشن کجا بود
ابو بكر خباز از استادان جریری ست وی گفته العیال عقوبة تنفیذ شهوات الحلال

ابو بكر اهری از طبقه رابعه ست از وی پرسیدند حقیقت چیست گفت همه آن علم ست گفتند علم چیست گفت همه آن حقیقت ست وی گفته الجمع جمع المتفرقات والتفرقة تفرقة المجموعات فاذا جمعت قلت الله واذا افقت نظرت الى الكون گفت مردی را دیدم که وداع کعبه میکرد و میگفت ایست و این بیت میخواند

الادب من يد فو ویرسمانه یحبت الثاني اود و اقرب

ابو بكر طوسی از طبقه ششم ست گفت بکه همان بودم میزبان کنیزی که داشت که چیز می توانست خواند کنیز کن خواند

لا مني فيك معشر فاقلى اداكثروا

در ویشی بر پا خاست بانگی چند بزد و بیفتاد و از دنیا برفت گویم ابو القاسم ساج با قوم در زمانی بود گویند بخواند

كل بيت انت ساكنه غير محتاج الى السج

وهك الميمن محتنا يوم ياتي الناس بالنج

لا اتاح الله لي فجا يوم اذ عومنتك بالفتح

وی دست بر آورد و بانگ زد و بیفتاد و نگریتند مرده بود یکی گفت در نسیا بوجاد شد بود مردم از شهر بیرون رفته بودند من در مسجد بودم در کنج آن مسجد در ویشی دیگر بود گویند در آمد در ویش وی را گفت چیزی بگو وی بر خواند

الغيت بيني وبين الحب معرفة لا تنقضي ابدا اذ ينقضي الابد

لا خرج من الدنيا وحبكم بين الجمال لم يشع به احد

در ویش بیفتاد وی طپید تا میان دو نماز انگاه یار مید چون نگریتم برفته بود

ابوبکر سوسى شيعه گفت ما را كسى بايد كه چيزى بر خواند بخشي چيستند يا فتنه جبراني مطرب آمد و برخواند

القوم اخوان صدق بينهم من المودة لم يعدل به نسب

تراضعوا دره الصها بينهم واوجوا الرضيع الكاس ما يحب

لا يفظون على السكران انهم ولا يريكم من اخلاقهم ريب

شيخ را وقت خوش گشت شيخ الاسلام هروى گفته ذوالنون و شبلى و خراز و نورى و دراج همه در سماع

رفته اند و سه تن از ايشان سه روز زيبسته و غير ايشان نيز از مشايخ و مریدان در سماع رفته اند چه در سماع

قرآن و چه در سماع غير آن ذرا ره قاضى بصره در محراب بود و يكى برخواند فاذا انقضى فى الناقوس فذللك يوم ^{يؤتى فيه}

بانگى زد و مرده ميافا در و ايشى در حبال آرزى جان ميرفت و اين بيتها مى خوانده

والله ما طلعت شمس ولا غربت الا وانت منى قلبي و وسوسى

ولا جلست الى قوم احد فقم الا وانت جليسى بين جلوسى

ولا هممت بشرب الماء من عطش الا اريت حيا لا تموت فى كاسى

ناگاه بيفتا و بومرد +

ابوبكر سوزيني وى گفته ابن خباز را شنيدم كه گفت روز عيادى نزد يك جمعه بودم در و ايشى ديدم استاد

و بركت وى كوزه ميگفت يا سيدى تقرب الناس اليك بذناهم و فخر يا ناهقر و لست املك الا نصيب

فتحقق شهقة و مات

ابوبكر اشنانى وى در سماع برفت نوجوانى آمده بود و قوالى ميكرد اين دو بيت خواند

دنف يذوب بدائه والموت دون بدائه

ان عاش عاش متغضا او مات مات بدائه

ابوبكر شنيد و از بام بيفتا و پاى شكست و بمرد آرى وفائى دوستى در دوستى رفتن است

ابوبكر همدانى وى گفته در و ايشى سه چيز است طمع كند و منع كند و جيب كند

ابوبكر دينورى ايشان نشسته و با اين جلاصحت داشته وى گفته معده محل طعام است اگر حلال وى انگنى

قوت طاعت يابى و اگر شبته بود راه حق پوشيده كند و اگر حرام بود معصيت زايد

ابوعللى رودبارى از طبقه رابعه است نسبت وى بكبرى ميرسد عالم و فقيه و محدث و اديب و امام و

سید قوم بود در وقت نزاع گفته

و حقت که نظر ت الی سوا کا بعین مودّه حقّ اراکا

و هم وی گفته فضل مقال بر فعال تنقصت ست و عکس آن مکرمت و گفته علامه اعراض الله عن العبد ان یشغله بما لا ینفعه و گفته مالک مخرج من کلینک لم یدخل فی حل الحبّه

ابوعلی ثقفی از طبقه رابعه است اخن شلخ بود در کلام در عیوب نفس و آفات اعمال وی گفته العلم بالله حیاة القلب من الجهل و نور العین من الظلمة از وی پرسیدند تا خوشتر در زیست کیست گفت آنکه بنویسد زید یعنی لایباس من روح الله الا القوم الکافرون در اثنا می مجالس خود بسیار گفتی ای همه اینچ بفروخته و هیچ را بهم خریدم روزی در محبت و احوال مجانب سخن میگفت در آن میانه این دو بیت خواند

الی که یکن صد فی کل ساعه و کمر لا تمیل القطیعة و الهجره

و دید که ان الدهرفیه کفایه لتفرق ذات البین فانتظر الدهر

ابوعلی کاتب مصری از طبقه رابعه است وی گفته خدا میگوید وصل الینا من صبر علینا و ابر سینه که ازین دو یعنی فقر و غنا کدام یک مایل تری این دو بیت بخواند

ولست ینظاد الی جانب الغنی اذا کانت العلیمه فی جانب الفقر

و انی لصبار علی ما ینبئنی و حسبک ان الله اثنی علی الصبر

ابوعلی رازی وی گفته اذا دایت الله عز وجل یوحشک من خلقه فاعلم انه یرید ان یونسک بنفسه عبد الله ابو محمد نقش از طبقه رابعه است از وی پرسیدند که تصوف چیست گفت اشکال و تلبیس

و کتمان او را گفتند که ای اکمال افضل گفت رؤیه فضل الله و این بیت بخواند

ان المقادیر اذا ساعدت المحقق العاجز بالمحاذم

و هم وی گفته افضل الا رزاق تصحیح العبودیة و ملازمة الخدمة علی السنة وی گفته عارف صید معروف است گفته فلان برهوا میرود گفت آنرا که خدا تعالی توفیق خافت بهواد بهد بهتر از آن است که بهواد

رود آخر وقت وصیت خواستند گفت پیش کسی روید که شمارا به از من بود و مرا یکی گذارید که را به از شما بود عبد الله منازل از طبقه رابعه است وی گفته اگر بنده را در همه عمر یک نفس درست شود که از شرک دریا

پاک باشد هر آینه برکات آن نفس در آخر عمر وی سرایت کند وی در تجرید و تقرید بکتاب بود ابوعلی ثقفی از

تجربہ بخن میگفت گفت اگر مرگ را آماده باشی این سخن درست است ابوعلی گفت تو ساخته مرگی گفت آری
دست را بالین داشت و سر بران گذاشت و از عالم رحلت کرد وی گفته هر که سخن گوید از حال خود گوید والا
فسانه گوشت که حاکمی احوال دیگران است اثر در دلها کم کند و گفت هر که خواهد که در چشم خلق با قدر باشد واجبست
که نفس او در چشم او خوار بود

عبدالمذنب ازانی وی گفته مصطفی صلعم خواب دیدم گفتم یا رسول الله با کدام قوم بنشینم گفت با قومی که
بهمانی شوند یعنی درویشان نه بقومی که همانی کنند یعنی تو نگران

ابو انخیرتیبانی از طبقه رابعه است زنبیل بافتی و چون کسی بنودی با شیر موانست داشتی ویرا گفتند
بلعنان السباع تاذن باک قال نعم الکلاب یا انس بعضها بعضا

ابراہیم بن مول از طبقه رابعه است یکی ویرا خواب دید و گفت مرا وصیت کن گفت علیک بالقله
والذلة الی ان تلقی ربک وی گفته عجب آیدم از کسی که بشانت که ویرا را ہی بخداست پس باغیر او چون بگو
میکند با آنکه او تعالی سیفر ماید و انیسوا الی ربکم واسئلوا له

منظفر کرمانشاهی وی از طبقه رابعه است شب اسه حصه کرده بود و سیکی نماز کردی و سیکی قرآن خواندی
و سیکی مناجات کردی وی گفته العارف من جعل قلبه لملاک و جسده لمخلقه و هم وی گفته باید که نظر
تو در دنیا از برای اعتبار باشد و سعی تو در ان بر خدا مضطر و ترک تو از برای سبیل اختیار

ابو سعید اعرابی از طبقه خامسه است ویرا جزوی است در نکته های توحید بحث نیکو در انجا گفته که لایکون
قرب الاوثمة مسافة وی گفته التصوف کله ترک الفضول و المعرفة کله الاعتراف بالجهل
و هم وی گفته لایکون الشوق الا الی غائب

ابو عمرو زجاجی از طبقه خامسه است وی گفته لان یفقص من البشریة شی احب الی من ان امشی علی الماء
ابو الحسن صوفی از طبقه پنجم است اعلم مشایخ بود در وقت خود بطعم توحید و علوم معاملات او را پرسیدند
نصوف چیست گفت اسم و لا حقیقه و قد کان قبل حقیقه و لا اسم وی گفته مردم سه گروه اند اولیای
که باطن ایشان بهتر است از ظاهر و علما که ظاهر و باطن ایشان برابر است و جمال که ظاهر ایشان بدتر است از
باطن خود انصاف ننیدهند و از دیگران انصاف نخواهند و هم وی گفته لیس فی الدنیا شی اسمع
من محب بسبب و محض

ابو القاسم نصیر آبادی از طبقه پنجم است وی گفته اذ اهل الک شی من بوادی الحق فلا تلتفت بها
 الی جنة و نار ولا تحطرها ببالک و اذ ارجعت عن ذلك فعظم ما عظمه الله تعالى
 ابو بکر رازی وی را در نیا بوقول عظیم بود کسی دیگر گفت در سماع چگونگی گفت برفتنه آمیزست و طریکیز
 خوشتر را از فتنه گوشت دار گفتند مشایخ آنرا کرده اند گفت جان پدر وقتی که وقت تو چون وقت ایشان
 شود تو هم چنان کن که ایشان کرده اند

ابو اسحق گازرونی پدرش شهریار سلمان شد وی صوفی و محدث است وی آنحضرت صلعم را در خواب
 پرسید که یا رسول الله ما التصوف فرمود ترك الدعاوی و كتمان المعاني و دیگر پرسید که التوحید فرمود
 كل ما هجس ببالك او خطر في خيالك فانه سبحانه بخلاف ذلك و دیگر پرسید که ما العقل فرمود ادناه
 ترك الدنيا واعلاها ترك التفكير في ذات الله و وی گفته التوحید تنزیهه عن الشك الشك و التعطيل
 شیخ روزبهان گازرونی نقلی باشیخ ابوالنجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در آنکندریه شریک بوده
 ویرا تصانیف بسیارست وی صاحب سماع بود در آخر عمر از انباز ایستاد در معنی سخن گفتند گفت انی
 اسمع الان من ربی عزوجل فاستعرض ما سمعت من خیرة اکثر اوقات در مقام استغراق می بود
 در صر گفته قبل لی مرار التوکل الصلوة فانك لا تحتاج اليها فقلت یارب انی لا اطيق ذلك کلفنی شیئا
 عبدالملکیانی فرزند ابوعلی دقاق است و در کمالات شهره آفاق وی گفته خدای دان باشمید و اگر خدا دان
 نشید باری خود دان نیز میباشید وی گفته

تا حق بدو چشم سزد بهیمن هر دم از پای طلب من نشینم هر دم
 گویند خدا بی چشم سزد نتوان دید آن ایشانند من چنینم هر دم

محمد طوسی از طبقه پنجم است گازرونی وقت بود در طریقت و کرامات وی گفته طوبی لمن لم یکن له وسیلة
 الیه خیرة و هم وی گفته ترك الدنيا للدنيا من جمیع الدنيا

ابوعلی دقاق زبان وقت بود و امام فرزند ابوالقاسم قشیری داماد و شاگرد اوست کسی ویرا از
 نزول پرسید باین دو بیت جواب داد

خلیلی هل ابصر قفا و سمع قفا باکر من رب تمشی الی عبد
 انی ذاتر من غیر عد و قال لی اصونک من تعلیق قلبک بالوجد

روزی بری رسید یکی وی را شناخت و گفت این ابوعلی دقایق ستیزگان آمدند و درس خوانند قبول
نکرد و علاج بسیار نمودند و منبر نهادند تا وعظ گوید منبر بالا رفت و اشارت بر است کرد و گفت اللهم اكف
و روی بقیه کرد و گفت و رضوان من الله اكبر و بجانب اشارت کرد و گفت و الله خير و ابقي خلق
بیکبار بهم برآمدند و غریب و رخاست و چند کس بر جای بمر و در آن مشغله از منبر فرود آمد و رفت بعده وی را
طلب کردند نیافتند

ابو الحسن خرقانی یگان روزگار و قبله وقت خود بود از وی پرسیدند که صوفی کیست گفت بمرقع و مجاهد
صوفی نبود صوفی آن بود که نبود

کمال شوق بتی آن بود که خود نبود و اگر نه طالب و مطلوب جهان همه جا
وی گفته اند و طلب کنید تا بگریه آید که حق تعالی گریه گران را دوست میدارد پرسیدند صدق چیست گفت
آنست که دل سخن گوید گفتند اخلاص چیست گفت هر چه برای حق کنی اخلاص است و هر چه برای خلق کنی سب است
وی گفته هرگز با کسی صحبت مدارید که شما را گوید و او گوید چیزی دیگر و هم وی گفته اگر کسی سرودی گوید و آن
حق را خواهد بهتر از آن بود که قرآن خواند و آن حق را نخواهد و گفته وارث رسول آنکس بود که بفعل رسول اقتدا
کنند نه آن بود که روی کاغذ سیاه کند و گفته علما و عباد در جهان بسیار اند تر اید که روز شب آری چنانکه حق
پسندد و شب بر روز برے چنانکه او خواهد

ابو سعید ابن ابی انخیر فضل السد نام دارد سلطان وقت و جمال اهل طریقت بود همه مشایخ و ویرا مسخر بودند
گفت بدرس ابوعلی فقیه آمدم و او را اول درس این بود قل الله تبارک و تعالی فی حوضه یلعبون در اندام دی
در سینه من کشادند و بسماع این کلمه ما را از ما فرستند در اعیان و جهالت گیرست او را گفتند که فلان کس بر روی
آب میرود گفت سهل است بزغی و صغوه نیز بر آب رود گفتند فلانی در هوا می پرد گفت زغنی و گسی نیز در هوا
می پرد گفتند فلانی در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب میرود
این چنین چیزها را قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد
و دمی از خدای خود غافل نشود او را پرسیدند که تصوف چیست گفت آنچه در سرداری بنی و آنچه در کف دراک
برهی و از آنچه بر تو آید نهی وی گفته معنی تفکر ساعته خیر من عبادة سنیة است که اندیشه درستی خود بهتر
از عبادت یکساله درستی خود مردی گفت خدا را کجا جویم گفت کجا شجسته کی نیافتی گفت بخدست شیخ

ابوالعباس قصاب سال تمام گذرانیدم گفت باز گرد بجهنم رفته و روزی چند این علم بر دسرهای تو زنند بنا بر آن
 بهمنه آمدم در مناسبت الاولیاء گفته مننه موضوعیست به نیشاپور و بهم وی گفته الله بیح ماسوا هوس و انقطع النفس
 ابوسهل معلوکی امام وقت بود در علوم شریعت و ارا از سماع پرسیدند گفت لیست که اهل الحقائق و
 بیاح لاهل العلم و دیکه لاهل الفسق و بهم وی گفته قد بقی من قتی ان یکون کمن تعنی و گفته من بقدر
 قبل او انه فقد بقدری لهوانه و گفته در همه قرآن مر این شگفت ترمی آید که او تعالی موسی را گفت و
 اصطفتک لنفسی هروی گوید مرا حدست برین سخن که وی گفته

ابوالقاسم قمیشیری صاحب رساله است و مصنف تفسیر لطائف الاشارات در هر فنی تصنیفی دارد و گفته
 مثل الصوفی کمثل البرسام اوله هذیان و اخره سکوت فاذا تمکن خوس و بهم وی گفته التوحید سقوط
 الرسم عند ظهور الاسم و فناء الاعیار عند طوع الافراد و تلاشی الخلاق عند ظهور الحقائق و فقد
 روية الاعیار عند وجد قبة الجبار و ما الشدة لنفسه

سقى الله وقتا كنت اخلو لوجهكم و تغزل هوئى في روضة الاشباح
 اقتنا زمانا و العيون في ريرة و اصبحت يوما و ما الجفون سوا فاك

ابوالعباس شقانی عالم بود باصول و فروع و از کبرای صوفیه بزرگی گفته هرگز از هیچ صنف کسی ندیدم که شرح
 را نزدیک وی تعظیم بیشتر بود از آنکه نزدیک وی پیوسته از دنیا و عقبی نفور بودی و گفتی اشتی حد ملا و حد
 روزی در خانقاه شیخ ابوسعید ابوالخیر شد سید اجل بهلولی شیخ نشسته بود شقانی را بالای او بنشانیدند و
 شیخ گفت شمار که دوست دارند از برای مصطفی صلعم دوست دارند و اینها را که دوست دارند از
 براسه خدا دوست دارند

محمد خلی با وجود آیات و کرامات لباس و رسوم متصوفه نداشتی و با اهل سم سخت بود وی گفته الدنيا
 بی م و لنا فیها صوم

شیخ الاسلام حافظ ابوعبد الله محمد بن ابی منصور محمد الانصاری احنبلوی رح امام صوفیه و شیخ
 فقرا است کتاب و منازل السائرین در تفسیر سوره فاتحه محتوی حالات و مقامات سلوک کتاب بی نظیر است
 حافظ ابن قیم تمییز شیخ الاسلام ابن تیمیه رح بران شرحی بسوط نوشته و مدارج السالکین نام کرده این شرح نیز
 در باب خود بی مثل و مثال است و شیخ عبداللہ انصاری هروی دیگر است و با جمله شیخ الاسلام گفته من علی

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بفرستد هم درجه نور بود که من زاده ام هرگاه
که آفتاب انبار سه سال من تمام گردد و آن میانه بهار بود و وقت گل دریا مین باشد
بیاد زلف و رخس می روند و می آیند صبا بفالیه سائے و گل بلبه گری

وی گفته من از سید بن حدیث نوشته ام بهشتی بوده اندند صاحب رای و نه مبتدی بلکه صاحب حدیث
و گفته بس اسانید عالییه دارم که بگذاشته ام و نوشته که آن مرد صاحب رای بود یا از اهل کلام ابن سیرین گوید
ان هذا العلم دین فانظر واعلم تاخذ و نه

یهیحی بن عمار شیبانی رسوم علم را بهرات وی آورد و مجلس داشتن و دین با سنیست موافق کردن از وی
تا زه گشت قاضی ابو عمر گفته طفت الدنيا شرقا و غربا فوجدت الدين غصا بهراه

ابو الحسن نجار در ترجمه او مذکورست که عادت شیخ الاسلام چنان بود که هر چه شنیده بودی از خصال حمیده
و افعال پسندیده چه در حدیث و چه در حکایات مشایخ البته خواستی که از او بکنی وی گفته چون سنتی بشمار سبز پیغمبر
صلعم اگر نتوانید که آنرا در کنید و دائم بوزید باری یکبار بکنید تا نام شما در زمره منیان کنند

حقما هر صوفی از بزرگان بهرات ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته طعام چنان خور که تو او را
خورده باشی نه او ترا که اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دو گردد و جامه چنان پوش که رعوت
و فخر و خیلار او در نهاد تو بسوزد نه آن که آتش او علته را برافروزد و هم وی گفته اصل عبودیت آنست که
چنان باشی بظاهر که از تو همه شمع ظاهر بود و چنان باشی باطن که در تو یاد غیر را انگیزش نبود

شیخ ابو ذر یوزجانی از کبار عرفا است و س گفته

يعرفنا من كان من جنسنا و ساثر الناس لنا منكر و ن

و هم از اشعار وی است

چون بعلم ازل مرادید دیدی آنکه بعیب بخزید
تو بعلم آن و من بعیب همان رد کن آنچه خود پسندید

ابو بکر بنسراج از اصحاب ابوالقاسم گرگانی است از وی پرسیدند که دیدار از مظلوم را چه توان دید گفت
بریده صدق در آئینه طلب وی گفته تصور آب تشنگی نشانند و فکرت آتش گرمی بخشند و دعوی طلب بطلب
نرساند و هم وی گفته تا هستی موهوم سوخته نشود و دیده دل بسوزن غیرت از غیر او دوخته نشود خلوتخانه جان

بشمع تجلیات جانان افروخته نگردد زیرا که تخم در زمین کاشته نگارند و نقش بر کاغذ نوشته نگارند وی گفته
تو کل آنست که منع و عطا جز از خدا نبینی وی در مناجات گفت خداوند را آفرین من چه حکمت است گفت
حکمت آنست که جمال خود را در آینه روح تو ببینم و محبت خود را در دل تو ببینم

محمد بن محمد غزالی شهرت و قبول او مستغنی است از بیان حال او طیفه ابو علی فارمدی است وی از شیخ خود
ابو القاسم گرگانی حکایت کرده که آن الاسماء التسعة والتسعين نصیرا و صافا للعبد السالك وهو بعد
فی السلوک غیر واصل کتاب احیاء العلوم او معروف و مقبول است آنحضرت صلی الله علیه و آله در واقع بتغیر بعضی سنان
آن کتاب مفرموده و باموسی و عیسی بغزالی مباحث کرده و با جمله بعد از اسقاط ماده فاسده کتاب مذکور
بی نظیر است ترجمه حافظه او در اتحاد النبلاء و نسیم الریاض مرقوم است حاجت اطالت در نیقام نیست اگر او را
هیچ نباشد مگر کتاب احیاء از برای ثبوت فضل او در علم ظاهر و باطن بنده است کفایت که کتب فقه معتبره بسیار
دارد مثل کیمیای سعادت و جز آن وقت وفات صحیح بخاری برسیه او بود آغا زاد بر علم کلام شد و انجام او
بر درست حدیث خیر الانام این رباعی از دست

فدیتک لوالحکمت فدیته
ولکن بسیر المقلین سبیتنی
انتیک لما ضاق صدی من الهوی
ولکنت تدی کیف حالی اتیتنی

درشته ازین عالم بآن عالم شتافت

احمد غزالی از اصحاب ابو بکر نساج و برادر امام غزالی است تصانیف معتبره دارد از انجلی سوانح است روزی
در مجلس عظمی قاری این آیت خواند یا عباد الذین اسرفوا فی انفسهم لعلهم یرجعوا الی انفسهم
بقوله یا عباد الذین اسرفوا فی انفسهم

وهان علی اللوم فی جنب حجا
و قول الاعادی انه یخلع
اصم اذا فدیته باسمی وانی
اذا قبل لی یا عبد السمیع

گویم و از غرائب استنباط است آنچه در دیباچه کتاب در اسات اللیبب بذیل نعت نبوی صلی الله علیه و آله گفته اند
در حقیقه و بذلک بنیادی بامرالحی حیث قال له قل یا عباد الذین اسرفوا فی انفسهم لعلهم یرجعوا الی انفسهم
بالصلاح الا عظم علی ما یراه وقت اختصار اسباب طویل اش رمیدند اطلاع یافت گفت مافرو دادیم هر که
خواهد سوار شود در راه وفات نمود عین القضاة همدانی مرید اوست

یوسف همدانی فقیه و محدث بود سپس ترک همه کرد و طریق عبادت پیش گرفت روزی در نظامیه بغداد
 و غظ میگفت فقیه ابن السقا نام در مجلس پر خاست مسئله پرسید گفت بنشین که در سخن تو بوی کفر می یابم
 و شاید مرگ تو بر دین اسلام نباشد و همچنان شد که وی نصرانی گردید و در مرض موت از وی پرسیدند
 که هیچ از قرآن برخاطر تو مانده است گفت هیچ باقی نمانده الا این آیت در بایوه الذین کفروا لکنوا مسلمین
 عبد الخالق غجدانی روش ایشان در طریقت حجت مست و مقبول همه فرق علی الدوام در متابعت شرع
 و سنت و مجانبت و مخالفت بدعت و هوا کوشیده اند و روش خود از اغیار پوشیده جمعی در خدمت
 نشسته بود و وی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی در آمد خرقة در بر و سجاده بر کتف و در گوشه پشت
 ساعتی آن جوان برخاست و گفت آنحضرت فرموده است انقوا فاسة المؤمن فانه ينظر من وراءه
 این حدیث چیست فرمود سرش آنست که زنا بریری و ایمان آری گفت معاذ الله که مرا زنا باشد فرمود تا
 خادم خرقة از سر او بر کشید زیر آن زنا بری پیدا شد وی فی الحال ایمان آورد و خواه فرمود ای یاران بیائید تا
 ما نیز بر موافقت این نوع دینار با بریم و ایمان اکرم از ناز ظاهر برید ما زنا باطن قطع کنیم حالتی عجیب بر
 یاران ظاهر شد و تقدیر توبه کردند وی گفته فنا نفس انکسر اسلام شود که روی براه حق دارد و کتاب خدا
 عز وجل بدست راست و سنت رسول بدست چپ و در میان این دور و ششای راه رود و صایای خواب
 متداول است و بران شری است از شیخ خوب اسد الله آبادی رح
 علی را میبختی لقب وی حضرت عزیزان است بصنعت بافندگی مشغول بود و از وی پرسیدند که ایمان چیست
 گفت کندن و پیوستن گفتند مسبق بقضایکی بر خیزد گفت پیش از صبح
 قسم شیخی از مشایخ ترک است از غایت انقطاع و بی تعلقی که داشت در آخر حیات بخارا درآمد و بر دکانچه
 نشست و آنان که با وی بودند همه را خواند و گفت زمان نقل ما رسیده است کلمه توحید را بر موافقت بگوئیم
 گفت و دیگران گفتند در حال جان تسلیم کرد

رفت خواب و همان کلمه توحید لب کس ندیدست ز گیتی سفری بهتر ازین

خواجه بهار الدین نقشبند محمد بن محمد بخاری است شیخ او محمد بابا ساسی است و شیخ او امیر کلال و شیخ او
 خواجه عبد الخالق غجدانی و بحسب حقیقت اویسی بود وی گفته در همه احوال قدم بر جاده امر و نهی نمی و عمل
 بعزیمت و سنت بخاری و از رخص و بیع دور باشی و دائما احادیث مصطفی را صلوات پیشوای خود ساز

و تقصیر و تجسس اخبار و آثار رسول و صحابه او باشی و او را پرسیدند که در ویشی شمار امور و ثواب است یا کتب
گفت بکلمه جذبه من جذبات الحق و اذی علی الثقلین یا بن سعادت مشرف گشتم گفته در طریقه شما ذکر
جهر و خلوت و صلح می باشد فرمود نمی باشد گفتند آخر طریقه شما چیست گفت خلوت در انجمن یعنی بظاهر خلق
و باطن با حق و حال آنکه هیچ تجارت و لا بیع عن ذکر الله اشارت با این مقام است خواه راه گز غلام و
گنیزک نبوده است چون پرسیدند گفت بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی گفت سلسله حضرت شما بجا میرسد
گفت کسی از سلسله بجائی نمیرسد گفتند فلان میارست در یوزه توبه دار گفت اول بازگشت خسته باید
انگاه توبه خاطر شکسته یعنی اول او را توبه باید کرد تا توبه را اثری باشد فرمود نفس استم دارید که هر که بدین
نفس و مکر او شناخت عمل با سانی یافت و گفت طریقه ما صحبت است چه در خلوت شهرت است و در شهرت
آفت و فرمود یا ایها الذین آمنوا امنوا بالله اشارت آنست که در هر طریقه العین نفی این وجود طبیعی
حسی بیاید کرد و اثبات معبود حقیقی بیاید نمود و گفت نفی وجود نزد ما بقریب طرق است لکنی جز تبرک اختیار
و در بعضی صور اعمال حاصل نمیشود تسبیح و تعلق با سویی رنده این راه را حاجاتی بزرگ است اهل حقیقت
ایمان را چنین تعریف کرده اند که الايمان عقد القلب بنفی جميع ما في القلوب اليه من المنافع
و المضار سوى الله تعالى و می گفته طریقه ما عرو و نفی است چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلعم
زدن و اقتدای آثار صحابه کرام کردن و در بین طریقه باندک عمل فتوح بسیار است اما رعایت سنت کار
بزرگ است هر که از طریقه ما روگرداند خطر دین دارد و فرمود لا اله نفی که طبیعت است و الا الله اثبات
معبود بحق و محمد رسول الله خود را در مقام فاتحی در آوردن فرمود مقصود از ذکر آنست که حقیقت
کلمه تو حید برسد و حقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ما سویی بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست از ایشان
طلب کرامات کردند فرمود کرامات مظاهر است که با وجود چندین گناه بر روی زمین میوه انیم رفت توفی در
فی لیل شب دوشنبه بهتم ماه ربیع الاول خوابیده یار سا و یعقوب چرخ از خلفا و اندر جسم الله تعالی
علاء الدین غیاث محمد بن محمد بخاری خلیفه خواجہ بہاء الدین نقشبند است سید شریف جرجانی گفته تا بصحبت
زین علی کلا ز سیدم از رفیق ز ستم و تا بصحبت خواجہ عطار نه پیوستم خدای را نشانتهم کلمات قدسی را
خواجہ پارسا در عقید کتابت آورده و اندکی از ان در نفحات ذکر نموده و می گفته اگر چه قرب صوری را در زیارت
مشاهد آثار نبی است اما حقیقت توبه را بار و اح مشاهد بعد صوری مانع نیست در حدیث نبوی صلا و علی

حیثما گفته بیا و برهان این سخن است و مشاهدۀ صورثالیه اهل قبور اعتبار کم دارد و جنب شناختن جماعت ایشان و با اینهمه خواجۀ بزرگ فرموده مجاور حق سبحانه بودن احق و اولی است از مجاورت خلق و این بیت
بر زبان مبارک ایشان بسیار گذشته است

تو تا کی گور مردان را پرستی بگر دکار مردان گردستی

خواجۀ محمد یار ساکن باری خواجۀ بزرگ گفته مقصود از ظهور ما وجود اوست و او را هر دو طریق جذب سلوک تربیت کرده ام و نیز گفته هر چه او میگوید حق تعالی آن میکند آن من عباد الله من لوازم علی الله لا یسر * مولانا جامی پنج ساله بود که او را دیده میگوید امر و نهضت سال است هنوز صفای طاعت منور او در چشم من است و لذت دیدار مبارک در دل من و بی گفته فصوص جان است و فتوحات دل هر که فصوص انیک میدانند و یا داعیه متابعت حضرت رسالت صلعم قوی میگردد فصل الخطاب تصنیف اوست و اگر گفته سلوک این راه است گفت ما ذاسکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب مع الله و اذا انطق اللسان سکت القلب و گفت خموشی زبان از ناگفتنی است و خموشی دل از خطرات هر که خواهد دست جان در گردن جانان کند و در خموشی گفتگوی هست ترک آن کند

بخطا طرح مضمون برباب سبق نمی آید خموشی معنی دار و که گفتن نمی آید

مولانا یعقوب چرخ از اولاد امام علی موسی ضاست چرخ از قزاقی غزنین است از اصحاب خواجۀ بزرگ و عالم و صوفی سرگ طریقۀ او چنان بود که ساعۀ فسادۀ از خود فائز می شد و چون حاضر می آمد این بیت میخواند
چو غلام آفتم همه ز آفتاب گویم نه ششم نه شب پیشم که حدیث خواب گویم

خواجۀ عبید الله حرار پر طریقت مولانا جامی است و در موفیق جلی سید آمده و ناسی
چو فقر اندر لباس شاهی آمد بستم بر عید سلطنت

وی گفته بر خرداری از حیات کسی است که دلش از دنیا سر و پا شده و نیز که حق بجهان گرم و وزارت قلمش نگذارد که محبت دنیا گر در حیم دل او گردد تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحان هیچ نباشد و نهفت کلمات او بسیار ایراده نموده و در اتباع سنت حق رانده و گفته طریقۀ ایشان اعتقاد اهل سنت جماعت و اتباع احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین صلعم و در این عبارت است از و ام آگاهایی بجناب حق بی مزاحمت شود و جوهری بیانی از مشرب که بهی که این سخن را گفته بود اسطه آن فنان

که ظلمت هوا و بخت ظاهر و باطن ایشان را فرو گرفته و در حسد و عصبیت دیده بصیرت ایشان را کور ساخته
 و لاجرم انوار هدایت و آثار ولایت ایشان را بپوشیده و این تابینائی بخود و انکار آن انکار و آثار که از شرف
 تا مغرب گرفته است اظهار کنند هیبت هیبت است

نقشبندی عجب قافله سالارانند	که بر نواز ره پنهان بحر م قافله را
از دل سالک ره جاذبه صحبت شان	جی برد و سوسه خلوت و فکر جلد را
قاصری گردن داین طائفه را طعن قصور	حاشش شد که بر آرم زبان این گله را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند	رو بر از حیل چنان بگسلد این سلسله را

عین القضاة همدانی ضائل و کمالا تش از مصنفات عربی و فارسی او ظاهر است آنقدر کشف حقائق و
 شرح دقائق که وی کرده کم کسی کرده است و از وی خوارق عادات چون احیاء و امات بطور آمده در کتاب
 زبدة الحقائق نوشته بعد از آن که از گفتگوی علوم رسمی ملول شده بمطالعه مصنفات حجة الاسلام غزالی
 اشتغال نمود و مدت چهار سال در آن بودم چون مقصود خود از آن حاصل کردم پنداشتم که مقصود خود
 و اصل شدم با خود گفتم

انزل بمنزل زینب در باب و اربع فذا مرع الاحباب

ناگاه احمد غزالی در همان آمد در صحبتش در بست روز چیزی بر من ظاهر شد که از من و طلب من غیر خود هیچ
 باقی نگذاشت الا ماشاء الله الی آخره در مناقب الاولیا گفته مرید احمد غزالی است و نعمت از حضرت
 شیخ عبدالقادر جیلانی یافت گویند او مرده رازنده بوده وی گفته ای عزیزان کاری که بغیر خدا نوسب
 بینید مجازی دانید تحقیق که فاعل تحقیق خداست قل یتوفاکم ملک الموت مجاز است و الله یتوفی الانفس حقیقت
 نسبت یک فعل بدو فاعل حقیقت تواند بود

شیخ محمد الدین بغدادی از کبار شایخ است خلیفه نجم الدین کبری بود در خوارزم سکن داشت موت او
 بغرق در دریا شد در ساله وی گفته در واقعه حضرت رسالت را صلعم پرسیدم که ما نقول فی حق ابن سینا
 فرموده جل اراد ان یصل الی الله بغیر واسطی فحجته بیدی هکذا هسقط فی النار مولانا جمال الدین
 حلبی گوید در خواب پرسیدم که یا رسول الله ما نقول فی حق ابن سینا فرموده جل اراد ان یصل الی الله علی علم
 گفتم ما نقول فی حق شهاب الدین المقتول گفت هو من متبعیه بعدة گفتم از علماء اسلامی نیز

بیستم گفتیم ما نقول فی حق فخر الدین الرازی گفت: هو رجل معاتب گفتیم ما نقول فی حجة الاسلام
 الغزالی گفت: هو رجل وصل الی مقصود گفتیم ما نقول فی حق امام الحرمین الجوینی گفت: هو من
 نصر دینی گفتیم ما نقول فی حق ابی الحسن الاشعری گفت: انا قلت و قولی صدق الا یمان بمان
 والحکمة یمانیة بعد از آن سیکه نزدیک من بود مرا گفت: که این سواد ما چه میکنی دعای درخواست کن
 که ترا فائده کند گفتیم یا رسول الله مرا دعای یا موز فرمود قل اللهم تب علی حتی اتوب واعصنی حتی
 لا اعود و حسب الی الطاعات و کذا الی الخطیئات شیخ رکن الدین علاء الدوله گفته مولانا جمال الدین
 مردی عزیز بود او را تصانیف مشهوره و علوم بسیارست و میان او و غزالی دو واسطه میش نبوده و
 این حکایت وی دلیل برست مرحمت واقعه شیخ محمد الدین الگویم این حکایت را شیخ عبدالحق دهلوی نیز مختصاً
 در مرجع البحرین بحواله بعض ارباب کشف آورده و نام مولانا نبوده و ما را بخاطر میرسد که در جای درین حکایت
 این زیادت هم دیده ایم که گفتیم ما نقول فی الجحید و اصحابه فرمود اولئک هم الفلاسفة حقاً
 سعد الدین حموی انا صاحب شیخ نجم الدین کبری است صاحب احوال و ریاضات و اصحاب و مولفات
 بود در سنجمل الارواح غنان مرموز و کلمات مشکل گفته که نظر عقل و فکر از کشف وصل آن عاجزست همانا
 تا دیده بصیرت بنور قیقین منفتح نشود ارکان آن متعذرست وی گفته بشر فی الله سبحانه و قال من اصغی
 کلامک بحسن القبول و الاعتقاد فی ذکرک و تعریفی فقد اذرجت فیه نقطة العلم و المعرفة
 و ان التبس علیه فی الحال فقد ثبت له النصیب فی طور من اطوار در شفا از دنیا رفته
 سیف الدین باخرزی از خلفا و نجم الدین کبری است او را رباعیات خوب است روزی بجهانزه درویش
 حاضر شد گفتند تلقین فرماید پیش روی میت آمد و این رباعیه فرمود
 گر من گنه جملہ جهان کردستم لطف تو امیدست که گیرد دستم
 گفتی که بوقت عجز دست گیرم عاجز تر ازین نخواهی کا کنون هستم
 نجم الدین از وی معروف بدایه دفته چنگیز خان از خوارزم بروم رفت وقتی شیخ صدر الدین قونوی
 و مولانا جلال الدین رومی در یک مجلس بودند نماز شام قائم شد از وی التماس امانت کردند در هر دو رکعت
 سوره کافرون خواند چون نماز تمام کردند مولانا رومی با شیخ قونوی برو به طیبیت گفت ظاهر اکیبار برای شما
 خواند و یکبار برای ما وی گفته

شمع ارچ چومن داغ جدا سئ دارد باگریه و سوز آشناسئ دارد
سرسشته اشمع بر سر رشته دمن کان رشته سری بر و شنائی دارد

شیخ رضی الدین علی الا لاوی بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و سفر هندوستان کرده و صحبت ابو الرضارتق دریافته علاء الدوله گفته صحب علی کلا ابا الرضارتق بن نصر فاعطاه مشطاً من امشاط رسول الله صلعم و خود علاء الدوله آن شان را در غرقه پیچیده و بران بخط خود نوشته هذ امشط من امشاط رسول الله صلعم و وصل الی هذ الضعیف من صاحب رسول الله صلعم و هذ الخ رفعة و صل من ابی الرضارتق الی هذ الضعیف انتی گویم رتن هندی را که دعوی محبت نبوی و عمر دراز کرده کل قبل اهل حدیث انکار کرده اند و او را دضاع کذاب دجال گفته و هواحق و مراد انکار محبت است نه انکار وجود زیرا که شیخ محمد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس یدین او تحفه خود بیان میکند و صحرا الله الصوفیة الصافیة الی این ذهب بهو حلیب و الرسول حتی و قوی فیما یکن به الشرع و العقول

محمد آدکانی مرید علاء الدوله ست عمر دی بهشتاد سال رسیده بود دی گفته در حدیث علیکم بالسواد الاعظم ای بالقرآن یعنی قرآن جامع جمیع معارف و حقائق است ورنه مشهور میان این طائفه آنست که سواد اعظم رسانیدن خود ست بمقام فنا

مولوی معنوی جلال الدین بلخی روحی مرثیئس الدین تبریزی ست زادش در بلخ در رشته بوده وی گفته مرغی که از زمین بالا پرد اگر آسمان نرسد اما انقدر باشد که از دام دور تر گردد همچنین اگر کسی در دیش شود و بکمال درویشی نرسد اما انقدر باشد که از مرده طلق و اهل بازار امتناز شود و از زحمتهای دنیا بر هر و بسکسار گردد که نجی المخفقون و هلاک المتقون یکی از انباء دنیا پیش وی عذر خواهی کرد که در خدمت مقصر گفتم حاجت باعتذار نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند اما از نا آمدن تو منت داریم ع منت نا آمدن از آمدن افزون بود یکی گفت فلانی میگویی که دل و جان من در خدمت مولوی ست گفت خمش باش که این دروغ میان مردم شائع است او چنان دل کجایافت که در خدمت مردان باشد وی از خادم می پند که در خانه چیزی هست اگر گفتی نیست گفتی که خانه ما بخانه پیغمبر می ماند و اگر گفتی هست اند و بگین گشتی و گفتی از خانه ما بوی قارونی می آید وی گفته از او مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جو انمرد آن باشد تحقیق رنجانیدن را نرنجانند روزی میگفت که ما آواز صریح باب بهشت از باب می شنویم منکری گفت که ماینه رنجان

آواز شنوم چون ست که گرم چنان نمی شوم که مولانا فرمود کلا و حاشا آنچه می شنوم آواز باز شدن آن
درست و آنچه تو می شنوی آواز فراز شدن ست صاحب گوید

هو العفوز ز جوش شراب می شنوم صریح بابت شست از رباب می شنوم

تفاوت ست میان شنیدن من و تو تو بستن در و من فتح باب می شنوم

وی فرموده کسی مخلوت در ویشی درآمد و گفت چرا تنها نشسته گفت ایندم تنها شدم که تو آدمی و مرا از
حق مانع شدی و هم وی گفته که شمس الدین تبریزی فرموده علامت مرید قبول آست که اصلا با مردم
بیکانه صحبت نتواند داشت و اگر ناگاه چنین افتد چنان نشیند که منافق در سجد و کودک در کتب و اسیر زندان

و می در وصیت احباب چنین گفته اوصیکم بتقوی الله فی السر و العلانية و بقلة الطعام و قلة
النمام و قلة الكلام و هجران المعاصی و الاثام و من اظبطه الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات

علی الدوام و احتمال الجفاء من جمیع الاثام و ترک مجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحین
و الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحمد لله و صرة شنی شریعت او

خیلی پر مغز واقع شده و سبب وصول جمیع جم معارف گردیده و قبول غریب یافته گفت یاران ما را اینجا
می کشند و مولانا شمس الدین آنجا نب میخواند با قوما اجیب احاسی الله ناچار رفتی ست توفی فی شنة

شیخ شهاب الدین سهروردی از اولاد ابوبکر صدیق است اصحبت شیخ عبدالقادر جیل رسید و آنجا
در باب او فرمود انت آخر الشهورین بالعراق عوارف و رشت النصال تصنیف ست در تصوف سنی کتابی

بستر از عوارف نیست شیخ فرید الدین گنج شکر او را دیده و دریافته شیخ سعدی شیرازی مرید او است میگوید

مرا پیر دانی مرشد شهاب دواندر ز فرمود بر روی آب

یکی آنکه بر خویش خودین مباحش در آنکه بر غیر بدین مباحش

خلیفه رشید و شیخ بهار الدین زکریا ملتانی ست عمر او نود و دو سال بود چهارم محرم سنة وفات یافت
مرقد شریف در بغداد است سعد الدین جموی را پرسید که ابن عربی را چون یافتی گفت بحر موج لانهایه

که گفتند سهروردی را چگونه یافتی گفت قد متابعه النبی صلاهی فی جبین السهروردی شی آخر
گویم در کتاب ست سیاهم فی وجههم من اثر السجود از اشعار او ست

وقد كنت لا ارضى من الوصول الا ارضا واخذ ما فى الرضى متدوما

فلما تقرقنا و شط ما لنا فقتت بطيف منك يا قي مسلما

عز الدين محمود کاشي وی صاحب ترجمه عوارف و شارح قصيده تائيه فارضيه است در ديار قصيده گفته
لما راجع في املائه الى مطالعة شرح كمال لا يرسم منه في قلبي رسوم و آثار تسد باب الفتوح
و تشبث باذيال الروح فالتوحيث من تلويح الغير و احسن و احسن و في السير و داني في التحرير تغريغ
القلب من مظان الريب و توجيه وجهه تلقاه مدين الغيب استنزاك الفيض الجدي استفتا
لا جواب المزيدي كويم اين ترجمه نزد محرم سطور موجود است بنات نغز و حست واقع شده

شيخ علاء الدوله سمناني مائت اده سمنان بود در خدمت بادشاه منصب و شغل داشت ترك کرده سخت
شيخ نور الدين در بندها در سيرة و بارشاد مشرف گردید از مقالات اوست تمام جهل آنست که يك اقمه بغفلت
فرو در هر که تخم اعمال خود بغفلت اندازد ممکن نیست که جمعیت بهوشیاری برده و گفت درویشان که
بکار شغل اند باید که بطلان و بیکاران را با ایشان راه نباشد که یکدیگر صد مرگ را از راه برانند گفت
همه انبیا مبعوث اند که چشم است بکشاید عجیب خود با و جمال حق و بحر خود و قدرت حق و عظم خود و عدل حق
و جمل خود و علم حق و عدل خود و عز حق و یقنای خود و بقای حق و علی هذا القیاس و شیخ نیز بجهت آنست
که چشمهای مریدان با معنی بکشاید اگر کسی را یک لحظه نظر بکمال خویش افتد از دیدن کمال حق کور شود و گفت
انبیا و از ارتکاب گناه عدا معصوم اند و اولیا از حقیر شمردن گناه محفوظ و هیچ گناهی بدتر از این نیست که خود را
بیگناه دانند چون عمرش بهفتاد رسید در سنه هفصد و سی و شش این عالم الپرد و دندود گویم وی اول کسی است
که انکار وحدت وجود کرد و قائل شد بوحث شهود و تحقیق آنست که در حقیقت مال هر دو یکی است و نزاع
لفظی است و غایت آن مطابق شرع شریف است اگر چه شرع احدی را بقول بدان مکلف ن ساخته تفصیل این
اجمال را از کتاب دغ الباطل تا لایف شاه رفیع الدین بلوی بن سندا الوقت شاه ولی اند محدث دهلوی

بایدست که درین باب بغایت بی نظیر است و الله اعلم بالصواب

شيخ کمال الدین عبد الرزاق کاشي جامع بود میان علوم ظاهری و باطنی شرح دارد بر فصوص بنیازل
السائرين میان وی و شیخ رکن الدین علاء الدوله در قول بوحث وجود مخالفت و مباحثات واقع شده
و در آن معنی یکدیگر مکتوبات نوشته اند خلاصه هر دو نامه اینست کمال الدین نوشته هر چه بد بر قانون کتاب
وست مبتنی بود و نزد ایرضا کفای اعتباری ندارد چه ایشان طریق متابعت می سپردند با این معنی برین آیت

یکی سزیدهم اياتانی الافاق وفي انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و دیگر او لکم یکف بربك انه على کل شیء شهید الا انهم فی مریة من لقاء دهم الا انه بکل شیء عیط و مردم در مرتبه اندکی مرتبه نفس و این طائفه اهل دنیا و اتباع حواس اند و اصحاب حجاب که چون حق و صفات او را نشناختند قرآن انحنی محمد میگویند صلعم حق تعالی ایشان را فرمود و قل ارایت ان کان من عند الله ثکر کفر فتر به من اضل من هو فی شقاق بعید و اگر کسی از ایشان بایمان آرد در سنگار شود و از دوزخ خلاص یابد و مردم مرتبه قلب و اهل انقیام از آن مرتبه ترقی کرده و عقول ایشان صافی گشته بدان رسیده اند که بایات حق استدلال کنند و تفکر و آیات و انفس و آفاق بقران و حقیقت آن معترف شوند حتی یتبین لهم انه الحق و این طائفه اهل برهان باشند و در استدلال ایشان غلط محال بود و آنچه طائفه اول و اند این طائفه بنیند و زحمان کون منحصراً سوم مرتبه روح و اهل انقیام از مرتبه تجلی صفات گذشته بمقام مشاهده رسیده اند او لکم یکف بربك انه على کل شیء شهید و این طائفه خلق را آئینه حق بینند یا حق را آئینه خلق و بالاتر ازین استلک است در عین احدیت ذات و محبوبان مطلق را فرمود الا که اهل هریه من لقاء دهم و مانند گان در مقام تجلیات اسما و صفات هر چند بسبب یقین از شک خلاص یافته اند اما از بقا علی الدوام و معنی کل من علیها فان و یبقی وجهه ربك ذوالجلال و الا که ارام قاصر اند و محتاج تنبیه الا انه بکل شیء عیط و بشود این حقیقت و بمعنی کل شیء با لک الا وجهه جز طائفه اخیر ظرف نیافته و درین حضرت هوا لاول و الاخر و الظاهر و الباطن عیان است و در کل تعینات و جبرتی مشهود و در وجهه اسما و تعینات آن تنزیه فاینا حق لو افهم وجهه الله محقق ایشان

هر نقش که بر تخته هستی پیدا است آن صورت آنکس است که آن نقش آراست

دریای کمن چو برزند موسی نو موجش خوانند و حقیقت دریاست

و من لم یصدق الجملة هان حلیه التفصیل و انا و ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین علاء الدوام در جواب این مکتوب نوشت که مدت سی و دو سال شرف محبت شیخ نور الدین اسفراینی یافته ام پس آنچه درین مکتوب از وی روایت کرده هرگز آن معنی بر زبان او نزفت بلکه پیوسته از مطالعه تصنیفات ابن عربی منع فرموده آنکه نسخه فصوص را بدرید و آنچه بصاحبقران اعظم حوالهت کرده پس وی گفته که من از این اعتقاد و معارف بیزارم در وقت خوش خود کتاب فتوحات را عیشی میکردم بدین تسبیح رسیدم که گفته است سبحان من اظهر الاشياء و هو عیننا نوشتیم که ان الله لا یستغنی عن الحق ایها المسبح لى سمعت من احد انه

يقول فضيلة الشيخ عین وجود الشيخ لا تسامحه البتة بل تغضب عليه فكيف يسوغ لعاقل ان ينسب الى الله تعالى هذا الهذيان تب الى الله قبة نصوح النجى من هذه الورطة العورة التي يستنكف منه الدهريون والطبيعيون واليونانيون والكشانيون والسلام على من اتبع الهدى واما انچه نوشته که در عروء وثقی برهان برنج مستقیم نیست پس چون سخن مطابق واقع باشد خواه برهان منطقی راست باشد گوخواه مباشر و چون نفس الطینان در سلسله حاصل شود و مطابق نفس الامر بود و شیطان انجا اعتراض نتواند کرد اما کافی نیست و الحمد لله علی المعارف التي هي تطابق الواقع عقلا ونقلا بحيث لا يمكن للنفس تكدسها وللشيطان تشكيكها وتطمئن القلوب علی وجوب وجود الحق ووصول نیت و نزاهته و من لم یؤمن بوجوب وجوده فهو کاذب حقیقی و من لم یؤمن بوجوب نیته فهو مشرک حقیقی و من لم یؤمن بنزاهته عن جمیع ما یخص به الممكن فهو ظالم حقیقی لانه ینسب الیه ما لا یتلق بکمال قدسه والظلم وضع الشيء فی غیر موضعه ولذا لک لعن حاله فی کتابه بقوله الا لعنة الله علی الظالمین سبحانه و تعالی عما یصفه به الجاهلون بعده در بیان بطلان این عقیده بسط لا اقل کرده و گفته و انچه میگوید که آخر مقامات در منازل السائرین توحید است پس یحتمل است بلکه او در ابتدا مقام توحید است و آخر المقامات المائة العبودية المعهودة و هو عود العبد الی بدایة حاله من حیث الولاية المفتوح و او هادئ اثر مع الحق فی شیون تجلیاته تمکنا و الرجوع الی الحق خیر من التماذی فی الباطل و لا تضلوا^{الله}

الامثال انتی المراد منها ملخصها و الحق هو مقاله الآخر

شیخ نظام الدین اولیاء وی از مشایخ شایخ هندست اهلش از سادات بخاریست در اجداد اعلی با محرم سطور متصل میشود چنانکه از کتب انساب ظاهرست شبی در جامع دهلوی بسر میبرد چون وقت سحر مؤذن بنیاد برآمد این آیه بر خواند **الله یأب** للذین امنوا ان تحشع قلوبهم لربهم لکن الله و ما نزل من الحق وی شنید و حال بروی متغیر شد با مدادی زاد در احوال و بدریافت خدمت شیخ فرید الدین شکر گنج نهاد و رسید بجایی که رسید جن علای سحر جی قوائد القواد در ملفوظات او نوشته و بسیار خوب نوشته خسرو دهلوی از اعظم ارادتمندان او بود در فواکه گفته بر لفظ مبارک می آید که تا من به متقی برابرست متقی آنست که مثلا در همه عمر خوشتر شرب نکرده باشد و معصیتی بوجود نیاورده و تا آب آنست که کرده باشد و ثابت آورد و بعد از آن فرمود که هر دو برابر باشند حکم این حدیث الثانی من الذین کذبوا لکن الله حسن علاءه گوید این معنی

هم در آن محل فرمودند آنکه معصیتی کرده باشد و از آن مصیبت ذوقناگرفته چون تائب شود طاعت کند
هر آینه از طاعت نیز ذوقناگیرد و ممکن است که کیزره ازان راحت که در طاعت یابد آن ذره خزنه های
معاصی را بسوزد و نخی سخن در جد و اجتهاد افتاد و در آن معنی این دو بیت از لفظ دربار ایشان استماع شد

گرچه ایزد دهد هدایت دین بنده را اجتهاد باید کرد

نامه کلان بخشروا هیچ داد هم از یحیی سواد باید کرد

نخعی سخن در آن افتاد که مروان خدا خود را پوشیده داشته اند و حق تعالی ایشان را ظاهر گردانیده و لفظ
مبارک را ندیده و اجابوا بحسن نوری و مناجات می گفتند الهی استر فی بلادک بین عبادک را ما تفتی
آواز شنیدیم یا ابا الحسن الحق ما کایسه شتی می گفتند درین راه خواجگی و غلامی در میان نیست هر که
در عالم محبت دست آید کار او ساخته شد

شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره بوشهرت او بی نیاز نیکنند از ذکر و جنبلی مذموب بود و در علم ظاهری
بمرتبه اجتهاد رسیده و در باطن مکرر کسب با و می توان رسید یا نمی گفتند که اما نه خدا رجوع عن الحصر
و قد قاتلت او وقت من التواتر سلسله او پیش از واسطه بجزیرت جنبلی با وی می رسید و بنده واسطه
ایام علی رضا وی از جانب پدر حسنی است و از طرف مادر حسینی قدمی نهاده علی رقیبه کل ولی الله مشهور است
که مراد او لیا هم عصر اندام شیخ احمد نقشبندی گفت که این کلمه مخصوص با ولایا آن وقت است اولیا تقسیم
و اما خرازین کلمه خارج اند چنانکه از کلام شیخ حاد معلوم می شود و در مناقب لا ولایا گفته همیشه وقت است
تا که ولایت باقی است گویم صحیح همان اول است زیرا که در حدیث آمده در صفت این امت که لا یدری
اوله خیر ام نحوه و آخر شامل است تا غایت عالم و اندام علم کتابستین از ملفوظات وی به است در حق
شهاب الدین سهروردی گفته اند آخر المشهورین بالعراق و باجمه مرتبه او در علم و ولایت بغایت
رفع است اما نچندان که خداوند تعالی شانه را گذاشته دو گانه او گذارند و دعا را و بلفظ شینا لند نمایند
مردان او را تا قیامت حکم بخیریت خاتمه فرمایند سند قضیه متقانی المحب تا بجانب ابوصحت رسیده
و لفظ غوث الثقلین قطب الاقطاب و غوث اعظم و امثال آن هر چند بر زبان خامه بسیاری از ترجمان و
دانشمند جاری شده اما خالی از کراهت و بدعت بلکه نوعی از شرک نیست اسم عظمش همین عبدالقادر است
که خبر از عبودیت تامه او می دهد عامه خلق بلکه بعضی این خصوصیت نیز دروغ بسیار و حکایات بی شمار

خلافت نقل و عقل بر بسته اند و جهانی را گمراه کرده عفا الذین و عنهم اجمعین و رحمتنا وایا هم فلول طالعین
در مناقب الاولیا و نوشته خلفا و وی بسیار بود ندکی از انجمله علی جامع است که پیر شیخ محی الدین بن عربی
بعده گفته خلیفه رشید و سید شهاب الدین بود از و سید شمس الدین خلافت یافت از و سید احمد خلافت
داشت از و سید عبد الجلیل بعد از وی خلافت داشت از و شاه صادق گنگوپی خلافت یافت از و شاه
عبد الجلیل از آبادی خلافت یافت و از و این فقیر حبیب آمد قنوجی خلافت یافت انتهی و باجملة اخبار الانبیاء
و مناقب الاولیا در ترجمه او اطالت بسیار کرده و چیزی ذکر نموده که عقل و شرع بدان دستور نمی دهد
و لکن چون از وادی جبک الشیعی و یکتیم در خورد التفات نیست و بران ابتناهی حکمی و فنی نمیتوان کرد شیخ
رحم در غنیة الطالبین مسئله استوار رب العالمین بر عرش برین بر حسب فحواشی قرآن کریم بسیار خوب
نوشته و امام ابو حنیفه را از مرجیه نشان داده و گفته از مشرق تا مغرب هیچ ولی از اولیا و حنفی المذهب
نیست جز فلان و امدا علم سعد در گلستان گفته

بر در کعبه سائل دیم که همی گفت و میگفتی خوش
من گویم که طاعتم بپذیر قلم عفو بر گنا هم کش

گویند باین سائل مراد حضرت جیلانی است مات رحم فی سئله رضه السعد

ابو مدین مغربی شیخ ابن عربی است ذکرش در فتوحات کرده وی گفته اذ اظهر الحق لاصدق معه
غیر و هم و می گفته لیس للقلب سوى وجهة واحدة قال ای وجهه ق جهت حجت عن خیرها و هم وی گفته
ما وصل الى صریح المحررة من عليه من نفسه بقية

احمد رفاعی از نسل امام موسی کاظم است مقامات علیه و حالات سنیه داشت جامی گفته خرق الله سبحانه
حل یدیه العوائد و قلب له الاعیان و اظهر العجائب لکن فی اصحابه الجید و الردی یدخل بعضهم
النیران و یلعب بالحيات و هذا ما عرفه الشيخ و اصحابه و نفعوا بالله من الشيطان المتی
وی گفته الحمد لله الذی اذانی عتق اصحابی من النار فی الدنیا قبل الاخرة

شیخ عمر بن الفارض حموی از قبیله بنی سعد است که حلیمه رضعا از ان قبیل بود و نزد از اهل سمرقند
از کبار علماء مصر بود قصیده تائیه او کمابیش مقصود پنجاه بیت است و در میان مشایخ صوفیه و دیگر علماء
خیلی شهرت یافته و جامع جمیع حقائق و دقائق و معارف و مسائل آمده گویند چون قصیده با تمام رسانید مغیر

ما صلح در خواب فرمود این را چنان نام کردی گفت رواج الجنان فرمود نظم السلوک نام کن و او را دیوان مشهور است که درین نزدیکی بمصر قاهره مع الشرح مطبوع گشته و فوات او در سنه سیصد و سی و دو بود شیخ الاسلام ابن تیمیہ و حافظ ابن القیم و شوکانی در بدر الامر او را ابن عربی و ابن سبعین و اشال ایشان را تکفیر کرده اند و باحاد نامیده بنا بر شیطیات این قوم و کلمات و مسائل مخالف شرع و لکن الشرح رفع القلم عن الثلاثة الذین منهم الجنون فالدنا و لهؤلاء السکارے و من کلامه رح

هذینا لاهل الدیر کمر سکروا بها
وما شربوا منها و لکنهم هموا
على نفسه فلیسک من ضاع عمره
ولیس له فیها نصیب کلامهم

ابراهیم جعبری صاحب آیات ظاهرو و مقامات فاخره بود در مذہب وی محو کلی و نفی وجود و افلاس و ناداشت است شاگردی اورا گفت که دو بیت شنیده ام که مرابسا یا خوش آمده است گفت کیست
وی بر خواند

وقائلة انفق عمرک مسرفاً
على صرف فی تبیه و دلاله
فقلت لها کفی عن اللوم انی
شغلت به عن هجره و وصاله

شیخ گفت این مقام است و نه مقام شیخ تو گویند چون اجل وی نزدیک شد بموضع قبر خود آمد و گفت
یا فذیل قد جاءک ذبیر

شیخ حمی الدین بن عربی رحم خلیفه علی جامع است و علی جامع خلیفه شیخ عبدالقادر جیلانی است وی قدوه قائلان بوحده وجود است جامعی گفته بسیاری از فقها و علما و ظاهرو وی طعن کرده اند و اندوخته از فقها و جماعتی از صوفیه ویران بزرگ نهشته فقیران تنهائما غنیها و مدحی کلامه مدح کار بیما و صفوة بعلم المقامات و اخبار و احسنه بما یطول ذکره من الکرامات انتهى اورا با شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات و اجتماع افتاده هر یکی در دیگری نظر کرده جدا شد بی آنکه سخنی در میان آید بعد ویران سهروردی رسیدند گفت رجل محلو من فرقة الذی قد امه من السنة و سهروردی را از وی پرسیدند گفت هو بحر الحقائق اعظم اسباب طعن در وی کتاب فصوص الحکم است جامعی گوید و همانا مشاطعن تقلید تعصبت یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غرض معانی تبعده در ترجمه او بسط بسیار کرده در مناقب الاولیا نوشته شیخ بحر الحقائق و خاتم الاولیا بود و ولایت مقبیه محمدی بر و ختم شد شیخ مؤید الدین جندی در شرح فصوص

آورده و من دلائل ختمیه آنکه کان بن کفیه علامه بعضی در تکفیر و تضلیل شیخ مبالغه دارند شیخ عزالدین بن
 محمد کلامی شیخ زندقه است انتی گویم علامه شوکانی اولاً قائل بود بکفر کلام او اما بعد از چهل سال
 از ان رجوع فرمود و گفت غمخش احتمال تاویل دارد و شیخ احمد ولی اندیز در باره او قائل بتکفیر نیست
 و از وی در گذر میکند و الله اعلم من نیز اینقدر میدانم که وی را در اتباع سنت و جدی بالغ و حریص قوی و بی
 متینیت و بر تقلید ندامت خیل لوم و نفرین و این دلیل است بر آنکه هر چه از وی خلاف ظاهر سنت
 آمده حسن ظن آنست که مدو است در کتاب او یا محمول است بر حالت سکر شرانی در یواقیت و جواهر قصد
 توفیق کلام او با ظاهر شرع کرده و جهد بسیار نموده جزاه اندیز اوقات شیخ در نشئه بود قدش صالح بود و مشفق
 شیخ صدر الدین قونوی جامع بود میان علوم عقل و نقل و فنون ظاهر و باطن میان وی و ضلالت شرک
 طوسی رافضی اسوله و اجوبه واقع شده قطب شیرازی در حدیث شاگرداوست جامع الاصول با بخط خود
 نوشته بروی خوانده است و بدان فخر میکرد یکی از و پرسید که من این الی این و ما الحاصل فی البین
 گفت من العلم الی العین و الحاصل فی البین تجد نسبت جامع بین الطرفين ظاهره بالکمالین
 در مناقب الاولیا گفته وی فرزند و مرید شیخ محی الدین بن عربی است هرگاه شیخ از روم بقونیه رسید بعد از
 ولادت صدر الدین و وفات پدرش مادرش در کالج شیخ محی الدین آمد و صدر الدین در خدمت شیخ تربیت
 یافت نقاد کلام شیخ است مسئله وحدت وجود مطابق عقل و شرع از تنبیه تحقیقات او توان یافت از صفات
 او نصوص و فلوک و نفحات الیه شهورست با جلال الدین رومی اختصاص بسیار داشت و مولانا روم وصیت
 نماز خود بوی نمود

شیخ ابو احسن شاغلی از کبار اولیا صاحب سلسله است یا فی گوید چون کسی از وی دعای خواست گفت
 کان الله لك و این کلمه با وجود کوتاهی جامع همه مطلوبات است کما قال صلوات من کان الله کان الله له
 وی گفته انا لا ازی مع الحق من الخلق شینا و ان کان و لابد فکا لهباء فی الهواء ان فشته لم تعبد
 شینا و گفته لا یکن حظک من دعائک الفرج بقضاء حاجتک دون فحک بمنجا تلو بحبیبک
 فتکون من المحبیین در نشئه از دنیا بر نشئه

عفیف الدین تلمسانی دیرایزنده و اتحاد مذهب داشته اند اما سخن او از وادی ذوق و وجدان است
 و او را دیوان شیرازی است در کمال لطافت و عذوبت هر که آنرا مطالعه کند داند که از حشر شمع که بر هرگز

چنان زلال صافی نوحه شد و در شجره خبیث زهار چنان میوه طیب نیاید قائل بود بود وحدت وجود لهذا
در میان متقشفه فقها مردود شد و الله علم بحاله و قاله گویم توحید الهی نزد این طائفه آنست که او تنها
در ازل از آل بنفس خود بتوحید دیگری همیشه بوصف وحدانیت و لغت خود انیت موصوف بود و
منعوت کان الله و له یکن معه شیء و اکنون همچنان بر لغت ازلی واحد و قد استکان کما کان
و تا ابد آباد همبرین وصف خواهد بود و کل شیء هالک الا وجهه و نگفت یسک تا معلوم شود که وجود
همه اشیا در وجود او امر و باکست و حواله مشاهده ایحال بفرادر استقبال در حق محجوبانست و در
اصحاب بصائر و ارباب مشاهدات که از مضیق زمان و مکان امکان خلاص یافته اند این وعده در حق
ایشان عین نقد وقتست و این توحید الهیست که از وصمت نقصان بریست و توحید خلقت بنا بر
نقصان وجود ناقص شیخ الاسلام هر وی قدس سره کتاب منازل السائرین را باین سه بیت ختم کرده

ما وصل الواحد من واحد	اذ کل من واحد
توحید من یطق عن نعته	عاریة ابطها الواحد
توحید ایاة توحید	ونعت من یبغته

امام عبداللہ یافعی بمبنی الاصل حرمی النزول است عالم و شیخ کبیر بود عبقره الیقطان و مرآت العجمان و
روض الریاضین و جزآن التلیف است و اشعار نیز نیکو گفته میگوید در او اهل حال متردد بودم که بطلب
علم مشغول باشتم که موجب فضیلت و کمال است یا عبادت که شمر طاوت و سلامت از آفت قیام قاتل
کتابی داشتم درین کشاکش آنرا کشودم و رقی دیدم که هرگز ندیده بودم و در ویتی چند نوشت که کزین
نشنیده بودم چون آنرا خواندم گویا آبی بر آتش من زدند و شدت قلق و حرارت مرا نشانزدن آن ابیات

این است

کن عن همومك معرضا	وکل الامور الی القضا
فلنمنا التسع الخفیت	ولمناضاق الفضا
ولرب امر متعجب	لک فی عواقبه رضا
الله یفعل ما یشاء	فلا تکن متعجبا

شهاب الدین تقی قول مهروردی مرید مولانا شمس الدین تبریزی است در حکمت سنن ابی ایمنه اشراف

تبر بوده و در هر یک از آن تالیفات رائعه دارد و بی انسوب بسیمیا داشته اند و حکایتی ازین باب باره
 بر گو سفند آورده که بی قیمت بغن سیمیا از ترکمانی سنده یا فنی گفته یا کارها که اینهاست و بد آنسانی که
 این کارها کنند و بد اعلی که مفنی چنین کارها کرد و از کلام اوست حرام علی الاجساد المظله ان یلجن
 فی ملکوت السموات فوجد الله سبحانه وانت بتعظیمه ملان واذکره وانت من ملا بلل کون
 عریان ومن ایایه

خلعت هیاهای جبر عا احمی	وصبت لمعنایها القدر یترشقا
وتلفتت غوال یار فشاها	ربع عفت اطلاله فتمزقا
وقفت مسائلة فود جواها	رجع الصدی ان لاسبیل الی
وکاها برق تالق بالحمی	شرافطی وکانه ما برقا

در مناقب الاولیا گفته جمعی او را صاحب کرامات می گفتند و اهل ظاهر او را بتکفیر نسبت کردند شمس تبریزی
 گفته شاشا و کلا که او کافر باشد یا فنی گفته ویرا بخل در عقیده و باحققاد حکما و متقدمین شمس داشته اند چون
 بکلب سید علما بقتل وی فتوی دادند و کشته شد و در شمس از دنیا برفت گویند علش عقل غالب بود با آنکه
 عقل میباید که بر علم غالب باشد و مثل است که یک من علم را ده من عقل باید

اوحد الدین کرمانی بستی بزرگوار بود در فتوحات از وی حکایتهاست شیخ شهاب الدین سهروردی گفته
 نام وی تریش من میرید که مبتدع است یعنی در شهود حقیقت تو سل بظاهر صوری حی کرده و حال مطلق را در صو
 مقیدات مشاهده نموده چنانکه شمس تبریزی از او پرسید که در چه کاری گفت ماه راد پشت آب می نیم شیخ
 گفت اگر بر قفا دل نداری چرا بر آسمان نمی بینی در مناقب الاولیا گفته جمال حق یکی مطلق است که عارفان ا
 در قفای آمده شاهده می شود دوم مقید و آن بکلم تنزل در ظاهر سیه یار و طایفه شود دیگر و در مشاهده و
 بالبصیرة الحال المطلق المعنوی کما یعاینون بالبصر المحسن المقید الصوری انته گویند وی شاهده از

بود اما پاکباز می زیست

زبان می نگرم چشم سهر در صورت	زیرا که زمعنی است اثر در صورت
این عالم صورت است ما در صورتیم	معنی نتوان دید مگر در صورت

و با جمله چون این سخن باورسانید نگفت هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مغاخرت بس که نام من

برزبان اورفت و درین باب این بیت خواند

ما ساء لی ذکرک لی بمسیئة ^{ملی} بل سرتی انی خطرت ببالک
گر بگذرم بخاطر شگفت نیست رد خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند

جامی گفته حسن ظن بلکه صدق اعتقاد نسبت به جماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و ابو عبد الدین کرمانی و فخر الدین عراقی که بطلالعه جمال مظاهر صوری حسی اشتغال می نموده اند آنست که ایشان در اینجا مشایخه جمال مطلق حق سبحانه میگردانند و بصور حسی مقید نبوده اند و اگر از بعض کبریا نسبت بایشان این انکار می واقع شده مقتضای مقصود از آن بوده باشد که مجربان آنرا دستوری نساژند و قیاس حال خود بر حال ایشان نکنند و تجاوز دیدار در

حقیض خذلان و اسفل سافلین طبیعت نمانند و اندام علم از رباعیات اوست
او حد در دل میزنی آخر دل کو * عمر نیست که راه میروی منزل کو
در دنیا دون بی وفا میگرد * پنجاه و دو چله در شستی حاصل کو

شیخ ابو عبد الدین اصفهانی که مصنف جام جمست مرید اوست میگوید
او صدی شصت سال سخت دید تماشایی روی نیکبخت دید
سرگفتار ما مجاز نیست باز کن دیده کاین بازی نیست

حکیم سنائی غزنوی از کبریا شعرا و صوفیه سنت نامش مجید و کنیتش ابوالمجید بود مرید خواجه یوسف همدانی است و سخنانی او را با تشهاد در مصنفات آورده اند حدیقه الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان از ذوق و مواجید و معرفت و توحید دلیل قاطع و بر بانی ساطع است همواره منروی و منقطع می بود و از محالطت اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال را عزیمت ملازمت او شد شیخ مکتوبی بوی نوشت مشتمل بر بسط الطائف از انجمله آنکه این داعی را عقل و روح در پیش خدمت است و بنیه ضعیف دارد که طاعت تقه و قوت تمهید ندارد ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها از رباعیات اوست رباعی

ای عشق ترا روح مقدس منزل سودای ترا عقل مجرب محمل *
سیاح جهان معرفت یعنی دل از دست غمت دست بسپاری بگل

مولوی نسروده

عطار روح بود سنائی و چشم او ما از پی سنائی و عطار میر ویم

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری مرید شیخ محمدالدین بغدادی است و هم او ایسی بود مولوی روم در پیشگاه
 آن بزرگ میرفت بخدمت شیخ رسید وی کتاب سرانامه خود بمولوی داد که پیوسته با خود میداشت مولوی
 گفته نو منصور بعد از صد و پنجاه سال بروح عطار تجلی کراوستی او شد آنقدر اسرار تو حید و حقائق اذواق
 و مواجید که در شئیات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنانی همچگی ازین طائفه یافت نمی شود پند نامه او
 عالمگیر است در ششصد و شصت کفایتا در سن صد و چهارده شهید شد رح

شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی شیرازی از افاضل صوفیه و اعظم شافعیه بود از علم بهره
 تمام داشت و از آداب نصیب کامل سفر بسیار کرده و اقالیم گشته و در تخته سومات هند در آمده بت
 بزرگ راجون ابراهیم خلیل شکسته و مشایخ بسیار را دریافته و بارها بسفر حج پیاده رفته و صحبت شیخ
 شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده کتاب گلستان و بوستان جهانگیر است
 و تا آنجا در قبول لفظ و معنی رسیده که در آن سه مختلفه ترجمه گردیده و جهانی در اصلاح ظاهر و باطن بمضامین بلاغت
 آگینش گردیده و بمعارف بلند و حقائق ارجمند رسیده این نوع پذیرائی و دلربائی در کلام هیچگی نتوان یافت
 در ششصد و نیاfrت میگویی که گفتی بر بنم شین یا از سر جان برخیز بر گرد دست گردنم نشینم و برخیزم

شیخ فخر الدین عراقی صاحب کتاب لغات صوفی شاعر و عارف ماهر است در لغات رسیده صحبت شیخ
 بهاء الدین نکر یاد یافته در ده اول از چله او را و جدی بهم رسید و حالی ستولی شد این غزل گفت

نخستین باده کاند حساب کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

چو خود کردند را ز خویش تن فاش عراسته را چرا بد نام کردند

شیخ گفت کار او تمام شد برخاست و بدر خلوت وی آمد و گفت عراقی مناجات و خرابات میکنی بیرون
 آئی و خرده از تن مبارک خود کشید و در وی پوشانید و دختر را بعد او در آورد در ششصد از دنیا برفت و در
 قفاى ابن عربی و رضا حید دمشق میا سود

حافظ شمس الدین شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است بسی رموز عینیه و معانی حقیقیه را در
 کسوت صورت و لباس حجاز باز نموده و سخن وی بر مشرب بین طائفه چنان واقع شده که هیچکس آن اتفاق نمیتواند
 هیچ دیوان در دنیا بهتر از دیوان او نیست زمانی یزدی جواب هر یک غزل او گفته پیش شاه عباس ماضی برفت
 دیوان خواجہ راجا بگفته ام شاه فرمود خدا را چه جواب خواهی گفت محرم بطور ابدی پوشش از طغی لبو گلی تمام است و بمبانی

و معانیش ذوق بسیار و سدره سنه

این حدیث چه خوش آمد که سحر میگفت
بر در میگرد باد و فی ترسائی
گر مسلمانی همین است که حافظ دارد
و ای گرد پی امر و ز بود فردائی

ذكر النساء العارفات الی مداخل الرجال در فتوحات گفته کل مانند که مویک
الرجال باسم الرجال فقد يكون منحصرا النساء ولكن يغلب ذكر الرجال و باجملا از زنان یکی را بعد
عدویه است از اهل بصره سفیان ثوری از وی مسائل می پرسید و بوعظت و دعائی او رغبت می نمود
وی گفته اندوه من از آن نیست که اند و بگنم اندوه من از آنست که اند و بگنم نیست دیگر مویک بصیرت
بارا بعمه نشین بود گفت تا این آیت شنیدم و فی السماء رزقکم و ما قعدون هرگز غم روزی نخورم
و در طلب آن رنج نکشیدم دیگر عاذه عدویه است در روز چینی نخوردی و در شب خواب نکردی گفتند
بجان خود بسیار گردید میسانی گفت هیچ ضرر نمیسانم خواب شب را بر روز انداخته ام و خوردن روز را
بشب افکنده دیگر شعوانه است از عجم بود آواز خوب داشت و وعظ میگفت و از جهل و غفلت
و باکیات مبکیات بود ویر گفتند می ترسیم که از بس گریه بشم تو نابینا شود گفت کور شدن در دنیا از
گریه بسیار آدوست تر است از کوری از عذاب ناروی گفته چشمتی که از لقای محبوب باز ماند و بیدار شد
آرزو مند باشد بن گریه نیک نمی نماید دیگر فاطمه سیاه بوریست در فهم معانی قرآن سخنها میگفت وی
گفته من لو یکن الله منه علی بال فانه یخطی فی کل میدان و یتکلم بكل لسان و من کان الله
علی بال اخرسه الا عن الصدق الزمه الحیا منه و الاخلاص له و هم و غنیته من عمل الله علی
المشاهدة فهو عارف و من عمل علی مشاهدة الله ایاة فهو الخالص دیگر فاطمه بر دعیه است در اردیل
می بوده یکی او را از معنی حدیث انا جلیس من ذکرني پرسیدنت ان الذکر ان تشهد المذکور الذکر
مع دوام ذکر که له فیفنی ذکر که فی ذکره و یبقی ذکره الذکر دیگر تحفه است در درخت و می
اطالت کرده یکبار می گریست کسی او را گفت خدا استالی ترا را می داد که همه مال صدقه کردی گریه گفت

هریت منه الیه و بکیته منه علیه

و حقه و هو سولی لازلت بین یدیه

حقه انا و احتطی به رجوت لیدیه

هنا و اقول سبحان الذي لا تقوم الحادثات لتجلى نور جلاله الا بتبنيته ولا تستقر الكائنات
لظهور صفاته الا بتأنيده بل اختطف سجات قدسه ابصار العقول و
اخذت نفحات بهائه الباب الفول

ابراهيم بن احمد كنيعي از اولياي ريسن ست شوكانى رحمه الله تعالى كتاب بدر طالع را بنكر او آغا زيه
اورا كلمات نافعه ست كه اصلاح قلوب قاسير را دواى مجرب بوده كقول له ليس الزاهد من لا يملك شيئا
انما الزاهد من لا يملكه شي و هم روى گشتراياخي جدد السفينة فان البحر عميق واكثر الزاد فان الطريق
بعيد و اخلص العمل فان الناقص صليلا و ابعدا زمرگ در خواب ديدند و وى در مكانى را رفيع از مكانى برآيم
بن او همست گويند گفت لى لان منازل الانبياء لا يحلها غيرهم لكان بها ابراهيم الكنعاني و بود
مجاب الدعوات و او را درين باب حكايات و روايات بسيارست در سلسله از دنيا برفت

ابراهيم بن حسن يعمرى بنى زا بهر و ناسك دهر بود و در روى حسن سمت و تواضع و اشتغال بخاصه
نفس نظير نداشت شوكانى گفته هو لان حسنة الزمن و زينة اليمين مع المحافظة على الشرع و الاقامة
ب رسول الله صلي الله و الاستكثار من النوافل و الاوراد مات في سنة ٢٢٢

احمد بن محمد الجليلي بن تيمية تقي الدين الرشتي شوكانى گفته شيخ الاسلام امام الائمة المجتهد المطلق
ولد في سنة ٢٢٢ و لا اعلم بعد ابن حزم مثله و ما اظن سمع الزمان ما بين حصري الرجلين بمن يشابهما
او يقاربهما و منهم گفته كانت السنة نصب عينيه و على طرف لسانه و كان آية من آيات الله في
التفسير و كان قوا لا بالحق لا تاخذ في الله لومة لائم شوكانى گويد اتفقت الامة بالثناء عليه
الا من لا يعتد به بعده فتنة او حكم ابن مخلوف قاضى مالكية در باره او ذكر كرده و گفته هذا الامام الذي
سمع الزمان به و هو بمثابة بخليل چون او را در قلعه محبوس كردند نزد درآمدن در سور حصن اين آيه بخواند فصر
بينهم بسور له باب الطه فيه الرحمة و ظاهرا من قبله العذاب در سلوك شافى عظيم داشت حكايات
كرامات و روايات بركات او بيش از حضرت در سلسله بخوار رحمت حق آسود

احمد بن عطا شاذلى در زمان خود بر زبان صوفيه سخن ميراند شوكانى گفته و هو من قام على شيخ الاسلام
ابن تيمية رحم فبلغ ذلك حكم او مشهورست بحكم ابن عطاء الله بسيارى از متصوفه زمان طائى از ان ياد
دارند و حكايات و عظ و روايت كراماتش مينمايند

احمد مکر از اهل بیت شوکانی اورا دیده و گفته صار فی سن عالیة اخبرنی انه فی مائتة سنة واربعة
وعشرين سنة ونصف سنة ومع هذا فهو عظیم العقل والحواس مستقیم القامة حسن العبارة
اورا تعلق تام بود بقصوف و بهم شوکانی گفته رایتہ کثیر المکاشفة وبعد هذه السن تزوج وولده
ورایت زجلا اخر علی راس القرن الثاني عشر وقد صار فی مائتة سنة وسبع وعشرين سنة ونصف سنة
وهذا العرج خارج عن العادة المعروفة فی هذه الازمنة انتهى

اسمعيل بن حسن شامي از خیار زباده دین ست شوکانی را با اجتماعات نفسیه اتفاق افتاده میگوید له
ید فی المعارف العلیة وعمل بما يقتضیه الدلیل وانصاف فی جمیع مسائل الخلاف فی روح
فی سنه ۱۲۳۳

اسمعيل بن البکر شرجی زبیدی علامه وقت خود بود در جمیع علوم عقل و نقل و با وجود ذکا فایت بود
در بیان تا آنکه آنچه در اول روز میگذاشت در آخر روز بیادش نمی ماند شوکانی گفته و کان منکر خلة ابن حجر
واتباعه و بینة و بین متبعیه معارک و له فی ذلک رسالتان وقصائد و ترجمته تحتل
کرادیس هات فی سنه ۸۳۷

ایمن بن محمد و بعد محمد سیزده کس بهیل سم بیک نسق بوده ابن حجر گفته لم یوجد له نظیر فی ذلک ان
کان ثابتاً ما وح نبوی بود و مجاور مدینه چون خواست که از آنجا رحلت کند آنحضرت را صلعم در خواب دید که
میسر ما ید یا ابا البرکات کیف ترضی بقرائن سیل ترک کرد و بمدینه بنقیم شد شوکانی گفته و قد سمی نفسه
عاشق النبی صاحب تونس عودا و بوطن خواست وی گفت اگر ملک شرق و مغرب بمن دهند گزناز جوار
رسول خدا صلعم محبت کنم و آنحضرت را دید که سه لقمه باو خورانید و گفت مرا سخنی فرمود که هیچکس از کلمه
در آخر کلام گفت واعلم انی عنک اض پس قصیده گفت مناسه

فرت من الدنيا الى ما كان الحمی

لجأت الى هذا الجناح وانما

ابن فضل اسد گفته و ذکر ابي البرکات انه رأى النبی صلعم فانشد بین یدیه هذا البيت

لو لاک لم ادر الهوى

لو لاک لم ادر الطريق

حسن بن اسمعيل مغرب حنیف شامی بلوغ الراس شوکانی در ترجمه او گفته و الحاصل انه من العلماء

الذين اذا رايهم ذكرت الله عز وجل وكل شئونه جارية على نبط السلف ورثية بايات اولها
 جن العاروف من وفاقك ساجد والعذاب منها بعد بعد ما لم
 حسن بن علي شاري ازكبار اعرار وعلما و مشايخ تلمذ من ستة شوكان في بعد از ترجمه و هي گفته والمحصل انه
 للدره جمال ولاهل العلم جلال والفقراء ذخيرة الفضال طالبت ايامه ومدت اعمامه وحصل له
 نسيان وكثرة سهو توفي في سنة

حسين بن محمد الرحيمي من عالم عارضا بود شوكان في گفته له معقود في مروق ابن عربي وابن الفارض
 واتباعهما و هو من مشايخ طائفة المؤمنين توفي في سنة
 حسين بن علي بن الامام الشوكلي على الله المني شاعر كبير وعالم شهير شوكان في گفته قد حبب الله اليه الانزال
 غف بن الدنيا حتى عن ولده ومن شعرة

لا تحبين لباس الصوف في جلا
 تدعي به بين اهل الفضل بالصوفي
 وانما من جلا وصال
 واورا قضيه ايست كرم ان تصبه ودين نور
 اترك الدنيا وروح عاقل كامل
 طالع ساعن نيله حال الاجل

مات في سنة

حسن بن محمد بن القتيبي ثم الملك از ائمة مجتدين صناعات شوكان في گفته كلامه وقع في الاذهان
 فليس يسر في مذهب من انه هو فيبقى على التقليد بعد ذلك وقد اكثر الخطا على المعتزلة
 في بعض المسائل الكلامية وعلى الاشعرية في بعض الخرو على الفقهاء في كثير من تعريفاتهم وعلى
 الصوفية في غالب مسائلهم وعلى الحديث في بعض علومهم ولا يزال اذا تمسك بالدليل من مخالفتنا
 من كان ومعد لك هو بشر يخطي ويصيب ولكنه قد قيد نفسه بالدليل لا بالقول والقل وكان
 قد ازم نفسه سلوك مسلك الصحابة وعدم التعويل على التقليد لاهل العلم في جميع الفنون و
 نسبه الى الزندق بسبب عدم التقليد واعتراض على اسلافهم

صديق بن علي مزاجي زبيري پنجاه ساله بود كه از شوكان في اجازت گرفت و وى مى ساله بود و مى گفته
 لا اعتقد صحة ما يحالف الدليل وان قال به موقال ولا بد من الله بما يقوله ابن حنيفة واصحابه

اذا خالف الحدیث الصحیح شوکانی گفته و كان ذكيا فطنا ساكنا متواضعا جادا الفهم قويا الاقدام
كوكبا نام من نیز صدیق است و وی فرزند علی است و من فرزند حسین بن علی و او بلا واسطه تلمیذ شوکانی است
و من بیک واسطه و معند او این طریق که ذکر یافت من نیز رفیق اویم و با همه التوفیق

صلح بن حسین عالم محقق و زاهد متقی از علما و بزرگان است در راه خدا اندیشه اوم اتم فیکر و دیو باحدی در مخالفت او باحق مبالغت نمی نمود در زهد ضرب المثل است شهرت عظیمه در دایره بیخ داشت در کلمه از دنیا رفت از دحام مردم بر جنازه او بسیار شد و اسواق را بند کردند

عبد الرحمن بن احمد الباجي عالم بود سمعت مشايخ صوفيه دريافته و در جميع معارف بايع برآمده در خراسان شهر
عظيم داشت تا آنکه سلطان روم بايزيد خان او را از براي حكم بودن در اختلاف صوفيه و علماء كلام و حكماء طائيفه
تاهمدان رفته برگشت شوكانى گفته له مصنفات و نظم بالفارسيه يتناقص في حفظه اهل تلك اللسان
توفى بهراة في سنة ٨٥٥ هـ شرح كافيه او در علم نحو و سلسله التذويب و تحفة الابرار و يوسف زليخى مصر و وفه مسقط

محمد بن ابراهيم معروف بابن الوزير علامه عصر و عتد بهر خودست در جميع علوم تجر عظيم داشت صاحب طالع
بدو گرفته و قد ترجمه الطوائف و اقره المؤلف و المخالف ترجمه له ابن حجر العسقلاني في الدرر الكامنة
و ترجمه مصنف سيرة العراقي علامة وقته بمكة انتهى لكن شوكانى گفته ترجمه او در موردى اصل است
بلکه در اقبال الغر ترجمه او نوشته آرى سخاوى او را ترجمه کرده و تقى بن محمد ترجمه نيز ترجمه اش نگاشته سخاوى
گويد ضنف في الرد على الزيدية العواصم و القواصم في الذب عن سنة ابر القاسم و اشتغرو في الزيدية
الباسم ابن حجر در بنا گفته مقبل على الاشتغال بالحدوث شديد الميل الى السنة بخلافه اهل بيت اتقى
شوكانى گفته و لولقيه الحافظ ابن حجر بعد ان تجر في العلوم لا طال عمان قلبه في الفناء عليه و كذلك
السخاوى لو وقف على العواصم لرأى فيها ما يلائمها و قلبه و لكن لعلمه بلغ الاسود و المسمى گويم
منت خدای را عز و جل که اين عاجز را و قوف بر عواصم و مختصرش بر دهن ام زد گير موفات بطلائع من سقيم
داده و غالباً ما موجودى و سدا محمد در زيريد و شيعة انچه نوشته مي از کرامات اوست و ما احسن مقال
الشوكانى في البدع الطالعين في ديار الزيدية ص ١٨٦ و السيرة عندنا و النصف بقيق و
بالعلم منصوص الاذلة و يعتمدون على ما في الاذهان اليه يشبه و ما اتقى بن ابراهيم في الاذهان
المشتبهة على سنة سيد الانام ولا يرفعون الى التقية راس ولا يثرون دين من خلق و ما

لا يخجل اهل من ذهب من شي منها بل هم على نط السيف الصالح في العمل بما يدل على كتاب الله
 وما صح من سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم مع كثرة اشتغالهم بالعلوم التي هي آلات حكم الكتاب والسنة
 من نحو صرف ومعان وبيان واصول ولغة وعدم اخلاهم بما عدل ذلك من العلوم العقلية ولولم
 يكن من المزية الا التقليد بضمير الكتاب والسنة وطرح التقليد فان هذه خصيصة خص الله بها
 اهل هذه الدار في هذه الامنة الاخيرة ولا تجد في غيرهم الا نادرا ولا ريب ان في سائر الدار لاسيما
 المصرية والثمانية من العلماء الكبار من لا يبلغ ظلال اهل ديار ناهة الى رتبته ولكلهم لا يفارقون
 التقليد الذي هو اب من لا يعقل بحججه ورسوله ومن لم يفارق التقليد لم يكن لعلمه كثير فائدة
 وان وجد منه من يعمل بالادلة ويدع التعويل على التقليد فهو القليل النادر كابن تيمية وامثاله وان
 لاكثر التعجب من جماعة من اكابر العلماء المتأخرين الموجودين في القرن الرابع وما بعده كيف يتفقون على
 تقليد عالم من العلماء ويقدمونه على كتاب الله وسنة رسوله مع كونهم قرون من علم اللسان ما يكفي في
 فهم الكتاب والسنة بعضه الى اخر ما قال وفي بيان ذلك قد اطنب واظال وارين جارت دلالت دابر ذكره
 علماء ومشايخ من در علمنا واد ظاهري محض نبوذ بلكه جمع ميكروند در ميان علوم آليه وفنون سنهيه وهيت داب
 نماز اين گروه سياتاگردان شوكان هم على اخصوص اب اين بنده وبعض ياران وفردان او چون در
 مذهب تقليدي احدي نيت در بعض مسائل ميان اين عاجز و حضرت شوكان وشيخ الاسلام ابن تيمية وحافظ بن القيم
 خلافي بوده ست و ظاهر آنست كه اين خلاف از راه تصور فهم ما و قلت در ايت ماست و باجملا بن الوزير از فهم
 گوشه گير و عبادت و علم روشن ضمير بود و در معارف و حقائق ايماني و ايماني بن نظير قوفي هم في نشئه
 سيد محمد بن ابي بن صلاح الامير امام صنعا و علامه بن و شاعر مجيد و مجتهد مفيد و محدث كامل عارف و اصل
 عامل بود بكتاب و سنت بحسب اجتهاد و نفس خود تقييد تقليد احدي از اهل علم نداشت شوكان في گفته و كانت العاة
 رمية بالنصب مستدلين على ذلك بكونه عاكفا على الامهات الست و سائر كتب الحديث حامل الامانيها
 و من صنع هذا الصنع رمته العامة بذلك لاسيما اذا نظره يفعل شي من سنن الصلوة كرفع اليدين و ضمها
 و نحوها فانه يتفرق عنه و يعادونه و لا يقيمون له و ذنا و ليس للذنب في معاداة من كان كذلك للعامة
 الذين لا تعلق لهم شي من المعارف العلمية فانه اتباع كل ناحق اذا قال لهم من له هبة اهل العلم ان
 هذا الامر حق قال الحق وان قال باطل قالوا باطل انما للذنب بحجامة قروا شيئا من كتب الفقه الاخره قال

بعده ذکر تصانیف او کرده و گفته و بالجملة فهو من الائمة المجددين لمعالم الدين وقد رايته في المنام في سنة ١٠٧٠ هـ و هو عيشي راجلا و انار الكلب في جماعة معي فلما رايته نزلت فسلمت عليه فلما اراني بين يديه كلام حفظت منه انه قال لي دقق الاسناد و تاق في تفسير كلام رسول الله ص اللهم ثم سألته عند ذلك عن اهل الحديث ما حالهم في الآخرة فقال بلغوا الجحيم ثم بلغوا الجنة او بلغوا الجحيم ثم بلغوا الجنة يدى الرحمن الشك مني ثم لي بكاء عاليا و ضمنى اليه و فارقتني فقصصت ذلك على بعض من ليد في التعبير و سألته عن تعبیر البكاء و الغم فقال لا بد ان يجري لك ما جرى له من الامتحان فوقع من ذلك بعد تلك الزوايا عجائب و غرائب كفى الله شرها و توفي في سنة ١٠٧٠ هـ و والده كان من الفضلاء الزاهدين في الدنيا الراغبين في العمل الآخرة و له عرفان و شعر جيد گویم تاریخ وفات شریفش در نظم چنین است محمد بن جنان الحلي قد زکدام و الحمد لله که بعض او غار بامانیز چنان اندیشیدند که باین هر دو بزرگوار از امتحان و ابتلا خواستند بجهت آنکه حایت سنت میکنند و در برابر دل تقید بند هب نمی شناسیم و حکایت را از بلده سورت تا نندره و روم رسانیدند و لکن بفظ و صون الکی کفایت شر و را این اشرار کرد و کفی الله للمؤمنین القتال و بالجملة سنت امد در باره عباد مخلصین تبعیع خود چنان جاری و ساری بوده است که هر که دامن سنت بدست محکم میگردد و اقله طلبان تقلیدش در پی آزار او میشوند و از زبان و بیان بقیصیری از خود درازا عرض و مال و جاه بگذرد او و رضائیدند خواه این بلا با و رسد یا نرسد اللهم انت و لیلی فی الدنيا و الآخرة توفی مسلما و الحقنی بالصالحین و احشرنی فی زمرة المصلحین المتبعین

محمد بن ابی بکر شمس الدین ابن القیم علامه کبیر مجتهد مطلق است در جمیع علوم با مع بود و قرآن و شورش در آفاق بمعرفت مذاهب سلف تبحر داشت شوکانی گفته غلب علیه حب ابن تیمیة حتی کان لا یخرج عن شئی من اقواله بل ینصرف فی جمیع ذلک و هو الذی نشر علمه و اعقل معه و اهین و طیف به علی جل مضرو و بالدره ظلمات ابن تیمیة افزع عنه و اصفح عنه اخوی بسبب فتاوی ابن تیمیة و کان ینال من علماء عصره و ینالون منه او را مؤلفات ممتعه نافع بسیار است و بیشتر از ان موجود و نزد این خاکسارست منازل السائرین را که از شیخ الاسلام هر وی است شرح نوشت درج السالکین نام تبحر او در علم سلوک از ان معلوم میشود در بدو طالع گفته کل تصانیف مرغوب فیها بین الطوائف کما قال ابن حجر و از در و ليس له غير الذي لم يحول في الغالب و قد قيل نادرا الى مذهبه الذي نشأ عليه و لكنه لا يتجاوز

على الدفع في وجوه الأدلة بالمحال الباردة كما يفعل غيره من المتألمين بل لا بد له من مستند في ذلك وغالب أبحاثه الانصاف والميل مع الدليل حيث مال وعدم التعويل على القيل والقال لظنها سهلت إليه بركة ملازمته الشيخه ابن تيمية في السراء والضراء وبالجملة فهو واحد من قام بنشر السنة وجعلها بنية وبين الأراء الحديثة اعظم منه ورأى شيخة في المنام وسأله عن منزلته فقال انت في طبقة ابن خزيمة مات في ثالث شهر رجب سنة ١٠٠٠ رضى الله عنه

شيخنا شيخ شيوخنا بواسطه واحدة وبواسطتين محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليماني هيسل بن علاء بن محمد مطلق آند يار و امام ايمره جمله اقطار فخر خلف بقيه سلف صاحب مولفات نفسيه و كمالات غير متناهيه عارف باصول الالرحمة الهدت ترجمه شريفه خود در بد طالع مبسط تمام نوشته و جمعي بهم بافرد ترجمه او در مولفات حافله پرداخته وى از اولاد هود عليه السلام ست و در صنعا معروف بشوكاني شده نسبت بشوكان كقرية ابيست بر مسافت يكر و از صنعا و آنرا هجره شوكان گويند و آنكه در اتحاف شوكاني نسبت بقبيله نوشته شده پس بجاي قرية لفظ قبيله سهو القلم كاتب يا طابع ست در قافه موس گفته شوكان حصن باليمن و اين حصن از اعظم حصون يمن ست صاحب ترجمه از انجا ست و ميان هجره و شوكان كوهي بزرگ كه از واقع ست د اين هجره سمورت بابل فضل و صلاح و دين از قديم زمان و در هيچ زماني وجود عالمي خالي نبوده و ايشان را نزد اسمعيل جلالتى عظيميت و در انجار و ساد كبا ركز شده اند اگر چه سته قرية ديگر در صنعا باين نام شوكان شهرت دارند و بالجملة صاحب ترجمه در سته سبع و سبعين و نائة و الف متولد شده او را مولفات بسيار ست و در نظم يد ميضا داشت امام منصور باه و اوراقاضى القضاة صنعا كرد و قتي كميان سى و چهل سال بود اما وى اين قصار الانلامى انكاشت تاريخ وفات او بعضى شسته نوشته اند و بعضى ١٢٥٥ و صحيح ثنائى ست محرر سطور و د ساج شيش از وفات شريفش متولد شد و از مولفات لطيفش قسط عظيم فيوض ظاهر و باطن در گرفت در اول نيل الاوطار مطبوع مصر و در اتحاف النبلاء و ايجال العلوم ترجمه حافداش مرقوم ست اگر ز يادت علم خواهى بدان رجوع كن اين مختصر گنجائش بسط آن همه فضائل و احوال ندارد و باجماع حضرت وى قدس سره كست و سه سال از قرن دوازدهم و پنجاه سال از قرن سيزدهم در يافته و ذوالقرنين عهد خود بوده و باين حساب عمر شريفش هفتاد و سه سال ميشود و الله اعلم از آنچه وى در آخر ترجمه خودش تحرير فرموده است واضح ميشود كه قسطى عظيم از ذوق صحيح و وجد صريح و حصه بزرگ از دريافت معارف و حقائق داشت قال

وهو الآن يسأل الله الذي لا اله الا هو اعظم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن ختامه وينيل من خير الراتين
مرامه ويدبره في اقواله وافعاله وينزع حسب الدنيا من قلبه حتى ينظر الى الحقيقة فيفوز بنيل دقائق الطريقة
السمية جذب الى جنابك العلي جذب بصبي عند ما من بكر عزوره وافتح له فوته يخلص بها عن حجاب المظلم الى الممار
الحقيقية ولا تخبره من بده الدار الابدان يسبح في بحار حبك ويغسل ادران قلبه بياه قربك فانت اذا
شئت جعلت المرید مراداً

اذا كان هذا الان مع يحيى صباة على غير ليل فهو دمع مضيع

ولست اقول كما قال من قال

وكيف ترى ليلي بعين ترى بها سواها وما طهرها بالمدامع
وتلذذ منها بالحدیث وقد جوى حديث سواها في خروق المسامع

بل اقول كما قال الاخر

الا ان وادی الحج اضفى تراه من المسك كافر او اعداءه رندا
وما ذاك الا ان هذا اعشبة تمشت جوت في جوانبه بردا

واقول

انا راض بما قضى واقف تحت حكمه
سائل ان افوز بها لخير من حسن ختمه

وما احسن قول من قال

العقودى من بني آدم فكيف لا يرجي من الرب

واقول مجيز هذا البيت

فانه اراؤف بي منهم حسبي به حسبي

واين عبارت صريح ست در حصول مقام سيم ورضا وبلوغ درجات فنا وبقا ووصول بننازل حقائق على
الله ما رزقي منها ما رزقته واجعله متاعا وبلاغالي الى حين والحقني بالصالحين واجعل لي
لسان صدق في الاخرين

ابراهيم بن علي القشلي از مردم ساحل بحرست که با وادی زیبیه قریب دارد صاحب کرامات سائر

واحوال ظاهره بود و جامع میان شریعت و حقیقت موثر عبادت و خلوت شیخ عارف زین الدین احمد بن احمد
الشرجی مولف طبقات انخاص فی ذکر اهل الصدق و الاخلاص که کتابی در مناقب اولیاء است نوشته
ظهرت علیه الکرامات و قنوت عنه الاشارات و صحبه جمع کثیر من الکتابه احمد صیاد روزی شال
سخن میکرد ویرا زجر نمود باز نماند گفت الله اعقل لسانه در حال زبانش بند شد بسوی برید را گفت
یارب و حقک لا برحت من هذا الموضع حتی ترد علی ما و هبت لی او تعالی زاری او شنید و رد بسط کرد چون
نزد فاشی آمد گفت یا الصلح الی موضع کن او شکستی

ابراهیم بن عبدالمعین زکریا امام کبیر صاحب علم و صلاح و عبادت و زهد و ورع است وی آنحضرت را
نخواب دید فرمود ای ابراهیم بر من سوره مریم بخوان چون باین آیت رسید و ان منکم الا واده فرمود
نعم الا اهل الیمن گفت که ام اهل ین فرمود سوره را تمام کن چون تمام کرد فرمود من المحالب الی حسین
گفت و لم نالوا ذلک یا رسول الله فرمود بصبر هو علی جود و لا هم اسمعیل حضری چون از نزدیک مزار
وی میگذاشت از مرکب فرود می آمد و زیارتش میکرد و بسجده خود آمده بر ستر خاک دراز میشد و باین ابیات
کثیر متشکل مینمود

خلیلی هذا ربع عزة فاعقلا	قلوصیکما ثم احلا حیث حلت
و مسانرا باطل مامس جلدھا	وبینا وظلا حیث بانث حلت
ولا تیا سان یعفر الله مامضی	اذا انما صلیت ما حیث صلت

احمد مجمل عالم کبیر و عارف شیرست از اولیاء یمین میمون او را کرامات بسیار بود روزی نزد او مصرعی
حاضر شد بروی این آیه برخواند قل الله اذن لکم انما علی الله تغفرون شیطانش فریاد برآورد و گفت
لا واه لا واه بعد فوت احمد یکی از حضار آن مجلس بر مصرع همان آیت خواند شیطان خندید و گفت الایة
الایة والرجل غیر الرجل در نشسته از دنیا بر رفت

احمد صیاد و از کبار اولیاء و اصحاب احوال است خفته بود یکی در خوابش ندانید صیاد انت تردید نا
قال نعم فقال انقطع الینا فی المفازات قال فترکت الاهل و الاولاد و انقطعتم الی الله تعالی
وی گفته بعض مشایخ گفته اند که در دل من ظهور شد که حقیقت مخالف شریعت است باقی آواز داد ای
فلان کل حقیقة تعالف الشریعة فی باطل وی گفته العارف مع الخلق بارکانه و مع الحق بیجانته

وهم وی گفته اند ارف مقادق المعجزة وهو ناطق و هو صامت و هو غائب و هو اذبح
پرسید نگفت المحبة حالة تنال ليست بمقالة تعال

احمد بن ابی انخیر شامی از علماء و عرفا یمین است بعض صلوات آنحضرت را صلوات در خواب دیدند و در پهلوی
وی مردی نشسته است فرمود این ای شناسی گفت نه فرمود این احمد بن ابی انخیر است که لم یزل یسبغ
احمد بکرمی شیخ عارف و محقق علم طریقه و متفطن در علوم شریعه بود در تقوی و تراجم احادیث نبویه و مباح
مصطفویه قصید بار در وی گفته العقل اعم قوم فریخ عن الكل و ماد خلوا من حیث خرجوا و لا
خرجوا من حیث دخلوا

اسمعیل بن محمد حضری قدوة فریقین و عمدة ال طریقین است وی گفته رسول خدا را صلوات در خواب دیدم
و پرسیدم که الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون کدام کس اند فرمود در گنجی که امدم در سه فرمود در سه
علم گفتم در سه قرآن فرمود اولئك اصفياء الله

علی طواشی از کرام عرفا و شیوخ اولیاست روزی برای نماز جمعه با جماعه از اصحاب میرفت بر مردی
منسوب بسوی فلسفه گذشت وی او را دست نام دادن آغاز کرد و خواستند که بوی بیاورند شیخ گفت چو
صحه ما یکفیه در دم آتشی در وی زد و آنها رفتند منطقی نشد تا آنکه بعضی بهم بیوشت صاحب طبقات الخواص
گوید و ذلک مما استفاض بنک البلاد اذ کان علی ملاً من الناس یا فنی از وی نکایت کرامات بسیار
کرده و اشارت او در سلوک و جز آن نقل نموده

جمال و صلی از واصلان طریقت و صاحب جمالان حقیقت است شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیاء
ذکر کرده که وی عمری خون خور و دجان کند و مال و جاه بذل نمود تا در محاذات جوار رو شد مصطفی صلوات بر او
جایی یافت انگاه وصیت کرد که پرسش نکند و کلمه را سطر ذاعیه بالوصید خداوند اسکی
قدیمی چند برابر دوستان توند او را در کار ایشان کردی

سگ اصحاب گفت روزی چند پنهان گرفت مردم شد

من نیز دعوی دوستی دوستان تو دارم حق السالمین علیک من بچاره و در دست ایجاد آورده را از برکت
این قوم بحرمان گزین و از ان نظر خاص که بایشان میرسد محبوب مگردان انک علی ما تشاء و این
و با کجابه جدیر به عمر گذشت بجز وی اگر روز پسین به ختم بود و دست دیدار شود با کی نیست

مالک دینار از شاه پیر زاهد است و از کملا و عباد خلیفه حسن بصری است سعدی گوید

تر که مالک دینا زبانی سعدی طریق نیست بجز زهد مالک دینار

وی گفته ای نفس رنجی که تو میدهم نه از راه عداوت است بلکه غایت شفقت تا فردا آتش غضب نفوس را
چند روز صبر کن تا نعمتهای لایزال بیابی وی چون در نماز ایستاد و یک نعلین خواندی بگریستی که کاذب
می شوم از آنکه استعانت از دیگران میخواهم درج وقت لیدیک گفتن بنالید که مباد اجواب آید البتة می
گفته اگر ندانند که هر که از همه بدتر باشد از مسجد بدتر آید اول من برایم گفت هر که با مردم سخن گفتن دوست ندارد
از مناجات عیش اندک بود و عمرش ضائع و گفت هر که طالب شهوت بود شیطان از او فارغ است هر که
او را دیدی در نماز دیدی با خود میگفت انت منافق بعد از یکسال شبی تماشا پیر و ن آمد او را ندانند که دنیا
مکالک مالک ان کا تقوب مسجد برگشت شبی آتشی در بصره افتاد مالک بالا رفت و نظاره کرد دید گروهی در
پنج و تسبیح افتاده و گروهی رخت میکشید گفت بخا المحفون و هلاک المثلقون بقیامت نیز چنین خواهد بود
وقتی زنی او را گفت ای مرا ای جواب داد بستی سال است که مرا کسی بنام من بخواند الا تو نیک دانستی که
من کیم بعد از مرگ او را در خواب دیدم پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت خدا تعالی او را دیدم با همه گناه اما بسبب
حسن ظن که بخداوند داشتم و بگمان نیکو که بوی بدم همه محو کرد

حبیب عجمی ولی قیصر و صفی پرده و حدت است او را گفتند یکی را ازین پنج نماز غازی فوت شد و نیت
که کدام است چه باید کرد گفت این دل کسی بود که از خدا غافل است او را ادب باید کرد و هر پنج نماز را قضا
باید نمود وی در گوشه نشسته بود و میگفت هر که با تو خوش نیست خوشش مباد و هر که با تو انس نیست با چسب
انسش مباد گفتند تو عجمی و قرآن ندانی گریه از حسرت گفت زبانه عجمی است اما دم عربی است در ویشی گفت
او را دیدم در مرتبه عظیمم آخر عجمی این مرتبه از کجایافتی آواز آمد آری عجمی است اما حبیب است

فضیل عیاض عارف مشهور است در ابتدا احوال بر زنی عاشق بود هر چه در راه زنی می یافت بر او صرف
میکرد و نماز میکرد این آیه می خواند و آخر دن احترام و این تو هم خطی اعلی الصالحا و انو سینا روزی کل و آن
از میانان میگذاشت در میان آن ماعنی این آیه برخواند المرأان الذین امنوا ان تحشع قلوبهم لذكر الله
و ما نزل من الحق گویا تیری بر جان او آمد گفت آن وحان قناب و اناب شبی بارون رشید بدرخانه
او رسید این آیه بخواند ام حسب الذین اجترعوا السیئات ان یجعلهم کالذین امنوا و عملوا الصالحات

سواء عجبها هم و ما حقیر ساء ما یحکون هارون گفت اگر پندری میطلبم این کفایت است چون دست او
 بر دست فضیل آمد گفت ما این هذ الکف لو بخاص النار در عرفات از او پرسیدند که حال این خلایق
 چون می بینی گفت آمرزیده اند اگر فضیل در میان نبودی سفیان ثوری گفت شبی پیش او رفتم و آیات
 و اخبار می گفتم پس گفتم مبارک شبی که امشب بود و ستوده نشستی که دوش بود همانا که نشستی چنین بهتر
 از وحدت بود و فضیل گفت بد شبی که امشب بود و تبا نه نشستی که دوش بود گفتم چرا گفت زیرا که تو شب
 در بند آن بودی تا منی گویی که مر خوش آید و من در بند آن بودم تا از کجا جوابی نیکو گویم که پسندیده خاطر
 تو آید بخن یکدیگر از خدا تعالی بازماندیم تنها لی بهتر و مناجات با حق خوشتر مردی بزیارت او آمد گفت
 بچه کار آمده گفت تا از تو آسایشی یابم و موافقت کنم گفت بخدا که این بو حشت نزدیکتر است و نیامده
 مگر از برای آنکه مراد بروغ بفری و من ترا فریم بدروغ وی گفته مردم که از یکدیگر بریده شدند نسبت
 شدند هرگاه تکلف از میان برخیزد گسسته با یکدیگر توانند زیست یکی او را گفت مرا وصیتی کن گفت ارباب
 متفرقون خیر اتم الله الواحد القهّاد وی گفته هر که را خدا دوست دارد و پیش او فراید و هر که را
 دشمن دارد دنیا بر وی فراخ گرداند الله یصلح لکم الدنیا لکن یصلح لکم الدنیا لکن یصلح لکم الدنیا و هر که از خدا ترسد همه چیز از او برسد
 ابراهیم علیه السلام و یحیی علیه السلام و عیسی علیه السلام و ارمیا علیه السلام و یونس علیه السلام و ابراهیم علیه السلام گفت میفرمود فضیل عیاض
 او را گفتند و اتم حق شغولی چرا حدیث نخوانی گفت هنوز از یک حدیث فارغ نشدم و الله الدنیا را من کل عبادا گویم شاید این حدیث
 مری بالمعنی باشد و نه باللفظ در حدیث موجود است بعضی میگویند قبر او در شام است و برخی میگویند در بغداد و سلسله او دهمیه
 از روست و حدیقه مرثی خلیفه او است وی گفته پانزده سال سختی و مشقت کشیدم تا انداشنیدم کن عبد
 فاسترحت یعنی فاستقم کما امرت او را چون واردی از غیب فرو آمدی گفتی کجا اند لوکن دنیا بینند
 تا این چه کار و بار است و از ملک خودشان ننگ آید و هم وی گفته هر که دل خود حاضر نیابد در سه موضع این
 نشان آنست که در بر و بسته اند یکی در وقت خواندن قرآن دوم در وقت ذکر گفتن سوم در وقت نماز
 کردن ثقیق او را گفت چرا از خلق میگریزی گفت دین خود در کنار گرفته ام و این شهر بآن شهر میگریزم
 و ازین کوه بآن کوه تا هر که مرا بیند پندارد که عالم با و سواس دارم تا باشد که دین از دست ابلیس بگم دارم
 و بسلاست از دروازه هرگز بیرون روم معصم از او پرسید که چه پیشه داری گفت دنیا را بطلبان دنیا
 گذارشته ام و عقبی را بخوستانان رنجی در میان ذکر اندازیده ام و دران جهان تقای خدا گیرم

پرسید چه حرفه داری گفت ندانی که کارکنان خدای را حاجت بر پیشه نیست وی گفته زاهدی متوکل بودیم
پرسیدم و از جایزه تو را بگو ای منم منم کسی نیست از روزی دهنده پیرس مرا این فضول چه کار است
از و پرسیدند که تو بنده کیستی بر خود در زید و بر خاک بقیه ادیس بر خاست و گفت ان کل من فی السموات
والارض الا انا فی الرحمن عبد الله گفتند چه اول جواب شد ای گفت ترسیدم که اگر گویم بنده اویم او حق
بندگی طلب کند و اگر گویم که نیم توانم که گویم کجی از وی وصیتی خواست گفت بنده بکشائی یعنی کیست و کشاده
در بند یعنی زبان وی بسجرا رفته بود لشکری پیش آمد و گفت آبارانی که ام طرف است اشارت بگورستان کرد
ابو عبد الله مغربی از قدما و شایخ است از طبقه ثانیه ابراهیم شیبانی خلیفه طوالت صد و بیست سال عمر یافت
در ستمه در سفری بود و دو عالم احرام میداشت زهر گزیده او چرکین نمیشد و موی او نخی بالید گفت هر که دعوی
بندگی کند او را هنوز مرادی بود و دروغ زنیست بندگی آن زمان درست باشد که از مراد خود فانی شود گفت
رویشان ارضی ایمان حق اند بر کشت ایشان بلا از خلق مندرفع میشود و گفت نصف ترا از دنیا ندیم تا که او را
خدمت کنی خدمت کند و هر گاه ترک کنی ترک کند

ابو بکر کتابی قدس سره ختم قرآن بسیار کردی و در شبان روز یکبار وضو نمودی گفت در خواب جوانی جمیل
دیدم گفت کیستی و کجایی باشی گفت تقوی ام در دل اندوهناکان میباشم باز زنی زشت رو دیدم گفت کیستی
و کجایی باشی گفت خنده ام در دل اهل نشاط می باشم گویم اعمال هر چند در اینجا اعراض اند اما در اینجا جوار هر گردند و
موزون نموده شوند پس او لیلا را گاهی در مقام عالم مثال مینانید و بر حقائق آن اعمال حق آگاهند وی گفته بینبر
انعمت تو اب دیدم لغتم چه دعا کنم که دلم نگیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم لا اله الا انت گویم لغت حدیث
ما فی حقیقت است یا حی یا قیوم بر چنگ استغیث لا اله الا انت فی نفسی طریقه عین واصلی شالی کله و باجملا این کلمه مبارک را
اثر بردیم که در هیچ شیئی یافتیم بلکه از گفتن او دور شده و سرور ما از زندان او بر زبان تقدیر وقت آمده
کتابی گوید تصوف همه خلق است هر که را خلق بیشتر تصوف بیشتر گفت فراست پیدا شدن یقین است
و توکل در حقیقت کامل شدن یقین است و گفت در وی بوقت انتباه از غفلت و لرزیدن از بیم قطعیت
فاصله از عبادت است گفت با دصبا مخزون است در زیر عرش چون صبح بد مد باد صبا بوزد
تا ناله های استغفار برساند

ابو عبد الله محمد بن حنفیه بغدادی قدس سره مرید ابو محمد رویم است گفت رضا و قسم است ضاد و

ورضا از و رضا در دین و در دنیا و در تقدیر گفتند عبادت کی درست آید گفت وقتی که همه کارها
بخدا گذارد و در بلا صبر نماید و بی باز طبقه تمام هست شافع بنده بود و امام زمانه خود بود در انواع علوم

و می گفت القو حید الا حواض عن الطبیعة بنید و ابن عطا و جریری و حسین طایح و غیر هم را دیده بود

لقمان سرخس قدس سره در اول حال صاحب جایده بود تا که حالی بر او غلبه نمود که عقل را در بر بود مجذوب
شد از وی پرسیدند این چه حال است گفت هر چند بندگان کردم پیش می بایست در ماندم گفتم خداوند پادشاه
مجاز را چون بنده پیر میشود آزادش کند تو پادشاه حقیقی در بندگی تو پیر شدم اکنون آزادم کن آواز سب
شنیدم که آزادت کردم و نشان آزادی آنست که عقل از تو بر گرفته و از عقل مجانیست در وقت مرگ یکی
او را گفت بگو لاله الا انتم بستم کرد و گفت ای جوانمرد ما خرج داده ایم و برایت گرفته ایم باقی بر تو اختیاریم
شیخ عبدالعزیز انصاری از فرزندان ابی ایوب انصاری است با اخف بن قیس در خراسان آمد و در هرات
سکونت فرمود و از موهبت و هدایت هرات را گلزار نمود از اینجا است که مشایخ هرات را با غی انصاریان
گویند تصنیفات او اعتبار تمام دارد در سال او مشهورست و نزد این عاجز موجودی گفته اگر یکبار بگوید بنده
من از عرض بگذرد خنده من و گفت کاشنی اگر چه تلخ است ولی از بوستان است عبدالعزیز که چه محرم است
ولی از دوستان گفت التصوف هو الخلق ابو سهل معلوکی گفته خلق اعراض است از اعتراض مناجات
وی در ساله عجب نمکی و شورس دارد

احمد جام از فرزندان جریر بن عبدالعزیز است خلیفه شیخ ابوسعید ابوالخیر است بریت باطن و در ظاهر
مرید ابوطاهر فرزند ابوسعید مذکور بود ابوسعید وقت وفات وصیت کرد که خرقه من بوی حمید ابوطاهر آرزو کرد که این وقت
ولایت نصیب او شود گفت این کار بآرزو راست نیاید آرزو دیگری دادند و علم شیخی ما را بر در خراباست
زدند و آن احمد جام بود که با اهل فسق خراباست بود

مناجاتیان ذکر خوان من اند خراباتیان خود از ان من اند

وی اخی بود در بیت و دو سالگی توبه نمود

توبه از باده در ایام جوانی کردم اول سستی من بود که همیشه راندم
در چهل سالگی حق تعالی او را علم لدنی عطا فرمود کتابها تصنیف کرد در سراج السالکین نوشته اکنون شخصت
و دو ساله ام که این کتاب تصنیف کرده ام و صد و هشتاد هزار کس بدست من توفیق توبه یافته گویم بحال

این چه دولت است که او را دست بهم داده آنحضرت معلوم می فرماید **لَا يَهْدِي اللَّهُ الْبَاطِلَ رَجُلًا خَيْرًا لِّكَ مَنْ**
حَسْبُكَ الْعَمْرُ وَفَاتٍ أَوْ ذُرِّيَّتُهُ بود

سالار مسعود و خازمی در مناقب الاولیاء نوشته وی از اولاد محمد بن خفیه است مادرش ستر معلی خواهر
سلطان محمود غزنوی بود پدرش ساهو سالار اکثر کفار را تر تیغ آوز و بقیه گریخته بقتلج در پناه رابی اخیال
آمدند خطبه بنام سلطان محمود خواند و عیال خود دستر معلی را با جمیر طلب داشت ۲۱ رجب ۵۸۶ سالار مسعود متولد
شد متولد ناصر دین تاریخ است چون سلطان بر رای مذکور غالب آمد و اموال و استعده گرفته بغزنی رفت مسعود
در هندوستان ماند و اکثر مواضع فتح کرد و اموال بسیار و سپاه بیشتر بهر سید رای حیدال که راجه دلی بود
و پیشکش گویا جنگ عظیم کرد و دزد دست گویا زخمی بر مینی سالار مسعود رسید و دندان هم شکست گردید اما
فتح بدست سالار ماند سالار مرید ابو محمد چشتی است مردم هر چند گفتند که ترخت دلی نشیند گفت مطلوب بلی بتثال
امر الهی است ز یاد شاهی خطبه بنام محمود خواند و بقتلج برب آب گنگ دائره اشکرشید اخیال بر نیاز مندی
پیش آمد و ملازمت نمود و بنجد است راه داری ممتاز گشت سالار در ریاعبور کرد و اکثر رایان اطراف را شکست داده
در اطاعت اسلام آورد و در ۵۸۶ اشعنان بخت شکار بهراج رفت و فرمود از خیابوی محبت می آید مستقا
نمود و سوار کند که معبد عظیم کفار بود مردم نموده باغی عظیم پادشاه است رایان در رایان جنگی عظیم در میان آوردند قضا
دران معرکه روز یکشنبه وقت عصر ۴ رجب ۵۸۶ تیری بر شهر ک سالار مسعود رسید کله شهادت گویا شربت
شهادت چشید و در همان باغ دفن شد و رواج بت پرستی دادند تا آنکه حضرت خواجمعین الدین چشتی در ۵۸۶
در اجمیر در وقت رای پتور اقدوم فرمود و اسلام را از سر نو تازی بخشید و سدا احمد انتی جا بلان هندوستان
مسلک بهراج میکنند و شرکها و کفر با گور آن شهید میان می آرند و آنچه از برای همه اولیاء تصرف ثابت میکنند
همچنان اعتقاد مشرکانه و ادا دت کافرانه بجناب او نیز دارند و وی و جمله اولیاء بنزد دل از چینی کات و راند
شیخ نجم الدین کبری قدس سره از اجله مشایخ خوارزم است از مریدان شیخ عمار بن یاسر و از شاگردان
تلامذه محلی است در زمان طلب علم باهر که مناظره کردی غالب آمدی چندانکه بطا منه کبری لقب کردند بعد طامه
افتاد کبری ماند و او را ولی تراش ازان گویند که در غلبه حال بهر که نظری افکنند ولی میشد با فرخ جامه خود با و پوشانید
و گفت ترا وقت دفتر خواندن نیست وقت آنست که سر دفتر جهان شوی وی گفته رسول خدا را صلعم خواب
دیدم التماس کنیت نمودم فرمود ابو احناب گفتم بشدید یا تحقیق فرمود شد و دانستم که از دنیا احناب باید کرد

تجدید اختیار کردم وی پادشاه را بدو دعا نمود تا چنگیز خان بر او خروج نمود خلفا و خود را گفت ببلاد خود ما
روید که آتش از سمت مشرق فروزان شده است تا مغرب خواهد سوخت درین امت همچو این فتنه واقع
نشده گفتند شیخ دعا کند تا این بلا منفع گردد فرمود بلا بر من است دعا اثر نکند گفتند شیخ هم باینکه گفت
ما حکم نیست همین جا بشنید خواهیم شد خلفا و بلا و خود ما رفتند چنگیز خان و کفای مغول در خوارزم درآمدند
خوارزم شاه بگریخت کشته شد حکمت تاراج گشت شیخ مقتدا که در چند کفار راکشته پرچم کافری بر کشید
ناگاه تیر قضا بر سینه رسید شربت شهادت چشید بعد از شهادت پرچم از دست شیخ باز کردن توانستند
تا که آنرا بریدند در مناقب الاولیا گفته پرچم موسی سر را میگویند موسی روم گفت ۵

ما از این مشتاقانیم که سوار گیرند نه از آن مفلسکانی بزلای غر گیرند
یکی دست حق خالص ایان نوشتند بیکه دست دگر پرچم کاسر گیرند

شهادت شیخ در سنه سیصد و هشتاد و هجری بود عبدالعزیز بغدادی خلیفه اوست
شیخ علی ابوالحسن مغربی قدس سره وی گفته در مناری گفتم الهی ترا کی شاکر باشم ندانم وقتی که غیر خود را
منعم علیه نبینی گفتم چگونه که تو بر اینها و علما و ملوک انعام کرده آواز آمد اگر اینها نمی بودند راه از کجی یافتی
و اگر علما نمی بودند اقتدا بکس میکردی و اگر ملوک نمی بودند ترا این که کردی پس این همه نعمت من است بر تو از
مقالات اوست رحم باید که خوشی تو بیافتن مراد و بر آمدن حاجات نباشد بلکه خوشی بدعا و مناجات و عرض
حاجات باشد والا انجوبان باشی و فاشتر رسنه ششصد و پنجاه و چهار واقع شد

محمد و منی حشید را جلیری سالک صاحب جذبه بود گویند ارشاد از شاه شرف بود علی قلندر یافت و بعضی
میگویند خلافت از محمد و میانیان داشت در اصل از قد و ایمان اطراف گفتگو بود از طرف پادشاه منصوبی
داشت ترک کرده بمجاهده و ریاضت پرداخت و فات او روز چهارشنبه دهم شوال در سنه ششصد و چهل
و دو بوقوع انجامید را جلیری علمایست از شهر قنوج مدفن او انجامست وی صاحب لفظ است و الدمر حرم فاضلی
عنه در مجموعه ملفوظات او را بقلم خود نوشته از انجیل این است که وی گفته او تعالی هرگز جا بلی را ولی نگرفته و در
کتاب خود گفته و اعرض عن الیهاهلین پس اعراض از صحبت جهال واجب است ۵

صحبت بدکاره تبه می کنند در یک سیه چاه سیه میکنند

و هم وی گفته رجل و نصف رجل و لا شیء فالرجل الی اصل و نصف الرجل الطالب و لا شیء طالب اللب دنیا

گفت طالب صادق را باید که قدم در متابعت شریعت حضرت رسالت صلم زند و در اعمال پیروی او کند
 و آنچه وی صلم فرموده است از آن برابر سوزنی تجا و زنجارید همیشه بر جاده سنت مستقیم باشد و اگر یکی بر روی
 دریا می رود یا در آتش درمی آید و خارق عادت بتلقین نماید و فریضه از فرائض اندک میزداید یا سنتی از
 سنن محمد رسول الله صلم نقصان میکند بدانکه اوست شیطان و ضال مضل است و کرامت نمودن او پستدراج است
 و در دعوی کذاب است انتقام الصوفیة الجملہ فافهم لصوص الدین و قطاع طریق المسلمین
 جنگ و جال از درون و رنگ بال از برون دام زدوان در ضمیر و مرز شایان در خطاب
 او را در زم دنیا سخنانی بسیار خوب است و کلام مرغوب میفرماید با چندین زهد اگر در محبت دنیا در دلی
 باشد هرگز لائق جوار حضرت پادشاه قدیم نگردد و لاری فی قلبه حبه من محبة الدنيا لا اذيقه حلالة
 محبتی لان الملوث لا یصلی المحیط القدسیة والحضرة الربانیة

خمار عشق تو اندرون از ان باقی است که صورت لمن الملک هر زمان باقی است
 بشهر حافی محدث صوفیست و متعل این طائفه علیه امارت نکرد و گفت در خود شتوت آن می بینم اگر شتوت
 در خاموشی بینم و ایت کنم او را گفتند بعد از مختلط شد و است بلکه بیشتر حرام است تو از چه میخوری گفت از همین
 که شما میخورید گفتند باین منزلت چون رسیدی گفت بلقبه کمتر از لقبه و بدستی کوتاه تر از بدستی و کسیکه خورد و
 خندد با کسیکه خورد و گریه برابر نبود و حلال را حرام پذیرد و هم وی گفته رسول خدا را بخواب دیدم فرمود
 هیچ میدانی ترا از میان اقراں چرا برگزیده اند گفتم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صالحان را
 حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی و یاران و اهل بیت مراد و ست گرفتی وی گفته سیاحت کنی آب
 چون روان شود خوش باشد و چون ساکن بود متغیر شود یکی او را بخواب دید و پرسید خدا با تو چه کرد گفت یا مرثیه
 و نیمه بهشت مرا صباغ گردانید و با بخله دی خلیفه بنی بغدادی ست مولدش مرو و مسکنش بغداد بود و مردم گفتند
 که با تو چه رویم گفت بس شرط آنکه زاد گیریم و از کسی نخواهیم و اگر دهند نشانیم گفتند همه کنیم اما اگر فتوی رسد
 رد کنیم گفت پس توکل بر خدا و جابان کردیم گفتند پادشاه را که ظالم است چرا عطف کنونی گفت خدا بزرگتر
 از ان است که پیش کسی که او را ندانید کنیم وی گفته سخت ترین کار ما سه چیز است سخاوت و رزنگد بسته
 و ریع و در خلوت حق گفتن پیش کسی که از و برتری گفت هر که عزت خواهد از سه چیز احتراز کند حاجت از خلق
 خواستن و مردم را بد گفتن و بهمانی رفتن او را بخواب دیدند و پرسیدند خدا تعالی با تو چه کرد گفت فرمود

چرا چنین می ترسیدی اما علت آن که مردم صفتی

امام اعظم ابو حنیفه کوفی وی چنانکه در علم دین منصب امام است و در میان مردم بسیار نام و سالک است
توبه بقبایه حقیقی داشت و روی از خلق گردانیده بر ترک فساد سخن شده و شکایا مانده که از ظلمه یابد و گفتند
قلی تر از شگفت نتراشم گفت چرا گفت ترسم که از آن قوم باشم که حق تعالی فرموده احضره و الذین ظلموا
واذ واجههم کواکبی را دید در گل مانده گفت گوش دار زینتی کو در گفت افتاد من سهل است اگر بفرستم ترا
باشم ما تو گوشه دار اگر پایت بلغزد و بگمان که از منم بفرزند و بر خاستن همه دشوار بود امام با عجب آمد
و یاران گفت زنها را اگر شتر را در سینه چیزی ظاهر شود و در این و شمن تر نماید در آن متابعت من نکنید و تقلید
من تحقیق خود را حانید شیخ عارف فریادین عطار گفته و این نشان کمال انصاف است تا لا جرم ابو یوسف و محمد
اقوال دارند در مسائل مختلفه استی گویم بر بر اساس این سخن کسی است که اتباع دلیل میکنند پیروی قایل و قیل مردی
ماله حضرت عثمان را دشمن داشتی امام او را گفت خواهیم که دختر ترا بفلان بدهم و بدیدم و گفت تو امام مسلمانان
باشی و او داری که دختر مسلمانی بجهودی دهی و من خود هرگز ندیدم گفت سبحان الله و اباشد که محمد رسول الله و
دختر خود بجهودی بدهم آخر در حال دانست که سخن از کجاست توبه کرد و از آن اعتقاد برگشت که نیکو طایفه ملک است
را در خواب دید و پرسید که از عراده چند مانده است وی اثبات کرد و پنج انگشت یک یکش بر او نشاند و گفت
از امام پرسید گفت اشارت باین آیه است ان الله عندنا علم الساعة و یزل الغیث و یعلم ما فی الارحام
و ما تدري نفس ماذا تنکس علی او ما تدري نفس باي ارض تدب و ما تدري نفس باي ارض تدب و ما تدري نفس باي ارض تدب
و دیدم گفت این اطمینان فرمود عند علم ابی حنیفه گویم علم و اتباع دلیل و ترک تقلید بود و کما تقدم و مناتب او
بسیار و مجاهده او بیشمار است پوشیده نیست

محمد بن ادریس شافعی مطلبی وی شعبه شجر نبوی است و شجر بوستان مصطفوی شیخ عطار میفرماید هم که می بین
بود و هم جواد زمان هم افضل وقت و هم اعلم عهد هم حجة الامیر و هم مقدم الامه ریاضات و کرامات و بزرگوار است
که این کتاب حمل آن تواند کرد و در پانزده سالگی فتوی داد احمد خلیل که امام جهان بود و بشاگردی او آمدی حضرت
ماهر چه یاد داریم معانی او میداند شافعی رسول خدا را صلعم در خواب دید فرمود کیستی گفت یکی از گروه قوم
گفت نزدیک آنی نزدیک شد آب دهن خود بگرفت و داد دهن باز کرد و دهن او انداخت شبی مارون بازید
مناظره میکرد زبیده گفت ای دوزخی مارون گفت اگر من دوزخیم ترا اخلاق است از یکدیگر جدا شدند و طهارت

بند او را حاضر کردند و بیکس جواب نوشت شافعی را پرسیدند وی را چون پرسید که هرگز به هیچ معصیتی تعلق
 شده و از بیم خدا استاده گفت بلی شافعی گفت و اما من خلاف مقام ربه و فی النفس عن الهوی فان ایستة
 هی للمادی یکی پیش از مرگ او در خواب دید که آدم علیه السلام بهر معبری گفت اعلم ما زوفات کن چه علم فاضله
 آدم است و علم آدم الاسماء کلها او را بین زوفات در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کسی
 نشانده و زور و مر و اید بر من افشاند و رحمت کرد

احمد حنبلی امام است و مقتدای ملت است عطار قدس سره فرموده که یکس از علم احوال ایشان خفی نیست
 که او راست در ورع و تقوی و ریاضت و کرامت شافی عظیم داشت و مستجاب الدعوة بود و جمله فرق او را
 مبارک داشته اند و از آنچه مشبه بودی افترا کردند بر او مقدس است ذوالنون و بشریانی و سمریانی و قاضی معروف
 کرخی و امثال ایشان بسیار مشایخ را دیده بود و امتحان او در قول و فعل و ثبات او بر عدم آن معروف است
 روز مرگ او هجوم مردم بر جنازه از کلوک در گذشت و الوت گریه و ترا مسلمانان شدند و محمد بن خزیمه گفته احمد را بعد از
 وفاتش در خواب دیدیم پرسیدیم خدا با تو چه کرد گفت پیام زید و تلج کرد است بر زمین نهاد و تعلین پامان
 کرد و گفت احمد این از برای آنست که قرآن را مخلوق گفتی گویم او را ندیدی بود و جز حدیث و برکت همین حدیث
 رسید بجای که رسید و چندان مجتهدین که در طریق او بر خاستند در هیچ حدیث و علم نیست و اگر هیچکس نباشد
 مگر این تمییه و این قییم از برای موازنه با تمام علماء زمان و اهل سلوک جهان کفایت است خصوصاً وجود شیخ عبدالقادر
 جیلانی در طبقه او و الله اعلم

مالک بن انس امام دار الحجة است و امامی از ائمه مذاهب در تذکره الاولیاء ذکر او نموده با آنکه سلام امام
 برده ترجمه شریف او چندان است که این نامه متخیل آن نمیتواند شد و تفاوت و جزایان بسیار است و امام هم گفته
 حق تعالی فرموده قالوا احسبنا الله ونعمره الكلیل خواستم که مضمون این کلمه نقش ضمیر من باشد پس در نگین خاتم
 آنرا کنده کرد و بر دروازه خود این کلمه نوشت بود ما شاء الله پرسیدند چرا چنین کردی گفت او تعالی فرموده
 ولو لا اذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله و جنت من خانه من است خواستم که هر بار که بخانه در آیم این کلمه
 بیا و من آید و بر زبان من رود خانه او در مدینه خانه این سوره بود و مجلس او در مسجد نبوی مجلس عمر فاروق و یکی گفته
 من تمام عمر با سنی و سبک عقلی همنشین نگردم امام احمد گوید این امر عظیم است که جز از مالک دیگری را ندیده
 و این بیت بسیار می خواند

علی بن حشام شاذلی پشی معروف بعلی تقی در معرکه هزیمت سلطان بهادر از بهایون پادشاه بحرین فوت
 شیخ ابن حجر کی هم استاد و هم مرید اوست در حالت احتضار حکم کرد که تاحین از باق روح مقابل کتاب جامع
 از دست ندهند شیخ گفت سبحان الله الی الان یصیغ کتب الحدیث والی هذا الوقت یصحها ویقتبع
 سنن رسول الله صلاهم وی گفته که آنچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضائع نشود و اگر آزا کم کنند باز یابند
 اتحاد التقی فی فضل الشیخ علی التقی کتابی است که خلیفه ایشان عبدالوهاب تقی در مناقب ایشان نوشته
 و در آن گفته توفی فی سنه و شیخ عبدالحق دهلوی در زاد المتقین فی سلوک طرق الیقین بابی در حال و مال وی
 عند کرده و محمد طاهر قفنی بیع او در عنوان مجمع البحار پرداخته و باجمله سیی بزرگ و عالم و عارف کامل بود و در باب
 کتب حقائق و اشارات توحید و امثال آن از کلمات منطخ و طامات طریقه ایشان سکوت و تسلیم بود و در اعتقاد
 سماع همان تفصیل و تقسیم بود که در کتب متقدمین قوم است و در عمل آن توقف و اجتناب داشتند جو اجمع سیوطی
 بر ابواب فقر ترتیب بخشیده گفته اند للسیوطی منة علی العالمین و للعلی منة علیه شیخ عبدالوهاب گفته
 خانه دیدم در وی شیخ علی تقی نشسته و انهار و جدا اول مختلف در صغر و کبر در صحن خانه جاری اند اشارت بهر
 کردند که این جامع گیر است و بهر وی دیگر که این جامع صغیر است و بعد ولی اشارت نمودند که این فلان رساله مستقیم
 و بعد ولی دیگر که این فلان مقارست همچنین کتب و رسائل خود را نام بردند و هر یکی با بهر وی و بعد ولی تعیین نمودند
 عبدالوهاب تقی خلیفه اوست ترجمه او در بابی مفرد در زاد المتقین نوشته و گفته طریقه ایشان در تصوف
 اتباع شریعت و تحکیم کتاب و سنت و استقامت بر آداب طریقت و کتمان امر حقیقت و تصحیح نیت و حفظ ورد
 و تعلیم علم و حکم بر قدر عقول و تسلیم حال و اقتصاد در عمل و احتیاط در جمیع احوال است وی گفته طریقی ملاقات است
 که لیستفید من کل مفید و یفید لکل مستفید و هم وی گفته مشایخ شاذلی گفته اند المقصود موافقه الحق
 لا مخالفة النفس یعنی اگر شهرت نفس با طاعت حق موافق افتد زهی سعادت این موافقت حکم مخاطت مشیر
 بشکر دارد

لای همه درناست از شیر دل شکر کشاید

می فرمودند بهر علی صحیح که بران اطلاع افتد لا اقل یکبار خود عمل بدان می باید کرد تا باری از جمله علما آن علم را باشد
 این معنی را از دست نباید داد وی گفته از آن باز که با صراحت رفته است محب حضوری نصیب شده است و در آخر
 این چنین خلوتی نیافته بودیم شیخ عبدالحق گفته بعد از حصول و دل از آن حضرت صلعم و قدم بکه مغفل چون بخیر

ایشان رسیدم خوشحال شدند و مبارکباد گفتند و فرمودند: بعد که باری بمشاهده آثار و ملاحظه افعال آنحضرت صلوات
شرف شد و این دو بیت فرو خواندند:

یا عین ان بعد الحبيب و داره و نائت مراحل و شط مزاره

فلقد ظفرت من الزمان بطائل ان لم تراه فخذ الشار

و در وقت وداع پیراهن خاصه عنایت کردند و فرمودند که این خرقه شیخ عبدالقادر است و شمار بخدا

سپردیم و دعا و وداع خواندند:

دلی از سنگ باید بسیراه وداع که تحمل گشت آن لحظه که محمل پرورد

ابو الحسن کبری جامع علم و عمل بود و هو من یقیق علی ولایت و جلالة شأنه شیخ عبدالحق گفته در علم
پایه اجتهاد داشت و با وجود آن دالم نظر در کتاب میگذاشت و هرگز کتاب از دست او مفارقت نکرد

زین العابدین خفید است وی گفته در بعضی مجالس معتقدان ابا بکر افضل من علی و لکن الهبة و الانه
شیخ اخر میگفت مو الهبنا کلها علی سیدنا علی هم وی گفته معتقدان الفضيلة بین اصحاب علی ماذکره

العلماء و هذا هو المذهب و لکن المقوم ذوقا و لا اخر یخبرون و یدلون به اشیاء

ابو بکر بن الم ننی حضرمی هو جمع بین العلم و الحال و الولاية و السيادة لکلام عال و اشعار فائده فیما یبغی

عن حاله و مقامه وی قصیده این فاضل امارضه کرده و در آن گفته:

فلو اوجد السر ما کان کائن فمقت بذل السر کل البرية

متسک بنا و الزم ذائق حسنا و ذری بصرف الود سعد بنور

ولی شرف بالمصطفی سید الوری بنسبته فمنا جمیع الخلیقه

وصل علی الهادی النبی و آله و اصحابه و التابعین بحمله

شیخ احمد ابو الحرام از اکابر علماء و عرفاء مدینه نبویه است پس او فوت کرد گریه کنند وی گفت ای پدر گریه
مکن اگر من رفتم غم نیست تو باقی بمان که در وجود تو توقع خلق است و این آیه بخواند اما الزبد فید جهلاء
و اما ما یفزع الناس فیمکت فی الارض شیخ در زاد المتقین گفته اکنون چون باین آیه میرسد گریه میکردند و قصه
فوت پسری آدمی آوردند:

شیخ محمد بهمنی از دیهات مصر است و از دیهات مصر یک مذهب توفیق کرد شاعر در ملی شاکر و سیوطی است

وی میگفت که محل من بر اکثر کتب احادیث است از صحیح و در سائل فقط اجتناب و استنباط کردی
شیخ نصیری مغربی متوطن مرینه منوره شیخ عبدالحق دهلوی اورا بعد از تکیه عربان دار ندگفت که انصاف ناهنجار
فرمود سبحان الله کست انت من تنسی در زاد المتقین نوشته دیوانه بود که در مسجد حرم می آمد و سخنان غریب
می گفت در پیش باب کعبه پا نهاد از کرده خواب بیکار دگر گویا که خانه پدرش هست از مشاهد او حالتی عجیب ذوقی
غریب دست بهم میداد بعد گفته این فقیر هر بار در طواف بر پای او بوسه میزد و میگفت ششم دوی بر خواب زبور
خوش آنکه ز می مست شوی بخیر استفتی چنان ز تو من بوسه ز نرم آن گفت پاپا
و بعد گفته یکی از غرائب اوقات و حالات آن مقام شریف طوائف نیرشی است و تخیلی خاص و عظمتی مخصوص در رویه
آن مقام می افتد که تعبیر از آن جز بلسان وقت ممکن نگردد معنی بی کم و کیف که می باشد در جمال آن خانه مدرک میگردد
و مشاهد می افتد تا آنکسائی که بصاحب خانه آشنا باشند چه میدیده باشند خداوند آنکه در آن در و دیوار عظمت
نماز اند و ذلک سر عظیم انتهی گویم درین فہمید این حقیر نیز بہر زبان حضرت شیخ رحمہ اللہ تعالی است در حالت طواف
نیم شبی این برکات و آثار را چشم سر خود دیده اللهم ارزقنا ہامرۃ اخری دیگر زنی بود غالب آنست که از دیار
مین بود ضعیف کبیر السن در وقت دعا گریا میکرد و شوقا مینمود گویا تمام خانه را در شکم خود فرو برد و دیگر حبشی
بود که محرم می آمد و برای خود اذان و اقامت میگفت و نماز میکرد و تمام شب بلکعبہ در غن بود و بعد از صلوات شیخ
عبدالحق دهلوی گوید در مدینہ منورہ اجنس محاذیب کمتر دیده شد غالب بر حاضران آن مقام و ساکنان آن بلکہ سعادت
فرجام ادب و وقار و تواضع و انکسار است و وجود محاذیب در مکہ معظمہ بسیار و با وجود آن مردی مینی بود مجدوب
شکل در صین ہوا ی زمستان با آن سردی ہوا کہ در آن مقام شریف می باشد جامہا را از بدن برکنده در یکا زار
میگشت و در مسجد شریف می آمد و سخنان غریب با ادای نادر و شیرین میگفت و با حاضران خطاب میکرد و تخریص
بر رعایت ادب و حضور و توجہ بجناب نبوت صلوات اللہ علیہ و اشارہ بچرخ شریف میکرد و میگفت ہذا رسول اللہ صلی اللہ
جالس فیہ و حاضر فیکم و انقرین بیدہ فتاد بجای معہ و شاہد راجع الہذا رسول اللہ ہذا چنان مینمود
کہ گویا جس بعصر آنحضرت را می بیند و یا بعد از تحسین او در مدینہ منورہ اشارت بجناب آنحضرت صلوات اللہ علیہ
و در محاورات غیر ہذا رسول اللہ و ہذا نبی اللہ میگویند و در مسجد شریف آواز بلند نمیکند و زوی از ترہ فرو شستہ
می شنیدم کہ میگفت و ترہای خود را آب می پوشید یا بر کہ النبی تعالی و از زلی شکر لا حولی و مجازہ میت را
بر در حجرہ شریف می برند و ساعقی می ایستند و استغفار و استشفاع مینمایند و یکی از اوقات ذوق و حضور قوت

خطبه است که خطیب در آن خطبه روی خود را گردانیده بجانب آنحضرت مسلم می بیند و میگوید هذا النبی صلی الله علیه و آله
 قال گویم آنچه من شنیدم از خطیب این لفظ است صاحب هذا القبر المظهد المرفد المعطر و مانند آن
 و حق آنست که اینجا هر چه گویند کمتر است و آنچه بسیار سرانید مخصوص بای هو و اعی صلوات
 میر نوکریا اصل وی از هندست و نشو و نما در بلادین یافته بعد از آن بکه معظمه شتافت و توطن گزیده
 و با فادۀ علم حدیث شریف مکر بسته یکی او را پرسید چه سرست که حق سبحانه دلهای خلائق را رجوع بخانه کعبه
 داده و میلان ارواح مومنان بوی کرده گفت روح اعظم و عقل کل را که این عقول افزادیه و ارواح جزئیة
 از وی استفاده و اقتباس دارند تعلق باین خانه داده اند از آنست که تمام عقول و قلوب را میلان بخروج
 بسوی اینجا گویم ۵

ز جام مبر بود همچو ماه مستی ما بقدر وصل شود محو یا هستی ما
 حاجی نظر المذبحی از مردم سلوک ست در مکه معظمه ساکن بود وی گفته درین جبال مکه معظمه و فوای
 آن که می بینند باران نهد اندک آسمان طاق برداشت آن نتواند داشت و یکی از نامهای این بقعه عظیمه
 مکه است لانها تملك الرجال ای تد کهر و تد قهر سکونت ای مقام مردم را پست و پامال کند و از هستی او
 چیزی باقی نگذارد خاصیت این مکان آنچنین واقع شده که جمیع انوار و آثار اینجا محو و متلاشی میگردد و اولیای
 در اینجا آنچنان باشند که احاد الناس و لهذا اعتقاد برادرین شهر آن تندی و تیزی نبود که در جاهای دیگرست
 مولانا نظر المذبحی از وی از صلوات وقت خود بود و عالم بعلم دینی تمام عمر بنه و توکل و عبادت گذرانیده
 و قوت از وجو کتایت کرده و از جنت تقوی از شبهات و جود اوقاف و وظائف را قبول نکرده یکبارگی در
 بغداد او را امام میکردند گفت آن وظیفه بر من چنان دشوار آمد که گویا کفر و شرکست و همچنین اگر کسی پیش ما
 چیزی می آرد چنان کرده مینماید که گویا برای کشتن ما می آید و اگر یکی کار در بطلب را اندازان مینماید که ز
 در دست نهد یکبارگی ایشان نقل کردند که امام ابو حنیفه پیش مالک چیزی خوانده اند و استماع حدیث نموده
 شیخ عبدالحق دهلوی گوید چون این بحکایت پیش فقیر غریب نمود و زد دیگر که بلامست مولانا رفته شد گفت
 که از شما بوی تعصب می آید در واقع اگر امام ابو حنیفه از مالک استماع حدیث کرده باشد چه نقصان دارد این
 تعصب چیزی نیست و اعتقاد ما اینست که هر کمال ولایت و قرب الهی که بایزید و جنید حاصلست
 ابو حنیفه و شافعی را نیز میسر علاوة فقه و اجتهاد

عبدالله مندی از اصحاب علی بن ابی طالب است و شاگرد ابن حجر کی در علم عربیت استفاده میکرد و اکثر احوال میگفت اعمرو الناهض الکلام دانستند بود و مرد خدا از یکس طبعی و با یکس کاری نداشت
بهشت آنجا که آزاری نباشد کس را بکس کاری نباشد

برای خدا درس داده بودی و قیام کتب حدیث کردی نسخه مشکوٰتی بدست خود بنایت صحت نوشته و ورق در رق ساخته تا بسیار کنز یک مجلس از آن استفاده نمایند انشاخ میکرد و میگفت که در تمام عمر خود کاری که کرده‌ام این مشکوٰت است امید دارم که خدا تعالی مرا بدان مجتهدات رج فی الله

میان خدا بخش کنی فقیر مندی است پنجاه سال مجاور مدینه رسول بود از افراد این راه و مردان این طریقه است شیخ عبدالحق دهلوی روزی قوال ثمانی را همراه گرفته بهلازمت و رفت وی همان لفظها را بنیاد کرد ایشان خاموش نشسته بودند شیخ گفت که این سرود عجب چیز نیست موثر و ربانیده سربالا کرد و بعبست تمام گفت بلی بمری است که بعد از پیغمبر خدا صلعم پیدا شده شیخ گفت این ضعیفان و سکیان که حالت ذاتیه نداشته باشند چه کنند حیلما بر انگیزند و دست و پای زنند تا مگر سرگرمی در وقت پیدا شود مثل سیکه اشتباه طعام غالب ندارد و اچار و مانند آن بخورد تا با مداد آن رغبتی در کار شود یا مر ضعیفی که قوت شهوت او است افتاده است زن را بزور و خوشبو آرایند تا شهوتی حادث گردد و آن قوت و حالت کامل کجایافت شود بی حیل و تکلف پس باین چیز یاد آیم در ذوق باشد شیخ گوید امثال این کلمات از فقیر در غلبه حال سر برزد وی گفت خدا سلامت دارد شما اینجا برای تاج خزان جواهر آمده آید معمر باشید

شیخ احمد شافعی دی پسر علی بن عبدالقادر بن محمد عباسی است جامع بود میان علم شریعت و حقیقت علم حدیث از شمس ربلی و پدر خود و محمد بکری گرفته و از سید صبیحة السرخری پوشیده و بدرجات عالیه رسیده وی گفته لو کان الشعرانی حیاً ما وسعه الا اتباعی و هم وی گفته عهدنا بحفظه و ان لم نحفظه در انسا العین فی ذکر مشایخ المحرمین نوشته که قبول بیعت را در عرف متاخرین اهل حرمین اند عهد گویند یعنی هر که مشایخ صوفیه بیعت او قبول کردند برکت مشایخ آن طریقه چه احیا و چه اموات شامل حال وی میشود روزی در حجره خود خفته بود روزی را دید که بر دیوار حجره میرود بکلمه شمع خواست که او را بکشد شود و حدیثه این داعیه را مضاعف ساخت باز خواست که او را بکشد باز نشنود و حدیث آن داعیه را مضاعف ساخت باجماع عیان این دو خطر مترد شد و شد آخر امتثال شمع را مصمم ساخته سنگی بجانب او انداخت آن سنگ خطا شد و وزغ بگریخت بسیار خوشوقت شد

وگفت الحمد لله الذي جمع لنا بين الاميرين شيخ احمد قشاشي وعقب ابن بحايت گفت اگر من انجامی بودم هیچ توقف نمیکردم و سران فرزند را بسنگ می کوفتم شیخ احمد ولی الله دهلوی گفته مراد قشاشی آنست که وحدت در حقیقت بوجهی واقع است که با کثرت و احکام آن هیچ منافائی ندارد گو آب و نار همه در وجود یکی باشند اما چون هر یک از آنها فیض خاصی باشد و نظم استعدادی خاص آمد آب را آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی گردد و حکم شرع در ضبط احکام این کثرت است و شهود کامل آنست که آن وحدت کثرت را منزه است و نه کثرت و وحدت را توفی رحمة الله تعالی فی شئنه و در فن البقیع

شیخ احمد قشاشی وی پسر محمد بن یونس است اصلش از قریه و جانه مضاف بیت المقدس بوده بسیار بزرگ بود قشاشی از آن گویند که برای سزا و عقاب در مدینه قشاشه فروختی و قشاشه مقطوعه را گویند چون دوات و پا پوشش کننده و مانند آن وی امام است در علم شریعت و حقیقت چون حقیقت سخن گفتی آیات و احادیث آنرا سیرین کردی شاموی چون او را دید گفت مر حبا بمن جاء یقتبس منا علما بخط وی یافته شد الذي یحقق وجلا انه ان الختمية الخاصة مرتبة الهية یفزل بها كل احد حسب قوته و زمانه غیر منقطعة ابد الا باذالی ان لا یبقى علی وجه الارض من یقول الله الله لعدم خلوا مراتب الانهية عن القائلین بها سید محمد بن علوی بوی نوشت دایت النبی صلی الله علیه و آله یقول لی سلم علی اجل القشاشی و بشرة بالشفاعة و فردای آنروز آمد و گفت دایت النبی صلی الله علیه و آله ثانیاً و سمعته یقول لی سلم علی اجل القشاشی قل له انه جلیس فی الفردوس گویند چون ذکر مقامات در میان آمدی گفتی نحن لا مقام لنا الا من اهل یثرب و قل قال تعالی یا اهل یثرب لا مقام لکم گویا اشارت میکرد بمقام بی نشان و آنکه وی بر قدم حضرت خاتمیت صلعم کی از عجایب روزگار قشاشی آنست که قرآن شریف تمامه در منام بر حضرت پیغمبر صلعم خوانده بود و همچنین مقدمه عثمانویه در فقه مالکیه شیخ ابراهیم گفته روزی وی برخاطر من سخن گفت بدین مضمون که کاشتر این معامله پیش ازین وقت بودی قشاشی بمن التفات کرد و فرمود لول شاء الله ما تلوته علیه کما ادراکم به و مثل این اشراقات از وی بسیار روایت کرده اند و سیرت وی آن بود که بر لفظ فقهای زمانه بودی و نه بر وضع زمانه و متشکف بلکه بر طریق اوسط و بی تکلفی که هیچ سنت همان است و هرگز بخانه امر از رفتی و اگر ایشان بخانه وی آمدند می سخن شنیدی و بشاشت تلقی کردی و بقدر منزلت هر یک معامله فرمودی و در کیم قوم را بیزیدار کرام مخصوص نمودی و امر معروف بنهات لین او کردی و زائران خود را از نصیحت خالی نگذاشتی شیخ عیسی معری

گفته ما خرجت من عند القناشي قط الا والدنيا في صيني احقر من كل حقير ونفسه اذل من كل ذليل
ولو تكرر دخول عليه مرات قفي روح في سلسله

سيد عبد الرحمن ادریسی مشهور بحجوب مولدش کناسه است از بلاد مغرب مصر و روم و شام را سیاحت کرد
بعده سالها بحرمین مجاورت نمود و همین رفت تا او را بیا و اخبار از یارت کند زیرا که میگویند الیمن بیت فیکه اولیاء
کما نبئت فی الارض البقل و او را با ایشان و قانع عجیب و صحبتهای رنگین پیش آمد و بعد از آن بکله باز آمد و حل
اقامت انداخت اهل مکة از وی ستفید شدند و خرقه پوشیدند از وی که امانت بسیار روایت کنند هر که با وی
نشسته مفارقت دوست نداشتی بجهت عذوبت گفتار و نیک خلقی او و عاقل بود و قوی الفطانه و هر که زیارت
او آمی بقدر استعدادش بر وجه خیر دلالت میکرد از درود و تلاوت و استغفار و او را د و هر که استعداد
داشتی بر سطره کلام صوفیه تحریر می نمودی و مجملش از آن لقب کردند که نزدیک سماع روی خود می پوشید
چون گرم میشد پرده از چهره می افکند و انوار عجیب ظاهر میشد و اثر وی در مجسمیان در سیر گرفت

محمد بن علاء ابایی حافظ حدیث بود در زمانه خود استاد مصر و حرمین و با خلاق مرضیه تصف در سبب حال
شب قدر را دریافت و بعض آثار عجیبه آن شب مشاهده نمود در آنوقت دعا کرد که بار خدایا ما را مانند طافان
حجر عسقلانی گردان این دعای وی مستجاب شد و می گفته که اولف احد الیفا الا فی احد اقسام سبعة اما
ان یولف فی شیء لم یسبق الیه یختره او شیء نافض بینه او شیء مغلق لیشرحه او طول یختصره دون
ان یخل من معانیه بیتی او شیء مختلط یرتبه او شیء اخطأ فیه مصنف یشبهه او شیء متفرق یجمعه الا
کان اضاعة الوقت بمصداق حدیث نبوی صلی الله علیه و آله امر أنسمع من الحدیث از جلالت عظمت و بزرگی
و احترام امری عجیب داده شده بود شرفا و باشوات و وزراء همه بوی تبرک می جستند و از قول وی انحراف
نمی توانستند و بر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت در فتنه از دنیا برفت بابل دهی است بمصر
رحمه الله تعالی و ایانا بمنه و کرمه

شیخ عیسی مغربی عالم کامل بود و جزائر و قسطنطنیه و مصر را پی سپرد کرده تبحر شد و بکله وطن گرفت و جمعی
دارد مقالید الاسانید نام است از هموار اهل حرمین است و یکی از او عیة حدیث و قرائت سید عمر اباحسن روح
وی گفتی من اراد ان یفطر الی شخص لایشک فی ولایتہ فلینظر الیه هذا از عمل برست و مواظبت حضور
جماعه و کثرت طواف و صیام و قیام چیزی عجیب او را روزی شده بود و متوسط بود در جمیع امور نه سبالغوا

و نه تا بل میگرد احزاب شاذلیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریق بر وی غلبه داشت و زنده ماند و رفت از دنیا
 محمد بن محمد بن سلیمان مغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون علم ریاست دین و دنیا هر دو جمع کرده
 طریق تفصیح کتب حدیث و اتقان در معرفت آن بحرین وی آورده است و جمیع اهل بحرین و یکی از ثقات
 متبحرین بود شیخ تاج الدین قلعی گفته وی چنانکه علم روایت کمال داشت صناعات عجیب و علوم غریبه نیز
 میدانست و مصداق قوله تعالی و زادته بسطة فی العلم و الجسم اقتاده بود و عقل معاش نیز بر کمال
 داشت تا آخر اجل و عقد که بوی افتاد و حاسد ان راه یافتند و شد آنچه شد شیخ احمد ولی الله بلوی هم از
 و فدا شد ابن شیخ مذکور اجازت جمیع مرویات و الدش حاصل کرده بحق اخذ عمن والده و قاده و سماحا
 و نیز موطا را تمامه بروی خوانده بحق سماحه لجمیعه من الشیخ حسن العیسی و غیره من المشایخ و گفته و الله
 شیخ ابراهیم کردی عالم بود و عارف و شیخ حدیث و پیر طریقت سیاحتها کرده و تالیفات نموده و تشایخی را
 ملاقات کرده و هر یکی را بدیگری خصوصیت عجیب پیدا شد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانست
 و بنو قد ذهن و تبحر علم و زهد و تواضع و صبر و حلم متصف بود استاد پادشاه روم که آنرا خواجه گفتندی بزیارت
 مدینه منوره آمد و با جماعت کثیر از علماء و اہل بیت عظیم صحبت شیخ رسید و گفت من در شام بدعتی آشکارا دیدم در
 قطع وقع آن سعی بلوغ کردم فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر جہر در ساجد میکردند شیخ این آیه برخواند من
 اظلم من منع مساجد الله ان یدن کفہا السجدة و سعی فی خواجہا قیاد خواجہ متغیر شد و بروی بغایت
 دشواری آمد و بعض نقول فقهیه که از فتاوی قاضی خان و غیره نوشته بود از جیب بر آورده بدست شیخ داد شیخ
 گفت اگر تعلید سخن میگوید من مقلد کسی ام و شما مقلد کسی محبت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن میگوید
 اینک گوئی و میدان و عنقریب در آن باب رساله نوشت و شبهات خواجہ را قطع کردی اراں شیخ از تغیر مزاج
 خواجہ که در دولت عثمانیه پایہ بلند داشت ملاحظه کردند و گفتند چندین مبالغه در رد مناسب نیست شیخ گفت
 از حق نموان گذشت هر چه شود گوشت و آخر الامر خواجہ و اصحاب وی سخن نتوانستند و مبہوت ماندند و بلکه حق
 یعلو و لا یعلی بظہور پیوست گویم ذکر جہر ذکر ستر هر دو ثابت است در هر تاجان باید کرد که انجا آمده و باین
 طریق حاصل میشود جمیع میان روایات و تصریح بر مورد و الله اعلم
 شیخ نجفی شادی بحرین آمده بود با شیخ ابراهیم ملاقات کرد بعدہ بروم رفت و زیر روم که معتقد شیخ بود
 ویرا گفت کیف وجدت شیخا ابراہیم وی گفت وجدته محسنا و زین ششم آمد و او را از آن مجلس بیانست

بر دردیجی را با شیخ محمد قوی افتاد خواست که بقصد ایداع بحرین آید این قصه را بسع شیخ رسانیدند فرمود و بجهت
 صاحب الفیل آخر چنان که در راه بگذشت و با بجمه سیرت شیخ آن بود که از وی صوفیه و متفکر و زکار بچه بکبر عامه
 تطویل الکام و لباس خوش و کاوک بزار بود ثیاب متوسطه و عامه متعارف و کوفیه لاطیه چنانکه عامه اهل حجاز عادت
 دارند می پوشید و هرگز اظفار حیثیت بقدر در مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمیکرد و افاد و وی اصحاب خود را
 بر هیئت مناظره و مباحثه می بود میگفت اما هو کذا و کذا الی غیره کذا کذا او کذا و چون در سلسله با وی ادنی
 مراجعت کردند می توقف میشد تا آنکه بطریق انصاف و تحقیق رفع آن اشکال نماید عبدالعزیز عباسی گفته کان مجلسه
 روضه من بیاض الجنة و نزد تقریر مسائل مکتبته البته حقائق صوفیه در ضمن آن ذکر کردی و کلام صوفیه را بر تحقیق
 حکما و ترجیح بیان نمودی و گفتی هؤلاء الفلاسفة قادرین اعوذوا علی الحق و لم یهتدوا الیه یکی از خطباء در تاج
 و فائز گفت والله انا بقراک یا ابراهیم لخر و فون

شیخ حسن عجمی کی شیخ حدیث و جامع فنون و فائق در فصاحت و حفظ و جودت فهم بود صحبت و استفاد و وی
 از شیخ عجمی مغربی است اگر چه مشایخ بسیار را مثل قشاشی و بابلی و زین العابدین در یافت و خفی بود اما در سفر جمع
 میکرد در میان ظهر و عصر و میان مغرب و عشاء و در حالت اقتدا فاتحه میخواند و وصیت میکرد که نسا خود را تنگ
 گیرید بلکه بعضی از رخصت خفیه ایشان را فرامید تا نماز خوانند کرد و در انسان العین گفته غرض آنست که با وجود این همه
 علم التزام مذہب معین در جمیع امور لازم نمیدانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظه آنکه حقیقتی متمنعه نزد یک
 فریقین متحقق شود یا نه انتہی گویم پیش ازین صد سیزدهم اکثر اهل علم از عرب و عجم هم برین شیوه مرضیه گذرشته
 و بوده اند و اینچنین تقیید بقلید که امر و زنیان شده در ایشان دیده و شنیده نشده الا من لا یحسد شیخ
 ابوطاهر مدنی گفته لویکن سیدی حسن العجمی بجمیل و کانت فی عینیه هبة و کان مع ذلک اذا فاس
 الحدیث رثی علی وجهه الا فی احوال کما جعل من دمی فی الدنیا و ذلک سر قوله صلوات الله علیه امرأ
 مع الحدیث اسانید خود در رساله ضبط کرده اینها قوت تجوی می معلوم توان کرد وی گفته بقول الناس لعل
 العالم نصف العالم و صدق فان العالم له نصفان عادل و لیس لواحد منهما معنی فکافهم قال اول العالم
 لا معنی له هر سال ماه رجب بزیارت مدینه مشرف می آمد و در مسجد نبوی کتابی از کتب سته بطریق سر و ختم میکرد
 قاری وی شیخ ابوطاهر می بود و اهل مدینه از وی روایت میکردند و اگر دیگری قرات میکرد خوشش
 نمی شد رحمه الله تعالی

شیخ احمد بن علی جامع بود میان علمای هر دو باطن و صحبت بسیاری از مشایخ طریقه و علمای شریعت دریافته و خبر قد
از محبوب و محمد رومی و عبدالمدنی و میرکلان بلخی پوشیده و حدیث از بابلی و شیخ عیسی مغربی و طبقه ایشان
روایت کرده و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و از اول نشو و نما بصالح و محبت علم و التزام محبت
علماء و ائمه و مشایخ و تثبیت بر اعمال و شغال ایشان متصف بود و مشهورست ببرکت و استجابت دعوات
عرضه که یکی از اعیان مکه معظمه بود در حرمه اقلانی ویرا اجازت طریقه خلوتیه بود از شیخ عیسی بن کنان خلوتی وکیل
دانش بطریقه نقشبندی بود بعد از نماز جمعه آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید هذیه
سجاده الشیخ تاج اجلس علیها گفت و اینستم که اشارت بطریقه نقشبندیست و اجازت است در آن

عبدالمدین بن المصبری عالم مکه بود احیاء بسیاری از کتب حدیث کرد از انجیل مسند امام احمد است نزدیک بود
که بر وجه ارتش نسخه کامل از آن یافت نشود وی از مصر و عراق و شام از خزائن قدیم اجزاء و اطراف آن جمع
کرد و از انجیل یک نسخه نوشت و آنرا صحیح کرد و اصل ساخت و هم تصحیح کتب سته از اصول پرداخت بر بخاری
شرعی دارد و سی بنیاد الساری که بسبب ضعف پیری تمام آن توانست همه عمر بر روایت کتب حدیث سر دانا
و بحثا گذرانید و با بکمال حقیقت حافظ درین زمانه متنازوی بود و هیچ وقت غالی نبود از در سنن ملا و ت یا
نماز یا سخن ضروری دو بار بخاری را در حروف کعبه معظمه ختم کرد و مسند احمد را نیز در مسند ابن نمیر و مسند شریعت
در پنجاه و شش روز بخواند عمری طویل یافت و آنهم در مرضیات الهی گذشت و تا آخر عمر بوفیه عقل و حفظ و محبت
حوائس متصف بود الا سماعه که فی الجمله فکور یافته بود در آخر عمر شیخ عبدالمد مغربی کتب سته را بر وی گذرانید
و اکثر اهل مکه تنوع آن بروی کردند و در سنه ۸۸۰ از دنیا برداشت

شیخ ابو طاهر همدانی فرزند سعادتمند ابراهیم کردی است و شیخ احمد بن شاه ولی الله محدث دهلوی خرقه از
پدرش پوشیده و پدر برای او اجازت از بزرگان بسیار گرفت کتب عربیه از سعید مغربی که سی و نوزده سال خود بود
حاصل کرد و فقه شافعی از اجل طولونی مصری و معتول از بغدادی که از مشایخ معتز بن حیان روم بود و علم حدیث
از والد خود برگرفت بعده از حسن عجمی و احمد نخعی و شیخ عبدالمد بصری و بردی سند احمدی در اقل از دو ماه
شنید و از واردین حرمین بسیار اخذ کرد کتب ملا عبدالکلیم سیالکوٹی را از شیخ عبدالمد لاهوری روایت کرد
و همین واسطه کتب شیخ عبدالنحوی دهلوی را از سیالکوٹی سند گرفت و با بکمال مقصود و با بکمال مصلحت
و اجتهاد در طاعت و اشتغال در علم نزد کرده در ادبی مراجعت تا مایل وافی نکرد و متبع کتب نمود و

جواب ندادی و رقیق القلب بود چون احادیث رقاق خواندی چشم پر آب کردی و در لباس و جزآن آسج
تکلف داشت در انسان العین نوشته در ثناء قراءت صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات حدیث و تفقاقد
گفت اینم از آنست که حقیقت آنحضرت صلم در نهایت جمعیت است و از فرط جمعیت اخدا در جمع نمیتواند
او نماند و این نکته عمیق دارد و تدبر کن روزی سخن در احوال صوفیه افتاد که بعضی ایشان با بعضی نقاری داشتند
و این نقار در تابان نفوذ میکنند گفت من از احکار صوفیه بغایت می ترسم و هر چند بعضی اسلام من با بعضی
نقاری داشته باشند من بچگونه با آن بعضی گران خاطر نمی باشم نگاه گفتند که شیخ محمد بن الدین بن عربی درین باب
و سبقتی عجیب فرموده است و باب الوصیة را از فتوحات که بخط مصنف بود بر آوردند و آن بحث خوانند
حاصلش آنست که شیخ گفته شخصی عداوت داشتیم بجهت آنکه طعن میکرد در شیخ ابو مدین مغربی و کنت جلی
بصیرة منته روزی آنحضرت صلم را بخواب دیدم گویا می فرمایند لم ابغضت فلانا گفته لانه یبغض ابامدین
و انا علی بصیرة منته فرمود الیس یحب الله و رسولہ گفته نعم فرمود فلما ابغضته لبغضه ابامدین لم
تحبہ لحبہ الله و رسولہ شیخ گوید فثبت الی الله من تلك البغضة و دخلت علیه فی دارة و اعتذرت
الیہ و قصصت القصة و اهدیت له فی باعالی و استرضیتہ و سالتہ ما کان سبب و فوجک فی
ابن مدین فذلک سببا لا یصلح لثوبیعة فغضبتہ حقیقة الحال فتاب الی الله و رجع حاکمان بقول و ممت
بمرکة رسول الله صلم و فی الجمع و لله المجل شیخ احمد بن ابی محمد در دیو فرموده روزی که این فقیر از برای
وداع نزد یک شیخ ابو الطاهر رفت این بیت بر خواند

نسبت کل طریق کنت اعرفه الا طریقی یقانی دینی لربکم

بحر و شنیدن آن بکار شیخ غالب آمد و بغایت ستا شد و فی شینانی و صفای الحریة رحمة الله تعالی
شیخ تلح الدین قطب خنقی که کمره پیر قاضی عبدالحسن بصحب بسیاری از مشایخ حدیث رسیده و از ایشان
افاض علم نموده و از هر یکی اجازت یافته شاگرد عبد الله بن سالم بصری است و در علم حدیث وی گفت در مجلس درس
شیخ محمد بن سلیمان مغربله وقت ختم شنیدن انسانی حاضر شدم بعد از ختم جمیع حضار مجلس خود را اجازت دادند
من نیز مشمول آن اجازت شده ام و صحیحین بر عجمی خوانده و اجازت جمیع ماصح له روایت از وی حاصل کرده شام
ولی الله دیوئی گفته در مجلس درس منی در آن ایام که مذکور بخاری میکردند و سه روز متصل حاضر شدم و اطراف
کتابت و طریقی از موطا و مسند دارمی و جز آن از وی شنیدم و اجازت سایر آن کتب جمیع اهل مجلس فقیر نیز

داخل آنجا حاضره بود و حدیثی با حدیث السلسل بالا ولایت علی الشیخ ابراهیم الکردی و نیز اول حدیث حدیثی من بعد ع...
من زیارة النبی صلیم فی کلمه

شیخ احمد بن دریس از مشاییر علمای است ابو طاهر مدنی و غیره شاگرد او و بنده امامی از تلامذه وی در عراق
شریف مسجد نبوی سورۃ تبت خواند چون نزدیک سید آمد بروی بسیار عتاب کرد و گفت لا اله الا الله تقرر بین
یدی رسول الله صلیم سورۃ ذکر فیها حمله بما ذکر فان الله یحاطب سوله بما لیسنا و لیس ذلک حدنا
شاه ولی الله دهلوی گفته امثال این چیز را اگر چنانشی از محبت پیغمبر صلیم میشوند اما از باب تعقیق فی الدین اند
میزان درین چیز با عادات صحابه و تابعین چه چنانگویند که درین سورۃ منقبت غفیره و فضل کبیرت حضرت پیغمبر
را صلیم زید که در اینجا خدا تعالی لعنت کرده است اعدای الانجلیب البیب سور ادب وی در آنجا باب
است که گویم اینچنین محبت از ادای غلو در دین است که اذان نمی آمده و هیچ سودی بران مترتب نیست خدا رحمت کند
بر کسی که حدیث لا تعظم فی کما اطاعت الذمادی عیسی بن مزید را انصبا لعین دارد و بر اشهاد آن
محمد اعبده و دسوله اقتضای میکند

شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرزند ارجمند شیخ عبدالرحیم است در نسب فاروقی و در سلسله مجددی نقشبندی
و در حسب علامه یگانه روزگار و در علم حدیث و فقه و استقوال سنده الوقت و در طریقت شیخ شیوخ همدست
خود و ترجمه خویش نوشته و بجزر لطیف فی ترجمه عبدالغنی موسوسش کرده و خلیفه ایشان شاه محمد عاشق
بن جنید اندبار هوی پهلوی پهلوی القول الجلی فی ترجمه التولی نوشته سخن در مناقب و فضائل او و از کردن بی سواد
زیرا که پیش از آن است که شاد او در قلم آید و علوم ظاهر و باطن او را احاطه می کند که گوئی در سر زمین همدست
نظیر او در ذوق عقل و علم و سلوک کسی بر نخاسته محمد عصر و مجددین بود با اتفاق علماء مشایخ آفتاب ایشان بسیار
و همه در باب خودی مثل و مثال اگر نزدیکی مسیح نباشد مگر موافات وی در دین و دنیا از برای علم ظاهر و باطن
کفایت است وی در ترجمه خود گفته بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که تمسک
ایشان است قرار داد خاطر برد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد از آن شوق زیارت حرمین شریفین
در سر پیدا شد و بجهت مشرف گردید و یکسال بمجاورت مکه معظمه زیارت مایه منوره و در ادیت حدیث از شیخ
ابو طاهر مدنی قدس سره و غیره از مشاییر حرمین موفقی گشت و در آن میان بروضه منوره حضرت خیر البشر
متوجه شد و فیضها یافت و با متوطنان حرمین شریفین از علماء و مشایخ صعبتها می رنگین اتفاق افتاد و خرقة

جاموشی ابوطاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان گفت پوشیده و بطن در کف صحت سلامت گشت
 غلطی برین ضعیف است که او را خلعت فاتحیه دادند و فتح دوره باز پسین بر دست وی کردند و ارشاد
 فرمودند که مرضی در فقه چیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و مصالح احکام فرغیت
 و سایر آنچه حضرت پیغامبر علم از خدای آورده است و تعلیم فرموده بیان نموده و آن فنی هست که پیش ازین
 فقیر مضبوط تر از سخن کسی آنرا ادا نکرده است با وجود جلالت آن فن اگر کسی را درین عرفانه شبه باشد که کتاب
 قواعد کبری مبین که شیخ عزالدین انجاچه جهاد کرده بعشر عشر این فن فائز نشده و طریق مسلک که این زبان
 مرضی حق است و درین دوره فائز میشود ویرالهام فرمودند آنرا در دو رساله ضبط کرده یکی لمعات و دیگر
 الطاف القدس و عقائد قدام اهل سنت بدلائل و حجج اثبات کرده و آنرا از سر و فاشا تکثیف و تقویت
 و بوجهی مقرر نمود که محل بحث نماند و علم کمالات اربع یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی را با این معنی و علم
 استعدادات نفوس انسانیه را بصحیفه احوال و مال هر کسی را فاضله فرمودند و این هر دو علم حلیل اندیشه پیش ازین
 فقیر کسی گرد آن نگشته و حکمت علمی که صلاح این دوره در آن است بوسیله تمام افاده نمودند و توفیق تشبیه آن
 بکتاب و سنت و آثار صحابه زادند و بر تمیز آنچه علم دین است منقول از حضرت پیغامبر علم و آنچه مایل است
 و معرفت و آنچه منت است و آنچه بر فرق بدعت کرده است افاده ساختند

و لوان لی فی کل منبت شعرة
 لساننا المستقیم و اجب جوده

لنته بلفظ الشریف وفات او در سال ۱۰۰۸ بود در کتاب تحفه العابد الباق و از ائمه الخفا و ترجمه فارسی قرآن تجت
 نیره است بر کمال علم او و وی از مشایخ ماست و کفی بدلت لی فخر او شاه و اولاد او شاه عبدالعزیز
 مولف تفسیر عزیزی و تحفه اثنا عشریه و شاه رفیع الدین مولف رساله تکمیل و دمع الباطل و شاه عبدالقادر
 مولف موضح القرآن و حنفید و احمد اسمعیل بن شیخ عبدالغنی جامع صراط مستقیم رساله امامت و توفیق صمدیه و اولاد او
 و تقویة الایمان و فرزندان دختر شاه عبدالعزیز محمد اسحق مولف مایه سائل و اربعین و محمد یعقوب و صاحب
 مکه معظمه رحمهم الله تعالی هر یکی از ایشان در عهد خود آیتی در علم و عمل و تقوی و ریاضت بودند و این علوم و
 یان جنی و دیگر رسائل بعض تراجم ایشان مضبوط است این مختصر ذکر آنهمه بر نمی تابید

سید احمد بریلوی قدس سره وی از اولاد شاه علم اند ساکن رای بریل بود و در او اهل حال طلب علم
 وارد دلی شد و در سجد اکبر آبادی زانوی ادب بمقدمت شاه عبدالقادر بن سید الوقت شاه ولی الله

تکر دو چیز از علم صرف و نحو قرائت کرد و لکن چون شوق علم باطن و فکر تفصیلش بر وی غالب داشت بنحمت
 شاه عبدالعزیز دهلوی حاضر شد و دست سعیت بدست شریف ایشان داد و کمالات باطن اکتساب نمود
 سلسله مشایخ ایشان در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله مذکور است بعده چندی در لشکر نواب امیرخان
 والی ٹونک بسر برد و آخر ترک روزگار گفته راه مجاهد و ریاضت و سلوک پیور و بار دیگر به بل رسید
 مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی و دیگر اکابر و اعیان انجا از اهل علم و فضل مریدان شدند و در رکاب وی
 از راه دارالاماره کلکته سفر حجاز سمیت طراز کردند جمعیت هفصد مردم بود چون اتفاق مراجعت از حرمین
 شریفین شد هوای جهاد در ایشان افتاد در همدین معرکه بحسب قواعد شریعه راست نمی آمد ناچار اول
 مردم را بوعظ و نصایح بر ترک امور شرکیه و بدعیه آوردند و جهانی بزرگ باند زایشان حق بین و حق گزین گردید
 و بسی اقوال و اعمال شرک و بدع ازین دیار بر افتاد ثانیاً عامه اهل اسلام را تحریض نمودند بر جهاد و فضیلت
 آنرا بزبان و بیان و تحریر بنان آنچنان در دلهای ایشان راسخ کردند که جوق جوق مردم ترک خانمان گفته
 همراه ایشان بر سفر قوت اوطن و افغان ریضا دادند و میکه جمعیت بهم رسید ازین دیار ب هجرت نموده بخود
 افغانستان پیوستند و قتال و جدال را در دیار هند که زیر حکومت دولت انگلیسیه بود جهاد نمایند و چندی
 در انجا جنگها و حرب و ضرب برپا ماند و شورشی در خراسان افتاد تا آنکه در ۱۲۸۴ در جنگ قوم سکه سید احمد
 با محمد اسمعیل شریعت شهادت پیشیدند و مولوی عبدالحی مرحوم پیش ازین معرکه در راه کابل بعارضه پل لزه
 فوت شدند و از آن جنگها که کلی خاموش گشت و آن قبیله شکست و آن سابق نماند و اگر چه بعض
 خلفای ایشان مثل مولوی ولایت علی و عنایت علی عظیم آبادی درین باب کوششها داشتند اما کار بجائی نرسید
 و لادت محرم بطور بعد از دو سال از معرکه مذکور اتفاق افتاده و وفات شاه عبدالعزیز شیخ سید احمد در
 ۱۲۸۹ بوده و وفات پدر شاه عبدالعزیز یعنی شاه ولی الله محدث دهلوی در ۱۲۸۴ گشته و وفات پدر محرم
 بطور در ۱۲۸۳ بوده و ولادت شان در ۱۲۸۰ و این حساب عمر ایشان چهل و سه سال میشود این بنده زود فانی
 ایشان بیخ ساله بودم و بیا بیا سید احمد مرحوم در علم ظاهر دستگاه تمام نداشتی هر چند بعض کتب را مثل حصین
 و غیره خوانده بود مگر در علم باطن بدرجه کمال و تکمیل نرسیده و در هدایت فلق و انابت بسوی خدا آیتی از آیات
 الهی ظاهر شده جهانی بزرگ و عالمی بیشمار بتوجه قلبی و قلبی او بمرتبه ولایت فائز شده و وعظ خلفا و وی
 سرزمین هند را از خس و خاشاک شرک و بدع پاک ساخته و بر شا به راه اتباع کتاب و سنت آورده که

هنوز برکات آن نضال جاری و ساری است مقامات حضرت سید در سلوک ظاهر و باطن عالی تر از آن است که بمقامات و حالات فلان و بهمان ماند اگر خواهی که نمود از آن بر بینی بیا و کتاب صراط مستقیم و رد الاشرار و رساله امامت و تقویة الایمان را ملاحظه کن و دریاب که این همه بیان هر چند در ظاهر از زبان خلفاء و مریدان اوست اما در حقیقت از زبان او فاضل گشته است

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

تسدید و تقریب صوری و معنوی علماء و موحدین متبعین این سرزمین را منبع و معدن همین فیوض خاطر اوست و اعتدالک چون شوق غر و در دل داشت و در تدبیر آن مشغول بود این میت بر زبان او بسیار گذشته است
گر نثار قدم یار گراست نکنم گوهر جان بچه کار و گر مه باز آید

تا آنکه در همین غوغا جان در راه جان آفرین سپرد و تجلیات حیات و غیوبت او در کوه بار افغانستان موضوع مفتری است هرگز با نقل و عقل موافقت ندارد علامه عبدالمد خان علوی را که شاگرد شصید مرحوم محمد اسماعیل خلیفه سید احمد بود تصدیق است در مدح سید مطلق اش این است

صاحب دلان که دل زولای تو یافتند دل آفریده هر شنائی تو پستند

موسس ثنائ و بلوی نیز ایات مع دارد حاصل کلام آنکه درین قرب زمان این چنین صاحب کمالی در قطری از اقطار جهان نشان نداده اند و چندان فیوض که ازین جماعه منصور و مطلق رسید عشرت شیر آن از دیگر مشایخ و علماء این ارض معلوم نیست لکن از آنجا که باطل را با حق عداوت ست گور پرستان و پیر پرستان هندی بخورد دیدن جفا از وی در حدود افاغنه طریقه او را برداشتن محمد بن عبدالوهاب نجدی بستند و گفتند آنچه گفتند و نوشتند آنچه نوشتند و کردند آنچه کردند حاشا و کلا که او را هیچ علقه ظاهر و باطن با مشارالیه باشد جهاد نه ایجاب شیخ نجدی بود بلکه این مسئله در جملة کتب اسلام از کتاب سنت و فقه و جز آن مرقوم است اما تا شروط و قیود آن موجود نکرد در و انیت و لهذا سید احمد در هند جامه نکرد و باد دولت برطانیه طرف نشد هجرت نمود و بیرون ازین محمول میدان صفت باسکمان و افغانان آراست آیین تفرقه یادداشتی است تا فتن و محن که از عوام هند و مانند ایشان سر بر میزند آنرا جهاد دشمنی و از شرکت در آن واعانت آن کسان محترز باشی و با الله التوفیق و الهیون
شیخ احمد بن محمد اللاحق بن زین العابدین سهرزندی معروف بمجدد الفتن ثنائی عالم عارف و کامل کمال بود بطریق نقشبندی راه امام عهده است و برای صوفیه و رسالک سلوک مجید و خلیفه خواجہ باقی با مدست سلسله او از هند

تماما و انوار و شام و روم و اقصی مغرب رسیده مکتوباتش که در ستم مجلد است دلیل واضح اند بر علو علم و
کمال تجرد و معرفت و بلوغ غایت مقامات در ترجمه شریفه و رساله ساخته اند این موضع مختصر ذکر
آنهمه کمالات را نمی تواند گنجید از اقادات اوست فرقی میان وحدت وجود و وحدت شهود و باین تفرقه
طریق الحاد را بسیاری از مستترین بزمی صوفیه مسدود کرده اند و این بود بر اتباع سنت و ترک مکتوبی
در رد اعتقاد مولد شریف نوشته و داد حق پستی داده جزاه اند خیر او خود امثال شاه ولی الله میرزا منظر
جانبان در اصحاب طریقه او کفایت است از برای دریافت قدر و منزلت وی رضی الله عنه شیخ علی بن ابی طالب
در بایت نال بر قال و نال او انکار بود و اما آخر الامر رجوع کرد از ان و اعتراض نمود بفضل او در ظاهر و باطن
و بعد از آنکه چنانکه پادشاه او را بدین سجد تعظیم تا سال و نعلمه گویا محسوس داشت وی در حق قرآن گوید
از برگرفته و در ستم در علم شصت و سه سالگی از دنیا رفت و با جمعی از امامان سنت بود در عهد خود
شیخ صید الله بن فوج بن آدم اله آبادی حنفی نقشبندی در جواهر اللغات در باب الباریع التاء و تحت معنی
لفظ بدعت میفرماید گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیه حسن آن عمل نیک است که بعد از زمان انبیا
صلی الله علیه و آله و سلم و خلفا و راشدین پیدا شده باشد و رفع سنت نماید و سیه آنکه رافع منته باشد درین باب حضرت شیخ
احمد کاتبی قدس سره فرموده اند که این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و ثورائیت مشاهده نمی کند و بدعت نیست
که در رتبه احساس نمی نماید اگر فرضاً عمل بدعت را امروز بواسطه منفعت بصارت بطرارت و نصارت بینند و در آنکه
حدید البصر گردند و ندانند که جز خسارت و نداشت نتیجه نداشت

بوقت پنج شود پنج روز معلومت که با که باخته و عشق در شیب و یخور

الی قوله هرگاه که هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا اینجا از احادیث
مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص بعض ندارد و اما احادیث قدیم بدعت اذ رفع
مثلاً من السنة فتمسك بسنة خیر من احداث بدعت و حسن گفته ما ابتدع قوم بدعت فیدین بها
الا نزع الله من سنتهم مثلاً خیر لا یعید الیه الم الی یوم القیامة انتهى کلامه و درین کلام ذکر بدعت
بودن عامه در کفن و نیت نماز بلفظ کردن ذکر نموده و گفته که این بدعات رجس گفته اند اما تاکید رافع سنت بلکه
فرض است بعده گفته و الاجتهاد لیس من البدعة فی شیء فانه مظهر لبعث النصوح لا منبعت امورنا شد
فاعتبروا یا اولی الابصار چه نعمتی است که عبادان و مخلصان بکلی است خود متوجه احیای سنتی از ستم مصطفی

علی صاحبها الصلوة والتحمید باشند و بقلب خود خوانان رخص برحق از بیع منکره نامرضیه شوند سنت و محبت
 ضد یکدیگر اند و وجود یکی مستلزم نفی دیگریست و احیای یکی مستلزم امانت دیگری بود و بدعت احسنه گویند یا
 مستلزم رخص سنت است جمیع سنن مراضی حق اند بصل سلطان و افاضه ادا آنها مرضیات شیطان است و از این سخن
 بواسطه شیوع بدعت بر اکثران گران است اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان متغول است که حضرت
 مهدی در زمان سلطنت خود چون ترمیم دین نماید و احیای سنت فرماید عالم بدینکه عادت بعمل بدعت گرفته بود و آنرا
 حسن پنداشته ملحق بدین ساخته باشد از تعجب گوید که این مرد رفیع دین مانده و امانت ملت را کرده حضرت مسند غنی الله
 امر بکشتن آن عالم فرماید و حسن او را سید انکار دزدان فضل الله بپوشیده من بشاء الله ذوالفضل العظیم
 دیگر آنکه محدثات را امور مستحسنة میدانند و آن بدعتها را حسنات میشمارند و تکمیل دین و ملت و تجمیع نعمت از آن
 حسنات می جویند و در اتیان آن امور ترغیبات مینمایند هدا هم الله سواء الصراط مگر نمیدانند که دین پیش ازین
 محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضای حق تعالی بحصول پیوسته که قال سبحانه و تعالی البواکملت
 لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا پس کمال ازین محدثات جستن فی الحقیقت
 انکار نمودن است انتهی و باطله کتایب عالی جناب حضرت مجدد قدس سره لا اله الا الله است در رد بدعت و انکار
 تقسیم آن بسوی حسن و سیه و طریقه علیه وی رحم منی است بر اتیان کتاب و سنت و نظایر و باطن و نیز یافتن چیزی
 که مخالف این هر دو اصل محکم باشد و این کتب و اصول عظیمه است از برای وصول بمنازل معرفت و قبول طالع
 صادق و سالک راغب را در هیچ وقتی از اوقات از مطالعه آن بی نیازی حاصل نیست

شیخ عبدالحق دهلوی فقیه حنفی و علامه دین ضعیفی است اما بحدث مشهورست و ترجمه او بر شکوة و جز آن از مؤلفات
 نافه منته معرفت طریقه قادریه داشت خرقه از شیخ عبدالوهاب متقی و شیخ موسی قادری گرفت متصرف بود بحالات
 ظاهری و باطنی و شگاکش در فقه بیشتر از مهارت در علوم سنت سنیه است و لهذا جانب اری اهل رای جانب او گرفته
 مع هذا جا با حمایت سنت صحیح نیز نموده طالب علم را باید که در تصانیف وی خد ماصفا و دوح ماکلا پیش نظر دارد
 و زلات تقلید او را بر محال نیک فرود آرد و از سوزن در حق چنین بزرگواران خود و در گردانند که ان الحسنات
 یدهبین السیناتک بنده عاجز در دلی بر ترتیب شریعت او رسیده نمیتواند گفتن که کدام روح و روحان بر کاش
 مشا به نموده رحمة الله تعالی رحمة واسعة وی در ترجمه شکوة زیر حدیث ما احداث قوم بدعة الرفع مثلها
 من السنة فتمسك بسنة خیر من احداث بدعة نوشته چون با حدیث بدعت رافع سنت باشد همین قیاس

اقامت سنت قانع بدعت خواهد بود و بعد گفته پس چنگ در زدن بسنت اگر چه اتمک باشد بهتر است از نو بدید
 کردن بدعت اگر چه سنه بود زیرا که اتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت درمی آید ظلمت مثلاً رعایت
 آداب خلا و استتباب و وجه سنت بهتر است از بنای رباط و مدرسه چه سالک بر رعایت آداب سنت ترقی کن بقام
 قرب و برکات و منزل کند از آن و این مودی میگردد برکات فضل از آن تا بر تیر تیر قساوت قلب که از آخرین و طبع
 و ختم گویند میرسد نفوذ بالمدن ذلک انتی در اوه احسن عن خصیص بن الحارث الثمالی مرفوعاً و حق اینست
 که شیخ عبدالحق رحمہ اللہ تعالیٰ در ترجمہ عربی بفارسی یکی از افراد این امت مثل او درین کار و بار خصوصاً
 درین روزگار احدی معاون نیست و الله یخص برحمت من یشک و یشک متولد شد و در ششده فوات یافت
 میرزا مظہر جانجانی شیخ جمعی از علما و درویشان و اصحاب است در لاله متولد شد عالمگیر پادشاه پسرش
 میرزا جان را گفت که چون پسر جان پدر میباشد یا شایان مقرر کردیم شاه محمد نعیم الدردمعه لائش کتابی
 نوشته و شاه غلام علی رح در حالات و مقاماتش مجموع فراهم آورده و قاضی شاد الدیپانی پی تفسیر خود را که مثل
 بر بسیاری از احوال اوست مظہری نام کرده اگر چه در ظاهر علوی نسب خفی مذہب بود اما در اتباع قدم بر این شایسته
 و تقلید و بدعات صوفیہ را کان کم یکجہ پنداشت و طریقه شاه ولی الدردمعه را بجهت کمال متابعت سنت
 بسیار می ستود و می گفته هر مریضی که طالب صحت کامل بود یعنی نسبت محمدیہ جوید باید که اتباع سنت نبویہ را بهتر
 از جمیع ریاضات و مجاہدات شناسد و بر کاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و گفته پیرزنی
 آن غرض گیرند که دلالت بشریعت نماید آنکه مردمان هر چه دانند کنند و هر چه خواهند خورد و پیران بسیار اندکند
 و از عذاب نگاہدارند که این تمنای محض است انجانی اذن کسی شفاعت نتواند کرد و جای دیگر گفته پیرانست که در
 متابعت کتاب سنت و آثار سلف صامعین ترغیب فرماید و وصول مطلوب ابی متابعت محال را ناند و توضیح
 عقاید بمقتضای آرای فرقہ نامجید اہل سنت و جماعت نصیحت نماید و گفته الطبری کلھا ادب انجانی ادب
 بخدا رسد و دست در نماز برابری ندی بسنت و فاتی خلف امام بخواند و فرغ سباسب میکند و سفر السعاده بسیار
 می پسندید و بموجب آن کار میکرد و سائل وحدت وجود و وحدت شهود را از مسائل عقائد ضروریہ نمی انگاشت
 و میفرمود که در جمیع احوال عمل بسنت را باید گردید و از بدعت مما کن احتراز باید نمود و ہم وی گفته هر حدیثی صحیح
 که از نظر گذرد و مما کن بر موافقت عمل آن کوش ورنہ هر قدر که توانی بران عمل کن اگر چه در تمام عمر یکبار باشد
 تا از نور آن محروم نمائی و گفته بر بسیاری عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در انتخاب آن شاعت یکبارست

و یکی را از خلفا خرقة داد و گفت این خرقة که ترا میدهم کمتر از لته زنان حائض نمیدانم مگر آنکه عادت مشایخ بهفت
بران جاریست که وقت رخصت و اجازت خرقة عنایت میفرمایند و فرمود مدار کار بطریقه اکابر استقامت

که فوق کرامتست ۵

بر اهل استقامت فیض نازل میشود و مظهر نمیدانی تجلی گرد که به طور میگرد

کشف را درین راه باز نیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری نیارد و عریض چراغان منزلت
ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این برگزیدگان بهجیت و رسوم نه جنب
جمعیت باطن اذواق و مواجیه متعارف را اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب سنت آثار و احوال عرفی را قدری
و مقداری نه و از اخلاق شریفه آن بود که طعام باز میخورند و جامه دیگر نمیدارند و در خانه عاریت یا کرایه
زندگانی نمودند و میگفتند که از برای گذاشتن خانه خویش و بیگانه برابرست طعام خانه اغنیا میخورند و نذر
و نیا زایشان نمی پذیرفتند نظام الملک آصف جاه سی هزار روپیه نیاز آورد و سماجتا که قبول نکردند ۵

بی نیازی همی دارد در میان واقف اند ما هم از دست رد خود چیز باخشیده ایم

و میگفتند فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم بونه اسیر را که یکی نذر آورد باز پس اند و میفرمودند الحمد لله
که دنیا داران این وقت با فقرا سر می ندارند و رنه ایشان را نه حال میماند و نه فراغ وقت و ملقب بودند لقب
سنی تراش و می گفتند که احمد بن فقیه از سماع غیر سماع تألیف سماع مبارک است و عملی که بطور سنت صادر میشد
آنها غنیمت می شمردند و باره طریقه نقشبندی میفرمودند که من این طریقه را منطبق بر کتاب سنت یافته ام و الحمد لله
که تا این زمان طریقه عالی چنانکه باید از جمیع طرق بدعت محفوظ است ۵

قدر گل و دل باده پرستان دانند فی خود نشان و نگارستان اند

از نقش توان بسوی بی نقش شدن این نقش غریب نقشبندان دانند

و می گفتند عجب است که مردم از مرگ می ترسند حال آنکه در حدیث صحیح است که روح را بجز در انقطاع از تالش و
التقاء از خدا میسر میشود فقیر را بسیار آرزوی این امر است از برای حصول ملاقات با روح طیبات بهنم محرم
در شب شنبه بر سینه مبارک ز در و ز سوم وقت شام شب هم روز عاشورا جان ندای جان بخش کردند
عاش حیدر اما که شهید انارنج وفات است در وصیت نامه نوشته اند که مخلصان مرا همین وصیت بجا
آنانی است که تا دم اخیر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول

خدا صلعم ندانند و از رسوم درویشان متعارف و اختلاط با دنیا داران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم دفعه صحتی قاضی شاه اند فرمود در سیر قاری خبر شهادت حضرت ایشان این آیه از غیب بردل ریخت اولئك مع الذين انعم الله چون حساب کرد تاریخ بود دیوان آنجناب میر مطبوع و لماست بسی معارف را در آنجا کسوت عبارت پوشانیده و طائفه از حقائق را در صورت اشارت قبول معنی بخشیده کتاب معمولات و کتاب حالات و مقامات که اول از مولانا نعیم آمد و ثانی از مولانا غلام مسی بعد از مدت هر چند در ظاهر متلمذ ذکر آن عالیجناب است اما در مطاوی فحای این هر دو مجموع نکات سلوک و بیان مسالک صوفیه و مسائل طریق این طائفه علی بسیارست معلوم نیست که درین آخر زمان بعد از وفات حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی کسی اینچنین نقش ساده و پرکار بسته باشد دیدن او و نظر کردن در آن نشانی از برکات صحبت شریفه او میداد اگر یکی را شیخی میر نیاید که از وی استفاده این فوائد و علوم نم نماید مطالعه بچوکتب و سواد برگزین آن خضر راه است و بی تحلف و تکلیف و بی زحمت حرکت عنیف با صدق و صفا و معرفت و وفای بردل طالب اغیب می کشاید اما توفیق این کار بدست پروردگار است نه باختیار ما و شما یهدی الله لنوره من یشاء ومن لم یصل الله له فداضاله من فدا

شیخ محمد فاخر زائر الہ آبادی ثم المکی رح ترجمه حافله او در اتحات و شمع انجمن و دیگر مؤلفات این بزرگوار مرقوم است وی معاصر میرزا منظر جانجان بود و یکدیگر را با هم رابطه محبت قوی شاه غلام علی دهلوی در حالات منظریه او را از کبار علمای حدیث شمرده و سید غلام علی آزاد بلگرامی در کتب علم حدیث از شیخ محمد حیات سند مدنی شریک او بوده و حضرت میرزا منظر جانجان گفته که بسیاری را از کبرادین مشاهده نمودم بعد از یاد او سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت دریافت حاصل وی رحمه الله تعالی امام ائمه متبعین سیزدهمین مہندست و شیخ اشیرغ اکابر علماء از جند تصنیفها دار سخن منظومش در بیح حدیث و ذم رای نورخش دلمای تاریک است و افکار صحیح او در اتباع قرآن و حدیث بغایت لطیف و باریک خورشید تاریخ و ولادت او دست و زوال خورشید سال وفات او یعنی ۱۳۸۵ ظاہر شد محدث بود و باطنش صوفی و در بر بانور مدفون است و بارحمت رحمن مقرون محرم سطور او را در خواب دید که بر سریری با جامه کفن سفید چنان خوشحال خفته است که گویا عروسی در خواب نوشین فتنه طریق او از شیخ بدر الدین کمال مرید و وادشاه غلام جیلانی مرید شیخ بدر الدین و از شیخ اسمعیل همی مرید شاه غلام جیلانی هنوز جاریست در سر و آواز

گفته تشریح بدرجه کمال داشت و همیشه همت بتعدیل قسطا شریعت میگماشت بسیار کشاده دست شکفته
پیشانی بود فوق ذخیرونی ساخت و یگانه و یگانه را با احسان میدرخ می نواخت جوهر نفی و ذکار او بر علی القادر بود
در مقامات غاصه علم بصیرت هر چه تا متر میرسید جدا جدا شش شیخ محمد افضل او را در صغیر سن مرید ساخت و تربیت
او حواله شیخ محمد یحیی کرد وی در ظل پدر بزرگوار تربیت یافت و مجاز و مرضی گردید و بعد از تحال والد ماجد جانشین
گشت و بمصداق فخر زنا بلال شریب مجاهد ابون و فزاع آسمان سامی اصلین طبعین دست صاحب صفات ضمیمه
و مناقب منیه ساس محکم مارج علیا قیاس شتیج ولایت کبری میزان عدل تعلیقات برهان نقد عقلیات بود در
۶۳ از و بلی روانه شده بر بانپور رسید فلک تا توان بین فرصت ندا و بعد عبور دریای نرید بیماری سرسام
او را عارض شد یازدهم ذیحجه روز یکشنبه وقت اشراق جان عزیز در راه بیت الله فدا ساخت و من یحیی من
بیت الله حاجی الی الله و رسول شریک الموت فدفن قع اجره علی الله و حال مرض وصیت کرد که از مشایخ بربانپور شیخ محمد لطیف
قدس سر در کمال تشریح بود و در مرقع مبارک ایشان به عثمانی اهل زمان عمل نمی آید مراد جبرائیل ایشان دفن سازند و اوفق وصیت
بعل آوردند و احسرتا که چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و دایم مفارقت بر دل یاران
گذاشت سپهر دوار اگر عمر با چرخ زند شکل که چندین اوقات قدسی صفات بهم رساند انتهی گویم زائر صاحب یوگانت
علاوه شاعری مضامین ذم رای و اتباع سنت خبلی خوب بسته رحمه الله تعالی تمام شد **فصل اول**
و عقدا آن از برای التقاط ترجمه و موقوفه مشایخ و علمای پیشین بود اما بعد از ختم دیده شد که جمعی از متاخرین هم
بدان ملحق شده اند که آخر باول نسبتی دارد و همچنین در فضل ثانی که عقدا آن از برای تذکار مشایخ پسین بوده
چرا که از متقدمین خزیده که ازل را با ابد تعلقی هست و کذا لک دوسه ترجمه در هر دو فصل مکرر شده در اثنای تحریر
این رقیمه کتاب طبقات کبری از شیخ عارف عبدالوهاب شعرانی و دیگر موقوفات مشیخ ربانی میسر آمد اما قدس
و کثرت غفص نگذاشت که انتخاب بعضی معانی و مبانی از ان کتب بوجود آید ناچار این بیاض را همچنان برصرا
تالیف غیر مذهب عمدا گذاشته اند که این هم فنی است و اهل انصاف و طلبه معارف را با هر سلمان حسن نظنه
و هر چند حکایت حالت پریشانم در انجام این نامه بیاید و خامه واقعه نگار با جرای دل اند و بگین با نجاسه اید اما آنچه
در خورد ذکر بیایان این فصل است در نی مقام بگوئیم تا از رفاقت جلوه آرایان این بزم محرم تا نایم لاریت این جزو
محقق با خاک برابر روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی ۱۲۸۸ هجری در شهر بانس بریلی اتفاق افتاده و نشو و نما
ظاهری در بلده قنوج که موطن آبایی که امست بوده در نسب یا ماحم حسین بن علی شمشید که بلا علیهما السلام می پیوندد

و در حسب بایمه حدیث و مشایخ نقشبندیه رحمهم الله تعالی میرسد معنی حدیث این تارک فیکر الثقلین (تفصیلاً)
 بعدی ما متبککما کتبا لله و اهل بیت او کما قال میریجا جلوه گریست در اصول عقاید ناشی بر طریقه تعلیم
 و در فروع مذاهب تمسک باخبار و آثار صحیحین جناب سالت اساتذ ما همه مجتهد عصر و علامه دهر ایمه سنت و خیر
 است گذشته اند و جز اتباع دلیل و طریقت تقلید و ترک قال و قیل بذبلی و شنبلی دیگر کار و باری نداشته اند
 و بعد از آنکه هنوز دست بیعت بدست کسی نداده ام شاگرد بلا واسطه حضرت قمرانم و سریداری جناب رسول
 انس و جان صلی الله علیه و آله و سلم

چو سایه در قدم رسیده فرزانم
 مرید سلسله گیسوی دراز تو ام
 نگاهت بازادیشیل از درگران
 غلام مستقد حسن امتیاز تو ام

از به و شوق تا حال غمستعار در مطالع اسفار هر علم و فن گذشته و بر دو این لاتمه و لاتحیی از موقوفات سالت
 و خلف غایب و ابنا عصر حاضر عبور و اطلاع دست بهم داده و از جمله صلوات علی اختیارات انعاما بقدر تقدیر هر
 ربوده

تمتع ز هر گوشه یافتم
 ز هر خیزنه خوشه یافتم
 من کل شیء لذیذ احسنه قل
 و کل الطیفة فی الکوین بطریقی

و عون الکی کتب علوم تفسیری و حدیثیه را فراوان بمن ارزانی داشته و در نور دین احوال توفیق تالیف رسائل
 و مسائل بسیار و معلوم کتاب سنت و لغت و ادب و آنچه از آلات و معدات این فنون شریفه است بخشیده
 در طبع تفسیر فتح البیان خاصه بستم هزار و در طبع نیل الاوطار بستم و پنجاه مبلغ در شمار آمده و در تکالیف
 طبع دیگر کتب و رسائل تا حال مقدار مصارف بیتی هزار سکه رسیده اگر اوسمانه این خدمت را که خالصاً لوجه الکریم
 یامید نصحت مودی شده پذیرد و از برای نجات آخرت کافی و وافی است انشاء الله تعالی خدا میداند که مقصود
 درین رست و خیز نوشت و برخاست نه بلند نامی و ستمه و ریاست بلکه هدایت خود و ارشاد دیگر اصحاب صدق
 و صفا چه آنچه اهل زمان را مواد شمرت و نام آوری باشد این کس بهرین اهمه بحمد تعالی نقد گفت است تا قدم
 از عالم لا هیوت بعرضه ناسوت گذشته ام جز علم و مطالعه و بحث کتب کار سه دیگر با خود نداشته ام سه

شریعت الحب کاسک بعد کاس
 فبا نقدا الشراب و کلا دیت

هرگز نه برای تحسین اکل و شرب و تزئین مرکب و مسکن و توفیر دولت و تدبیر حکومت و خورسندگی محبت ابنا و زنان

دماغ مرا پیشان نکرده و از اسباب عیش و مسرت دنیا هیچ شئی بخودش مرا ایستکی و بر بودگی و شایستگی خود متکی نکرده
دولت دنیا که منت نکند با که و فاکر که با ناکند

نه بر وجود چیزی ازین اجناس و فضول خرسندم و نه بر عدم آن در دسند هر دم در اندیشه دریافت مسائل علوم
و ذکر و تذکره رسائل منطوق و مفهوم بسر می آید و هر ساعت در نگارش علمی و دانشی و گزارش معرفتی و مینشی روز
بشب میرساند

یار امارا عزم تو هر شب

همخوا به مغز استخوان است

اگر در سفرم سفر در دستم و اگر در حضرم کتاب در کنارم شب در همین اندیشه میخوابم و صبح در همین طلب بر میخیزم
آری حقیق که بر من می رود قصور عمل بر مقدار علم است در شش ملتزم را در کعبه ملتزم گشته دعا و زیادت علم کردم آب
ز منم را بجله رب زدنی علم خوردم و رب اشتریه لعطش یوم القیامة در نیت آوردم در غیم آید که
در آن هنگام تو فیق زیادت عمل چرخ خواستم و ازین نعمت چه قسم بغفلت در ساختم اکنون اگر توفیق ایزد
رفیق ارادت سفر ثنائی بجا می شود درین کثرت همین عمل مسئله کنم و حصول رتبه اعلای تقوی در یوزه نمایم و گرد
محضیت از داسن دل و تن بآب دیده بشویم انشاء الله تعالی و معذک از خداوند عز اسم که رحمت و غضب
سابق مست تثنای آن دارم که محبت خدا و رسول و اصحاب و عترت مقبول و الفت ائمه حدیث و مشایخ سلوک
صافی موجب عطر و زور و جالب عفو و عافیت از برای من شود

شنیدم که در روز اسید و نیم بدان را به نیکان بخشد کریم

در حدیث ست المن مع من احب و انت مع من احبت و قید مساوات در عمل در خیانت کور نیست خوردن
و آشامیدن و جز آنکه در علوم بکار دیگر پرداختن بر من چندان گران است که بر دیگران اشتغال بعلم نیست نمودن
چونم که در تنی آدم زاده ام و در تنی خواهم که محتاج آب و نان نبود و جانی خواهم که جز ذکر و فکر جان آفرین و شغل
تلاوت کلام خدا و راست حدیث سید المرسلین شغلی دیگر او را پیرایه خاطر نگردد و میدانم که یاران عصر
این حرف را از من پذیرا نکنند و آنرا حیل بستانیش نفس خودم نمایند اما با عرف راست اندیشه تکذیب کسی
زیانی در اصل کار نمیکنند و صادق را این سوطن مبتدعه نزد علام الغیوب کاذب نمیکرد و اند اگر تمامه دنیا باین زانی
دارند مسرتی در خود نیامد و اگر بر پاره آب و نانی قانع سازند و بی حوالی دل را فرزند گیر داری فقری که متع
باشد و خلق را از خالق برگرداند و دستی که پیش کسی فرزند گرد و بخواهم و خدا را عز وجل منت که مرا ازین لذت تال

بجا داشته و در تمام عمر که امروز پانجاه سال نزدیک است حاجتمند و امستند و چیزی از کسی خواستنی آشنایی
آسودگان نمودن و اسباب رفاه و جاه اندیشیدن و در سر آن اوقات بگاه و بیگاه بر باد دادن نفرموده
نه یار آمد بکار من نه اغیار نیم نمون کس مشقت خدارا

دلی دارم از رد و قبول همگان آزاد و قاطری دارم از فکر سود و زیان این و آن نامراد نه دوستی با کس که
دوستیش در آخرت بکار نیاید و نه دشمنی با کسی که دشمنیش نقصان عقیبی کند و آنکه کمتر مرادوست دارند و بیشتر
دشمن انکارند و بسیاری پذیرند و اندکی رک کنند و حبش عروج بمحارج دنیا و ابتلای من بسیار است ریاست
از طرف ولی نعمتست مرا خود درین میان تدبیری نیست هر چه هست از دست و همه نیکوست
نقاب عارض گل جوش کرده ارا قو جلوه داری و رو پوش کرده ارا

صورت پرستان که بومی معنی بدایع ایشان زرسیده و ظاهربینان که شراب باطن در ابایع ایشان زنجیره است
ظاهر و صورت گیران را حل بر باطن و معنی خود کنند و اندیشه هزار نرفته و ستیه را بخود راه دهند و سری بسوی
دریافت حقائق امور و دقائق نفس الامر بر نمیدارند و گیگانهان غفلت طبیعت را بر دوستی فکر بداندیش
خود مبتلای هزاران بلا میخوانند گاهی بهمت در دین و گاهی با فقر در دنیا بدنام می کنند و باین جیل و بسط
کامیابی خود بر مرادات این سپنجی سر امی اندیشند اما حمایت آبی و برکت رسالت دشمن گاهی چون در صد کار
خودست و عون و صون عز و جل همراه حال این پریشان دل عداوت اعدا مضلست و بغض دشمنان ایشان
معطل و لولا فضل الله و رحمة علیه که لکنتم من الخاسرین و ان عبدی لیس لك علیهم سلطان
من چه یاشم که درین طوفان خوزیری و گرد باد فتنه انگیزی حفظ خود تو انتم کرد و از مکالمه و مصالحت شیاطین الانس
و اخوان شیاطین نبی آدم تو انتم است باری شکر منم حقیقیست که معالیه او باندگان خویش بر وفق ارادت
دلای ایشانست و لطف خفی و رحمت جلی او هر هم زخم دلای پریشان سجان اند و بجهه کجا بودم و کجا
افتادم و کجا نشسته ام و کجا ایستادم من بی سواد پاکه ناعقل عاشق بهیه کافی دارم و نه از فکر معاد حصه
وافی و نه در مراتب حسد و تعقب و عداوت تدبیر شافی محض بفضل باری شمه این نفس چند را که در دام هوا
و هوس گرفتارمست قرین هزار عفو و عافیت بر می آرم و روز خود را منو کلاصلی رحمت و برکت غافلانه
از بازی جهان و جهانیان بشب می رسانم

شاید گنگی عداوت من نیست بس منفعل ز کینه و بر ما

نمک این نعمت بی پایان را اگر هر موی تن زبان سخن گردد پایان نبود و سپاس ایراجان گرانمایه را اگر هزار دل
هم زبان یکدیگر شود اندکی از فراوانش مودی نگردد آنگی مرا از برای کاری که آفریده و در آن مشغول داشته باشد
عمر هر بران دار و چنانکه تا حال حفظ حضور و غیبت من فرموده بر همان منوال نگهبان من از آفات دارین باش و
الله خیر حافظ اوها و احسن است و هشت سال است که خامه بدست گرفته ام و پنجاه و نه کتاب نوشته
و اکثری از آن مطبوع و برای اهل اتباع گردیده و عرب و عجم اتا بلا دور دست جهانگیر و عالمستان آمده درین
توفقات برکت روز افزون بخش و این مجامع را که نخبه علوم علماء و اولیاء سلف و خلف تست تلحج است
و قبول بر سر گزار و اگر هیچ نوشته راه بدست ندارم همین عمل را که خالصه لذت دوی الدار بر روی کار آورده ام
سرانیه هزار مغفرت و رضوان خود میثاق میسم

که میان را نظیر بر زشتی رحمان نباشد
میر از باغ بیرون سبزه بیگانه مارا
درین دور صد سیزدهم از هجرت طرف ماجریات در پیش است و غریب آفات و انگیزه بیگانه و خویش کیست
مقلد بن جمال در صد ذرابی احوال اهل اتباع اند و طرف دیگر مبتدعه در فکرا از اعراض اهل سنت جانب آخر
فساق دنیا طلب حربه با ارباب صلاح می کنند و جانب دیگر ملوک بر ملوک پیشه ستی بینانیدگی را اگر نسومم کردند دیگر
را بفسون کشند آن دیگر را در پیانچ انما ختم اند و آن آخر را در کشاکش پیچ در پیچ

سایم از دست بیدار که نام
بکشت ماگز از شکر افتاد
دنیا از جور و ستم گشته و نصفت و عدل از طبع همگان خست بر بسته و این آسایش میقلزم از دفتر جهان غایب شده و هوائی بر روی هم یکی را بر
کینه و عداوت دیگری بر داشته و اقامت بر شعار اسلام ختم ترا صبر بر افکار گردیده و در سجن سکوت و سکینا بی هم صورت نبات نوا گشته
صبرست و داعی دل بیار تو واقف
افسوس که داری و بسیار ضرورت

بگوئید که چه میتوان کرد که ایمان بسلامت و جان بعافیت ماند کسی از کجا بدست می توان آورد که قدر راستی و انصاف
و مقدار دینداری شناسد در علم برکتی مانده و نه در عمل اخلاصی و نه در عقیده صحتی و نه در سلوک اثری و نه در ملوک انصاف
و نه در عوام صلاحیتی و نه در خواص انسانیتی گوئی همگان به نام سیرت و عویش سریرت گس طینت گشته اند اکا
الشاذ و الفاقد من قبائل شتی و بلاد کاهیه بی طبع الی و حتی جبر اگر جویند جز جایی که انجا خون و مال مسلم شیره مار
باشد میسر نمی آید و ما من اگر خواهند جز سکانی که انجا تکلیف و تضلیل و تبذیر سستی قبیع نمایند دست بهم نیند و ظل الفساد
فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس که ماه بست که فلک نادره کار کاری نادر بر روی کار نمی آرد و کلام

سال است که چرخ دوار گردش گرگون بر روزگار نمیدهد

غم چه استاده تو بر دریا اندر آیار ما برادر ما

صورتحال زمانه چنان میخاهد که آسمان بترقد زمین بشکافد و صور را بپسند و ستارگان را بریزد درین شورش بهر
دویش اهل عصر هر که جان بعافیت و ایمان بسلامت تالپ گور برورستم جهان و سامن میان زمان است ما را
که تجربه فقر و آسودگی هر دو نواز شما کرده و گلگشت خزان و بهار روزگار غمبار و نری ساخته معلوم شد که
فقر و سکوت درین زمانه که لایهی فیه و کلاهی صفت اوست هزار درجه بر آسودگی و اختیار عمل می چرب
و قلت همنشینی و گریز از یار و اغیار صد مرتبه بر اختلاط من و تومی بالدا اما توقع و فایان کار از انبار روزگار
کجا و وجود این چنین عزیزان کدام جاس

دوستانی که اندرین عهد اند مالکم ذمه و لا ال

همه در خون یکدگر شده اند شرافتی ایا نه جل

نگوئی که تراجم حال و نامهای مقال تو همه پراز شکوه غربت اسلام و اوضاع انام باشد این چه صنیع است رسول
و مسائل تو جمله ملو از حکایت های مظلوم زید و عمر و این کدام بخار بود زیر که تا از شکم مادر کنار پدر شتافته ام
هیچ وقتی دست بر مراد دل نیافته

زخمه بر تازم پریشان میرود کین نوامای پریشان میزنم

در حالت فقر و تهیدستی غم ناخود آسودگی و فراغاتی است غم جهان احمد مدعی کل حال

یک نیمه غم در بطالت بگذشت یک نیمه بشتویش و حجات بگذشت

عمری که از دل جهلانه آزد بنگر بچه جلیت و چه حالت بگذشت

آدمی زادر اینج مصیبتی بالاتر از ستم به کام نیست روزی که بتولد شد و روزی که بمیرد و روزی که از گور برخیزد
تا پیدا شد نخت غم کتب نشینی پس صدمه معیشت بگزینی در پیش آمد و نمیداند که عمر با فلاس و ریای بگذرد یا بدست
و اخلاص و تازنده دست و اسیر این خاکدان گنده هزار دشمن در پی ست و تا بمیرد احوال بر رخ و احوال محشر
در صد دوی باز چون برخیزد حساب و کتاب اعمال این خانه خراب و تباب دانستگیر و معامله هر عالم ازین هر سه
عالم بر وفق قضا و قدر علیم خیر بچاره انسان چه کند مگر آنکه رحمت عامه الهی دستگیر وی شود و مضمون عیسوی
در حق بندگان عاصی خائف راجی خود جلوه اخبار دهد و سلام علی یوم ولادت و یوم اموت و یوم و باعدت جفا

الکون بنظر آید در گونی حالات خلق و وادید آفات گیتی دل از همه آرزو باغالی است و بقیة انفس حیات بتعار
در کشاکش غم و غصه از خوف و در هشت مالی سه

بدن یعنی حیات دوروزی نبودیش
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن

گویم کلیم با تو که آنهم چنان گذشت
روزی دیگر بکندن دل ز نیمان گذشت

چون بحکم ما بعد مافات و ما اذ جئات در سیاق امر ناگزیریم و هنگام رحیل ازین خاکدان فنا نشانی معلوم
نداریم و بارگران گناهان پیشاپشت طاقت را ختم کرده و انواع عداوت دنیا داران و دین گذاران خاطر را
بسته آورده چاره کار جز آن نیست که غم و غصه خود را که تعلق بدین دنیا دارد در خداوند تحقیق عرض کنیم و بنزار
زبان و دل از تبعات گرفتاری این آب و گل توبه نماییم و از موقوف حل مجدد دیو زده توفیق خیریت دارین سعادت
نشانیم سازیم و بزبان حال و جان قائل بتناجات مستطاب حضرت رب الارباب پردازیم و بادای بندگان
و ندای نیازمندان سرشته عرض حال بکشایم و گوئیم ۵

ای که می بخشیده عطا و ای که می پوشانده خطا ایمی خالق خلق را را همتا ایمی قادر خدای را را سزا جان ما را صفای توحید
و چشم ما را صفای سنت بخش و ما را آن ده که آن به این بنده چه دانند که چه می باید خواست دانسته تویی هر چه در آن
آن ده آنچه بغير آن و در دستان تو از تو خواسته اند و در آن خیریت دارین پندشده اند آن همه بر من بی برگ
ازانی دار و تیرگی گناه و آلودگی بعثت از دل و تن من پندش بنده بردار عذرهای ما بپذیر و ما را بر عیبا
ما گیر ترسانیم از بدی خود ما را بیاور ز خودی خود بپندار و توحید ما خراب کن تبلیغ امید بانی آب کن مبتو جانشادی
نیست و جز از تو روی آزادی نه دلی ده که در کار تو جان بازیم جانی بخش که کار آبخان سازیم یقین اطمینان کن
که در آرزو بر ما باز نشود قناعتی مرحمت فرما که بخشاک حرص با باز نگردد دست مرا بگیر که دست آویز ندایم پوزش
من بپذیر که پای گیر نیاریم ملوک چه آورده که درواشویم می پرس که چه کرده که رسوا شویم آخری ده که از اولی
بیزار گردیم توفیق در کار کن که در دین استوار گردیم یارب تو بسیار که دیگران نسا زنده و تو بنوا که غلامان نهان
نوازند قلبی ده که طاعت افزون کند طاعتی بخش که به پشت برهنمون کند علی ده که در و آتش هوا بنود عملی ده که
در و آب رسانود دیده که راست فرما که جز بر بومیت تو نه بیند جانی بخش که جز بر عبودیت تو نگزیند نفسی ده
که حلقه بند گیت در گوش کش لبی ده که ز هر حکمت تو نوش کند یافت تو آرزوی ماست در یافت تو نیاز روی
ماست آمر و معصیت کردیم دوست تو محمد رسول الله مسلم غمگین و دشمن تو ابله شاد دست تو را اگر عقوبت نمی

باز دوست تو عزیز و عدد تو سرور گرد و پیش در خشنودی چنین مرده و دو اندوه بر دل دوست منده گفتی که
 مکن و بران در آشتی و فرمودی که مکن و بران نگذاشتی علی که خود شل افراختی گویسار مکن و چون در آخر عینو
 خواهی کرد در اولی شهر سار مکن آفرینیدن منطیعان چه کارست و کر می که همه را برسد چه مقدارست آیین بنده
 سخت گناهکار است و صفت تو در ازل و ابد نفاست رباع

من بنده عاصیم رضای تو کجاست تار یک دلم نور و صفای تو کجاست
 مارا تو بهشت گر بطاعت منتهی آن بیخ بود لطف و عطا تو کجاست

یار بجمال تراست باقی همه رشتند عاصیان امیدوار و زاهدان مزدور و بشتند اگر و مباداد بد و نفع فرستی
 دعوی داریم و اگر بهشت بری بی دیدار تو خریدار نیم خدا و ندا ابو جهل از کعبه آمد و ابراهیم از تخته کانه
 بعنایت است باقی بنده اگر تقیم که نور در طاعت است اما اگر راست پسند کار بعنایت است بر تو خود آگاهم
 و بر بچارگی خود گواه خواست خواست است من چه خواهم و بجز در تو در گاهی نیست که انجانا هم آیین چراغ
 افروخته را کش و این دل سوخته را مسوز و این پرده و خسته را مدرو این بنده آموخته را مران و نواخته خود را
 بینداز چون توانستم ندانستم و چون دانستم نتوانستم بجز است آن نامی که توانی و بطفیل آن صفاتی که انجانا
 بفرا بدم رس که می توانی رباع

یارب ز تو آنچه من گدای خواهم افزون ز هزار بادشای خواهم
 هر کس ز در تو ساجده میخوابد من آمده ام که ز تو ترا ساجده

کار بدل آگاه هست نه بدستار و کلاه یارب هم از تو ترسند و من از خود چه از تو همه نیک آید و از من همه بد
 تو نه غلامی که گویم ز نمار و نه مرا حق که گویم بیا آیین میگویم که چون در اول بر دشتی با خرفرو گندار گناه جنب
 کردم تو زبون است زیرا که گشت قدیم و گناه من اکنون است اگر حاضر می باشی و اگر غافل هزار سخن بد انگلی گفتی که می
 امید بران تمام است چون کردم تو در میان هست نه سیری حرام است حسری که در وجودی نیست سنجیده از دوستی که
 در وجودی نیست کفچه به از و چون بید میلزم که مبادا فردا هیچ نیز نمی آید از کینه طاعت عارفی و طاعت
 بجز بختی و حقیقت عارفی آئین این چاشنی که بکام شوق دادی تمام کن و این برق که در جان بتابیدی تمام کن

الهم انما یتوکل علیک

فکل ما لا یقتیه سهل

ان خیرکم الله بغضرائه

فصل در ذکر بعضی از مشایخ متاخرین حرمه علیه السلام

محقق و متفکرست که موثرترین حالات بلکه افضل ترین مقالات مصاحبت اهل کمال و مجالست مقربان آستانه ذوالجلال است زیرا که بمشاهده استقامت احوال ایشان و معانیه صحت اقوال درویشان سلک اهمیت دست می دهد که تحمل اعبای عبادت و برداشت مشاق ریاضت که لازم این طریق و خادم این فریق است آسان شود بلکه بواسطه جمال باکمال ایشان گوشت و دهنوری در دل می افتد که ظلمت ریب و ارتباب را که علت بعد و حجاب معرفت است زایل میگردد و اندک هم القوم کاشیفه جلیس هم و اگر فرضاً این شخص استعداد این کار و قابلیت استفاضه انوار ندارد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائده محاذات رونماید لکن بقیاس استمدال بر وجود لذت و کمال که مخصوص ارباب حال باشد از گردیدن باین طریق که قسمی از ولایت است محروم نماند

ای که از کشمکش قال و مقال	نیست حالت ارباب کمال
میگوید نایافته در خود اثر	نشیده ز کسان جز خبر
قابل کار نه معذور	یا خود از کوشش آن بس دور
باشش کین را گذاری دگرست	بهر کس قابل کاری دگرست
لیکن اندر پی انکار مرو	از جهان منکر این کار مرو
بنگر این حالت درویشان را	کوشش و سوز و غم ایشان را
که درین ره چه طلبها دارند	در طلبها چه تعبها دارند
زین طلب گر نفع یافته اند	این همه بهر چه بشتافته اند
در طلب اینجه جان بازی چیست	مال و اسباب فدا سازی چیست
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست	عقل کو در کجاست تو کجاست
یاری نیست ترا و جدانی	معتقد باش و بیارایا سنی

و بعد از حرمان دولت صحبت کمالان و مشاهد جمال عارفان استماع اخبار و تتبع آثار ایشان در بهمت فراخی و غلبه بدانی همان تاثیر دارد که صحبت و مجالست بلکه این خود نوعی از صحبت است که جمال وقت در وی از غبار کردورت بشری و حجاب صورت مخفی و صفای حسن عقیدت از مشاهد عادیات و اطلاع بر زلات منزله و معر

ولند اجماع از اخلاف قریبا بعد قرن حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در محافل و مجالس بیان میکردند و در دفاتر
گزارش و صحافت بلند پایه فراهم آورده زبوری دیگر بر محال آن میافزوده اند

ذات من نقش خیال خوش است من مگر خود صفت ذات تو ام
نقش اندیشه من جلد ز است گوئی الفاظ عبارت تو ام

و و برای تسلیه خود و تثبیت مراد و اتقاظ و اعتبار آنرا دیگر فرایند و منافع بسیارست یکی آنکه وجود او لیکن محتسب
شامل و نعمتیست بهر جوینده و اصل پس ذکر مناقب و احوال ایشان که در معنی شکر این نعمت عظمی و عطیه کبریست
لازم باشد و اعتقاد و محبت این صفاتشان صدق اندیشان واجب و تتمم و آنگاه بعد از آنکه فحکایت
دیگر آنکه ذکر این محبوبان آنکه و حجاب بارگاه سبب نزول رحمت و موجب وصول قربتست زیرا که بر محبوبان
ذکر محب خود خوش آید و دوست را وصف دوست محبوب نماید قرآن کریم را بین که مملو از ذکر انبیاء است
و شجون یقین او لیکن و اصفا و برد و ستان هر جا آخرین است و بر دشمنان ایشان هزار نفرین دیگر این دعا
که بهر حال در جمیع محال بی کلفت و محنت از دست هر کس حاصلست و با وجودش جزای جزیل که عبارت از قرب
رب جلیلست علاوه بر آن و اصل دیگر چون نقل اخبار و حکایات ماضی و حال و اعانت اوقات بذکر احوال
او آخر و او اهل مالوف عادت و مانوس طبیعت هر کس و ناگسست پس است محال بذکر احوال اهل کمال که شمر سعادت
مبدر و نتیج رشادت کمالست در همه حال بهتر باشد تا تقاضای مقتضای جبلت و عادت نفس نوعی از طاعت و عبادت
باشد دیگر لابد میان ذکر و تذکر علاقه مناسبتی و رابطه محبتی باشد که باعث بر ذکر گردد پس ذکر حکایات صانع
بجست آنکه مشعر از مناسبت باطن و مخبر از محبت اندرون است ذکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بزرگی صلاح
و حلیه فلاح بیاراید دیگر هر کس که حالات اسلاف استماع نماید بالضرورة در یاد که چندین کس که بعد از بعضی قرون
و آد و او و تادی دهور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند سبب آن جز حسن عمل و کردار نیک و گفتار
راست نیست پس آنکه که حیات ابدی و سعادت سرمدی در حسن عملست و شاید که تصور این معنی مخبر و باعث سبب
خیرات و عمل صالحات و تحصیل مبرات گردد

جانا بزم از ذکر تو خاموش مباد یا تو ز خاطر من فراموش مباد

هر جا ز شائب حد سینه گردد ذرات وجود من بجز گوش مباد

دیگر تواند که ذکر خیر این طائفه علیه سبب ترویج از فلاح مقدس ایشان گردد و همچنانکه وی ایشان را در یمنان

بخیر ذکر میکند ایشان نیز اذنان من الله حکم تخلق باخلاق الهی اورادر انجمن به نیکی یاد نمایند ربنا اغفر لنا و
 لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک بذوق رحیم وکیل و اگر که
 چون وی نشر مناقب و ذکر حماد گذشتگان میکند بقاضی حکامدین تعلق امیدوار باید بود که بعد از وی
 باوی نیز همین معامله کنند

چومن بخیر کنم یا در تنگان دارم
 امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند
 چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید
 کسان رسند و مرا نیز روح شاد کنند

رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین واجعل لی لسان صدق فی الاخرین بعلاتة این امور و خلا
 این معنی مرا بوس آن شد که بذکر حال و قال چندی از اهل کمال بر طریقه اختصار و شیوه اعتبار از اخبار الاخیار
 و جز آن با کم و بیش بسیار درین فصل زبان کشایم و از حکایت و شکایت روزگار بر در توبه و استغفار آیم و تقیم
 و تاخیر را در ذکر و قید موالید و وفیات را در بیان ملحوظ کنیم که مراد در یافتن حالات و معارف ایشان است نه مجرد
 سال ولادت و وفات و معجزات در کتب معتدله این و طریقه قضی است طالب بدان رجوع مینماید که در و علی کل حال
 امید آنست که اگر فقیری محرومی وقت خود را باین کتاب خوش کند جای آن دارد و اگر سالکی خداجوی مطلوب خویش را
 ازین فصل و باب جویید و سبب بجزان نیارد و بقبول خداوندی طبیعت عظمت مقبول گردد و بصحصول مقصود
 دلی موصول شود ان الله لا یضیع اجر المحسنین

شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عبد القادر احسنی الحسینی الجیلانی از اخفاء و عباده محض بن حسن ثنی بن حسن
 سبط است رضی الله عنهم در آن متولد شد گیلان وطن اوست سی و سه سال قصد تدریس کرد و فتوی داد
 چهل سال سخن بر مردم در ایشاندا فرمود و نود و سه سال زهد و در آن دنیا برفت عالم قرآن و حدیث بود و جمیع
 علوم را اصولاً و فروعاً و مذاهباً و فلاً نیکو میدانست تا آنکه گویند گفت فاق الكل و اصاب کل صراط و مرجع الجمع
 فی الجمع و در قلوب خاص و عام قبول عظیم و عظمت تمام یافت و می گفته قد می هذه صلی رقبه کل ولی الله
 و این سخن انوی اگر بصحت رسد خداوند که مراد وی بدان چیست یا از وادی سکر است که اهل حال او پیش می آید
 روزی در تفسیر آیتی یازده و ذکر کرد تا اینجا علم خضار برزم همراه بود نبوده در بیان دیگر و نحوه شرف نمود و بر
 چهل و چهارم فرمود و گفت گذشتیم قال و باز آمدیم بحال لا اله الا الله محمد رسول الله این که گفتن و شورش
 و اضطرابی در دلها حاضر افتاد از فغان و آسودگی می گویند که در بطلاق زن اگر خدا استعالی را چنان عباد

نمکند که در آن فردی از انسان در هیچ مکان انبازا و در آن عبادت نبود که امام عبادت ادا نماید پس بعد از آنکه
 علماء عراقین در جواب ازین سئله در مانند وی بجز و نظر در آن سئله فرمود بخلی له المطاف و بطرف
 وحله و بحیل عینیه طریق وی حکیم کتاب و سنت بود در هر خطره و بخطه و وارد و حال و ثبوت من المدد حمید
 احوال و حفظ احکام شریعت با مشاهده اسرار حقیقت و انچه از خوارق و کرامات و عجایب غرائب از وی بر
 نقل کرده اند شاید بسیاری از آن منجی بر خیال محبان است همچو تجلی نبوی از برای تربیت و تائید در مجلس وی
 و حضور و روح جملائبیا و اولیاء و گفتن وی فقط یا اسرائیلی و اسمع کلام المحمدی بخضر و نوآن که این
 احوال نزد اهل بصیرت و اصحاب شریعت در غرور و پذیرائی و ثبوت نیست و لیس الخیر کالعیان آری اینقدر
 ضرورت که کمیل شایخ او را ستوده اند و از وی کرامات و حالات سنی بسیار ملاحظه نموده شیخ بزرگ شهاب الدین
 سهروردی گفته کان سلطان الطريق علی التحقيق و افعی گفته کراماته بلغت حد التواتر و معلوم است که اخبار
 کرامت او لیا ناکار مسلمان نیست اما این کرامات آن ولی را تا آنقدر جمیع سنان که معبود و عباد و سجد و ملائک گردد و در هر عالم
 تصرف و تصرف او باشد حیاً و میتاً و نفوذ بالله من جمیع ماکره الله می بینیم که احوال نویسان وی در ذکر حالات شریف
 چندان مبالغه کرده اند و جاده اغراق پیوده که از مرتبه بندگی بخدائی رسانیده اند و از درج غلامی با وجوایگی برود
 و این آفت از اهل علم ظاهر شده است البوام کالانعام چه رسد و ازین بغیست ضامن شدن وی رحمتا و ترقیست
 بمعرفت از برای جمیع مزیان منتسبان خود و گردن بست بر آنکه این ضامن رسول انس و جان از برای اعیان و عاصیان
 اسلامیان نکرده و بگمان از ابرشیت خدا گذاشته و بجن سبحانه و تعالی سپرده پس انچه از شیخ آمد از رسول هم نیامد
 و ما فی هذا المنقول و اسوده فی الحقول اللهم ثبت قلوبنا علی دینک و لا تخرج قلوبنا بعد اذهابنا
 ترجمه شریفه او که تعلق دارد بر ما علم در تاج مکمل نوشته ایم و همچنین تراجم هم شرابان او همچو ابن عربی و ابن قاضی
 و ابن جعین و امثال ایشان در آنجا ذکر نموده ان شئت زیاده الاطلاع فاجمع الیه و ادرک ما
 اشتباهه من تراجم المحدثین هناك و حول علیه

خواجه بزرگ سعید عین الدین بن سعید غیاث الدین بن الحسنی الحسینی النجفی امام سلسله چشتیه و سر حلقه مشایخ
 این طریقه علیست اگر چه مرید خواجه عثمان هرونی مرید حاجی شریف زندی است اما بعد از آنکه از مدینه بمکه و آمد
 شیخ عبدالقادر جیلانی را ملازمت نمود و پنج ماه و هفت روز در خدمتش ترقی حاصل کرد و نجم الدین کبری را در
 خوارزم دید و خواجه یوسف بهمانی را در بهمان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسن نجفانی را در لاهور

دیدار از انجا بدلی آمد بعد از آن در شش باجمیر رفته اقامت نمود و خواجه قطب الدین بخدمت او رسیده بسبب سال
در خدمت خواجه عثمان هر روز بود و وی اول کسی است از اولیاء الله که در اقلیم هند سلسله ولایت بر پا کرد و انوار
شریعت و طریقت نشر ساخت و لاریب بزرگان چشت عبرت رشت را حق است قدیم بر قبه ولایت هند بظن
محمود غزنوی دست توسل بدامن حضرت چشتیه زد و بهم قدسیه ایشان که بغیر از هند برست و در غزای سورت
خواجه چشتی بذات مبارک خود با سلطان متوجه هند گردید و این سدر زمین را بقدر و مقیمت از دم شرف اندوز
جاوید ساخت و خواجه از جانب غزنین با جمیر شریف ارزانی فرمود و بار اقامت در نیمقام کشاد و عبادت مشغول
شد و این آمدن در زمان تیمور راری هندوستان بود تیمور را در ابد قبول سفارش مسلمانان بپایند گفت
این مرد در دنیا آمده است و غنما از غیب بگوید خواجه بر آشفست و بر زبان مبارک آورد که او را زنده گفتم و دادیم
همه را ان ایام لشکر سلطان معز الدین سام غوری از غزنین در رسید و وی اسیر گشته کشته شد و از آن تاریخ باز درین
دیار اساس اسلام استحکام یافت و پنج و بنیاد کفر و فساد بر افتاد و لند حضرت خواجه را جمده ماته سابع گویند
و با بخل و جود او لیاری است در هر اقلیم بر وفق فتح بلاد و جلوه افروزی شحات اسلام است و پیداست که از ابتدا
طلوع آفتاب جانات اسلام درین آفاق مسیح عصر غالی از جود او لیاری است و اصفیا و ملت نباشد احوال این
طائفه علیه از سادی ماته سابع مضبوط است و آثار اکابر اقلیم بوجو بشتی در نقاب خفانند و صفی الله علی الانشا
حین من الله لهر لیکن شیتا مذکور که با هم سازند مگر حال بعضی در لباس قال بر سبیل ندرت یافت میشود مثل جوص
بیج بن صبیح السعدی البصری که از اتباع تابعین و ثقات محدثین است صدوق بود و عابد و مجاهد و اول کسی که در
اسلام تصنیف پرداخت حدیث را از حسن بصری و عطاء شنید و از وی سفیان ثوری و وکیع و ابن مهند
روایت کرده اند صاحب مغنی گوید مات بارض السند سنه ستین و ماته و صاحب کشف المحجوب علی بن عثمان الجوزی
التوفی سنه خمس سنین و اربعه و شیخ فخر الدین زنجانی پیر ارشاد شیخ سعد الدین حموی که هر دو بزرگوار و لا یزول
آسوده اند و شاه یوسف کردیزی که در سنه خمس سنه از کردیز کابل بکشان آمده طرح اقامت بخت اول
اولیاء هند چنانکه گذشت خواجه معین الدین چشتی اجمیری است قدس الله سره و وی هم در سنه از دنیا رفت
از کلمات قدسی سمات اوست که دل عاشق آتش زده محبت است هر چه در و فرو داید آرزای پاک بسوزد و آنچه
گرواند و هم در گفته از جو بیای آب روان آوازی میشوند چگونه آوازی بر آید همین که بدین رسید سالکت
گشت از شیخ خود خواجه عثمان نقل فرموده که در هر کس که این سه صفت باشد تحقیق بدان که حق تعالی را

دوست ست سخاوت چون دریا شفقت چون آفتاب تواضع چون زمین و فرمود صحبت نیکان از کار
 نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد و گفت نشان محبت آنست که مطیع باشی و برترسی که نباید دوست برانگیزد
 گناه شما را چندان ضرر ندارد که بپیمیزی و خواری داشتن برادر مسلمان و فرمود عبادت اهل معرفت پائین است
 و فرمود علامت شناخت حق تعالی اگر خجسته از خلق و خاموش شدن در معرفت فرمود علامت شقاوت
 آنست که معصیت کند و امید دارد که مقبول خواهد بود فرمود عزیزترین چیزی را در جهان آنست که در دیشان
 با درویشان نشینند مسکین جالس مسکین **ع** ما للغریب سوى الغریب الخیس و بدترین چیزها آنکه
 درویشان از درویشان جدا گردند بدانکه این از علای خالی نباشد فرمود مشکوک تحقیق کسی است که ریج و محنت
 از خلق برگیرد نه از کسی شکایت و نه با کسی حکایت فرمود فاضلترین اوقات آنست که وسواس از خاطر بسته باشد
 فرمود خدا کجا و بنده کجا علم خدای راست و معرفت بنده را فرمود مردم از منزلگاه قرب نزدیک نشوند بگنجه نمان
 بر داری در نماز زیرا که معراج مومن همین نماز است

خواجه قطب الدین پنجبار کاکلی اوشی قدس سره خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی است از اکابر اولیاء
 واجله اصفیاء است بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت شیخ محمد نو بخش
 در سلسله الذمب گفته له فی احوال الباطن شان کبیر بین المکاشفین در دلیل العارفین گفته سخن حکایت
 ملک الموت بود فرمود که دنیای مرگ بجهنم نبرد گفتند چرا گفت از آنکه الموت جسمی وصل الحبيب الى الحبيب
 نزد خلافت خواجه او را فرمود چهار چیز گوهر نفس است اول درویشی که تو گویی نماید دوم گرسنه کسیری نماید
 اندو گین که شادی نماید چهارم با کسیکه دشمنی بود دوستی نماید وی هم در دلی آمد و ساکن شد قوالی بیت شیخ احمد طرم
 برخواند خواجه را آن بیت در گرفت چار شبانه روز در تبحر بود و بر آن بیت ذوق داشت شب پنجم حلت کرد
 میر حسن دهلوی در غزلی که درین زمین گفته است اشارت باین قصه کرده

جان برین یک بیت دادستان بزرگ آری این گوهر زکات دیگر است
 کش کلان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جان دیگر است

و این واقعه در سلسله روداده در مناقب الاولیاء اوش موضع است از فرغانه و کاکلی از آن گویند که نان کاکلی میخشد
 از و برآمده بستان سال در خدمت پیران تبعه سیاحی که در چون بیجا در رسید شیخ شهاب الدین سهروردی را دید
 و در میان شیخ بهار الدین نکر یار داشت شخصی بخدمت او آمد به نیت آنکه دنیا متوجه او شود فرمود بر دوستان

خدای آیند و دشمن گرفته تدار می طلبند

شیخ الاسلام بهاء الدین ابو محمد زکریا الحاج الملتانی القرشی خلیفہ شیخ شهاب الدین سهروردی است
پیش از اراوت در تحصیل و تدریس مشغول بود بعد از آن در مجاہدات سعی نمود و رسید بجا نیکه رسید از اکابر اولیاء
ہندست صاحب کرامات ظاہر و مقامات باہر و برکات شاملہ بود حیرت منی صاحب تربتہ الارواح و شیخ
فرید الدین عراقی صاحب لمعات بلازمت و رسیدہ اند و تربیت یافتہ وی از اہل انبیا شاکرست و این کریمہ ذوق او
صادق و انبیاہ فی الدنیا کسبتہ و انہ فی الآخرۃ لمن الصالحین بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا بادی
گفتگوی واقع بود فرمود دنیا تمامہ پدیدار در قل متاع الدنیا کلیل و معلوم است کہ از آن قلیل چہ پیش باشد و گاہے
میفرمود صحبت ما کسی را ضرر نکند کہ افسوس ما نراند و میفرمود کہ غنائیل رخصارہ حال است شیخ فرید الدین تعدیث
یک سخن این بود کہ میان ما و شما عشق بازی است وی در جواب گفت میان ما و شما عشق است بازی نیست شیخ فرید الدین
افطار کم بودی اگر چہ تپ آمدی یا فصد کردی و شیخ بہاء الدین را صوم کمر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی
و این آیہ فروخواندی یا ایہا الرسول کلوا من الطیبات و اعملوا الصالحات شیخ نور بخش در سلسلہ اورا رئیس اولیا ہند
و عالم معلوم ظاہر و صاحب احوال و مقامات نوشتہ و گفتہ لہ فی الاشداد و ہدایتہ الناس من الکفر الی الایمان
و من المعصیۃ الی الطاعت و من الفسادیۃ الی الروحانیۃ شان کبیر و در مجمع الاخبار و صایای او آورده
و گفتہ من و صایاہ الحبۃ نادر فرق کل دین فاذا تحقق المحبۃ کان الذکر کذا راع مشاہدۃ المدکور
و ہذا ہو الذکر اکثر الموحود بہ الفلاح فی قلہ سبحانہ و تعالی و اذکروا اللہ کثیر العاکم تغفلون و بعض
رسائل اوست سلامۃ الجسد فی قلة الطعام و سلامۃ الروح فی ترک الاثم و سلامۃ الدین فی الصلوٰۃ
علیہم خیر الانام قن فی روح فی سلالہ

سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفہ شیخ شهاب الدین سهروردی است در زمان سلطان شمس الدین اورامیر دہلی
میگفتند در سلالہ از دنیا برقت و قتی اساک باران شد اورا لازم گرفتند کہ دعا باران کن بر سر منبر آمد و دعا کرد
بعده روی آسمان نمود و گفت بامداد اگر تو باران نفرستی من پیش ازین در بیج آبادی نباشتم این گفت و فرود آمد
حق تعالی باران فرستادہ

مند و پر شور و سیست کسار آمد میکشان مژدہ کہ ابرام و بسیار آمد

شیخ محمد اجل شیرازی گویند سید مبارک مذکور نعمت از ویافتہ و قتی در غزنی استسقا شد خلق بروی آمدند

و گفتند و ما بکن تا باران بار دوی از خانه برون آمد و خلقی دنبال او شد شیخ را باغی پیش آمد انجافیت باغیان
 زیر درختی خفته بود شیخ او را بیدار کرد و گفت درختان خشک میشوند بر غیر آب ده دی گفت بلغ من و درختان من
 آن زمان که حاجت آب دادن خواهد بود خواهیم داد شیخ باغبان را گفت پس این نلق را سنخ کنی که دنبال من گرفته اند
 ما بندگان خدا و زمین زمین خدا آن زمان که حضرت عزت خواهد خواست باران خواهد فرستاد این سخن گفت و برگشت
 عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود رحمه الله تعالی

شیخ حمید الدین ناگوری لقب او سلطان التارکیر است خلیفه خواجه امیر است در تجرید و تفرید قدمی باغی داشت
 همت عالی او از دنیا و عقبی برتر است از بندگان خاص مولی عراضه بود از اولاد سعید بن زید است که از عشره مبشره
 باشد سن طویل یافته وی گفته اول مولودی که بعد از فتح دلی در خانه مسلمانان آمدنم شیخ نظام الدین اولیا کلمات
 او را انتخاب نموده بخط خود نوشته بود در مقدار و در ناگور است در ثلثه از دنیا برفت او را تصنیفات و مکتوبات
 بسیار است در کتاب اصول الطريقه نوشته مردان راه که روی ایشان بدرگاه است سلطان غلام چنگا که در کلام مجذبه
 الذین اصطیفینا من عباده کما فتنهم ظالم لنفسه و منه و مقتصد و منه و سابق بالخیرات مغفور له
 که بعد الایمان باسد و الاقرار بالتوحید حضرت حاضر نیایند و اگر آیند دیر آیند و آهسته آیند و از خطاب ساکنان غافل
 و مشکور اند که با ایمان همچنان آیند و با اقرار هم کاب و قانیانند که خطاب الست بر کوه یاد دارند و جواب آن که
 قالوا ایست فراموش نکرده اند و در جهان پیش از دعوت حکم ازل اجابت کرده اند و در یادت کار بطلب نهایت
 اسرار برآمده اند یکی از ایشان ابوکر صدیق است که پیش از دعوت بطلب سالت برآمد و در خود را و اطلب کرد
 دیگر علی مرتضی است که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت دیگر اویس قرنی است که اگر پیغمبر صلیم تعریف او نکردی
 نام او از هیچ دیوان نبرآمدی و نشان او هیچ دفتری ثابت نکردندی زهی کم است که در حضرت عزت داشته
 در دنیا چیزی ننهاد و از دنیا چیزی نبرد است آزاد آمد و شاد رفت دیگر سلمان فارسی است که پیش از دعوت و طلب
 هدایت پوئید و صدق عهد میثاق از خوشن تن جوئید و هم وی روح گفته راه را مرتب است اول آن علم است که بی علم
 عمل درست نیاید و عمل مست که بی عمل نیت بکار نیاید سوم نیت صحیح است که بی نیت عمل جز باطل نیاید چهارم
 صدق است که بی صدق عشق رونماید پنجم عشق است که بی عشق توبه درست نیاید ششم توبه است که بی توبه سلوک
 نشاید هفتم سلوک است که بی سلوک دروازه پیشگاه و نکشاید هشتم کشا در پیشگاه است که تا نکشاید روی مقصود نماند
 و هم وی گفته راهی در پیش تو ننهاد و هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک و هم گمراه و درین عمر

کو تاه تمام کرده اند بر فتن این راه دراز و شب دنیا اگر چنانیکست که دنیا کله کله اظمه اما درین تاریکه
بهر تو ما هتایی از مطلع غنایت برآورده اند الله نور السعادت والااض بر خیز و شتاب و این با هتایب را در یاب
و غنیت دار و این عمر کوتاه را گذارسته و رفته انکار و خود را یکی از مردگان بشمار و اگر نمرده مردنی میدان و پیوسته
این بیت بر دل سے خوان

جانی ست هر آینه بخواجه رفتن اندر غم عشق تو رود اولی تر
خواجهر بستر غفلت در خواب غفلت خوش خفته ست و نمیداند که دعوی محبت که کرده ست اورا سوال بوجو است
که پاره از آن در اخبار الاخیار ذکر کرده بعضی از آن اجوبه این بیت این تقاوتی که تو می بینی در فیض و قافض نیست
بلکه در قبول و قابل است ظالم را شادی ب حصول مراد دنیاست مقصد را شادی ب حصول مراد عقبی است سابق را شادی
بوصول مراد مولی است دین ظالمان گر خنجر از معاصی و آویندن بطاعات است و دین مقصدان بریدن از دنیا
و آزمیدن بعبقبت است و دین سابقان بتر از ادا و ندادند و تولا با دست قل الله شر ذهم فی خضمهم یا لعین
طریقت جان شریعت است چنانکه تو جان و تن خود را یکی میدانی زاد و منزل شریعت از نفس و مال برآمدن است
و بنوعی مقیم و رآمن ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و راه و منزل طریقت
از جان و دل برآمن و تقبل الله ثبته لا بد و زوده اعلائی و جدت برآمن و ان الی ربك المنتهی فردا
کار بر خلافت روزگار و روز خوابد و ظاهر باطن خواهی گشت و باطن ظاهر بالا بفرود بدل خواهد شد و فرو و بالا عوض
خواهد پذیرفت پیغمبر فرمود یحشر الظالمین فی النیر و الله یأخذ علی صوته الذلگناهی است که بمرگ مقرر شود و گناهی است
که بطول کشد و در گور مقرر شود و گناهی است که بعد از قبر مقرر شود و گناهی است که تا دوزخ نرسد و آتش دوزخ آرزو
نموزد هیچ سود ندارد و میرا از اینجا چندان نوری بود که آن نور نار دوزخ را فرو خور و آتش دوزخ با درویشان
چکار دارد و که او را از برای تکبیران و فرعون صفتان در وجود آورده اند ان الله ارشی الی الملت کبرین

بروز حشر نغانی ز باز پرس ترس تو بیکس و غریبی ترا که می پرسد
اما فقر کو و فقیر کما مولانا فیض الدین بر میو لا ناشمس الدین شکر عدم قوی و قدرت باین صفت گفتی الحمد لله علی
عدم الامکان و بپارسی فرمودی مبادا که آدمی را تا خن انگشت دراز شود که اگر ناخن خود را در زمین خوابد که
شکر باد بر مسلمان پاره کند
کجا خود شکر این نعمت گزارم که زویر مردم آزارم ندارم

محمد بن محمد معروف بقاضی حمید الدین ناگوری رحم از شاخ متقدمین هندوستان گزینست جامع بود میان علم
ظاهر و باطن از اصحاب خواجه قطب الدین است اگر چه مرید و خلیفه شهاب الدین سهروردی بود موصوف بود و بیسلاع
نیکیکس در زمان او اینقدر قوت غل در سلع نداشت که او داشت

چه خوش باشد آواز نرم حزین بگوش حریفان مست صبور
به از روی زریاست آواز خوش که این خط نفس است آن قوت روح

علماء عصر بر سر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا این سلسله را برپا داشت و در زمان توفیق
بر سر ایشان نیز محضر شده و شک نیست که حق آنست که سماع از برای اهل آن جائز و مباح است قاضی سادات
بسیارست بزبان عشق و ولوله سخن میکنند و سخنان بلند و بدل نزد یک بسیار میگوید در شسته از دنیا برفت طوابع
شعور از تصانیف و مشهورست در وی شرح اسرار حسنی میکنند در اخبار الاخیار گفته حقیقت آنست که احتقار از تصانیف
از ان کتاب حقیقت مآب که هر جامع موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت است متعسرست جمیع موج
او در مقامات و حرارت و حالت تشاکل و متضاد واقع شده بلکه چند ایراد می یابد که وقت کاتب حروف از اجاعه
آن قاصرست باری هر چه آمد نیکوست انتی بعده آنچه نماند از ان کتاب سپرده شرح اسم دوست

شیخ جلال الدین تبریزی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی است ذکر او در کتب شاخ چشت بسیارست
در زمان خواجه قطب الدین بدلی تشریف آورد شیخ الاسلام دهلوی بنجم الدین کبری او را بامری متمم کرده جانب
بگال روان ساخت وی گفته چون من درین شهر یعنی دهلوی آمدم زمره من بودم این باعث نفوذ ام تایشی شریف
و در مکتوبی بجانب شیخ بهار الدین زکریا نوشته من احب اخا ذاللسا لطف علی ابداء قبر او در مکه است

شیخ نظام الدین ابوالموید از مشاهیر بزرگان است در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجه قطب الدین بود
شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیده است جدا و را شمس العارفین میگفتند و شیخ جمال که مقبره او در کول است از
اولاد اوست وی گفته بخط بابای خود نوشته دیده ام آنگاه این دو مصراع گفت

بر عشق تو در تو نظر خواهم کرد جان در غم تو زیر و زیر خواهم کرد
بعده گفت ای مسلمانان دیگر این رباعی یاد نمی آید چکنم این سخن بر طریق گفت که در جمیع انحر کرد

آنگاه فاسم سقری آن دو مصراع را بیاورداد

پر در دلی منکاح در خواهم شد پر عشق سری ز گور بر خواهم کرد

جواب فرمود ما عقل الناس تارك الذنب الكبير الذي لا يعرضني اغنى الناس القانع بقله انما تارك
القناعة وفرمود ان الله يستقي من العبد ان يرفع اليه يديه ويرد بها خاتمتين وگفت اگر هست غم نیست
و اگر نیست غم نیست و فرمود روز نام را دی شب معراج مردان است و گفت کار گرم خود را بنویس هر مردمان و گلدان
و گفت چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد و فرمود آن نما که باشی در نماز نمازیت میانک باشی فرمود
جذبه من جذبات الحق خیر من عبادة الثقلين و گفت الصوفي يصف به كل شيء ولا يكد به شيء فرمود

دوشینه شبم دل حزینم گرفت

گفتم برودیده روم بر در تو

از دیشته یار نازنینم گرفت

اشکم بدوید و آستینم گرفت

نقل است که پیش او در باب اباحت و حرمت سماع که در آن اختلاف علمای است گفتند فرمود سبحان الله کی سوخت
و خاکستر شد و دیگری هنوز در اختلاف است و فرمود آفت در تدبیر است و سلامت در تسلیم و گفت العلماء اشرف
الناس و الفقراء اشرف الاشراف و گفته اند ذل الناس عن اشتغال بالاكل و اللباس و ی گفته اند ای غیبت
دنیا را بدو رخ اندازند تا اهل دنیا و دوستان خدا به بیند خاری دنیا را و گفت هر روز بر دنیا و خجارت اندیشه و کتب
باش بر دوستان من تا در تو نیک نبینند و شیرین باش بر طالبان خود که ذکر تو بسیار کنند و گفت معراج الفقراء
بیایه الفاقة شاه حبیب الله قنوجی خلیفه خانقاه و فرمود یه نیز هست اسلحه خود را در روز قیامت با خود بیاور

شیخ نظام الدین بدایونی خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر است نام او محمد بن احمد بن علی البخاری است و لقب او
سلطان المشایخ و نظام او لیاقتی از جوان و مقربان و گاه الهی است و یار هندوستان هم او در آثار برکات
او در دلی علم موفت و حدیث خواند و مقامات حریمی یاد گرفت و با جود و دهن رفت و شش بار پیش گنج شکر
تجوید کرد و شش باب عوارض نیز سندی نمود پرسید فرمان چیست ترک تعلم کنم و با او و او اهل مشغول شوم
فرمود ما کسی از تعلم منع نکنیم آن هم کن این هم کن تا غالب که آید در ویش را قدری علم باید ای و قیمت نظافت
مشترب شد و در دلی موضع غیاث پور که الآن خانقاه در آنجا است ساکن شد و قبول عظیم یافت و بواب مفتوح
بر روی مفتوح گشت و شب تنهادر جبهه بودی و درستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون روز شدی بر کرا
نظر بر حال ادا قادی تصور کردی که مگر مستی طایف است و از بس بیداری شب چشمهای مبارک که او سرخ بودی گویند
بیر خروان بیت در وصف او گفته است

توشیه می غالی ببر که بودی امشب

که هنوز چشم سست اثر خمار دارد

وی فرمود مردار واقع کتابی دادند در آن سطور بود تا توانی راحتی بدل میرسان که دل مومن محل ظهور بخت
و گفته در بازار قیامت هیچ کالا را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را متعلق همراه هدایای دیگران قدری
خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلق کاغذ پاره پیچید
نهادند آدم آن هدایا را برداشت گفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود این همین جا بگذارد که این سر
شریف خاص از برای چشم است آن متعلق تائب شد وقتی شخصی بر قعه نوشت که خط اول بغایت مغشوش بود و بدست
شیخ دانشمند را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بعد از پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع در آخر وقت که از عالم میرفت می گفت وقت نماز شده است
و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که باریک بگذاریم هر نماز را که میگذارد مات رح
فی شده شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیاء سلسله ارادت خود را بوی رسانیده وی گفته سماع علی الاطلاق
حلال نیست و علی الاطلاق حرام است از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود استماع کیست سماع صوتی است موزون
چرا حرام باشد آری سماع مزامیر حرام است او را از منصور علاج پرسیدند فرمود جنید مقتدای وقت بود رد و آورده
همه شد یعنی مرد و دست و لکن از شیخ عبدالقادر جیلانی نقل گفته که وی گفته کان ولیا مقربا عند الله ذلت
قد ماله و له یکن فی جهنم یا خذ من بیته گویم درین نقل ما را نظرست زیرا که جنید در وقت او بود و اما هیچ نگذرد
بلکه رد و نمود و شیخ الاسلام ابن تیمیة رحمه الله تعالی درین باب موافق نظام اولیا است و الله اعلم بحقیقه الحال
وی گفته تفضل سعادت را بگوید ما است همه بگوید باید کرد اگر از یکی نکشاید شاید بگوید دیگر اشاره شود فرمود
در وقتی که خواجہ من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد عقل داد عشق داد هر که در وی این سه صفت بود
شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید

شیخ نجیب الدین برادر و خلیفہ گنج شکر است سخت معامله داشت و بغایت متوکل بود هفتاد سال در شهر بود
و هیچ چیز از جنس او را نداشت با وجہ و خیال و فرزندان عیش و خوشی کردی تا بحدی که ندانستی که امروز کدام روز است
و این ماه کدام ماه است و این درم چه درم است شیخ نظام الدین اولیا پیش از آنکه بخدمت گنج شکر رسد در مجلسی
شد و دو بار عرض کرد که کیار سور که فاتحه و اخلاص بخوانید به نیت آنکه من تلاصی جائی شوم یکبار با غماض کرد و
گفت دوم تبسم نمود و فرمود تو قاضی شو چیز دیگر شورش و زنی بخدمت شیخ فرید الدین عرض کرد که مردمان چنین
میگویند که شما در مناجات یا رب میگویند جواب می شنوید بیک عیدی فرمود خیر بعد گفت لا ارجو

مقدمه الکون قبر و مقبره بنای منزل از غار است سلطان محمد عادل در سوال دلی است

سید جلال الدین بخاری بزرگ اورا سید جلال سیخ نیز گویند منزه شیخ الاسلام بنابر الدین زکریا است
و سید جلال الدین مقبره دوم جهانیان همان گشت از بخارا بکرا آمد و بسید بدر الدین بکری که از افاضه جهان
انجا بود وصلت کرد گویند در خواب از جانب جناب رسالت صلوات الله علیه بشهر شد تفریح و خوشتر سید مذکور رسید بدین
نیز باین دولت بشارت یافت و دیگر گوشه خود را بوی عقد نیز پیوست و از انجا بوقت حد و نزاع اخوان بخارا
اچیز تشریف آورد و او را اولاد صوری و معنوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بر روی او مفتوح شد قبر او هم در
اچیز است این چنین است و را خبلا لا یخار و تاریخ فرشته نوشته او سید صبح الفیت و نسب او بامام علی باد و چندی
میر سید جلال بخاری ابن حمید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبدالمدین بن علی اشقر بن جعفر بن امام علی است
گویند از بخارا بملتان آمده در خانقاه شیخ فرید الدین گنج شکر فرو آمد همان روز شیخ بنابر الدین زکریا از انجا بخرقه
خلافت یافته بسکونت یلده اچیز نامور شد مقبره او در انجا است انتی حاصله و در ترجمه دهم جهانیان نوشته است که چون
سید جلال رخصت یافته باچه آمد و بوقت نامی شریعت نبوی متابل شد او را سه پسر تو که گشت یکی سید احمد کبیر
سید بهاء الدین سوم سید محمد و از سید احمد کبیر که سباده نشین پدر خود بوده و دو فرزند سعادت یافت بود و از یکی محمد
جهانیان سید جلال الدین بخاری دوم سید صدر الدین را جو قتال انتی حجر مطهر از اولاد محمد و دهم جهانیان است
بچهارده واسطه انجناب و بشانزده واسطه سید جلال سیخ میرسد چنانکه از رساله زیدیه و جزآن و انجمن شفا السلام
شیخ صدر الدین بن شیخ الاسلام زکریا بعد از پدر برسد ارشاد و تربیت نشست میر سینی سادات مریدان
کنوز الدقائق و ملفوظات اوست که خواجہ ضیاء الدین نام یکی از مریدان او جمع کرده است و در آن و بنای ایام بر مریدان
در عریذی و فارسی آورده وی گفته در کلام قدسی است حکایتی عن الله تعالی لا اله الا الله من است هر که در آید و حصن
رسته گردد از عذاب من یکی حصن است و دیگر حصارت حصارت است که گرد گیرد و گرد گیرد و فاما گاه گاه دارد و گاه ندارد
و حصرت است که گرد گیرد و گاه دارد و بعد گفته در آمدن در حصن بر سه نوع است ظاهر و باطن و حقیقت ظاهر که خوف
و رعایا بجز از خدا زایل گرداند که اگر همه عالم خشم شوند یا دوست گردانند بغیر یکدیگر هیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتوانند رسانند
و ان ینسب الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یورد فی بخی فلا زاد لفصله باطن آنکه تحقیق گردد که هر چه
پیش از مرگ از نگارنی درین سرای فانی رسد جاودانی نیست و رقم قلم عدم برورفته کل علیها فان و ثباتی ندارد
پس هستی نیستی آن التفات ننماید بلکه در باطن آن در آمده باشد حقیقتی است که آرزوی هر هستی و عدم و بی

در دل نیارد و جز بحق قرار گیرد فی مقعد صدق عند ملک مقتدر چون انجا رسد بشت خود در سبزه او گردد
و در رخ ازوی گریزان باشد انتی و نعم ما قیل سه

توبه بنگی چو که ایان بشر طمرد مکن ۵
که خواجه خود روش بنده پروری داند
شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین موصوف مست در قنای صوفیه که یکی از مریدان ایشان تصنیف
کرد و ست ذکر او بسیار میکنند و در مجمع الاخبار طغیانات او ایزاد نموده در انجاهی نویسد که مجموع آدمی عبارتست
از دو چیز صورت و صفت و حکم صفت راست نه صورت را ان الله لا یبصر الی صور کبر و احکام و لکن بنظر الی
قلوب و کما انما طو صفت بر سبیل تحقیق جز در آراخت صورت نبند چه انجا حقائق اشیا ظاهر گردد و این صورت
متلاشی شود و هر کس در صورتی که ملائم صفت او باشد حشر کنند چنانچه بلعم بر اچندان طاعت در صورت سگی
بر انگیزند و مثله امثل الکلب و همچنین صاحب ظلم و تعدی خویشتن را در صورت گرگ بیند و صاحب کبر در صورت
پلنگ و صاحب بغل و حرص در صورت خوک فکشفنا عنک غطاک فکشفنا عنک غطاک فکشفنا عنک غطاک فکشفنا عنک غطاک
که مردان این اوصاف ز سیمه ترکیب نمایند و سباعت اولئک کالانعام بل هم اضل
و ترکیب نفس حاصل نشود مگر بالتقوا و استعانت در حضرت عزت و ما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما
رحم ربی ان ربی غفور رحیم و تافضل و رحمت او دستگیری کند ترکیب حاصل نگردد و لولا فضل الله علیکم
و رحمت ما زکی منکم من احد ابداء علامت ظهور این فضل و رحمت است که او را بیعوب نفس خودش بینا
کنند و پرتوی از انوار عظمت الهی که همه کمونات در جنب آن متلاشیست بر درونه او تابانند و دنیا و بزرگیهای آن
در نظر او خاک بود و اهل آنرا در دل او سنگی نماند چون ای خالت بر درونه مستولی گشت هر آینه از اوصاف جمعی
که از باب دنیا بران گرفتارند او را نفرت آید و خواهد که بجای آن اوصاف و اخلاق ملکی رونماید چنانچه بجای ظلم و
غضب و کبر و بغل و حرص همه غفور و حلم و تواضع و سخاوت و ایثار پدید آید و بهنوز این معامله طالبان عقبی راست
کار طالبان حق بالاتر از اینست فخلقوا باخلاقی الله مرا ایشا از اسلام سبت فهم هر کس بدان نرسد سه
نمودیت ممر را که گیرم بحر تودوست
شهر طیت ممر را که نخواهم بحر تو هیچ
مولانا طاهر الدین لنگ پرسید که حکمت دینست خضعت و استنشا ق چیست فرمود آب را سه صفت باید تا مطهر افتد
و عذیر بنایت شود لون و طعم و روح بدین آب در دست معلوم گردد و طعم بمفیده تحقیق شود و بوی بامتنشاق
بقیه فرمود مولانا از علوم عالی مالی است اما از علوم عالی خالی است

مولانا بدرالدین سنّتی دهلوی خادم و خلیفه و داماد شیخ گنج شکرست از مشایخ زمان خود بود و در زهد و ورع و فقر و عشق نظیر نداشت و بر اسرار استسبی با سرار الاولیاء و روی لغویات گنج شکر اجماع کرده و در علم تصنیف کتابی نظم نموده و غایت تجر و فصاحت را در انجا کار فرموده مدفن وی در صحن مسجد قدیم اجداد بن بست که بیشتر احوال در انجا مشغول بودی رحمہ اللہ تعالیٰ

شیخ جمال الدین احمد البانی سی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابو حنیفہ کوفی است از اعظم خلفای گنج شکرست جامع کلمات ظاہر و باطن بود شیخ در حق او فرموده جمال جمال است و گاهی فرمودی جمال بخوام که گرد سر تو گردم و هر که را شیخ خلافت دادی بروی فرستادی اگر او قبول کردی خلافت او درست شدی و اگر رد کردی باز شیخ او را قبول نکردی و فرمودی پاره کرده جمال را فرید تواند و وقت روزی شخصی از بانیسی بجز است گنج شکر آمد از او پرسید که جمال با چگونه است عرض کرد مخدوم از آن روز که بختی موت پیدا کرده است مواضع و اسباب شغل غفلت بجای ترک داده است و اگر سنگیها و بلاهای سخت میکشد شیخ خوشحال شد و فرمود ای احمد لغوش بیا شد گویند که او از آن روز که این حدیث شنیده بود القبر و صفة من یرکض الجنة او حفره من جف الذیوان بغایت تملت بودی و از سبب این وعید میقرار چون بخوار رحمت حق پیوست خواستند که بر بالای قبر او گنبد بنا کنند کاویدین گفتند چون نزدیک بگذریدند غریب بجانب قبله پیدا شد که از انجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از انجا دور شدند و همچنان پوشیدند و آنرا بر بستند وی رح بعضی رسائل و اشعار دارد از انجمل رسائل ملهمات معروفست قبر او در بانیسی است بسه کس از اولاد خود در یک جا خفته است او را در خواب دیدند و از احوال او پرسیدند فرمود که چون مراد رگو کردند و فرشته دیگر در پی آمدند و فرمان رسانیدند که ما او را بر و رکعت نماز که متصل سنت نماز شام بقدرت سوره بروج و طارق بعد از فاتحه میگذازد و بآیت الکرسی که بعد از فرائض بخواند بخشیدیم رح

مولانا کمال الدین زاهد و مشرق الافوار در علم حدیث بکمال اسطه تا مصنف دارد و از وی شیخ نظام الدین اولیا سماع کرده و برای وی اجازت نامه بخط خود نوشته نسخ آن در سیاه اولیاء است سلطان غیاث الدین ملقب بپیرا گفت از ابر کمال علم و دیانت و صیانت شما اعتقاد تمام است اگر با ما موافقت کنید و نصیب امامت نماز قبول نمائید محض کرم باشد و ما را بر قبول نماز خود و توفیق تمام حاصل شود مولانا فرمود که در نماز چیزی دیگر ندارم دست اکنون پادشاه چه میخواهد که اینهم از ما برو و سلطان ساکت شد رحمہ اللہ تعالیٰ

شیخ ضیاء الدین روحی از مشایخ کبار است خلیفه سهروردی است و پیر سلطان قطب الدین وی گفته

مرا بری بود او را در سماع حالی و ذوقی بود و بعد نقل او در خواب دیدم که در بیست مقام رقیع یافته ست اما منعم
 نشسته تنبلیت آن مقام کردم و پیرسیدم چرا منعم نشسته گفت این همه یا فتم الما لذلّی و حال که در سماع بود نمی یابم
 مولانا نور تبرک قاضی صنایع و طبقات ناصری ذکر او را بزرگی دیگر آورده ست که از انجا نقیض حال از تشنّج مذاب
 لازم آید اما در فوائد الغوائد مذکور است که شیخ نظام الدین اولیا فرموده که بعضی از علماء در باب و چیزی فرموده اند اما
 وی از آب آسمان پاکیزه تر بود و با علمای شهر بعضی تمام داشت اسبب نکد ایشان را لاکوده دنیا دیدی و اورنجی گیر
 بود اما دست بکسی نداد هر چه گفتی بقوت علم گفتی و بقوت مجاهده شیخ گنج شکر در تذکیر او حاضر شده

خواجہ علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی ست صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت شیخ نظام الدین اولیا فرمود
 وی هیچ بدستی بهمن پنج وقت نماز گزار دی و بس اصادق بود جمله مشایخ و علما و خلق دیگر بد و تبرک میکرد و پاک
 اوجی بوسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هر که او را دیدی تحقیق دانستی که مر خداست هم در بایون بود و در
 بایون بزرگان بسیار بودند چنانکه امر و زارش بسیار اند و اهل بدعت و شرک بیش از شمار

خواجہ حسن افغان مرید شیخ الاسلام زکریاست و قوی دی در کوی میگشت در مسجدی رسید موزن تکبیر گفت
 امام پیش رفت خلی خلی بجماعت پیوست خواجہ نیز درآمد و اقتدا کرد چون نماز تمام شد و خلق بازگشت وی نزدیک
 امام رفت و گفت ای خواجہ تو در نماز شروع کردی و من تو پیوستم تو از اینجا بدلی رفتی و بر دها خدی و بازگشتی
 و این برده به تبیان بردی و از انجا بلتان آمدی من دنبال تو گشته شده میگشتم آخرین چه نماز ست شیخ و منی کرایا
 فرموده اگر فردا اگر بیدار گاه ما چه آوردی من گویم حسن افغان را آورده ام وی می بود و پنج خوانده اما
 در میان طریا اگر آتی می بود از این شناخت و اگر گفتند از کجا میشناسی که این آیه قرآن ست گفت نور یک درین سطحی بنمید دیگر سطر است
 شیخ محمد تقی الدین نظام اولیا گفته مری صاحب حال دائم الاستغراق بود او را خبر چیزی نبود و قوی مردی
 بروی کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت و متحیر ماند خادم دست
 که نام خود فراموش کرده ست گفت نام شیخ خدمت بعده نام خود پران نوشت روزی در مسجد جمعه رفته بود بر در مسجد
 و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده ست گفت پای راست شیخ این ست بعده پا
 در مسجد نهاد و گویم این حکایت را عالم استغراقی ستسم چنان کهن که ندانم زنجیری + در عالم خیال که آمد که ام رفت +
 شیخ بر مان الدین بنفی در فوائد الغوائد گفته دانشمندی کامل حال بود اگر شاگردی بنمید و بیامد تا چیزی
 بخواند او گفتی که اول بر منی سه شرط کهن تا چیزی ترا بیا موزم از ان سه شرط اول این ست که طعام کیوت نخوری

تا و عای علم غالی نماند دوم آنست که نماند کنی اگر یک روز نماند کنی دوم روز ترا سبق گویم سوم آنست که چون مرا
 در راه پیش آئی جلد همین سلام کنی و بگنجدی دست و پا افتادن و زیاده تعظیم کردن در میان راه کنی
 شمس الملک از صد و رافضل روزگار بود و در زمان خود بعلوم فضل ممتاز نظام اولیا مقامات حریری از و
 یاد گرفته و بروی تلمذ کرده و گفته چون من سبق نماند میکردم و روز دیگر پیش او میرستم میفرموده
 آخر کم از آن که گاه گاه است آئے و بمانکنی بگفته

تلق زمر که از شعرا وقت بود برائے او گفته است

صدر اکنون بکام دل و ستان شدی مستوفی حاکم هند و ستان شدی

قاضی قاضی التانی در بایون بود وقتی در خواب دید حضرت رسالت را صلعم در سواد بایون گوی که در موضعی هست
 وضو میسازد چون بیدار شد بر فورانجا رفت زمین تر شده دیگر گفت گور من همین جا بجا وید بعب از نوشت
 همدان مقام دفن کردند کشتی که عشق دارد گذاردت بنیان بچنانچه گزینائی بجزار خواسته آمد
 شیخ صوفی بدین تار که عظیم بود تا بجا که ستر عورت هم نداشت

تنم ز بند لباس تکلف آزاد است برهنگی بمرم خاعت خدا داد است

سلطان المشایخ فرموده اگر یکی سجدی را که بدان قوام بن باشد و خرده جامه را که بدان عورت پوشد تا کل
 شود هم معاقب گردد و از آنها بود که ازینها هم دور بود این چنین است در فرامان العواد می معاصر گنج شکرست
 روی دشنمندی را پرسید که در بهشت نماز خواهد بود گفت نه آنجا خوردن و متع کردن بیش نباشد به عبادت
 که هست در دنیا است وی چون شنید که در بهشت نماز خواهد بود گفت مرا آن بهشت چه کار آید که در آن نماز باشد
 قلندرانه حدیثی است زاهدان معذور تو غره بهشتی که جایی بریدن نیست

در خیر الحاکم گفته ذوق طاعت بسیار داشت در مسجد بودی پیش محراب شب و روز همین نماز گذاردی دیگر هیچ
 نکردی انتی گویند و آنوقت که او مشغول شدی حالی پیدا گشتی که سر جداست جدا پای جدا کردیدی حکاه
 نظام الاولایا روح گویم این حالت محتاج بیان و بر بیان هست شاید در نظر خلق همچنان آمدی و ابدی علم نه
 بهستی تو امیدت نیستی ما را که گفته اند اگر هیچ نیست اند بهست

قاضی منهلج جرجانی صاحب طبقات ناصری دشنمندی بزرگ بود از اهل وجد و سماع نظام اولیا گفته من در
 تذکیر او رفتی روزی در تذکیر او بودم این رباعی بگفت

لب برب لعل دلبران خوش کردن آهنگ سبز لعل شوش کردن
امروز خوش مت لیک فردا خوش نیست خود را چو خسی طعمه آتش کردن

من چون این رباعی شنیدم بخود گونگشتم ساعتی بایست تا بخود آدم
شیخ احمد بدایونی نظام اولیا گفته امی بود همه روز در تحقیق مسائل شرعی مشغول می بود چون از دنیا علت
کردشی او را در خواب دیدم همچنان بر یکم معبود از من مسائل و احکام می پرسید گفتم اینکه تومی پرسی در حالت
حیات کار آید آخرت تو مرده گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی
مولانا احمد حافظ مرده ای بود و دانشمند نظام اولیا فرموده وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ شکر گنج بود در
حدود قصبه سهری او را بمن ملاقات واقع شد گفت چون بروضه متبرکه شیخ برسی سلام من برسانی و بگوئی که
من دنیای منی طلبم طالبان آن بسیار اند و عقبی نیز همین حکم دارد همین میخواهم که قوفی مسلما و الحقنی بالصالحین
شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی هم نامش محمود دست و هم کامش محمود خلیفه نظام الدین اولیا است و صاحب
سرود ارت احوال او بنایت اتباع شیخ داشت و طریقه او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود وی از مجلسی که در آن مریدان
شیخ او سرود می شنیدند برخاست تا بر آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلافت سنت است گفتند از مشرب
پیر خود برگشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث باید بعضی از غرض گویان این سخن بخدمت شیخ رسانیدند
که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق و معامله او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید در لایزال
می نویسد که در مجلس نظام اولیا و مزامیر نبودی و تصفیق نکردندی بلکه یاران را از آن منع کردی و میگفت که
غوب نمیکند انتی چراغ دهلوی گفته غم ایمان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز میگفت چرا نم که خلق
بی نشا بده بگونه میزنند در خیر الجالس گفته عزیز می او را پرسید حالی که در ویشان راجی باشد از کجاست و چگونه
گفت حال نتیجه صحت اعمال است و عمل در گونه ست یکی از جراح و آن معلوم نیست دیگر محل قلب و آنرا من متوجه نمیشود
و المراقبة ان نلازم قلبك العلم بان الله ناظر اليك وی گفته اگر در زوایا شب گرسنه خفته باشد آخر شب
بیدار شود و مشغول گردد و تعلق باطن او به هیچ چیز نباشد نزول انوار بر او حاصل شده باشد همین زمان کسی برود
و ترک ملائق کند و مجاهده اختیار نکند این حال پیدا شود درین شب نیست و فرمود نظر بزدل داشته و دل طرف حق
متوجه شمرده و به مشغول گردانیده و غیر حق را از دل نفی کرده باندیشست تا چا پیدا شود فرمود استین که در ویشان
که تاه کنند آنست که معنی چون در مسوک در آمد این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوق دست فزاد نکند

و اگر قفسی نگیرد و اما اگر دست را قلم کند از چندین عبادت محروم ماند چنانچه وضو غسل و مصافحه با برادر سلمان پس
چکند آنچه نزدیک دست است یعنی استینا کوتاه کند تا او را نذر شود بریدن دست و همچنین کوتاه کردن این
جاسه موسی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایستی سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سر تراشی
اما اگر قفسی نگذارد از جلیب نیز با نماند پس چه کند از سر موسی برخیزد آنکه موسی سر تراشید گویی سر خود را برید چنانکه از سر برید
هیچ کاری نیاید باید که از سر تراشیده نیز همچنان نامشروعی در وجود نیاید پرسیدند مراد از جاهد افینا چیست
فرمود میگفتم در بیان آن تقریری برگزیده که فهم ستیمان بدان رسید فرمود فرد تو را ایم تقریری آسان برگزید
و گفت فیما ای کاجلانی فی الله ای کاجل الله در کلمه فی شیت اتصال است که در کلمه لام شیت فی برای ظرف است
و در ظرف منظور وقت و مشهود را این آیه خوانند انما الصدقات للفقراء الی قوله فی الزکات فرمود این را
بجمله فی گفت و در دیگران بکلمه لام زیرا که در کتاب شدتی است که در آن نیست این بیان علم و نحو و معنی و بیان بود
اما بیان شایع آنست که مجاهده کننده از سه حال خالی نیست یا از ترس و فرغ یا با سید بهشت خواهد که دریا خاص از برای
ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده مد باشد و این فی اند باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجا آورد و شود
و جاهد و فی الله حق مجاهده فرمود قدر مطلوب نمیدانند از آن مجاهده اختیار نمی کنند فرمود قبول اعمال موقوف
بر جذب یعنی هر عملی که میکنند تا جذب در نیامده است قبول نیست چون جذب نامزد و حال او باشد هر عملی که کند قبول باشد و
آن جذب را وقت معین نیست یا در صبا باشد یا در جو است یا در شیخوخت اما جذب را مراتب است
جذب عوام توفیق یافتن است در اعمال جذب خواص توجع قلب است بسوی حق انقطاع عما سواه از جمله فضلا و غیره که در
حلقه ارادت وی بودند یکی مولانا منظر که است دیگر حمید شاعر قلندر جامع کتاب خیر المجالست که در مجلس ختم کرد
و احوال و حکایات را ساده نوشته و بتفصیل نوشته روح

شیخ حسام الدین لمثانی خلیفه نظام اولیاست طریقه او طریقه سلف بود گویند در شریعت هدایه و بزود است
و در طریقت قوت القلوب و احیاء العلوم بر ذکر داشت روزی در راهی میگذشت مصطفی از کفتم مبارک او بیفتاد
آواز ازین حال خبر بود چون قدسی راه رفت شخصی از عقب او آواز داد و چند بار شیخ شمع گفت چون او خود را شیخ
نمیدانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دید و بوی رسید و گفت شما را چند کت آواز دادیم که
شیخ مصطفی خودستان شما شنید میگفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملای قیصرم وی در گجرات رفت و هجرت
حق پیوست و در پیش که شهر قدیم گجرات است مدفون شد وی گفته درویش را هر دری نباید بود هر دری و دفع است

جمودی و آن درویشانند که بر درها میگردند و چیزی میخواهند و معنوی آن درویشانند که در کج خانه نشین و مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زهد و عمارت چیزی خواهد رسید بر دری صوری به از هر دری معنوی است زیرا که هر دری صوری چنانکه هست مینماید اما هر دری معنوی ظاهر خود را بطریق مشغولان حق مینماید و باطن در بر میگردد

مولانا فخر الدین ز رادی خلیفه نظام اولیاست بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر دین و صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر در صحرایا و بیابانها خدا را عبادت کردی و صوم دائم داشتی زیارت خانه کعبه رفت و از آنجا بعد از ثبوت و علم حدیث بحث کرد و بعد از آن بشوق دلی که وطن قدیم او بود باز گشت و در کشتی نشست آن کشتی فرق شد و مولانا بدرجه شهادت رسید سلطان محمد تغلق میخواست که ملک ترکستان و خراسان را ضبط کند و آل جنگیز را از آن دایر براند مولانا را گفت شما دین کار با ما موافقت خواهید کرد مولانا گفت انشاء الله تعالی سلطان گفت این کلمه شکست مولانا گفت درستی قبل همچنین آید سلطان ازین سخن بر خود پیچید و گفت شما را نصیحت بکنید تا بران کار بکنیم فرمود که غضب فرو خورید گفت کدام غضب فرمود سببی سلطان ازین حرف بیشتر در غضب شد و رخصت کرد

مولانا علاء الدین بنی خلیفه نظام اولیاست روشنی پاکیزه داشت و صفای تمام پیش مولانا فخر الدین شافعی کشیخ الاسلام بود و بدو کثافت میخواند مولانا شمس الدین عجمی و علمای او و سامع بودند زنی علما داشت اما باوصاف تقوی و موصوف بود در آخر عمر فرائد القواد را که ملفوظات کشیخ است بخط خود نوشت و بیشتر حال بر خود میداشت و مطالعه میکرد و از و پرسیدند که چندان کتب معتبر از هر علم که پیش شماست هیچ در آن رفتنی نمی نمایند مگر درین کتاب گفت جهانی از کتب سلوک و جز آن پرست اما ملفوظات روح افزای محمد و من کجایا هم مرا نسیم تو باید صبا کجاست که نیست کجاست زلف تو مشک خطا کجاست که نیست

شیش برهان الدین غریب صاحب شوق و ذوق بود و در سماع غلوی تمام داشت فضیلائی زمانه مثل امیر خسرو و امیر حسن و خوش طبعان دیگر اسیر محبت او بودند کشیخ نصیر الدین در وقتی که در شهری بود بخانه او می بود بعد از نقل کشیخ یعنی نظام اولیا چند سال در حیات بود دست بیعت بخلق میداد چون در دیو گیر رفت بر محبت حق پیوست قبر او هانجامست و این برهان پور که شهری مشهور است بنام کشیخ آبادان است

خواججه محمد بن بدرالدین حق از اولاد و ختر می کشیخ شکرست جامع علوم و حاوی فنون بود در علم کتبی داشت و در علم موسیقی آیتی بود و کمال ذوق و شوق و طاعت و عبادت موصوف بود و می باز ملفوظات

شیخ کتابی جمع کردست و آنجا پس نام روزی مجلسی بود هر چند قوالان پیروی میکنند در حاضران دقیق در رسیدن
دی و نظام پانی پتی برخاستند و غزلی آواز کردند چون بدین بیت رسیدند

هر بخردی که بینی اشب از من همه در گذار تا روز

در جلا اثر کرد و ذوقی پیدا آمد

مولانا شمس الدین عجمی خلیفه نظام اولیاست او را شرح مشارق ست در وی نقل کرده سائنس و دب
نبی فقط چراغ دلی در مع او گفته

سألت العلیم من أحیاك حقاً فقال العلیم من اللدین عجمی

سلطان تعلیق او را طلبید و گفت مثل تو دیشمندی اینجا چگونه بود و در تهمناهای آن دیار تشنه و خلق
خدا را با سلام دعوت کن مولانا از پیش او برای تنبیه اسباب سفر برآمد و گفت من شیخ را بجا بیاورم که مرا
می طلبند فردا می آن برسینه او دخیل برآمد بسیار افتاد و ازین عالم جلت کرد و رحمة الله تعالی

قاضی عجمی الدین کاشانی خلیفه نظام اولیاست شیخ کاغذ خلافت او بدست خود نوشت که میباید که تارک دنیا
باشی و بسوی دنیا و ارباب دنیا مایل نشوی و ده قبول کنی و صلوات بادشاهان گیری و اگر مسافران بر تو برسند و بر تو
چیزی بنشیند این حال را نعمتی شمری از نعمتهای الهی فان فعلت ما امرتک به و ظنی بک ان تفعل لکن لک
فانت خلیفک وان لم تفعل فالله خلیفک

امیر خسرو دهلوی وی سلطان الشعراء و دربان الفضلاء است در وادی سخن یگانه عالم است و نقاد و نویسنده و در
اخبار و اخبار گفته وی در سخن عالمی است از عوالم خداوندی که پایان ندارد اینجا و ارامن و معانی در اطراف سخن
و انواع آن دست دایره مجلس از شعرا می مقدمین و متاخرین نداده و در طرز سخن بر فرموده شیخ خود نظام اولیاست
رفته است که سخن بر طرز اصفا نمایان گوید و با وجود و فو غواضل موصوف بود بعضی تصوف و احوال شیخ و اگر چه
تعلق با و شاهان داشت و با ملوک و امراء بعنوان خوش طبع و ظرافت مخالف بود اما توجه دل او به آنان نداشت
بود همچنین را از برکات آثارش توان دانست چه در دلهای اهل معصیت برکت کمره توان یافت و آثار ایشان را
قبول دلهای جذب خواطر نبود و شیخ را بوی نهایت شفقت و عنایت بود و بیچایس این نزد شیخ آن قریب محرمی
که اخیرتر و داشت نبود هر شب بعد از نماز تفتن در خلوت خاص شیخ رفتی و از هر باب سخن کردی و از ایران
هر که درخواست بودی عرضه کردی و در وقت تحبذ هفت باره قرآن خواندی و گفته سلطان المشایخ

این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نه آیم و وقتی بر زبان خواجہ رفت دعای من بگو که بقای تو
موقوف است بر بقای من باید که ترا پہلوی من دفن کنند و خواجہ باینده مہم خدا کرد دست کہ ہر گاہ در بہشت خرام
بنوا بر ابر خود در بہشت برد انشاء اللہ تعالی بنده را خواجہ ترک اند خطاب کرد دست وقتی کہ شیخ بر افاض ہضون
سیخرا میدوی حاضر بود ہمراہ تعلق شاہ رفتہ بود چون ازان سفر باز آمد گریہا کرد و دیوانگی نمود و گفت کہ من
از برای خود میگم کہ اگر بعد از شیخ چندان بقا نخواہد بود شش ماہ زینست و دہم شوال شلہ از دنیا رفت
این چہ بیت بی اختیار از کلام او در قیافہ شیعہ آید اگر چہ ملائم وضع این کتاب نبود

نہست آن دولت کہ بوسم پای ولایت ملی	پای آن بوسم کہ در کوی تو گاہے بہ گذرد
بہ خوشتر گر ترا پسند خضر و را چرا کشتہ	سرت گردم چہ خواہی گفت تا من ہم ہمان گویم
ملاستہ ہجر این نیست آشنایان را	کہ آشنائی و بیگانہ وار میگذرے
کشتی کہ عشق دار دنگزار دست بدینسان	بجنازہ گریاہے بزار خواہے آمد
دل بہمت زلف و دناستہم اینقدر	کز وی چنین دراز شود گفتگوے دل
ترین غم کہ بکس نمی توان گفت	شبہاست کہ عکس رخویشم

امیر حسن بن علاء سنجری مولود و منشادوی دہلی ست اورا در میان فضلای عصر غزنی و مکانی دیگر بود و در میان
مردان شیخ نظام اولیا بقرب و عنایت شیخ امتیازی داشت و در حسن معاشرت و صفای سرپرست و سایر صفات
حمیدہ یگانہ عصر بود و باوصاف تقصوف موصوف اورا نسبت بہیر خسر و تقدیم گوئے ست اگر چہ ہر دو مصاحب
و معاصر یکدیگر بودند کتابی دارد مسمی بالفوائد الفواد در انجا ملفوظات شیخ را جمع کردہ گویند میر خسر و گفتی کا شکے
تمام تصنیفات من بنام حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی ست کہ میر خسر نسبت
بہ پیر خود بود و فوائد الفواد نویسد کہ روزی بہا بوس خواجہ رفتم بیحادث بہرام و ہمیز نشستہ بود نزد یک
نزدبان بن شستم ہر بار یک طبق در را باد میزد بستہ میشد بنده آن در را حکم یکدست بگرفت تا بایستہ سامعی شد
در بندہ نظر کرد و دید کہ در گرفتہ مانده ام فرمود چرا اینکداری بندہ گفتم من این در گرفتہ ام تبسم فرمود و گفت این
در گرفتہ حکم گرفتہ در را بایا مینویسد کہ روزی میر حسن بخد متہ شیخ عرضہ داشت کہ کہ لغت رویت کہ مونسان را
وعدہ ست بعد از حصول آن از لغتہای دیگر چہ بیند بلفظ مبارک را نہ کہ محنت کوتاہ نظری باشد کہ بعد ازان
بچیز دیگر نظر کن انتہی وی در مدت حیات خود مجردانہ زینست و در آخر عمر در دیو گیر رفت و ہماں جامہ فن یافت

در شمع انجم چند پی از اشعار او نوشته شده از انجاست این سه بیت سه

رسواری و نواز سر کوئی تو زاهدان بر سر سبوی باد بجای عمامها

تو آفتابی و من صبح میتوان دانت که بیتو من نتوانم نفس بر آوردن

حسن دعای تو گر مستجاب نیست مرغ ترا زبان دگر و دل دگر دعا بکشد

خواجه ضیا بخششی در بدایون بود در زوایه غول بکار خود مشغول تصانیف بسیار دارد از انجمله سلک السلوک او
بنایت کتاب شیرین و رنگین است بزبانی لطیف مشتمل بر حکایات مشایخ و کلمات ایشان قطعات بسیار گفته و نمیکو
گفته چنانکه گیدرس

نخشی خیز بازمانه بساز ورنه خود را نشانه ساختن است

عاقلان زمانه میگویند عاقلی بازمانه ساختن است

اتوجه طاعت از حال او آنست که وی از محبت خلق بر کرانه بود و با اعتقاد و انکار کسی کار نداشت معاصره
نظام اولیاء است گویند مرید شیخ فریدست که نبیره و خلیفه شیخ حمید الدین ناگوری است و اندک علم در دین از دنیا
برفت در سلک السلوک گفته روزی خواجه کنیز کی خرید چون شب شد گفت ای کنیز که جامه خواب من است کن
تا بخشم وی گفت یا مولی الله مولی قال نعم قالت ای قل مولی الله قال لا قالت الا تستحیی ان ترقد
و مولی لا یقظان و هم در وی منوید قیل لای ذی ذی جهرای الدواب جمع قال الانسان وضع بین یدیه مضام
الموت والعقر والنار والله تعالی راضیه والانبیاء سائقه والکعبة قانده و هو جوج وی گفته این را بستی
که اگر یکی طاعت نکند بهتر از آنکه دعوی طاعت کند در کشورش رعیت مدعا علیه رحیم کنند و در عالم طریقت دعوی را
در زمان فرستند و هم وی گفته پیش ازین مردمان بودند که از شنیدن گناه و دیگران ایشان را تب آدمی و ترا
از سبب گناه خود هم باطن گرم نمیشد و بعد از تصفیه بیمار شد طبیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما العلة
جوابی ارکه الوجود فاذا زال زالت العلة و حجر واسع که همان وسیع و چشم هست او تنگ ترا از چشم من بودی
گفت اگر گناه را بوی بودی هیچکس به بوی من نتوانستی نشستن عزیزم کیسکه او دو بار از راه بول بیرون آمد و شد
او را با جاده چکار بیچاره چند از زاهدین و حامسون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف تراب من
تراب من من غفلت عاجز من جلیج حقیر من متحیر الحاکم گریان گرفته در معرکه شجاعان آورده اند نام جانی
میکشد و نمی جانی اگر متخواهی این راه بمنزل رسانای زنها خود را در میان نیمنی طائفه که از طاعت تو نگرند و نه

چون است پیش ازین که قومی و جوان بودیم هر چه از درگاه عزت فخری طلبیدیم نزد می یافتیم اکنون که پیر ضعیف
 شدیم چون حاجت بر عایش شود کار بد رنگ میکشد بنده عرض کرد خواه را روشن است که چون مرحوم علیها السلام
 را حضرت عیسی متولد شده بود میوه زرستانی در تابستان و بالعکس بی محنت در محراب حاضر می یافت چون عیسی متولد
 شد مریم متطرش شد که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد و هزی الیک جلیج الخلة تساقط عليك رطباً
 جزیباً و شاهنامی خمارا بسوی خود بجلبان تابرتو خرامی تربریز دران حال و درین حال اینقدر تفاوت است
 خواه این جواب را از بنده قبول کرد و پسندید

شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری وی از مشاییر مشایخ هندوستان است چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او
 کند او را تصانیف عالی است از جمله آنها کتب ثبات مشهوره لطیف ترین تصانیف اوست بسیاری از آداب
 طریقت و اسرار حقیقت در اینجا اندراج یافته در یکی از آنها گفته فی المثل اگر بر دو عالم را بر در تو آرد و گویند
 هر شرفی که خواسته بکن هوشیار باشد تا از آنچه فوق دنیا و آخرت مستحجوب نگردد و قاطع طریق نشود
 بلکه همان گوید که آن عارف گفته است

دنیاست بلا خانه و عقبی هوس آباد
 ما حاصل این هر دو بیک جوانستیم

شیخ حسین بنی در او اهل حال در حضرت در ملی تعلیم و تعلم اشتغال داشته اند از جانب الهی که باعث شد
 سلوک طریقه فقر است سفر حجاز کرد و زیارت سید کونینج المشرقی شد و باطن اعلی جمیع فرمود او را این که
 متضمن اسرار توحید و باعث باختیار تجرید ربانی لطیف و بیانی عجیب یعنی از ان در اختیار را بخوار کند و مست
 وریکی از ان گفته وصیت کاتب همین است که ما شغلاک عن الحق فهو طاعونك و همین نوشته بدوستان میبیم
 و بخدای سپارم که ان خیر الزاد التقوی و کفی بالله حسیدا و در جای دیگر نوشته هر زمان که در یاد او گذرد
 اسلام دانی و زمانی که از غفلت یا بی کفر شماری اعتبارا که اعتقاد انقدر از برای انضم منضم در تحریر آمده
 اصل کار با توبه است و مقامات توبه را نمانیت نیست و التوبة للمقامات کلاص للبناء فخری کار خلیه بنده ما را و
 ترا همین هم است که چشم و گوش و دست و زبان از بصیرت و خلایق پاکداریم و شب و روز درین تجرب بشویم کلام تو
 زبان پاک ماند یا نه چنین از جوارح چه پاک ماند و چه پلید شد هر چه پلید شده باشد از ان توبه و تجدید ایمان بسوی خدا
 باز گردد چون تو درین غم مشغول و درین اندوه و اندیشه باشی عبادت تمام جهان تمام تو بویسند درین زمانه
 لقمه پاک داشتن و اعضا و جوارح از معاصی باز داشتن هر گرا دست دهد و جندی وقت ماست اگر انصاف می

منفر من این بخت و خلاصه کار این باقی دیگر با نقش بر آب روان است اگر این منی و این دولت دست و دیا گاه
دست و دیا نزنه شکر واجب شود یا گاهی دست ندهد آن زمان توبه واجب شود

شیخ شرف الدین پانی پتی اورا ابوعلی قلندر نیز گویند در او اهل حال تحصیل علم کرد و طریق مجاهده در سنت سلوک
نمود و در آخر مجذوب شد و کتابها در آسایش نداشت نسبت او یکی ازین مشایخ مشهور سمیت بعضی گویند بخواجه
قطب الدین کاکلی ارادت داشت و بعضی گویند شیخ نظام الدین اولیا را لکن شیخ عبدالحق دهلوی گفته بهیچکلی ازین
دو نقل بصحت نرسیده است اورا کتب است بزبان عشق و محبت شتعلی معارف و معانی توحید و ترک دنیا و طلب
آخرت جلد آن بنام اختیار الدین میگوید و حکم نامه او که در عوام شهرت دارد ظاهر آنست که از مختصرات عامه است
و قتی شوارب او بغایت دراز شده بود بهیچکس اجمالی نبود که بوی آمر بقص آنها کند مولانا ضیاء الدین سنجامی که
جوشن شریعت بر داشت مقرر ارض برگرفت و محاسن شریعتش در دست گرفته قص شوارب کرد گویند که بعد از آن
شیخ همیشه محاسن خود را بوسیدن و گفتی که این در راه شریعت محمدی گرفته شده است روضه او در پانی پست
جای پرفیض در پناه است

شهاب الدین حق گویش شیخ فخر الدین زاهدی است و اراحق گوازان لقب است که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد
که مرا احمد عادل گویند او از بعضی چمنور او با کرد و گفت ما ظالما ترا عادل نتوانیم گفت سلطان محمد افروز از قلعه دلی
در زیر انداخت قبر او هم زیر قلعه است رحم

سید محمد بن یوسف الحسنی دهلوی معروف بگلبه دراز خلیفه رستین چراغ دلی است جامع بود میان سیادت
و علم و ولایت شانی رفیع و مرتبی منبع و کلام عالی و ابر و اوسیان مشایخ پرست مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت
طریقی مخصوص است بعد از رحلت شیخ بدایر دکن رفت و قبولی عظیم یافت و همداران دیدار از دنیا انتقال فرمود و خدمت
میرا ملفوظات است مسمی بجامع الکلم که بعضی از مریدان او جمع کرده روی بنویسد که سخن در مخالفت فقیهان با
صوفیان بود فرمود خلاص صوفیان ازین طائفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان
تجو ایشان باشند و یکی از تصنیفات او کتاب اسرار است که در انجمن جماعت و معارف را بزبان رمز
و ایما و اشارت بیان کرده

سید محمد بن جعفر کبکی الحسنی از اعظم غلامی چراغ دلی است در توحید و تفریع مقام عالی دارد و از افراد اولیات
در انچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته است مقل حیران است شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید اگر اینها همه بی شائبه

تا مدخل وصف ظاهر مراد است پس از کمالان وقت خود است اورا تصنیف است بحر المعانی نام دردی بسیار از خلق
 توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده معنی بهستانه میگوید بحر الانساب از دست درانجا بیان نسب ایل بیت
 رسالت کرده و نسب آباء و اجداد خود ثبت نموده عمر دراز یافته از زمان تعلق تا زمان سلطان مملوک در حیات بود
 سر شریفش از صد جا ز کرده وی گفته این عربی صاحب فصوص می نویسد که منوع و طالع را تعجب ذات بود و مقام
 افراد داشت اما من میگوید که اگر اود را تعجب ذات بودی هرگز انانیت گفتی و دیگری بجای نرسائییدی چه در تعجب ذات
 محویت است و چه در آنکه من گفتم و چهستم من عرف اندک لسانه در تعجب ذات است و طالع لسانه در تعجب صفات
 الی قوله چنانکه این عربی امر و زنده نیست ورنه بلا و گفتی آنچه گفتی و او شنیدی آنچه بقدرت و گفته آنچه از انهم در
 قلم می آید ز با نعم اقتباس از دلم میکند و میگوید و دلم اقتباس از روح میکند و روح علی میکند و روح
 علی اقتباس از روح بی و روح بی از کلام بی حرف و صوت حضرت الوهیت میکند وی گفته معراج الروح السلام
 و معراج القلب الصلوة و راخبار الانبیاء عبارتها از بحر المعانی نقل کرده گفته که کلمات اهل سکر محال که در حیات
 ذوق و غلبه حال وقوع یا برخیز از قواعد عقل و سوزن قیاس اند

سید جمال الدین بخاری نقیبا و مخدوم جهانیاں جهان گشت است پدرش سید احمد کبیر بخاری و مادرش مریم بنت
 سید محمد الدین بود در مناقب الاولیا گفته کلمات و سیر مقامات مخدوم اظهر من الشمس است چنانچه در مسافرنامه مخدوم
 توضیح یافت انتهی شیخ عبدالغنی گفته جامع است میان علم و ولایت و سیادت و معریت شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح
 قریشی است و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود با امام یافعی در یکده عظیمه صحبت داشته در زمانه خیالی که از موقوفات دولت
 از وی بسیار نقل کرده سیاحت بسیار نموده و از بسیاری از اولیای نعمت و برکت یافته مشهور است که وی هر که را معارف
 کردی نعمتی که آنکس اشت بستی و در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول زاهد از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشیده
 و کلاه ارادت و خرقة تبرک از شیخ الاسلام عقیق الدین مطری در رحم شریف نبوی پوشید و مدت دو سال در صحبت
 ملازم بود کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین یافت و در کار زواری
 شیخ امام الدین استفادها کرد و باز گشت و در عهد سلطان محمد تعلق بمنصب شیخ الاسلامی و مسند خاقانہ محمدی در
 سیستان با مضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاه ترک هم کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارم و خانواده بود
 و در عهد سلطان فیروز بکرات و مرآت از او پیچ در حضرت دینی آمد سلطان مراسم اعتقاد و اخلاص آنچه باید بجای آورد
 انتهی در تاریخ فرشت نوشته سید احمد کبیر سید جمال الدین بخاری را در هفت سالگی نزد شیخ جمال بخندی که از ان
 در سنه ۱۱۸۱ هجری در کربلا کشته شد و در آن سال که در زمان سابق دشت خاندوست سلطان بزرگداشت و او را

بحر المعانی نام دردی بسیار از خلق
 بحر الانساب از دست درانجا بیان
 عمر دراز یافته از زمان تعلق تا زمان
 سر شریفش از صد جا ز کرده وی گفته
 منوع و طالع را تعجب ذات بود و مقام
 افراد داشت اما من میگوید که اگر اود را
 تعجب ذات بودی هرگز انانیت گفتی و
 دیگری بجای نرسائییدی چه در تعجب
 ذات محویت است و چه در آنکه من گفتم
 و چهستم من عرف اندک لسانه در تعجب
 ذات است و طالع لسانه در تعجب صفات
 الی قوله چنانکه این عربی امر و زنده
 نیست ورنه بلا و گفتی آنچه گفتی و او
 شنیدی آنچه بقدرت و گفته آنچه از انهم
 در قلم می آید ز با نعم اقتباس از دلم
 میکند و میگوید و دلم اقتباس از روح
 میکند و روح علی میکند و روح علی
 اقتباس از روح بی و روح بی از کلام بی
 حرف و صوت حضرت الوهیت میکند وی
 گفته معراج الروح السلام و معراج القلب
 الصلوة و راخبار الانبیاء عبارتها از بحر
 المعانی نقل کرده گفته که کلمات اهل
 سکر محال که در حیات ذوق و غلبه حال
 وقوع یا برخیز از قواعد عقل و سوزن
 قیاس اند

سید جمال الدین بخاری نقیبا و مخدوم جهانیاں جهان گشت است پدرش سید احمد کبیر بخاری و مادرش مریم بنت
 سید محمد الدین بود در مناقب الاولیا گفته کلمات و سیر مقامات مخدوم اظهر من الشمس است چنانچه در مسافرنامه مخدوم
 توضیح یافت انتهی شیخ عبدالغنی گفته جامع است میان علم و ولایت و سیادت و معریت شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح
 قریشی است و خلیفه شیخ نصیر الدین محمود با امام یافعی در یکده عظیمه صحبت داشته در زمانه خیالی که از موقوفات دولت
 از وی بسیار نقل کرده سیاحت بسیار نموده و از بسیاری از اولیای نعمت و برکت یافته مشهور است که وی هر که را معارف
 کردی نعمتی که آنکس اشت بستی و در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول زاهد از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشیده
 و کلاه ارادت و خرقة تبرک از شیخ الاسلام عقیق الدین مطری در رحم شریف نبوی پوشید و مدت دو سال در صحبت
 ملازم بود کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین یافت و در کار زواری
 شیخ امام الدین استفادها کرد و باز گشت و در عهد سلطان محمد تعلق بمنصب شیخ الاسلامی و مسند خاقانہ محمدی در
 سیستان با مضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاه ترک هم کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارم و خانواده بود
 و در عهد سلطان فیروز بکرات و مرآت از او پیچ در حضرت دینی آمد سلطان مراسم اعتقاد و اخلاص آنچه باید بجای آورد
 انتهی در تاریخ فرشت نوشته سید احمد کبیر سید جمال الدین بخاری را در هفت سالگی نزد شیخ جمال بخندی که از ان
 در سنه ۱۱۸۱ هجری در کربلا کشته شد و در آن سال که در زمان سابق دشت خاندوست سلطان بزرگداشت و او را

مریدان شیخ بها و الدین زکریا بود برده بست بوس و مشرف ساختن خمندی فرمود و توان پیری که خاندان خود
 تا قیامت منور داری سید جلال الدین عالمی بود متبحر و در علوم عقلی و نقلی شقت بسیار کشیده بود و مقید آن نبود
 که مرید یک کس بوده بجای دیگر رجوع ننماید و میگفت جمیع مشایخ و فضلا را می باید دید و از هر کدام نصیبی فیضی
 ربودد از پدر خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ رکن الدین ابو الفتح و بجانب مکه و مدینه و مضر شام
 و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از انجمله شجاعت نمود
 و در مدینه استاذ الحیثین عقیف الدین بن سعد الدین علی شافعی یعنی را ملاقات کرد و دو سال ببلانست آنجناب
 بوده نسخه عوارف پیش او گذرانید گویند عقیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده وی از
 شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سرور دی یافته و همچنین در آشنای سفر صحبت شیخ حمید الدین بن محمود اکسیدی الهمر قندی
 رسیده از وی خرقه و فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابی انیم راجی و بوی از شیخ نظام الدین ابو العطار
 بخاری کمالات و حالات سید جلال الدین در کتاب قطبی که تصنیف یکی از درویشان اوست بشرح و بسط مرقوم
 شده انتهی و سهر در فرشته وجه تعلیق و بمنه و مهابت ایشان جهان گشت و حکایت احیاء است که شیخ بدر الدین بنی باشد
 نقل کرده و گفته که در کتب معتبره مسطور است که مخدوم کسی را بریدی نیگرفت هرگاه کسی بقصد ارادت نخواست او
 آمدی گفتی من از انانیتم که شخصی را بریدم اما عقداخوت میکنم بعد از آنکه کبیر الدین اسمعیل علیه الرحمة کرده و گفته که
 او از مریدان مخدوم جهانیان است بعد از وفات آنجناب نسخه عوارف را نزد سید صدر الدین راجی مقال خواند
 و وی برادر زرد مخدوم است و در علوم غایبه و باطنی شهرت تمام داشت و صفت جلالت بروی غالب بوده هر چه
 بر زبان آوردی چنان شدی انتهی حاصل شیخ عبدالحق دهلوی مینویسد که مخدوم جهانیان را قدم سر به آنحضرت
 علیه قاضیه کمال محبت است در خانه جلای میگردد که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سرور دی
 را و سرور دی شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی را و اولاد مخدوم شب برات سنه سبع و سبعه و وفات روز
 عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائة و ست عمر بقادر هشت چنین شنیده شده است که امیر سید علی همدانی بریدن
 رفت و بر دو چیز بود و نه است خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته است مخدوم فرمود که همدان غیر عالم الفیض
 کسی نیست این گفت و ایشان را درون مطلبید انتهی در مناقب الاولیاء نوشته مخدوم چون کسی اخلافت میداد
 در مثال می نوشت و صدیقا هذا الاخ بالاتباع الا انهم المستقید بشریعة تنبیا صلی الله علیه و سلم
 و الانقیاد لاحکامها و ان لا یترددالی ارباب الدنیا و اصحابها و ان لا یحضرنی هالکها و اربابها و ان یحیی

الله بالكلية ويعرض عا سلا بالكلية فان كان هكذا فبذلك العزیزة النابعة عن يدنا هم من بین الناس
 خلقنا فاحم الله من اكرمه واهان من اهانته وهو الموفق والهادي المستعان وصلبه المتكامل ودر
 لطائف اشرفی گفته مشارع جميع فرق صوفیه و نشر همه سلاسل طائفة عليه حضرت علی بن ابیطالب است کرم الله وجهه
 بتخصیص سلسله سادات و دو دامن سعادت ایشانند اشرفنا الشهدا حسین رضی الله عنه ارادت و خلافت و علوم
 الکی از مرتضی اخذ نمود و از وی بامام زین العابدین رسید و از وی بامام محمد باقر و از وی بامام جعفر صادق و از وی
 بامام موسی کاظم و از وی بامام علی رضا و از وی بامام محمد تقی و از وی بامام علی نقی و از وی بسید علی اشقر و از وی
 بسید عبد الله و از وی بسید احمد و از وی بسید محمود بخاری و از وی بسید جعفر بخاری و از وی بسید علی بن ابی المویذ بخاری
 و از وی بسید بلال اعظم بخاری و از وی بسید احمد کبیر اصف بخاری و از وی بسید التافهین و مرشد العالمین بسید جلال الدین
 محمد و جهانیان جهان گشت قدس سره رسید انتهى لیکن در بخار و واسطه از میان ساقط شده یعنی محمد بن محمود و آن تعلیم
 کاتب است و نیز گفته که نشاد این سلسله سادات بخاریه و نشر است مقامات عالییه و می شده یعنی محمد و جهانیان
 آفتقدار حقائق و معارف و خوارق عادات که از وی صادر شد از حیثیکه ازین طایفه در متاخرین ظاهر نشد ظریف العجائب
 و مصداق الغرائب بود در رابع سکون هیچ درویشی نمانده که بلا زست وی مشرف نشده و بر اخلافت و اجازت از
 سیصد و چهل و چند شاخ اهل ارشاد رسیده بود و اما تربیت و ارشاد تمام از شیخ رکن الدین ابو الفتح سهروردی
 و از شیخ نصیر الدین محمود چشتی یافته و در خاندان وی تا حال همین دو سلسله جاری اند سهروردی و چشتی سوم خانواده
 حسینیه بخاریه انتهى و بعد از وی مقامات مذکور باخلافت های متعدد به میر سید اشرف جهانگیر سمنانی رسید و این سلسله سوم
 سادات بخاریه سلسله اذهب است زیرا که درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگری در میان نیست نسبت
 اهل بیت شگستگی نفس و بیزاری از لذت اوست و حقیقت هر نسبت کیفیت حاله و نفس ناطقه است از قیاس به بالا که
 و دیدن عالم جبروت و لاهوت بسته و عاجز از اولاد حضرت محمد ص قدس سره است بچهارده واسطه امیدواریم که باطن

مرا و اخلاف مرا از برکات ظاهر و باطن سلاسل وی رحم محمد و م نعمت فایده

گرچه خود دیر نسبتی است بزرگ ذر و آفتاب تا با نیم +

مولانا خواجگی مرید و خلیفه چرخ دلی و شاگرد مولانا معین الدین عراقی و دانشمند شایسته الدین چمن بوست
 وی پس از طی منازل فنون ظاهر و باطن شده و مرتب تذکیر و تفسیر کمال رسانده و بر طریق ائمه هدی
 مرشد هم مشغول درس پیش گرفت و جمعا به دانش آموزی می پرداخت و طائفه تفسیریه از او سزاوار علم بهره مند

می ساخت وی پیش از آمدن امیر تیمور گورکان بنابر رویار صاحت که میر سیف محمد گیسو دراز دیده بود و از آمدن مغل اخبار
نموده از دہلی برآمد بکالپی سیدہ متوطن شد و در ہماجا بسر برد و قبر او برین شهر کالپی است نیز از و تبرک بہ

مولانا معین الدین عمرانی دانشمندی عظیم و استاد شہر بود حواشی کنز و حسامی و مفتاح تالیف او است چنین
گویند کہ سلطان محمد تغلق کہ قاضی عضد را بدیار ہند طلبید توشیح متن موافقت بنام خود التماس نمود وی ہم مولانا را
فرستادہ بود اما بفضل و دانش از وی ایجا بطور آمد و سبب نہ آمدن قاضی عضد بدین دیار آن شد کہ چون سلطان
ابو اسحق والی شیراز پادشاہ عصر وی شنید کہ قاضی قضا دین حدود میکند از جمیع الماک و اسباب سلطنت برآمدہ
بخدمت وی آمد و التماس نمود کہ شما بخت سلطنت بخشینید و من خدمت شما بکنم غیر از منکوہ خود ہر چه دارم ہمہ
از ان شماست قاضی عضد چون این ہمہ مروت و ہمت از وی دید فرسخ عزیمت دیار ہند وستان نمود و نیت
اقامت آن دیار محکم ساخت و موافقت را بنام سلطان ابو اسحق موشیح ساخت و نام او را تادور و روزگار بر کریم علی

مولانا احمد تہانیری فاضل فی فطیر و شاعر خوش تقریر و متعبس انوار معنوی و از مریدان چرخ دہلوی است
در فضائل علوم نظامی بسیار ماہر بود میان وی و شیخ الاسلام تیموری کہ نبیرہ صاحب ہدایہ بود جہت تقدیر فر
مجلس گفتگوی شد امیر تیمور گفت ایشان نبیرہ صاحب ہدایہ اند مولانا گفت صاحب ہدایہ کہ پدر کلان ایشان بود
در چند محل از ہدایہ خطا کردہ است ایشان اگر یکجا خطا کردہ باشند چہ باک شیخ الاسلام گفت آن محلہا پنج خطا کہ اعمات
بہ ثبوت باید رسانید مولانا اشارت بفرزند ان و شاگردان خود کرد کہ ایشان تقریر میکنند امیر تیمور ملاحظہ فرمایند
کردہ صحبت مجلس دیگر انداخت اورا با مولانا خواجگی موافقت بود اما در ہجرت از شہر چلی فائق اتفاق یافتہ مولانا احمد
از انجا باہلی و عیال برآمدہ بکالپی متوطن شد و ہمہ عمر را بتقدیم عبادت و درس علوم معمور ساخت قبر او در دن قلعہ
کالپی است اورا قصیدہ ایست در لغت کہ در وی داد فصاحت و بلاغت دادہ اولش این است

اطار بُنی حنین الطائر الغرد و ہاج لوصۃ قلبی التایہ الکبد

واذ کرتنی عہد ابائمی سلف و حمامۃ صحت من لایح الکبد

غالب ابیات این قصیدہ در اخبار الاخیار و سحیحہ المربان و آثار الکرام و تسلیۃ العواد مذکور است و علامہ بقا
قاضی شمس الدین شیبانی دانشمند مجرب و در دہلی بقصد زیارت خانہ کعبہ برآمدہ چون گجرات رسید در مسجدی
درآمد کہ داخل مکتبہ المذہب بر منبر برآمدہ تقریر مذہب اعتزال در بارہ خلق افعال عباد میکرد و میگفت این
دست من است اگر کشایم من کشایم و اگر بر بندم من بر بندم بچاکس از حاضران قوت مجاہدہ او نبود قاضی

فرمود اگر قدرت پرست است چرا دست پرست بر بندگی حاکم گجرات را این خل دی خوش آمد جانی از دارا بخش
آورده بود و نیکویش او کرد و از وی اولاد شد و حق تعالی در اولاد او برکت داد و علم بخشید

قاضی عبدالمقتدر بن رکن الدین شیرجی کهندی خلیفه شیخ نصر الدین محمود است دانشمند فیاض بود و در روشن کامل
مراض و بغایت فصیح و بلیغ قصاید و غزل دارد و دانش میگفت و با فاضله علم مشغول بود و طریقه چراغ دلمی اکثر
خلفاء ایشان این بود و وصیت او بطلالبان اشتغال علم و حفظ شریعت بود گفتی فکر در یک مسئله شرعی فضل
دارد بر هزار کعقی که شوبه معجب و ریاضت باطن با فضیلت ظاهر مقرون گردانید و کمال مصوری را
اجمال معنوی هم آغوش ساخت همواره با فاضله طلبی پرداخت و لب تشنگان را بسبیل علوم سیراب می ساخت
در کتاب مناقب الصدیقین احوال و کرامات او بسیار نوشته وی میگفت پیش من طالب علمی می آید که پوست او
علم و مغز او علم و استخوان او علم است و ازین طالب علم قاضی شهاب الدین را میخواست در رشته بگذشت بمقام
عند ملیک مقتدر قرار گرفت ششاد و هفت ساله بود و بمقام خواجه قطب است رحمتیه او که در
معارضه لایسته العجم گفته دلالت دارد بر کمال فصاحت او در نعت میگوید سه

ياساق الطعن في الاحكام والاحل
سالم على دار سلمى وابك شرسل
عن الظبا التي من دابها ابداء
صيد الاسود بحسن الدل والنجل

غالب بیایان تصیده را شیخ دهلوی در اخبار الانبیا و آراء و بگرا می در تسدیه و آثار و سجا ایراد کرده اند
شیخ نور الدین مشهور بقطب عالم فرزند و مرید خلیفه علام الحق است از مشاییر اولیاء هندوستان است
صاحب عشق و محبت و ذوق و تصرف و کرامت بود وی گفته مشایخ پیشین بعدد اسماء الهی نود و نه منزل
قرار داده اند تا سلوک تمام گردد و پیران با پانزده منزل تعیین کرده اند این فقیر سه منزل اختیار کرد و اول
حاسبو اقبل ان فاسبوا و من استوی یوماه فھ معین سوم عبادة الفقیر نفی الخفاط بدین علما
کار ساک تمام گردانند الله تعالی وی گفته پیش شیخ عرض داشت کرد که چه سرست که مشایخ بعد از نماز فرضیه
مصافحه میکنند فرمود سنت برین است که چون مسافری از سفر بازمی آید بادوستان مصافحه میکنند در ویش
در نماز میستغرق میگردد و از خود بیرون می آید سفر باطن حاصل شود چون سلام میدهند بخود بازمی آید
فرموده مصافحه میکنند شیخ نور المکتوبات است بغایت شیرین و لطیف بزبان اهل درد و محبت یار و از ان
در اخبار الانبیا نقل کرده فقره از ان این است بیچاره جزین نورسکین عمر با داده و بوی مقصود نیافته و در

در تیر حیرت و میدان حسرت چون گوی سگر گران شده ۵

هم شب بزاریم شد که صبا نداد بوسه
ندمید صبح بختم چه گنم صبار ۱
عمر از شصت گذشت و تیر از شصت حبت و از شرف نفس اماره یک ساعت نرسته جز باد بردست و آتش در جگر و
آب در دیده و خاک بر سر نه پیوسته جز ندامت و خجالت دست آویزی نه و جز درد و آه پای گریزی نه ۵
گفتم مگر که کار بسامان شودند
یار از جفای خویش پشیمان شودند
گفتم مگر زانه عنایت کند نکرد
بخت ستیزه کار بفرمان شودند
قبر شریف او در شهر پندوه ست در ساله وفات کردم

شیخ سازنگ در اواخر حال از امر اماندا مارسلطان فیروز شاه بود بدله سازنگ پور آبادان کرده او ست که
که جذبات عنایت خداوند تعالی او را دریافت قدم در سلوک طریق مخصوص اهل وصول است نهادم پیر شیخ
قوام الدین خلیفه خود و هماینان ست سفر حجاز کرد و زیارت نمود سید راجه قتال برادر خود و هماینان فرقه امان
و دیگر را که از پیران طریقت رسیده بود جمله را بی سابقه طلب بوی فرستاد قبول کرد و آن سعادت های غیبی شرف
شیخ یابا آمد بوی امام اوشی حضرت از صغیر در سالیه تربیت و عنایت شیخ قوام الدین نکور پرورش یافته بعد
مرید شیخ سازنگ گشته و کار کرده مینا در عرف آمد یار لفظی ست که در مقام تعظیم و محبت استعمالش کنند چنانچه میان
در دیار ما شیخ مینا تصور بود و مجرد از دنیا

شیخ احمد کوتمو از علم شایع ولایت گجرات ست در سر کچ از مضافات احمد آباد آسوده ست روضه او متواضع
بعایت لطیف و مغرور و مصفا که نظر او بر روی زمین که باشد و گفته ام دیه ست قریباجیر آبا بی او از دلی اند
نعمت از بابا اتحق مغربی یافته سلسله او شیخ ابو مدین مغربی میرسد و بحجت طول اعمار و شایع و ساطع و معمول
حضرت سید کائنات قلیل اند بابا اتحق بیخ واسطه آنحضرت صلعم میرسد هر که ام از شایع او صد و پنجاه سال
بگذر بیشتر عمر داشته محمود بن سید ابرجی با غوغات و احوال و حکایات که از وی شنیده جمع کرده تحفه المجالس نام نهاد
مقدم هماینان با وی ملاقات کرد و سینه بر سینه تا دیر بالید و لب بر گوش وی نهاد و سه کت فرمود ای جوان بوی
دوست من آید و فرمود ما در وقت خوش یاد آری و فراموش کنی زمان شیخت او زمان سلطنت سلطان احمد

گجراتی ست که بنای احمد آباد از دست احمد آباد در ساله نباشد و جامع مسجد در ساله خیر و بخیر تاریخ هر دو ست
قطب عالم نیرة خود و هماینان ست از وطن اعلی خود گجرات رفته توطن کرد نام او سید برهان الدین ست

و در زبان آنند یار بقطب عالم مشهورست روضه او در توده ست، سه کروی احمد آباد وفات او در عشت
 بوده که عدد عبارت مطلع یوم التریه ست بر روضه او سنگی افتاده ست که جانب صفت سنگ و چوب
 و آهن ست و این هر سه صفت در وی معامود در اصلا شخیص کی ازید هر سه چیز در وی نتوان کرد که کدام ست
 شیخ عبدالحی گفته اگر گویند سنگ ست یا چون نیک ملاحظه کنند گویند نه بکدام آهن ست یا چون بنگرند خاطر سه
 که نه بلکه چوب ست هر کدام ازین سه صفت در وی بهم چسبیده و هم مشکوک بجانب چیزی ست بشاید تعاق
 دار چنین گویند که قطب عالم روزی در آب آمده بود چیزی بیای او خورد گفت این سنگ ست یا آهن یا چوب
 حق تعالی این هر سه صفت را در وی اعداد فرمود و الحمد لعلم انهی آتخر سطر که اسطر آله ذم بوی دارد
 وقتی که در شمشاد او را در احمد آباد شد باریت قبر شریفتر و قبر شاه عالم و خانقاه و در سه سعادت اند و زنگشت
 بجای پر معنا و نزهتگاه ست سه

وضع فقیری مانا سان چکک نمیت ویرانه ایم اما بسیار خوش جوانیم
 گرامی جلوه ام ابو الخیر نور الحسن انعم الله علیه کل نعمته نیز درین سنه و زیارت همراه من بود و در احمد
 شاه عالم پسر قطب الم است فنام او شاه پنجم وی نیز در احمد آباد آسوده ست روضه او زیارتگاه و قهرگاه اهل
 آنند یار ست مقامی عالی و جای پاکیزه دارد وی را در سلوک این طریق بطوری عجیب و طریق غریب بود حال طاف
 و سگری غالبی است تربیت از شیخ احمد که تویافته خوارق عادات از وی بسیار بود و می آمد و نشسته که بعد لفظ
 فخرست از دنیا برفت ما وی از یک شاخه ابریم حق تعالی از بركات او بمانیز حصه بخشید شیخ عبدالحق دلبوی
 مینویسد که در پیش که بلده قدیمه ولایت گجرات ست مشایخ بسیار آسوده اند اعظم و اشهر ایشان شیخ حسام
 ملتانی ست خلیفه نظام اولیاد و در حقیقت در آن سرزمین بوی عشق و محبت می آید و از ویرانهای آنجا نگریت
 و ولایت می تابد سه

بهر زمین که نسیمی زلف اوزده ست هنوز از سر آن بوی عشق می آید
 و واء الملک یکی از صلحان وقت و مقبولان آنند یار ست در لباس سپاهگری و صورت عام پر و بعضی خاص و به
 علامات مخصوص اصف است قبر او قریب جونا گره ست

قاضی محمود وی صاحب سکر و ذوق و عشق و محبت و مشرب و حالات و علاوت بود جلوه بیای می که زبان بلند
 دارد بنایت مطبوع و موثر ست و آثار عشق و وجدی تکلف از سخنان وی لایح وقتی که او را دفن کردند پدر

بزرگوارش گوشه کفن از روی او برداشته نگاه می بخواب او میکرد و از چشمش بکشاود و میسر کرد پدر گفت بابا محمود
این پادشاهای طفلانه است همچنان باز چشم بر بست قبر او در قعیه بسر بگرد گجرات است

شیخ وجیه الدین علومی از متاخرین شایخ گجرات است دانشمندی بود علی الاطلاق جامع کمالات و برکات
سین و معمر و مترنم مشغول بتدریس علوم و تصنیف کتب و تربیت و ارشاد طالبان بر اکثر کتب شریف و خوشی
و تالیفات هم دارد در لباس بر وضع عوام اندازا فکر کرده در علمه متولد او چنانچه است و بهانجا
نشود نمایافت و در بلده فاخره گجرات فنون متعارفه از ملاعما کسب نمود و رسم ارادت بنی متشیخ فاضل بک آواز
و سالهای دراز بر سندانده و افاضه بنشست و شرق و غرب عالم را از فیض قدس معمور ساخت و در وقت بگذشت
لهجرات الغر و دوس نزاکه تا پنج مرتبه صبح احد آباد و در صحن فائقه خرابه آسوده است شرح الشرح نخبه الفقا و جز آن
از مولفاتش نزد این عاجز موجود است شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که محرر مطور در وقتی که بقصد زیارت سید کائنات
صلعم بدان دیار رسید ملاقات وی مستعد شد و بعضی اذکار و اشغال سلسله علیه قادر به شرف گردید

شیخ سراج سوخته حافظ قرآن بود و بصحبت مخدوم جهانیان پیوسته و سالها امانت ایشان کرده مخدوم فرمود
سراج تا کعبه مظهر را می بیند تکبیر تحریم نگوید در اخفای کرامات با وجود کثرت خوارق عادات بسیار میگوید شاه
بدیع الدین دار بوجه او از کالپی بخونور شد و از انجا بازگشته بکن پور که موضعی است در نواحی قنوج آمد و همانجا بود
شاه دارغرائب احوال و عجائب اطوار از وی نقل میکنند که در عقل نمی آید گویند در مقام صمدیت بود و از ده سال
طعام نخورد و لباسی که یکبار پوشید بار دیگر محتاج تجدید غسل نشد سلسله او بسبب کبر سنی یا بجهتی دیگر پیچ یا شش و
محضرت رسالت صلعم می پیوندد و بعضی چیزهای دیگر است که اصلی ندارد و از دایره شریعت و طریقت خارج است
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عهد ادبوی مکتوب نوشته شاه والا جاه ولی الله دهلوی را کسی از حال شاه دار
پرسید فرمود ایشان وارد شدند پسند و ستان بعد صبح شیخ نصیر الدین محمود و انتساب ایشان در طریق این است
اخذ الخرقه عن الشيخ طیفير الشامى المعروف بابي زيد البسطامي عن الشيخ ميمون الدين الشامي عن الشيخ
عبد الله حامل راية النبي صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر الصديق عن النبي صلى الله عليه وسلم هكذا
صلقناه عن رسالة العقد الغرید فی سلاسل اهل التوحید و در نسب این است بدیع الدین مداد بن علی الدین
بن ظهیر الدین بن سعید بن احمد بن الامام جعفر صادق هکذا را اینها فی بعض المجامیع و در هر دو نسبت
علما باعتبار علم نسب و علم احوال سلف پیداست بحیث لایحل القول المجازم فی ذلک و احوال ایشان

دو قسم است جمعی که ثقات اند که چیزی نوشته اند و غیر ثقات خود محال است ادعا میکنند و این فقیر از والد خود و ایشان از خلیفه ابو القاسم اکبر آبادی بعضی اشغال این طایفه اخذ کرده است شغل آیند و در قنوج و دو سه چیز دیگر ادعا می کنند که اصلاً تعلیم بآن وارد نشده و صحیح و نه ضعیف مثل قریب شریف زندانی و دندان مبارک آنحضرت صلوات در کتاب اخبار الاخیار ترجمه حاجی شریفین چرا باشد که مافوق حضرت خواجہ معین الدین قدس سره را ذکر کرده است حقیر کلام در مناقب الاولیاء گفته پدرش حاجی مست شاه از خود سالی صاحب گذرشته است حضرت فقیر افتاد و در وقت با انواع ریاضات نما و بعد مسند اخذ خرقة چنانکه گذشت ذکر نمود و گفت و ایضا طریقه اولیاء داشت از روی محافیت به غیر علم لغت یافت بعد ذکر خلفا و او نام بنام کرده و جمعی کثیر را نشان داده و گفته در کتب پور نمی و نه سال استقامت فرمود و در شش ساکن بهشت شد و در روایتی که در مدارالامراست و در شش ازین عالم رحلت فرمود و تا پنج سنه اول ساکن بهشت است و تا پنج سنه دوم آه افروز شاه مار و میگویند که تا پنج تولدش شاه کو نیز است حقیر گویم و صحت جسد وی درون قبر کمن پور نیز نزد اهل علم و شعور سخن مست مشهور بعضی هم در خیال نشان میدهند و این قول عامست و خاصه در کد میان صفا و مروه میگویند و علی کل حال از ساربان این زمانه هیچ میرسد که بنده گورانند و سراپا کمر و زور و اندام علم

مولانا تقی الدین او دهی بنایت متقی بود کار او آن بود که کتاب او را دی داشت آنرا میگرفت و در آخر شب از خانه برونی آمد تمام روز در جای مشغول می بود چون پاره از شب میگذاشت بخانه می آمد گویا بدال بر مولانا آمد و گفت که تو میان ما باشی گفت من با زن و فرزند دارم با شما بیجان و مانان مرا محبت بر نخواهد آمد شیخ رفقه الدین پسر بزرگ شیخ نورست بهی منکسر و صاحب حالت بود شیخ حسام بانگپوری گفت او میگفت الله که من از سگ بزار هم کمتر شیخ عبدالحق فرموده و وقتی این حکایت بخندست و ال خود نقل کردم گفتند که در تمام مملکت خود این کلمه را حسب حال خود یافته ام رح

شیخ انور پسر شیخ نورست بزرگ بود شیخ حسام الدین در مکتوبات نوشته که روزی او را پرسیدم عشق چه باشد فرمود در مان که چشمم فراز کرده می نگرد آن می بیند که دوست می آید یا خیال دوست یا پیام دوست بگردد چشم از برای چه میکشاید استغ و لغم با قیل سه

براه دیده دور وید در خنمای خرقه نشانه ام که خیال تو راه گم نکند

میر سید اشرف سمنانی معروف با شرف جهانگیر از کلامان ست صاحب کرامات و حالات در ریاضت فنیق

علی همه از بود عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در طلقه ارادت شیخ علاء الدین را در آمد و خلافت عظمی از خدمت
جهانیان جهان گشت دارد و اورا بسیار مدح میکنند در حقائق و توحید سخنان از بس عالی افتاده او را مکتوبات
مشتمل بر تحقیقات غریبه قاضی شهاب الدین جوهری از وی تحقیق بمحض ایمان فرعون که در فصوص انشاسته
بدان واقع شده کرده بود و درین باب بوی مکتوبی نوشت قبر او در کجای از قریات جوهری است بسی مقام
بغیض است در مکتوب مذکور قاضی را بر شرب صوفیه تحریر نموده و نوشته که رتبه این شرب و وجه این شرب
شما را کلام احمد غزالی دانسته شود که میفرماید من له نصیب من هذا العلم اخاف علیه من سوء
الخاتمة و ادنی نصیب منه التصدیق و الله اعلم کما اهل التحقيق بعده نوشته که برآمدن از ورطه دریای شرک
خفی جز بر سنگی این عقیده اسکان ندارد امتی هم لیکن اهل علم را درین سخن که گفته و نوشته نظری هست

شیخ قاسم از دهلوی مرید شیخ فتح الدین است که از علماء دهلوی بود وی رساله دارمسی با دواب الساکین
در وی مینویسد در ایشان مصلی و تسبیح و شانه و عصا و مقرآن و سوزن و ابرق و کاسه و نگدان و طشت و آفتابه
و کفش و نعلین که بر میدان و یاران میدهند هر یکی دلالت دارد بر معنی بعده این معانی را بیان کرده که در اخبار الاخیار
منقول است

مسعود یک از اقربای سلطان فیروز است نام اصلی او شیرخان بود مدتی در لباس دولتندگان مانند آگاه جند
از جنایات حق گریزان گیر حال او شد و مرید شیخ رکن الدین گردید بقاییت حالت سکونت شیخ دهلوی میگویی وی
ازستان با و دوست و خیم شکنان نخلخانه حقیقت است سخن مستانه میگویی در سلسله چشمت به چکسل خمین اسرار حقیقت
فانش گفته و مستی نگرده که او کرده اشک او بجدی گرم بود که اگر بر دست یکی می افتاد میسوخت تصانیف بسیار دارد
و اکثر نظم خیره و اجواب گفته تمهیدات و مرآة العارفين تالیف او است در لاد و سرای قریب مقام خواجه طریب الدین
بسیار مجروحانه و غریبانه خفته است در مرآة میگویی لسان و قند ناطق است و صبح غیب شاهد باغابان حاضر مجروحان
غائب ازان رو که ما نمیدانیم پیدایم و ازان روی که ما نمائیم هیولا ایم اگر گشت رموز غیب جوی ما را انگوئی
این حروف است که ظرف استار است و نقاطی است که بکاشش اسرار است بیاضی است که در چشم دل سودا ریزد
و سواد است که در دماغ جان سودا انگیزد و فریست دیده افروز ناری است پرده سوزناش و خضر طوریم که کنار ناری
آن نوریم نورش بر آتافته و طلعت از آتافته و ما را جلایافته با ما میگوید و شمارا بی شمایی میگوید الی آخره شیخ دهلوی
گوید همین فقرات در دلالت بر فضل و کمال او کافی است و آن مقدار معارف که درین کتاب ذکر کرده و کوتاهی دیگر است

سید دیا اللہ نیرہ وظیفہ گیسو درازست مشرب عشق و محبت بردی غالب بود وی را بانی محبتی واقع شده
 مدتی پنهان داشت آخر آن زن را در جلال عقد خود آورد وقت جلوه هم حکام مقرر نظر سید بر حال او افتاد یکی ذوقی
 و حالتی او را دست داد آهی بر کشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در محفل نشست و او را در کنار گرفت تا وقت صول
 بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را پہلوئی یکدیگر در قبر کردند و همه اللہ تعالیٰ

کشتن عشق دار دنگلزارت بدینسان بجزا زه گرنیائے بزار خواست آمد

شیخ پیارہ مرید سید اللہ دست و تربیت از گیسو دراز یافته وی در اول کہ بخدمت میر رسید پرسید درویش
 جای عاشق بوده او حجاب کرد و گفت بنده برای عشق آموختن بخدمت رسیده است من عشق چه دانم کہ چه باشد
 فرمود مقصود امتحان حال و دانستن کیفیت مشرب تست اگر درین باب واقعه افتاده است بگو وی عرضہ نمود کہ
 من مدتی بر ہندوئی نگران بودم و پیچ میلہ وصال او دست ندادی زنا بستم و بہ تجانہ کہ او بر پیش می آمد فرتم
 تا او را بہ مینم سید او را در کنار گرفت و گفت عالی ہستی چون تو دیگر کجا یا ہم کہ او را طریق محبت خدا یا موزم این کار
 عالی ہمتانست عزیز تر از ایمان دیگرہ چیز خواہد بود از صفت را بخدمت کردی اکنون ترا عشق حقیقی در آموزم
 پس او را چہا فرمود و قابل انکاس معرفت گردانید و رسید بجا نیکہ رسید و نعم ماقبل سے

دلیل عشق حقیقی ست عشقہای مجاز کتاب رسد شہم از نظارہ گل

شیخ جلال گجراتی مرید شیخ پیارہ ست از کالان وقت و صاحب کرامت بود مرتبہ عظیم و شانی رفیع بہشت
 در گورو بکمال بر تخت نشست و حکم کردی چنانچہ پادشاہان نشیند و حکم کنند شاہ گور از جہت تو ہمہ در غنہ کہ بقبول
 غرض گویان بخلط او راہ یافت وی را شنید کہ قاتلان چون در خانقاہ او درآمد و بنیاد و خوریزی کردند بہر
 مریدی کہ کشمشیر میزدند شیخ یا قمار یا قمار سیف فرمود چون تیغ بروی زدند فرمود یا رحمن و بہمن کہ جان بحق تسلیم کرد
 چنین گویند سر او بر زمین افتاده بود و اللہ اللہ میگفت

شیخ محمد ملاوہ او را مصباح العاشقین گویند بصحبت شیخ جلال گجراتی رسید و نسبت عشق و محبت دست کرد
 شیخی کامل صحیح الحال بود و مولود بود و جد و سمل یکبار قوالی بحضور او چیزی میگفت مشعلہ حالت بعد و فراق
 شیخ را حال بجدی کشید کہ نزدیک باز باق روح رسید شخصی کہ بر طلی و اطلاع داشت قوال را فرمود تا چیزی
 دیگر گوید کہ مجاز حالت قرب و وصال بود و بجز دشندن آن کی تازگی و فرست و شیخ پیدا شد گویا نہ سرفرو
 جانی در قالب او رخت مند سے

الحج یقتله والوصل یحییبه	شان المحب عجیب فی صبابته
زنده می سازد مرا آشوب و باز می کشد	گر بطفم می نوازد که بمنازم می کشد
فنا دلت فی العشق حیا و میتا	الوصل یحیی و الفراق یمیت
مرگ آید و در میان بگنجد	چشمت کشد و بابت دهد جان
تفسیر آیت خلق الموت و الحیا	چشمت بغیر لب بشکرت می کند

وی روزی در سماع بود و تواجبه بنمود و ای از رایان آنند یار گذر کرد و بقصد تماشا چون نظرش بر جمال شیخ افتاد بیوش شد و بینه وانی که با وی بود گفت بگیرید و رنر فتم او را از ان مجلس کشیده بدر برود بعد از زمانی که جل خود آمد کیفیت حال را از وی پرسید نگفت این سلمان خدارا در کنار گرفته میگرد اگر نه مرا میر و ن کشیدندی بجا

او بقیه بودم و در پای او افتاده و در دین او در آمده

عاشق گردیدم که بگویت گذرد آری از دور و بام تو بیار عشق

وفات او در سنه بوده و قبر او در ملاوه است که قصه است از قنوج جد پدری شیخ عبدالحق دهلوی سعد الله رحم مرید او بود و عم کلان شیخ رزق الله مخلص شتاقی نیز از مریدان او است در هر دو معنی درد و محبت و ذوق و شوق با وجود کبر سن همچنان تازه بود هم من اگر بپرشد معشوق جوان است هنوز و درین نزدیک قصه ملاوه بود شیخ فضل الرحمن تذکار آن زمان است ایشان مرید شاه آفاق دهلوی اند و امر و رسن شریف نزدیک بهشتاد سال رسیده اما ذوق و محبت و در همچنان تازه است که کسی را در اول نشو و نما باشد و الدبزرگوار هم را بوی غنایتی بود و این بنده را نیز با او دوستی و راه و رسم کتابت است بیشتر وقت شریف او در تلاوت قرآن و تصحیح آن و مطالعه کتب حدیث میگذرد و در زهد و عبادت و شب بیداری و قطع طمع از خلق و صبر بر مصائب و دوام حضور و کشف قبور و استقامت احوال گمان این روزگار است کیسه بصحبت ایشان میرسد یا دست بست ایشان امید هر یکی از رنگهای این چرخ را در وی میگرد حق تعالی در عمر و وقت ایشان برکت بخشد و برکت ایشان را شامل اهل این روزگار گرداند

شیخ ابو الفتح چوپوری مرید و شاگرد جد خود دست قاضی عبدالمقصد در نشنمده بود و بدوام درس افتاده مشغول فقیه بود بزبان عربی قصائد و زبان فارسی نیز شعری دارد او را با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقیهیه بمشام بود و خصوصا در زباده که از یکدیگر میگذشت آنرا بنحسب تکلیف و قاضی بطهارت او میرفت گویم ظاهر تضادین قدیم با قاضی است شیخ عبدالحق گفته بر شیخ طریقه موالی از طعن و تشنیع خصم غالب بود بحیل که در ایام بحث بسبب بعضی از احوال

عارض شده باشد و از آنجا نمی نیردست بهم داده و انبساط هم گویند و خانه وی زرباریده بود شیخ در محلی بود و در قومه
امیر تیمور با بعضی دیگر از اکابر شهر بخونپور رفت قاضی همدان واقع از دلی بد آنجا رفته وفات او در شنبه بوره رح
شیخ تقی در کوه مانگپور بود و حالک بود حق تعالی او را تقوی و برکت و کرامت عطا فرمود نام او در دفع موم گونید
بسیار موثرست خصوصاً در دفع زهر مار لکن چه خوش بودی اگر است ثابت بغیر از شرک بودی یا دارم که سلطان دمشق
بغزو برآمده بود شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس سره نیز در آن لشکر تشریف داشت چون نوبت حمله بر مخالفان آمد سلطان
حمله بر آورد و گفت یا خا لدین الو لید شیخ الاسلام بانگ بر زد که چه یگونی بگو ای که غیبه ای که فستین گفت و بر
لشکر دشمن ریخت حق تعالی فتح نمایان روزی گردانید بجان اندو بجهه صحیحین تقدست از کجاست کجا
شیخ عبدالمعظم شطاری از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی است سلسله شطاریه برپا کرده اند مست سطوت ظاهر
و شوکت باطن داشت مرشد وقت خود بود گویند وی نقاره میزد و ندا میداد که طالبی هست که بیایه تا او را بخا
راه نایم چون در مجلس فوجی نشست هر سو گاه میکرد و میگفت که اینجا تومیسه ای که عبارت از طالب علما ن پرشیدنی اعتقاد
باشد نباشد تا سخن خدا گفته شود در ساله او در طریق شطاریه مشهورست قبرا در قلعه مندوست رح

شیخ حسام الدین مانگپوری مرید و خلیفه شیخ نورست از اعیان شایخ وقت خود بود عالم بود بعلم شریعت و طریقت
او را مقولات است رفیق العایفین نام که بعضی از مریدان او جمع کرده اند در انجامی نوید فرمان شد سالک اندوگر
عاشق گردد و از فکر عارف فرمان شد فیض الهی ناگاه رسد و لکن بر دل آگاه رسد پس سالک منظر می باید تا از پرده غیب
چه کشاید فرمان شد فراق کجاست یا دوست یا نور دوست یا پرتو نور دوست فرمان شد که اگر کسی بقام قطبیت برسد
هم می باید که تلاوت قرآن ترک نکند لا اقل یک پاره هر روز بخواند فرمان شد در ویش را چهار چیز می باید و در دست
دو شکسته دین درست یقین درست پای شکسته دل شکسته فرمان شد الطمع مرض و السوال شکوا فاما لدفع موت
فرمان شد دنیا چو سایه است و آخرت همچو آفتاب هر چند کسی جانب سایه رود گرفت نیاید و چون سوی آفتاب رسد
سایه خود برابر آوردان شود فرمان شد که چنان شیرین نشوید که گمان بلیند فرمان شد آینه که همه کس را نشاند و کس را
جدش مولا ابوالالدین و فرزندش مولا ناخواجهر دوداشتمند بزرگ و عالم و عابد و صابر و متقی بود نزد ترجمه ایشان
در اخبار الاخبار است

مولا نا شهنشاه حافظ کج نشین بود در مانگپور بسیاری خلق بوی بر جود داشت اگر مزارعی پیش او آمدی پرسیدی
ستوران تو نفران و کشت تو نیک است شیخ عهام الدین گفت این چرمی پرسید فرمود این را از سلوک چه خبر و از

علم چه نعم از پرسیدن این چیز یاد دل او خوش میشود و در خانه خویش فخر میکند که محمد و چنین گفت و چنین پرسیدیم
 شیخ علی بن سید و بن شیخ احمد مالکی از قوم نوائت است و این قوم در ولایت دکن معروف است طبری در تاریخ
 خود گوید نائیه طائفة ایست از قریش که از ترس حجاج بن یوسف ثقفی از مدینه منوره برآمده خود را با ساحل بحر هند
 رسانیدند و در آن سرزمین قوطن برگرفتند ما میم بر وزن عظام کی از بنا در گجرات احمد آباد است شیخ علی بن سید
 زمان و صاحب ذوق و عرفان بود در ولایت گجرات بود از علماء صوفیه موجود است ثبوت توحید و وجودی و پیر و
 شیخ محی الدین بن عربی عالم بود بعلوم ظاهر و باطن تفسیر رحمانی که بصفت ایجاز و ترفیق موصوف است و تفسیر را
 بقرآن مترجم داده از دست این تفسیر درین نزدیکی است مدار البهام این ریاضت شیخ محمد جمال الدین دلموی
 که شمر کاتب حروف باشد در مصر قاهره مطبوع گشته و از نظر این بنده عاجز گشته بسیار خوب تفسیر است و
 زواریف شرح عوارف نیز از دست شری دارد برقصه که در آن در تطبیق ظاهر و باطن کوشیده و رساله دارد
 مسمی بآلة التوحید بغایت موجز و مستقیم درین ساله در تحریر دلائل عقلیه و براین قطعی و از الله مشکوک و اما طبع شهادت
 سخن را بغایت تدقیق اندوده و در اول رساله بعضی آیات و احادیث که اشارتی بآن مطلب عالی دارند را
 فرموده میگوید هذه ادلة التوحید ترجمه عن افئدة النکرین ظلمات التردید الذی الذی یعشهم دین ربیب
 التقلید و هی من القرآن المجید فاینما قولوا فوجه الله ان الله واسع علیه سدریم آیاتنا فی الآفاق
 و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شہید الا هو فی مرية من لقاء
 ربهم الا انه بكل شیء محیط هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شیء علیم و نحن اقرب الیه منکم
 و لکن لاتصرون و نحن اقرب الیه من جبل الی الی و هو معکم انما نکتهم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله
 رمی و کل شیء هالک الا وجهه و کل من علیها فان و یقی وجهه ربک ذوالجلال و الاکرام الله فذل السموات
 و الاارض الایه و من الاخبار النبویه اصدق کلمة قالها العرب ع الاکل شیء ما خلا الله باطل و
 ولا یزال العبد یتقرب الی النواقل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی
 یبصر به و الذی نفس محمد بیده لود لیمه یجبل لهبط علی الله الخیر ذلک من الایات و الاخبار و الجمیع
 اولوها فاما من الشبهات در مسئله متوجه عالم قدس گردید

قاضی شهاب الدین بن مسلم الدین بن عمر الزاملی روح السور و صمد و دشمنان هندست و شهو بلاد
 عرب و نعم مولد و دولت آباد دلی است و شهرت وی معنی است از شرح او مساف او اگر چه در زمان او دشمنان

شیخ احمد از اولاد حضرت شیخانی صاحب عالم اعظم است بزرگ بود جامع علوم شریعت و طریقت و روح و آتقیه
و ذوق و حالت و درام عز و دست و منی علی اکثر جانبا بود و اهل دنیا را پیش او قدر بود مجلس از مشایخ مجلس شیخانی
بود وی شاگرد و مرید شیخ حسین گوری است شیر و ارد مجلس شستی و اقبال الله و قال الرسول هیبت و عظمت
تمام گفتن چنانکه زهر و ملوک آب شدی و گفتی با سادات سخن بشهرت نباید کرد با ایشان سخن بروی باید کرد و در
الدین مجذوب آمد و گفت احمد ترا آسمان می طلبند پیش پیر خود برو و او خود نیز در همان شب مثل این چیزی دید
همان ساعت متوجه ناگوشد و از دار فناء بر بقا رست که در حالت سکرات بعد از آنکه اندک افتاد دست و در
دست بر آوردی و دیگر تحریر میگفتی و بنحو دشمنی در همین حالت آمد اگر گویان جان بحق تسلیم کرد و در شعله دریا باز
خویش جای یافت در اخبار الانبیا از احوال وی حکایاتی ذکر کرده که از قبیل بدعات تصوف است حسن ظن است
که از باب طلوع و سحر بود بلکه خورد آن حرکات دلیل است بر غنی و الله اعلم

شیخ احمد در هر سواد از اولاد شیخ الاسلام بهار الدین زکریاست و در هر موصوفه است که در هر موصوفه است
عظیم با رکعت و نعمت و کرامت معجزه الاوقات بود و کثیر السن از زمان سلطان بملوک تا زمان اسلام شاه باقی
بود وی گفته دنیا مثل آتش است همانقدر رست که از وی چیزی بخت خورد و در وقت سردی گرم شود چون
زیاده شود و یوز و و پاک کند در نماز شام بود و رکعت تمام کرده در رکعت سیم جان بحق سپرد و در این ماجرا
در شعله روداد

شیخ احمد عید الحق مرید شیخ جمال بانی پیوست در پیش صاحب کرامات و خوارق عادات و ذوق و ذوق
و سکر و حالت و فقر و تقوی بود و جذبی قوی داشت مولد و مقام و مرقد او در ولی است استاذ او را علم ظاهر
می آموخت وی نیز اندکی گفت مرا علم معرفت حق بیاموزید برادر او خواست که او را ترویج کند چون آگاه شد
پیش آنجا رفت و گفت که من خلیفه مراد خیر میسر و قتی در مسافرت در مسجدی در آمد شب جمعه بود مسلمانان
آن محل اذان میگفتند پرسید مقصود از اذان را اذان چیست گفتند شنیده ایم که اگر شب جمعه نیست اذان گویند
تمام هفته نه اذان میخوانند و از اذان شهر بردار و تو نیز بگو گفت مراد این کار نیست دست نمیدهد زیرا که هر بنده که خدا را
از حجت نمک پرستد و از بلاد دیگر بر آید بنده بنده خود باشد بنده خدا محرم طور گوید و چقدر موافق است
این فزون بگوید و صفح من بعد الله علی خوف اصابه خیر اطمان به و ان اصابه فتنه انقلاب
علی وجهه خسر الدنیا والاخره ذی القدره المصوران المبین وی گفته منمیرم چه بود طاقت نیاورد و اسرار

بیرون زد بعضی مروانند که دریا با فرومی برند و آروغ نمی آرد وی میگفت نظامی شاعر اقص بود که گفت

صحبت نیکان جهان دور شد خوان عسل نماند ز نور شد

زیرا که صحبت مصطفی صلوات خدا بر او و همچنان ارباب حال و حیلان را اکنون نیست
در راه عشق مرحله قرب بغایت بی قیمت عیان دعا میفرست

در زمان سلطان ابراهیم شرقی در شکله از دنیا رفت

شیخ جمال گوچری مرید احمد عبدالحق است در آن ایام که شیخ او در راه او بود و دست داده همراه داشت وی
نیز شیخ میرزای ولادت او کرد و همه عیان و اکابر و امرا شهر را همان ساخت روز دیگر شیخ جمال
شکایت کرد که شما هفت از او خواندید و ما را طلبی گفت جمال نیز بانی شک بود و بندگان را طلبید که دنیا حیفه
و طایفه کلاب و از جمله آرمینیان ترا چون طلبم

شیخ شعیب غلام جوهر فروشی بود مرید احمد عبدالحق شد و رسید بجای که رسید پنج خوانده بود اما با علم معرفت
عالم بود هر چه گفتی از کتاب آمد و دست رسول اندیر و ن گفتی وی را شد و به کمال بود و در قصه آن
میخواست روزی باز از خود میخواست که جماعت کند و اشتهاء آن بود که دخول کند شیخ او را طلبید فی الحال
از آن راجای خود بگذشت و جامه برگرفت و بخدمت پیر شتافت شیخ عبدالحق دلبوی میفرماید شاید که این
طلب از جهت استخوان او بود تا در آنوقت مطاوعت کن یا نه انتی گویم نشانی صاحب من نیز شوق داشت
و مایل بود بکثرت جماع و درین کار اگر بطریق طلال بود انکاری در میان نیست بلکه سفید طالب و سالک و عارف است
زیرا که از آن تخلیه ادعیه کبر و منی میشود و حجب الی من دنیا که الطیب و الدنایه و قرة عینی فی الصلوة

شاه نور بزرگ بود صاحب کشف در احوال قصار بود ناگهان شاه داود بزرگ وقت او رسید و وقت استعدا
او را معانه کرد گفت بابائیکم چوب را بر چوب بزی کار دیگر کن وی طریق ریاضت پیش گرفت و کمال حاصل
مصلحت دید من آنست که یاران همکار بگز از ندوب طر و یاری گیرند

شاه پیر که در انبال بود خلیفه اوست

شیخ سعد الدین خیر آبادی مرید شیخ میناست بزرگ بود حافظ حد و در شریعت و آداب طریقت حضور بود
بر طریقه پیر خود موعظ بود و بوجه و سماع و علم فقه و اصول و نحو تالیفات دارد در رساله کبیر شرح نوشته ست سبی
بجمع السلوک بسی از ملفوظات و حالات شیخ خود را در وی درج کرده در وقتی که از وی نقل میکند میگوید

قال شیخی شیخ مینا دامه الله فینا

شیخ حسن بن طاهر در سالگی کلام الله را حفظ کرد و در هزده سالگی اکثر کتب متداوله را تحصیل نمود و از آن عمر مشغول بحث گشت و در سبست و پنج سالگی در ویشی را بکمال رسانید و مرید راجی سید حامد شاه گردید و در توفیق و کمال این سخن خطاب یافت سید حامد شاه میفرمود اگر فرزندی قیامت پرسند که پدر گاه عالم نپاها چه تخته آوردی گویم فرزندی مثل شیخ حسن و اکثر میفرمود شیخ حسن حجت موجه است عالم بود و عارف برادر سلطان سکندر بودی که هوای سلطنت در سر داشت مرید او بود و روزی همدین خیال بخود مت او آمد و التماس نمود که فاتحه بخوانید تا امر سلطنت دلی نصیب گردد شیخ او را ازین سودا بازداشت و گفت حق سبحان و تعالی بکلمت خویش ترقی کی خواسته است خود را اینجا مضارضا کن تا به طبع او باقی بماند و در بیع منزل دلی است و آن برجی است از حصار بنا کرده سلطان قلعق بتغییر آید آنرا بجای مندل گویند روزی قوال این باغی سر آید

ای ساقی از آن می که دل و دین برین
پر کن قدحی که جان شیرین مرست
گر هست شرب خوردن آئین کس
معشوقه بجام خوردن آئین مرست

شیخ را ذوقی غریب دست داد سه روز متصل فی اکل و شرب و بعد نیکو در روز سوم دیهان غلبه شوق جان شیرین بجهان آفرین سپرد و فوات او و زجمع نشد بوده از عنفات او و قتل القیض تضمین شصت سه سال است او را رسائل دیگرست در طریق سلوک و علم توحید و جواب سوال نوشته است که در لغت رفتن مرست و رفتن حسی انتقال است از مکانی بکافی و درین محل از سلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد است و این ادب مرتبه نفس تزکیه می نامند و در مرتبه قلب تصفیه و در مرتبه روح تکلیف این شیخ دهلوی درین محل از ممت قطب عالم نقل آورده که شریعت کمرنگی در میان بسطن مرست و طریقت از خود رستن و حقیقت بدوست پیوستن دیگر شریعت فرمانبرداری مرست طریقت از غیر بیزاری حقیقت بادوست برخورداری دیگر شریعت غناست و طریقت فنا و حقیقت بقا و تجذبه عبارتست از حرمت خاص که آئینا درجه من عندنا عبارت از ان است و دعای مصطفی صلعم الحرحری اسالك رحمة من عندك فقدی ها قلبی بنی برانست والیه اشار صلعم فی قوله انی کاجد نفس الرحمن من قبل الیوم

درین دیار از آن سرخوشم که گاه است
نسیم بوی تو ام زمین دیار من است
این اشارت تجلی دائم و فیض حق و جذبه حق و وصول بحق عبارتست از انقطاع و تبر از پیدا خوردن و دنیا

و ار قلع حمل و مل وجود مطلق و الداعلم

شیخ بهاء الدین بن ابی ایهم شطاری صاحب حالات و جامع برکات و کرامات بود قادر بری بود و مشرب شطار داشت و او را رساله ایست درین باب در وی گفته الطریق الی الله بعد از انقاس الخلق و او را حال استقامت و ان طیب چنان ذوق و حالت دست دادی که نزدیک با نزهات روح بودی گویند شخصی در حالت نقابت غالی پیش او آورده مردان ذوق وصال یافت و کان فی الله

محمد و م عموالدین غوری از مشایخ دیار ناز و نوح است مردی بزرگ بود کمال اتباع داشت هیچ منتی ازین سید المرسلین جلالت ترک نمیکرد فقر و فقر را بسیار دوست میداشت محمد و م از اولاد آن مولانا علامه است که در دیار محمد تعلیق بود میگومند وی در ایام عز و سلطنت خود گفته بود که فیض خدا منقطع نیست چو بایه که فیض نبوت منقطع شود اگر کسی حال دعوی پیغمبری بکند منجره نماید قتل میسیند یا نه مولانا عمو بر فور گفت که گنجی چه میگویی تعلیق حکم کرد که او را قتل کنند و در این نشر بر آید

مولانا سید الدین جامع بود میان علوم رسمی و فقهی و انوی و موع و در دنیا زیادت بر قدره و محتاج اختیار نکرده مرید شیخ کبیر نیر محمد و م بهانیات و پیش مولانا سید الدین که شاگرد سید شریعت جرجانی بود و تذکره ده و اندامان برآمده در زنتور و بیان گذرانیده بدلی آمدن کبیر داشت براعات عواقب حواشی نوشته که بکل حافی آن وانی و کافی است و رساله دیگر در رسمی مفتاح الاسرار اکثر آن بعینه منقول از رسائل شیخ عزیز نفسی است و در کمال بگفته است و در مقام بحث خلق ارواح قبل از اجساد و ابعاد از آن و مقام روح پیغمبر عظم و معنی شفاعت و آنکه در روح زیر فلک قرار است ذکر کرده طرفی از آن در اخبار الاخیار نقل نموده است

شیخ عبدالمعز بانی پسر مولانا سید الدین است از زمان و وقت بود بقایت تجرید داشت تنزیح کرد چون جامع حضور وقت و فراغ عبادت دید با اختیار از وی مفارقت کرد و گویند وی در سخن ترک اخلافت بخود کرده بود و در کتب بعضی غائب گشتی خواهد آمد و در وقت و گفتی خواهم آید خواهم رفت و در کتب صحت اهل حدیث نیز چنین کرده اند چنانکه نزدی میگویی قال ابو عیسی بخاری میگویی قال ابو عبد الله و کذا با و شاه علامه قومی را سیر کرده بود در آن میان جماعت از سادات نیز سیر شده بودند وی رفت و بیاد شاه گفت که سادات را بگذار او قبول نکرد وی گفت حرام بود سکونت در شهری که تو با د شاه آن شهر باشی بعد از آن بمنده رفت با و شاه انجا چیزی پیشکش نمود و پذیرفت و گفت مرا اینها کار نیست بکارم فلان ده فرمان ده که در فلان میان مرا جامه بد و تشویش و ظلم کند هم در بعضی

قریبات مند و مقام کرد و قبرا و جمد را خجاست بح

سید کبیر الدین حسن سیاحت بسیار کرده بعد در آنچه سکونت کرد گویند صد و هشتاد سال عمر داشت از وی
خوارق عادات بوجوهی آمدن شهر آنها اخراج کفار بود از کفر بسوی اسلام هیچ کافر را بعد از عرض کردن او
اسلام را بروی طاقت نماندی و در قبول اسلام بی اختیار شدند جماعه کفار می آمدند و مسلمان می شدند
در حدیث شریف است که آن پسر علی بن ابی طالب (عجل الله فرجه) من جمل الممنوع و فاقش و راجع بود و هفتاد و پنج سال
شیخ حسام الدین متقی طنانی عالم بود و زاهد از پادشاهان فائقوا الله ما استطعتم بر تبه فائقوا الله حق تقا ته
رسیده در تقدیر غایت احتیاط نمودی و در زمین خراج میداد همسیرین حالت از عالم رفت شیخ علی متقی سکندر
اوایل صحبت او رسیده و تعلم نموده و نسبت من و تقوی حاصل فرموده گویند وی در سایه دیوار مقبره شیخ بابا الدین
زکریا نایب سادی که از ازا و جرمیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بروی صرفت شده پس انتفاع و استمتاع
بدان درست نباشد و این بدانند که امام اعظم رضی الله عنه زیر سایه دیوار قرض خوانده نشستی

شیخ عبدالوهاب بخاری از اولاد سید جمال بخاری است بزرگ بود و موصوف بعلم و عمل و حال و محبت می از
سید صدر الدین بخاری که پیر و استاد و صهر او بود شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود است که فوق جمیع
نعمتاست لکن مردم قدر آن نعمت انبی شناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک
پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه موجود است و مردم این سعادت را در نمی یابند دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است
در وی بیجا نه است و اسطوره بران متکلم است و خلق از آن غافلند و بی بهره و شنیدن این کلام از پیش پیر بر نداشت و نیست
زیارت مدینه و درخواست و برهه شکلی بشتافت و این سعادت در یافته بوطن اصلی عود نمود و بنده عاجز میگویم که اگر
حضرت پیر از چنین میفرمود که کی کلام مجید است و دیگر سنت آنحضرت صلی الله علیه و آله در کتب حدیث خوشتر نیست و در آنکه نفع
دو این سنت شامل هر عامی و خاصی است و فائده زیارت اگر فرض کنند جز مردم خاص دیگر عامه را با یقین نخواهد بود
و با جماعه شیخ در عهد سلطان سکندر لودهی بدلی آمد و سکندره را بوی اعتقاد پیدا شد و باز از دلی قصد مرثیه بنصین کرد
و مکرر باین سعادت غمگی رسید و بیش از آنکه بشارت نماید باین حد و عود نمود و لفظ شیخ حاجی محمد دس سال وفات است
که در آنکه بوده ویرانه است که اکثر قرآن بلکه تمام آنرا از ارجاع بعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ذکر او کرده و بسیاری از قائلین
عشق و اسرار محبت در آنجا درج نموده شیخ عبدالحق دهلوی هم میگوید غالباً وقوع آن در غلبه حال و استغراق قوت
بوده است و بدانجست در بعضی مواضع جانب طلب لفظ و عبارت را می مانده بعد شیخ منتهی چند از وی انتخاب زده

ذکر کرده است کیفیت غراب بیان آن کتابت کشف گردد و گفته که میان شروع و اتمام این تفسیرش ماه بود
 شیخ جمال شیرازی مرید شیخ محمد نور بخش است که بر گاشتن راز مشیخ دارد درین دیار در زمان سلطان سکندر از
 کمره مطهر تشریف آورد و سکونت کرد عارف بود و صاحب طالت و اهل مشرب حلیمه نیک نوازی داشت بجا گوشت خود را
 بشیخ مدثر بن حاجی عبدالوهاب نیکور داد وی گفته وقتی در حرم شریف از درویشی سختی شنیدم که نه موافق ظاهر شریعت
 بود خواستم که او را بگیرم و تغذیه کنم وی بر بالای کوه برآمد و من دنبال او کردم برگشت و بجانب من و یزید بیت بنزد
 دست ناپید اگر بیان میکند من پی دست و گریبان میروم

این بیت درین اثر ذکر و بیومش افتاد و از خود خبر ندانستم وفات او در سال ۸۰۰ بوده قبرا هم در جوار شیخ حاجی است
 شاه احمد شمرعی ترک دانشمند تبحر بود و درویشی کامل در چندیری توطن داشت کبیر السن بود در جواب
 ابیات صاحب کشف که در طعن اهل سنت و جماعت دارد

وجماعة سبواهم سبعة
 و جماعة سحر لعمری مولفه
 قد شتموه بخلفه فحقوا
 شفع الودی فستر و ابابکلفه
 چنین گفته است

عجا القوم ظالمین تلقوا
 بالعدل ما فهم لعمری معرفه
 قد جاءهم من حیث لا یرونه
 تعطیل ذات الله مع نفی الصفه

در سال ۸۰۰ در دنیا رفت در علم و عمل در دعوت آتی بود هر جمعی با و شاه را نفوذ یکسب و جماعت مسلمانان می پرورد
 شیخ عبدالغفور اعظم پوری خلیفه شیخ عبدالقدوس صاحب افتات و کرامات بود گویند وی حضرت
 سید کائنات را صلوات در خواب دید آنحضرت صلوات این صیغه صلوات را بوی تلقین نمود اللهم صل علی عبد الله العبد المذنب
 شیخ عبدالقدوس صاحب علم و ذوق و طاعت و تلاوت و وجد و سماع بود اگر چه بظاهر دست جمعیت از
 شیخ جدا گشته است ولی معتقد و عاشق شیخ احمد عبدالحق بود او را کتابی است سنی با نوار العیون در فیل و ل آن
 مناقب شیخ احمد نوشته در ساله قدسیه در معنی گرسنگی سختی خوب و تقریری مرغوب گشته که در اخبار الانبیاء
 مرقوم است در آخر آن میگوید گرسنگی را سه مقام است اول را آتش گرسنگی خوانند که غذای آن آب نطعام است
 دوم را آتش درد و محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و خاشاک غیر است سوم را آتش محبوب و معشوق
 خوانند که غذای آن حسن و جمال و اوصاف کمال است ان الله جمیل یحب الجمال

تو هم در آینه حیران حسن خویشی
زمانه ایست که هر کس بخود گرفتارست

شیخ ادبین دهلوی جدای شیخ عبدالحق دهلوی است نام اصلی ایشان زین العابدین است دانشمند کامل
و متبحر و متعبد و در غایت شغور و انکسار و تادب و وقار بود بهمان آداب و اوضاع که در میان مردم می بود
در آن خانه نیز بود و حلیه و رعایت جمال و نورانیت داشت انوار علم و تقوی از جبین وی لایح بود اکثر احوال
صالح بودی و در لقمه احتیاط تمام دشتی مرید مولانا سواد الدین است رحم در شکم بگذاشت

مولانا شعیب عالم و عامل و در صورت و سیرت ملک شال بود و در وعظ و تذکیر بی نظیر زمان خود در زمانی که
او وعظ گشتی و قرآن خواندی هیچکس اجمال عبور از آن راه نبود می اگر چه خود باکران بر سر دشتی استاد شده
و استماع مردمی اکثر موالی و آلانی شهر شاگرد او بودند و در وعظ و خطب بسیار تمکانات و مقامات و عجز و صبر حالات
عالمی شدی و جلالت کابر علمای شهر پراستی و عظمت او حاضر شدیدی و اکثر موالیان و متابعان در عید ولادت سلطان بیل
سفینت ربی بود و در شکم بر حمت حق پیوست

سلطان سکندر لودهی شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که زمان او زمان صلاح و تقوی و دیانت و امانت
و حلم و وقار بود او را با علما و صلحا و اکابر و اشراف میل عظیم شد و لذت انکساف عالم از عرب و عجم یعنی از ابدیه شد
و طلب و بعضی بنی آن در عهد و دولت او تشریف آورده و وطن این را اختیار کردند چنانچه اکثر بزرگان که درین
نکوه میشوند از آن قبیل اند و فی الحقیقه حماد زمان سلطنت آن سلطان سعادت نشان از صد تقریر و تحریف
و از وی نیز در باب فراست بگذاشت نکات یافتن میکنند تا شیخ جلوس او بر سر پادشاه سلطنت و ایالات و بیخود
و شانه هایست و در احوال او به عالم آخرت ثلث و عشرون و تسعایه مدت سلطنت وی هشتی و نه سال و نیم گویم فی الجمله
نونه آن سلطنت امروز ریاست بهوپال است و عهد دولت و ایالت نواب شاهجهان بیگم بیگد این دارالاقبال
و تا حال صدارت او را چهارده سال میشود حق تعالی در عموم بركات و شمول نعم وی که در صلاح رعایا و برایا و حلم و
و قار و عمارت مساجد و اهتمام صلوة و ترویج علم کتاب سنت میندولست ترقیات روز افزون نمیشد و زمان
حکومت عزت او را عمر دراز و بقا و طبع لانی ارزانی دارد

براست پاس خاطر آزادگان و شکر
بر او بر خدای جهان آفرین جسنرا

شیخ جمالی مرید مولانا سواد الدین است بگانه روزگار و مجمع اطوار بود نام اصلی او جلال خان است عارف عالم
و شاعر کامل بود تصفیه او بهتر از نوزاد نشوئی است مسافرت بسیار کرده و زیارت حرمین شریفین نموده

شده و به لانا غیب الرحمن جای و مولانا جلال الدین دوانی را یافته معایت صورت و معنی در ذات او تعجب بود
 کسری را از اکابر و مجالس فرصت سخن و ابوی ابدی او از زمان خلطان بگذشت و تا زمان هایون بن
 بایر شاه باقی بود این بیت او در لغت شهرت دارد و بعضی از صلحا و در خواب بقبول این بیت در پیش آنسور
 صلوات علیه السلام بشارت یافته اند

موسوی ز بهوش رفت بیک پر تو صفات تو عین ذات می نگری در تبسمی

مقبور او در مقام خواجہ قطب الدین است محرر طور و قتی که طلب علم در دلی کردی مکر بزیارت وی و زیارت
 جناب خواجہ قدس سره مقرر شد و روضه جمالی بغایت نزه و لطیف است و خانه که الآن قبر او در دست درخت
 حیات مسکن او بود و همراه هایون بن بخت رفته بود پیش شیخ عبدالحی انصاری بی داشت و ظواهر عجیبی بی گوشت و فطر
 و حالتی نبود و با هر طائفه سری داشت از بخت او را قبولی دیگر بود و بی کفنی زیاده بر همه بود و در آنکلی جبهه شستی
 که او را بود چنان خوش میگذرانید که گفت و محنت را گرد سر پرده بمالشی محال عبور نبود و هر روز در حال گاهی و دلم
 در سیری و هر دم در شوقی بود و با ابتداء از معنی فقر و فنا و در مندی که سرایه سعادت ابدی است تسلطی کامل نصیب
 او شده و در جوانی زنت از زمین برای نانی بر بست و در دهشت در گذشت رحمتا الله تعالی

سید علاء الدین سید یحیی نسب و مستبرک بود صاحب ذوق و حالت و طراوت و در فن موسیقی هند و قونی
 تمام داشت شعر هم میفرمود این ابیات از او در اوقات وقت است

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد	که مرغ هر چمنی گفتگوئے او دارد
بجستجوی نیاید کس مراد دلس	کسے مراد بیاید که جستجو دارد
نشاط با ده پرستان بکاسحانه رسید	هنوز ساقی مباد و بسجود دارد
حدیث عشق تو تنه من هر گویم	که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد
ستای دل بکفت دلبری بده تو علا	که این مستاع گر انما یه را نکود دارد

سید علی قوام از اباب کمال و مکر و وجد و حال بود و عالم با خود حالتی و سرگرمی داشتی و سخن را مجذوبانه گفتی
 و لباس غلام متعبد بودی گاهی خفته مشایخ پوشیدی و گاهی لباس سپاهیان و در بر کردی چهار منگوه داشت و صول
 فتوحات بر روی متصل و متوالی بود و هرگز منقطع نگشتی و می تا بوده بخانه دنیا داری نرفته و هیچکس را از ایشان
 خانه خود نخواهد و خادم بخانه کس نفرستاده و چهل سال سچ خادمی را امر نکرد و خدمت نفرمود و می گفته مرا

عجب آید از آن طائفه که بر قوالان حکم برانند که فلان غزل بگوین را خوش دارم و آنرا خوش ندارم ذوق من
مستقیمست مرا هر چه بگویند خوش آید و همبران ذوق کنم گویم سعدی شیرازی گویا از همین وادای گفته است آنچه گفته
کسانه که یزدان پرستی کنند با واز و دلاب مستی کنند

قبر او در جنوب رست در شش در گذشت

میان قاضی خان نظر آبادی مدینه شیخ حسن طاهرست از جمله صادقان این طریق بود صاحب استقامت و

کرامت و حرمت و زهد و تجربه است وی گفته سی سال جان کندم و ریاضتها کشیدم تا قدری معرفت بکمال نفس
حاصل کردم و دانستم که نفس بچه طریق راه میزند و چه کین گاهها دارد دهلایون پادشاه یکبارگی کاغذ سفید با مر
و نشانها که در فرمان می باشد خدمت وی فرستاد تا بهر وضعی و بهر مقداری که خواهند در اینجا بنویسند فرمود ما را
احتیاج نیست و بی احتیاج حق مسلمانان گرفتار و انباش و ما در خدمت پیر خود عهد کرده ایم که
از خدا و از خیر نخواهیم بخدا
که نیم بند و دیگر و نخواستی دیگر است

قبر او در نظر آباد است در شش بر حمت حق پیوست

شیخ محمد حسن پسر بزرگ شیخ حسن طاهرست از اعرافان روزگار بود و حال صحیح و مشرب عالی داشت سالها در

حرم مدینه منوره علی صاحبها الصلوة والسلام تجاوزی کرده و بمشایخ عین بیعت نموده و بی بعد از نماز دیگر در آستانها
چنان منتظر بودی که کسی منتظر آمدن محبوبی باشد که شام در آمدی و خلوت رفتی و در حجره بستی و شمع افرینتی و شغل
شدی و در گذشت وی گفته عالمی است که مدرک آن جز حواس نیست قل هو الله انشا که وجعل الکلمه جمع
والابصار و الاذن و عالمی دیگر است که مدرک آن جز عقل نیست العقل نور یقذفه الله تعالی فی قلب المؤمن
فیفتق به بین الحق و الباطل و الصواب و الخطا عالمی دیگر است که مدرک آن جز علم نیست فاستلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون عالمی دیگر است که مدرک آن جز محبت نیست و هو القاهر فوق عباده ویرسل علیکم حفظه
و ورائی این اطوار طور دیگر است که عشقش مانند دران طور چیز با معلوم شود که در اطوار دیگر از طور عقل و علم حسن
معلوم نشود و در اکلمات است در بیان توحید وجودی که قدری از ان در اخبار الاخیار نقل کرده

شیخ عبد الرزاق جهانباز خلیفه شیخ محمد حسنست حال طایفه داشت بعد از ان مشرب عشق و محبت بروی لب

آمد و از مجاهده بر مرتبه مشاهده رسید یکبارگی سیدی بدست یکی از اعوان گرفتار بود شیخ او را در بند دید نظام را و شد
و او را گفت تو از مشرب برو که من بجای تو در بند خواهم بود از معنی بر سر او نمشتا آمد همه را تحمل کرد و خود را ظاهر

نگردد گویند بواسطه از اخضرست صلح مازون و مشار میشد شیخ دلهوی گفته و چه کمال باشد و رای آنکه کسی بواسطه از اخضرست تنفیض باشد صلح غالباً میان او و شیخ امان پانی تپی در تقریر سکه توحید و اطلاق وجود و عینیت و غیرت او بعالم گفتگویی در میان بود و بعضی دیگر از مشایخ عصر اطلاق حق را برنگی دیگر تقریر ننمودند و شیخ امان درین باب رساله ایست سیمی با ثبات اللاحدیه که مخالفان او را و رائیه خوانند الی قوله اگر چه از افشای این امر و اجزای این کلمات زبان وقت کاتب حروف متحاشی و غیر متجاوزست لکن چون ایشان گفته اند و نوشته اند از نقل آن چاره نیست و نیز باعث آن بود که این مجموعه با نسیم مکتوب شیخ امان مشابهتی بکتاب نفحات اللسان که جامع مکتوب شیخ عبدالرزاق کاشانی و شیخ علاء الدوله سمنانی واقع شود انتهی بعد ازین تحریر هر دو بزرگ را نقل کرده و در ضمن آن قصه و شیخ را هم ذکر نموده لکن بعض کلام مذکور مشتمل بر احادیث موضوعه است چنانکه حال فقرت این فنی برای اهل معرفت معلوم و معروف است

شیخ امان پانی تپی امام و عبد الملک است و لقب امان اندوی از علماء صوفیه بوده است از تابان شیخ ابن عربی در علم این طائفه مرتبه بلند و پایه ارجمند داشت سخن توحید را فاش گفتی و فرمودی اگر پایۀ انصاف در میان باشد این علم را بر سر نیز میتوان گفت بطریقیکه اصلاً در اینجا مجال آنکار نباشد و گفتی مراد را ابتدا حال دو دلیل مبرسکه توحید بود و الآن بنیات الهی شانزده دلیل دست بهم داده او را در علم تصوف و توحید کتب و رسائل بسیارست و آنرا تحقیق از تقریر اولی و لایح وی گفته سرایه در ویشی پیش ما و چیزست تمهید بخلق و محبت خاندان پیغمبر صلعم در معرکه دو سید بزرگ که در زمان بابر شاه بر آنما همت کشتن سیدی دیگر محضر قتل نوشتند و را نیز تحلیف کردند حاضر نشد و فرمود قدم امان در دوزخ چار و دو که در معرکه که اهل بیت پیغمبر را آورده خوار و گرفتار در پیش استاده کنند من در مجلس عز و کرام نشسته باشم میفرمود کشته شدن حضرات آن شاهزاد حایفست و خوار کردن ایشان نیز چیزی دیگر از آن نیز خون در جگریم و ازین نیز در خوف و خطر گویند در وقت درس او اگر طفلی از سادات بازی کنان در آن کوچه میرسید وی کتاب در دست گرفتی و بایستادی و مادام که ایشان تاده بودند او را مجال نشستن نبود و در مجلس او ذکر دنیا و مالا یعنی و غیبت مردم نگذشتی و اتفاقش بذکر حق و نشر علوم معمور بود و فرمودی قال این علم عین حال است هر کسی را در چیزی کشایش داده اند کشایشش را در کتب ایشانست خانقاه و رباط انداختی و طالبان را از عشق صورت منع کردی و از خورد خواب هیچ چیز را نخورد راه ندادی بار مادیه اند که نماز شروع کرد و از ایاک نعبد و ایاک نستعین نتوانستی گذشت همین کلمه را نکرا کردی

و پیوسته افتادی و هم با بار بریده اند که در نماز شروع کردی و رنگ روی او بگردید حی قریب رحمت بهمه کس و همه چیز در مقام و دل شد کتاب را بکشادی و نظر کردی و وداع فرمودی و گفتی که از تو بسیار مخطوط شدیم و فائده ها گرفتیم و همچنین حجره و در و دیوار را وداع کردیم درین اثنا و اورتی عارض شد فرمود آب بسیار گرم کند و آلوده های نو بیا رند که امروز و سوس تمام عمر زایل میگردد چون سکرات موت بروی غلبه کرد در آن حالت گفت که شایع طریقت استاده اند و فتوی توحید میطلبند و کلمات توحید بر زبان او میرفت توفی رحمت الهی توفی شیخ سید الدین والد ماجد حضرت شیخ عبدالحق دهلوی رحم علی از مریدان و ملقا و شاگردان اوست در اخبار الاخیار در ذکر ارادت او با وی رحم و نقل از رساله اثبات الایمانیه درازی کرده در خیاض و رشک آن نبی خیم سلطان جلال الدین قریشی در ویشی بود صاحب حالت و حجب و شکل در میان ناگشتی و سر و پا برهنه بود و از پوشش بر مقدار ستر عورت الکفا کردی علوم عقلی و نقلی درسی و تحقیقی همه بر ذکر داشت و با وجود غلبه حال متعبد بود با حکام شریعت و بیچسبی از اهل دنیا را در نظر هست او اعتباری نبود و بزبان عربی و فارسی و هندی سخن کردی و اکثر اوقات در سخن آمدی و سخن بسیار گفتی و چون گرم سخن گشتی برخاستی و در بعضی اندامی روزی پیش او ذکر کیا کرد و گفت گفت بر عمل کیا گفت وی بر طبق مسین اقتاد در حال زرشه خوارق دیگر نیز از وی مسمع شده است چندگاه در دهل تشریف داشت و در بیان و اگره و فواحی آن نیز می بود بعمر هست و پنج سال وفات کرد در سنه ۹۳۵ رحمه الله تعالی

میر سیاه براهیم بن حسین عبدالقادر اعظمی الایرجی متبرک و دانشمند کامل بود و بر سایر علوم عبور نموده و کتب بسیار را از هر علم مطالعه و تصحیح فرموده در دهل در زمان او بیچاکس بدانش او نبود از خانه او کتابخانه بزرگ بود و بعضی بی انصافی اهل روزگار در زانو و یخ و مشغول بودی و درس کم گفتی و کتاب خود بکسر کمتر دادی و چنانچه فنون علوم احراز نموده بود و انبرکات صحبت درویشان و ربط بسلاسل ایشان هم بهر کامل داشت و در مجلس سماع حاضر نشد و زعرس خواجہ قطب الدین شیخ رکن الدین او را تکلیف حضور داد فرمود شایر وید و متوجه شود تا خواجہ صاحب چه میفرمایند وی همچنان کرد میگوید مجلس سماع گرم بود و قوالان و صوفیان در جوش و خروش درین اثنا حضرت خواجہ میفرمایند که این بدینمان دماغ ما را بردند و وقت ما را مشغول ساختند من بخدمت میآدم خنده کردند و فرمودند که اکنون ما را معذور دارید گفت حق بجانب شماست در آخر عهد سلطان سکندر بدهل تشریف آورد و در عهد اسلام شاه در سنه ۹۳۳ بر حمت حق پیوست

سید رفیع الدین صفوی جامع بود میان فضائل حسبیه و نسبیه دانشمند بود و محدث در معقولات شاگرد دکن
و در حدیث تمیز حافظ سخاوی باذن سلطان سکندر در آگره اقامت فرمود از طرف گجرات بدلی آمده بود صلح
از شیراز ست و معین الدین صاحب تفسیر مفتی یکی از اجداد او بود سلسله او با کلیه متعلق شد و کس نماد در دست
آنجانی شد قبر او هم در آنجا ست که خانه او بود

میر سید عبد الاول بن علاء الدینی دانشمند بود جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و رسمی و تحقیقی بر صحیح بخاری
مشرقی نوشته مسمی بقیض الباری و سراجی را که در فرائض ست نظم کرده و رساله دارد در تحقیق نفس و معرفت آن
شیخ دهلوی گوید بغایت محققانه نوشته ست و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعاده بغایت حسن
و معمور بود حج کرده و سیاحت نموده آخر باسته عامی خانخانان محمد میر خان بدلی مدت دو سال کما بیش در صدر
حیات بود در شصت و نه بر حمت حق پیوست در ون قلعه دلی در میان گور غریبان افتاده ست در اخبار الاخبار
از رساله او در معرفت نفس فصلی چند نقل کرده ست

شیخ علی بن حسام الدین بن عبد الملک القادری الشاذلی المدی اچشتی المتقی اصلش از جو پیوست و تولدش در
برهانپور و مرید شیخ حسام الدین متقی ملتان سیست عالم بود همراه زاد تقوی و راجه توفیق عزیمت حرمین شریفین
یافت و شیخ ابو الحسن کبری را که عالم و ولی بود تلمذ نمود و مهاجرت جامع صغیر و جمیع الجوامع سیوطی را تبویع نمود
شیخ عبد الحق دهلوی می فرماید الحق بنظر در آن کتابها ظاهر میشود که چه کارها کرده و چه تصرفات نموده شیخ ابو الحسن
گفته السیوطی منة علی العالمین و للمتقی منة علیه تالیف عربی و فارسی او از صد تجاوز ست شیخ ابن حجر
مکی در ابتدا احوال او ستاندا و بود و در آخر مرید او شد و خود را تمیز حقیقی او میخواند محمود طاهر صاحب مجمع البحار بنیاد است
و محمد بن محمد سخاوی استاد او شیخ ترجمه او در اخبار الاخبار و غیره بسط تمام نوشته و جمله صاحب از حالات و کرامات
و حکایات زهد و ورع و دیانت و تفاوت او ایراد کرده و بعضی مکتوبات او نقل نموده روح توفیق فی شصت
شیخ ملکه تاریخ وفات او ست عمر گرامی نو دسال در ترجمه مشکوٰۃ در کتاب الامارة و القضا شیخ عبد الوهاب متقی
نقل کرده که یکبار سی بخاطر شیخ علی متقی رسید که ثواب عدالت بسیار ست اگر بدست آید غنیمت ست چندگاه باین
نیت منصب عدالت اختیار باید کرد و نیز امتحان باید کرد که شغل دنیا با حضور و جمعیت خاطر جمع میشود یا نه چون سلطان
محمود گجراتی که بغایت معتقد و متفاد حضرت شیخ بود این حکایت شنید غنیمت دانست و سعادت کارخانه سلطنت
شهر دکن شیخ منصب از او مکی اختیار کرد و در مبارک عدالت نشستند و جمعی از خادمان و پاییمان که در خدمت می بودند

ر شوت گرفتند بنیاد نهادند سلطان رسیدند شیش با آن تقوی و ایست که داشتند رشوت میگرفتند و افراط و تفریط
مینمایند سلطان را باور داشت گفته بود که همیشه با ایشان می باشد رشوت می ستانند البته شیخ نیز میدانند و روا
میدارند چون شیخ شنیدند که بسطاطان پنجین سانیه اند چنگاه در مقام اصلاح این کار بودند آخر دیدند که راست
نمی آید و نری در چپوتری عدالت نشسته بودند و عسای خود گرفته بر جا ستند و بیاران سلام علیک کردند و بر خاسته
دیدند و گفتند که این سرود کما جمع نمیشود و العاقبه باخیر استی و با بخند وضع وی هر در ایام سفر آن بود که در خطبه
راست کرد و بود در یکی اسباب طعام و جوان مسید داشت و خانه بکرایه میگرفت و در مسجد فرود می آمد و کار می کرد
درست خودش می برد کسی دیگر نمیفرمود و در خطبه دیگر صحنه و چند کتاب ضروری بر می داشت یکی از در ایشان
تکلیف ضیافت کرد که یکبار به بنده خانه نشین است که نتواند دردی برکتی باشد فرمودند ما را معذور دارید هم از نیاجا دعا
کنیم خدا تعالی شمار را برکتی دهد چون آن شخص بسیار تکلیف کرد فرمودند می آیم اما به شرطی که اگر خواهش کنیم
ما را تکلیف نکنند که با ما بیایند و بر صدر نشین گفت همچنین باشد هر که حضرت را خوش آید بنشینند و دو هم گفت
کنند که این بخور آن بخور هر چه ما را خوش آید بخوریم تو هم آنکه به گاه آید خوش آید بر خیزیم و بیاییم تکلیف نکنند که ایست
و دیگر بنشینند.

شیخ عبدالوهاب متقی خلیفه شیخ علی متقی توفد او در هند و دست همه از زمان صغر قائل بود توفیق آبی رفیق حال
ایشان شده و طلب حق برافه فقر و تنگدستی و بکاه مغطه افتاد و ملازمت علی متقی گزید عالم بود و کتاب بخند و در کمال
شیخ او میگفت یک یار و برادر راه خدا که یافتیم عبدالوهاب است شیخ عبدالحق مرید و نایب او است میگوید شیخ شریف
ایشان الآن واداعلم شصت چهار سال باشد و عدد جهای ایشان چهل و چهار که مدت اقامت بکاه مغطه است طریقه
ایشان در باب کتب توحید و حقائق مثل فصوص و امثال آن توقف و تسلیم بود اینها را درس مگویند و بدان شیخ
نکند و انکار هم نکنند و بگویند و چنانچه عادت فطرت است بطعن و تشنیع پیش نیامد میفرمود باید که هر چه بشنوند
اگر چه سخن باطل باشد زور با نکار و تعصب پیش نیامد اول خود بشنوند که چه میگوید و بفهم سخن نیک در روند که
قائل آن چه مقصود دارد و بعد از آن اگر توانند آنرا موافق حق سازند و نگردد کنند و اگر این را نتوانند از مر آن
بگذرند و خلل در عقیده خود نیندازند میفرمود هر گز اینند که بکلام اسلام اقرار میکنند و نماز و روزه میکنند از وی
اگر امثال این کلمات صادر شود معذور دارند و مکلف و تشنیع نکنند و با محامد نسبت ننمایند اما اگر این چیزها را
نداشت باشد و این بخان بگوید او علی است او را با قطع منکر باید بود و میدان گفت که درین زمان بدانش ایشان

در علوم شرعی که کسی خواهد بود قاضی و مفتی می تواند گفت که گویا همه یادداشت و نقد و حاشیه نیز
 همین کلام دارد سالها در حرم شریف درس این علوم گفته اند میفرمودند علم بنزد خداست که همیشه متعین آن
 باقی است و نفع آن عام و ذکریشا به روا که گاه گاهی بدان علاج باید کرد و روش سلف متقدمین همین است آتش
 با نفع اعمال خیر و تهذیب اطلاق و نش علوم میکند علم از آن قبیل نیست که یکس ترک آن فرماید حق تعالی
 نیت باید کرد در اخبار الاشیار در بیان حالات و منامات و حکایات ایشان درازی بسیار کرده و هر چه نوشته
 خوب نوشته فارغ از فائده نیست وی گفته در عهده آوردن از جبرانه رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 ما انجا بخواب رفته بودیم هر بار که چشم بهم می آمد جمال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نظر بود ایشان باین عمره بسیار می رفتند و علم
 و پایه به می رفتند گویم جبرانه می رفت برسانت یک و بعد از که منظر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت قسمت فغانم
 چنین در انجا اقامت فرموده عمو بر آورده بود میل گریم عمره باین نیت از جبرانه برآوردیم شاید در این نیت بخوانند
 سید حاتم مردی بود از مردان این راه بشوق ملاقات ایشان بگذاشته و استیدان در آمدن نمود و از بی ادبی
 و گفته فرستادند که ملاقات القلوب اوقع یعنی دیدنای دلباشد گیر نیست وی همین کلام از ایشان راضی و میسرند
 رفت انتقام التبی فی فضل الشیخ علی التبی رساله ایست از ایشان که در آن مجمل از احوال شیخ خود نوشته اند و از ادب
 کتابی است از شیخ عبدالحق دبلوی که در آن ترجمه این هر دو بزرگوار بسط تمام شده است نمود و در حمد الله تعالی
 میان غیث در بروج که از بلا و شوره گجرات است بود از خواص عباد الله و صدق خیر الناس من یففع
 الناس از هر چیز و هر جنس که مردم را بان احتیاج افتد ایشان نگاه میداشتند و بدو میسر میکردند چه از زو جامه و
 اغذیه و ادویه و کتب و اسباب و آلات همه در خانه ایشان بود افضل اعمال ایشان این بود با وجود آن عالم عالم
 و متقی بود شیخ عبد الوهاب متقی میفرمود که باری آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم پرسید یا رسول الله
 من افضل الناس فی هذا الزمان فرمود افضل الناس میان غیث خورشید خورشید ظاهر و محسوس
 مقام بروج را در سفر احد آباد گجرات دیده بر جای بلند افتاده است امروز آنرا مروج گویند و در اصل بروج است
 میان شیخ محمد بن طاهر در چن گجرات بود از قوم بیهوده که در آن دیار را حق سبحانه و تعالی او را علم و فضل
 داد و خادم حدیث نبوی است و ما شریف مصطفوی بود تحصیل کتب متداوله بحر من شریفین رفت و علم و شایخی
 آند یا شریف را دریافت و تحصیل و تکلیف علم حدیث نمود با شیخ علی متقی صحبت داشت و مرید شد و بوسی اصلی
 عود نمود و هنگامه فاد و علوم و اعلا کلمه الحق گرم ساخت یعنی بدینها که در آن قوم شایع بود از آنکه در میان

اهل سنت و اهل بدعت این قوم تمیز و تعریف نمود و در علم حدیث توالیف مفیده جمع کرد از انجمل کتابی است که تکمیل
 شرح غریب معانی ستمه است مجمع البحار نام که درین نزدیکی زمان مطبوع شده و رساله دیگرست مختصر سیمی معنی کرد را
 تصحیح اسماء در حال کرده بی تعرض به بیان احوال بغایت مفید و در خطب این کتب مع علی متقی بسیار نموده و دو سه
 بوصیت شیخ سیاهی بحیث امداد طلبه راست میکرد و در وقت درس نیز میل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز
 در کار باشد و در از البر مع و اهل برع که در آن دیار بود تصحیح نکرد آخر هم بدست انجماء در شش بشادات رسید
 شکر الله علیه و جزاه عن المسلمین خیر اجر مطور ترجمه وی علحد در یک کراسه نوشته و در انجا تحقیق قوم بوهره نموده
 در آثار اکرام می نویسد که او در شکست بوا میر ممدوی که هم قوم او بودند اقامت اسید محمد جوپوری میکرد و شش
 استاد خود که بدست و سکه کرد که تا داغ بدعت از پیشانی این طائفه نشوید دستار بر سر نه بند و چون اکبر پادشاه
 در شش گجرات را تسخیر کرده و در پش پاشین ملاقات واقع شد پادشاه دستار بدست خود بر سر شش پیچید و فرمود
 بامت ترک دستار بسمع رسیده نصرت دین تبیین بر وفق اراده شایر و نه مصلحت من لازم است در ان سال
 حکومت گجرات بخان اعظم میرزا عزیز که قضا این یافت و با عانت خان اعظم اکثر رسوم بدعت بر انداخته شد اما
 عقرب صوبه گجرات بر عبدالرحیم خان خانان قرار گرفت و بحایت او طائفه ممدوی و بازار کین جیتند شیخ دستار
 از سر کشاد و عزم اگر کرده که ماجرا را سمع اکبری رساند و تبارکی بعلی آرد شیخ و جمیل الدین علوی هر چند بطریق کنایه
 منع کرد و فرمود عالم مظفر اسماعیلی و جدالی است فقط آنرا و احکام هر اسم صراطی است مستقیم بود من میثاق دوست
 کوچ بر بست جمعی از مخالفان در پی افتادند و مابین او جین و ساز گنجور ریخته شهید ساختند نعش او را از مالو پوین
 برده و در قبا بر اسلاف او دفن ساختند یکی از افتاد او شیخ عبدالقادر بن شیخ ابوبکر مفتی که مظهر بود و در علم و فضل
 و فصاحت و بلاغت الاسیاف قاضی ممتاز عصر می زیست و سالها بر سدا افتاد حرم محترم سر بلند می داشت در
 شش بگذشت شیخ محمد طاهر با اتفاق جمو را از قوم بوهره است و صدیقی میگوند اعتبار نسبت از جانب ماور بود یا
 از جهت اعتقاد بود که چون شیخ خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند و امداد علم
 شیخ حسین از زیاران و قرانیان شیخ عبدالوهاب متقی بود او را در سلوک این راه رفتار می خاص بود عجائب
 حالتی و شگرف همی داشت و در خریدن ادنی چیز مثل حبوب و بقول هر چه بدست اومی بود میداد خواه مظفری
 و خواه رو پیاده اصلا عقیده نمی شد که حساب کند و بهای پرسد
 شیخ عبدالعزیز بن حسن ظاهر خلیفه میان قاضی خان است او را در تواضع و علم و صبر و رضا و تسلیم و شفقت

بر طبق واعانت فقر انظیر نمود وی از اهل جماعت گویند در وقت رحلت هم بزوق و طاعت رفت و منتهی او
برین آیت شد سبحانه الذی بیدا ملکوت کل شیء والیه رجعون والد شیخ عبدالحق دهلوی او را دیده است
می گفت هرگاه ما را در ایام جوانی نظر بر جمال شیخ می افتاد بنی افتیاری طاعت بکام دست بهم میداد از جهت معنی شوق
و عزت که در صورت او مشاهده می افتاد و تو خدا در جو نور بود و همه را پر کشیم اله بدلی آمده در شرف طاعت
میان نجم الدین ممدوی ممدوسی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین ممدوی بود و عارف
بود و صاحب حال و مجرد از علائق از لباس بستر عورت اکتفا داشت گویند در احمد آباد از وی احوال سیت
واقع شد و بعد ازین قضیه از آنجا غائب شد و کس نشان او نیافت و بدین آید و در مقام خواب قطب
کالی می بود و رحمه الله تعالی

شیخ نظام الدین انبیهی مرید شیخ معزوف جوپوری است که مرید مولانا الداد شایع کافی و هدایه است
ساکت مجذوب بود و حال صبح داشت و سکر و تلویین بر حال او غالب بود هر که بلا زنت او رسیده البت چیزه
از باب اشراق باطن و کشف خاطر مشاهده نموده وی از سماع پدید کردی و مریدان را از تعلق بظاهر صوری شیخ
نمودی و گفتی باز اگر چشم نه بندند و ریاضت نغز نیند که بچکان چکل گیر و اگر ریاضت فرمایند کنگ شکا کنند
و در باب سماع فرمودی چرا در اختلاف باید اکتفا اگر تقلید کنند باید که تقلید او اهل و کلان تران کنند و با وجود آن گاهی
که حالتش در گرفتاری آتش در نهاد او افتادی مات فی سلسله رح

شیخ جلال قنوجی قریشی صاحب ذوق و حالت و جذب بود و در دعوت اسما الکی نیز تبحر داشت شبها بر خود
گریستی و فریاد ماکردی و نغمه بازی و بر خور سوار شدی و در کوچه های شهر گشتی بسیار سحر بود در ۹۸۸
از دنیا رفت رح

شیخ استحق میرفانی بود از جانب ملتان بدلی افتاد سیاحت بسیار کرده و ریاضات شاقه کشیده اکثر اوقات
سکنت بودی و سخن کسی نمی کردی شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید که بنده بلا زمت او رسیده بود و طریقه التفات
و عنایت را دید وی میگفت من منتظر پسری هستم حق تعالی او را ورین کبر سن پسری عنایت کند بعد از ولادت
نقل نمود نزد حلت غسل بر آورد و وظیفه قرآن خواند و هر چه در نهان بود بدر کرد و بخت و جان بحق تسلیم نمود
و این واقعه در شرف رو نمود رح

مولانا درویش محمد واعظ درویشی مراض و متعبد و ساکت عارف بود ذوق بسیار و صحبت خوشگوار

داشت بگویی او را بر آوازنی درودی و شوشی و گریه در میگرفت که بیان آن از حد تقریر بیرون است باصل
از او را از شهر بود سالها در صومعه نشسته یعنی بر ریاضت و عبادت گزارانید در شش در دهنی حلت کرد
شاه ابو العیث بنجاری پسر حاجی عبدالوهاب بنجاری ست سگری طایفه و حالته غالب داشت در زمانیکه تحصیل
علم کردی با طالب عثمان سبقت درس التماس کردی و اختیار نمودی که شهادت بخوانی و ما اعتماد بر فرصت
وقت نیست خداداند که چه حالت پیش آید بشرقی هر چه تمامتر اگر شرکت متداوله عبور نمود بعده او را جذب پیش آمد
و از همه کارها باز ماندی از اینی اعمام خاکسار ست خادم را گفت از برای صاحب خود چه خواهی خواهم گیسیت
باری بگریید همان روز یار و روز دیگر حلت نمود رحم

شیخ علاء الدین مجذوب او را شیخ علاء اول بلاول گویند که شرف حال و اطلاع ضار آتی بود هر کس که بخدمتش
رسیده البتة چیزی درین باب از وی دیده دست در دهنی طلب علم کرد بعد از آنکه او را حالت جذب در گرفت در
اگر افتاد شیخ رزق الله شیخ عبدالصالح دهلوی گفته یکباری از جهت بعضی فرزندان که غائب بودند نزد وی
آمدند که نصیحتی بکنیم یا قرآنی بخوانیم یا اسمی را از اسماء الهی ورد گیریم در بین تردد پیش شیخ رفتم بیکه مرادید
فرمود قرآن عظیم از همه فاضلتر ست فافز اما تیسر من القرآن گویم خواندن فاتحه میان سنت و فرض صحیح چنان
از برای رد غائب اثر تمام دارد و تجربه رسیده و صد احمد شیخ مذکور در شش حلت کرد

شیخ حسن بودله دهلوی از اول فطرت مجذوب آمده و از اوضاع و اطوار این عالم غافل و فایز افتاده بود
وضع عجیب و حالته غریب داشت اکثر احوال سر برهنه بودی و عضو مخصوص او که مردان را با شادان سازد نکر دی
گویا غول کلی در دهن او زده اند بعضی از علماء وقت او را در خواب دیدند که در خدمت سرور کائنات علیه المکمل الحیات
حاضر ست و آنحضرت صلم را وضو میکنند

شیخ عبداله ابدال دهلوی از قزلباشان شیخ عبدالصالح دهلوی بود مجذوب صاحب حالت سنت بازار باقصی کن
رفتی و دهرهای هندی موافق حال گفته

در پاکشان علامه و دکتی بسر زمان رقصی چنین میانه باز آم آرزوست

روزی بیمار بود اهل خانه او را دست بصل کرده بر دهنیز خانه نشاندند و درون خانه باز آمدند همان لحظه دیدند که او
غائب شد و اثری از وی پیدا نگشت شیخ رزق الله گفته در گجرات رفتم از مردم ذکر او و ذکر دهرهای او بسیار
شنیدم گفت وی اینجا کجا آمد گفته اکثر احوال اینجا می بود او بدهنی کجاست رفت رحم

میان مومنان در راه بود از مجازیب وقت بود نفس گیر و جذبه قوی داشت مباحی می گفت و قتی با هم
رفتم حسن بود و بنا بر محبتی که با ما داشت همراه بود روزی در مجلس نشسته بودم که ناگاه شیخ مومنان رسید چون
نظر او بر بود را افتاد گفت تو اینجا کجا آمده و ترا بدینجا چه تعلق است همین گفتن بود و از شیخ حسن از اینجا که چنین
اصلاح بجای نندید و بی توقفت گریخته بر بی آمده و قرار گرفت

بابا کیو بر مجذوب باصل از کاپی است سقانی میکرد و شبها خانه ضعیفان میگشت و همراهم میکرد آخر
حالت جذبه نصیب او شد اکثر احوال در استغراق بودی و از لباس بستر عورت استنکاردی و گاهی آنهم نشسته
پوشیده لباس هر که را عیب دیدی بنی عیدان را لباس عریضه داد

شیخ دلموی میگویی اغنیاء را بخود کمتر راه میداد و به عالم دل را می داشت و از وی خوارق بسیار نقل میکنند
لفظ کیو بر مجذوب تا شیخ وفات او است

الهمدین مجذوب در نماز اول بود و صاحب نفس اکثر احوال در آنرا بودی الا آن قبر او بعد از آنجا است
در هر جا که نشستی تا چند روز بر نخواستی و با خود در سخن بودی گاهی در گریه بود و گاهی در خنده و گاهی با خود در
اعراض بودی و گاهی دو تاره زدی و در دست و پا آهین پوشیدی و در وقت تکلم و خطاب چنین گفتی ندایا
بیای خدا یا برو خدا یا بنشین بر که سخن کردی همچنین گفتی تا شیخ وفات او مجذوب صادق مستوح

بی بی فاطمه مدام از سخاوت قاتلات عبادات بود گنج شکر گفت وی مردی است که او را بر صورت زنان
آفریده اند و نظام او لیا گفته شیر از همیشه بیرون آید کسی پرسد که ترست یا مادر فرزندان آدم را اطاعت
و تقوی باید خواه مرد باشد خواه زن بعد فرمود میتها بر حسب حال هر چیزی گفتی این در مصراع از وی یاد دارم
هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی هر دو طلبی و سله میسر نشود

ذکر او در مغفولات نظام او لیا بسیار است و در اخبار الاخیار نیز از وی حکایتها آورده که در عقل نمی نشیند
و اند عالم بحقیقه الحال

شیخ سیف الدین جد بزرگ او آغا محمد ترک از بخارا در زمان سلطان محمد علاء الدین خلجی بر بی آمد و بر مراتب
عظمی رسید و بعد از وی بزنان قطب الدین و تعلق شاه با فرزندان سرآمد زمان خود بود و حکم المال و المنق
زینة الحیاة الدنیا با یکصد و یک تن از اولاد و احفاد صلیب زیست میکرد در اندک مدتی جز یک پسر ملک
مغر الدین همه رخت اقامت بدارا قرار بردند و آغایز در کله از دنیا برفت و از ملک پسری شد موسی

نام وی در فقرات عمده فیروز شاه و ولایت ماوراءالنهر رفته باز در کارکاسا میر تیمور بدین آید و از موسی پسران
شدن شیخ فیروز و جلال خان شیخ دیلوی و الشمند و سپاهی بود در بهر آنکه در بعضی غزوات شهید شدند پیش شیخ
که بعد قتی شیخ عبدالحق محدث دیلوی است و احوال در ذوق و شوق و ریاضت و عبادت بود و شبها بیدار
کردی و گریه نمودی و آیات عاشقانه خواندی از آنجلایان آیات امیر خسروست که در خاطر و الشیخ مانده و گفته که در آن شب بخواب
بجهت شب رود و در هیچ راه و صبا نشسته
هم کس بخواب است من بنبلا نشسته

غرضی و رای امکان چنینیال فایست این
هوس جان سلطان بدل گدا نشسته

و فاش در شکسته بود شیخ سعید الدین و الشیخ عبدالحق در آن هنگام هشت ساله بود و فضایل و مناقب
او نیز بسیارست مشرب تو حید داشت و مرید شیخ امان یابی پی بود وی گفته را از افاضل و ستمت و عزائم که
روندگان این راه را باشند اسلام نیست غیر عجز نیستی و حسرت و ندامت اگر قبول افتد و هم وی گفته مالت کثرت
همیشه ابد غریب تمامشانی عجیب دارد و در وقت محله از کس غیب بقی احوال تنوع از کتب عدم با و است علم
و اراده قلبی شایع است از برای ظهور کثرت از وحدت و تمثل وجود و احکام و آثار آیات که عبارتست از
صو و طبعی تمثیل مطالبی مقصود درین باب تمثل معبر است بصورت حسیه کلی و میفرمود که شیخ امان بسیار گفتی
خواستاری فی جمیع الدنیا علی ما کان علیه من الوحدة و الاطلاق تجریمی و تبیین در نور ممکن نیست
اگر صد هزار چراغ را از یک چراغ میفروزند در آن یک چراغ انصافانی و تبیینی و تجریمی و در همچنان وجود آتی با آنکه
صد در جمیع اشیا و شتال خود و تجرد و اطلاق خود است و هم وی گفته از لوح نیست حصص فیض آتی و تقییدات
وجود واجب است که بر اینهاست انقسام یافته انقسامی که عقل آزا بر انقسامات دیگر قیاس کند و این را تمثیل
غریب روشن میکرد و میگفت که گاهی دیده باشید که طفلان برای بازی کوزه را سوراخ کنند و درون آن چراغ
نهند نور چراغ از آن سوراخها نمایان شود لیکن چراغ بحالت خود است در آن انقسام و تبیین احوال نیست بطنین
در اینجا وجود آتی بر صرف اطلاق حقیقی خود باقی است و با وجود آن از روزنها و در یکپایه آیات تابان است
گویم این تمثیل غریب با مفهوم آید نور چقدر موافق است

شیخ عبدالحق دیلوی وی در اخبار الاخیار ترجمه خود مفصل نوشته و شهرت فضل و کمال
و سبب پند آن است که احتیاج بیان ندارد چه زمزمه اشتها ریش کوس بهسانیان را خوانده و ظاهر
مدرخان بحر مناقب همایون اجمالا و تفصیلا و پر و خسته مختصر این است که در زمزمه اهل علم حافظ قرآن

و حاج واعلم فقهای محمد خود بود چنانکه مولفات وی در فقه و ترجمه کتب حدیث بران گواه عادلست و مگر آن
 منکر محسوس و جاهل و در طائفه اهل سلوک مشرب در و عشق را محفل خاص بود چنانکه از رسائل وی درین علم
 ظاهرست مدت پنجاه و دو سال جمعیت ظاهر و باطن تکمیل فرزند ان و طالبان بجا آورد و بنابر علم
 سیام علم شریف حدیث پرداخته پنجمی که در دیار عجم احدی را از علما و متقدمین و متاخرین دست نداده است متنا
 بوستثنی گردیده تصانیف او بعد مجلد و بحسب شمار آیات پانصد هزار رسیده است در محرم ۹۳۵ متولد شد
 و در زندان تمام گنجی و کشاره پیشانی با علم قدس خراسانید تاریخ و ولادت شیخ اولیا درست و تاریخ رحلت فخر العالم
 او را جمعی وافرست با رسول خدا صلعم و الفتی تمام است با شیخ عبدالقادر جیلانی و تعلقی کاملست با شیخ خود
 چنانکه از کتاب اخبار الانبیا و جز آن که درین باب نوشته واضح میشود سکوی دارد و طایف همین نشأ محبت علیه
 عشق باعث شده است او را بر ذکر امیض چیز یاد آید نوشته احوال شایع که نه بر طوطا ظاهر شریعت است بلکه
 آنرا از وادی استغراق میتوان گفت ناظر غیر مناظر را چاره کار در امثال این کتب و نحو آن غیر ازین نیست
 که خدا ماکه صاف و جمع ماکد را شیوه گیر و زبان را از آرایش برگشتن و دل را از انگان بد نمودن بحق بزرگان
 دین و اکابر یقین یاکر و صفات و احوال و اشیاء متقدمین باشد تا در متاخرین شیخ روح ازان خیالات که نسبت
 به سبب شیخ احمد بر سر زبیدی مجد الفتن ثانی داشته و در آخر عمر جمع فرمود و در مکتوبی بنام خواجه امام المصطفی خواجه
 باقی باقی فرستد سر با تحریر فرمود که درین ایام صفای فقیه بجز نیست میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد تجاوز است
 و اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلت بمیان نمانده و قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین
 عزیزان و بزرگان بد نباید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال
 سبحان الله مقلب القلوب و تبدل الاحوال شاید ظاهر بمیان استبعاد کنند من نمیدانم که خواجه چیست و بچه
 منوالست انتهی و احمد مد علی ذلک تحریر سطور را هر چه از فوائد ظاهر و باطن گمان کنند اکثر آن علوم و معارف
 در بدایت حال بطفیل طالع تالیفات حضرت شیخ و تصنیفات حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی و اولاد ایشان
 حاصل گشته و در نهایت کار کشود خاطر و فتح باب از مولفات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی خصوصاً و از
 تصنیفات سید محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن الوزیریانی و دیگر محدثین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی و امام ابن القیم
 و شیخ الاسلام ابن تیمیہ حرانی دست بهم داد و بعد احمد و هنوز شورش در روز او با نقایذ و عبارات شیخ دہلوی
 و حسن ادب و اشارات وی همچنانست که بر او فاضل الله علینا من برکاته خلف الصدق و شیخ نورالحق تلمیذ و مرید

و مقبول والد بزرگوار و وارث کلمات ظاهری و معنوی آن یگانہ روزگارست صاحبقران شاهجهان پادشاه
نزد توجه جانب دکن شیخ راقصا استقر اختلاف اگر تفویض فرمود مدتی بقضا آن مصر جامع پرداخت و حق
این منصب نازک نو عیله باید بتقدیم رسانید تصانیف فردان دارد و چنانچه پدرش تحریر ترجمہ شکوہ دست احسان
کشاده و نیز تحریر ترجمہ صحیح بخاری صلائی فیض عام داده نو سال عمر یافت و در شانہ بجوار رحمت آسود
درین نزدیکی این ترجمہ نیز قالب طبع است

شیخ احمد سهروردی قدوہ اختیارست و زبیرہ مقربین ابرار امام ربانی ست و مجد الف ثانی نسب او بربست
و هشت واسطہ بسیدنا عمر فاروق رضی اللہ عنہ میر سر تولد وی در شانہ رو داده و رکن ایام از تحصیل علوم متدہ
فران کردہ اجازت سلاسل شتیہ و قادریہ و سهروردیہ و جز آن از والد ماجد خود حاصل نمود و بهوای حجاز محمل
شوق بر بست چون بدہلی رسید با حضرت خواجہ باقی باللہ قدس سرہ صحبت گیر افتاد و در طریقہ علیہ نقشبندیہ
بیعت فرمود شیخ در حق او گفته چنان بیناید کہ آفتابی شود کہ عالم از دور روشن گردد و اتمی ذات وی آیتی بود
از آیات الهی و نعمتی بود از نعمتہای ربانی نزاعی کہ در میان صوفیہ و علماء از ہزار سال بود وی از میان برشت
و اختلاف فریقین را در وحدت وجود بلفظ راجع داشت میگوید الحمد لله الذی جعلی سلفہ دین الحقین
اطلاع بر خواطر و کشف ضمائر ادنی صفتی بود از صفات وی شمار خوارق و کمالات وی کہ در کتب منقول شدہ نیست
میرسد یکی گفت عزم حج دارم فرمود ترا در عرفات نمی بینم سالہا رفت و حج رفتن عیشش نیاید یکی از مبشرات ایشان
اینست کہ قل غفرت لك ولین توسل بلك، واسئلہ ان یغیر واسطۃ بکلی از اجاد اكرام او كرامت و اكرام منفع اللہ
نام دارد و مرید خودم جهانیان جهان گشت بودہ و از تكامل اخلاق او بود و سب و شكیب و رضا و تسلیم و تعظیم ہر كس فراتر
حال وی و شفقت بر خلق و صلہ رحم و رعایت حقوق و مسبقت در سلام و لعینت در كلام و طریقہ ایشان كتاب و
سنت ست و این یک فضیلت مقاوم ہزار فضائل می تواند بود و در آخر عمر خاتہ ارشاد طالبین بابائیان کرام سپردہ
خود از خلوت قدس و بزم انس کمتر می برآمد تا آنکہ دوازدهم محرم سال ہزار و سی و چہار بصرہ مستطہار رحلت خود
کردند و بعد بر شصت و سد سال کہ موافق سنین عمر آنحضرت ست صلعم روز شنبہ دقت صبح پاسی ما روز بروز برآمدہ
ازین خاکدان بسوی عالم جاودان شتافتند رحمہ اللہ تعالی اللہم ارحمنا من رجاہ ما یکذب نافی اللہ دنیا
والاخرہ

حاجی شریف زندانی وی خلیفہ خواجہ مودود چشتی ست در ریاست و مجاہدہ و ترک و تجرید قدیمی است

و دمی را سخ داشت و او را در کشف و کرامات شانی عظیم بود از عمر چهارده سالگی وضو و جز بنوشتن کفایت
 نیز الدین لقب اوست فقر و فاقه را دوست گرفت و با اهل دنیا کجایت نمیکرد و بجهان دود و لطمندی غیر فرست
 وی گفته اگر فقر را را بفروشند من را رضی ام بزرگی سلطان سبخر را بخواب دید پرسید خدا با تو چه کرد گفت
 هر دو نیک که در عالم کرده بودم همه در پیش نظر من آوردند ناگاه فرمان رسید که او را آمرزیدم که در فلان
 وقت بسجده جامع دمشق با خواجه حاجی شریف بارادت پائے او بوسیده بود

شنیدم که در روز امیه بنیم بدان را به نیکان بخشید که یم
 در سبع سنابل ذکر او کرده و گفته او را پرسیدند که چندین گریه و غمزه از چیست فرمود هر بار که این آیت می‌راند
 می‌آید ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون مدحش در بی طاقت میگردم که خداوند تعالی ما را بجهت
 عبادت آخریده است تا شب و روز او را بپوشیم و ما بعروزی بشغول می‌شویم انتی سال وفات او و نظر نماید
 امانت حیات وی صد و بیست سال نوشته اند و معاصر خواجه یوسف همدانی گفته و بقولی وفاتش در سنه
 بوده خواجه کلان فرزند خواجه باقی با صد مزار او در دمشق نشان داده اند و در کتب سیر و تاریخ اولیای این مذهب قبراو
 در بلده قنوج نوشته اند صاحب القیاس الما فوار از سیر الاقطاب می‌آید که مرقد و قبر وی در شهر قنوج بر کناره دریا
 متصل جانب شمال واقع است اگرچه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و رحلت نمودن در اینجا مطلقاً از
 هیچ کتب سیر مشایخ معلوم نیست لکن اندرون شهر و در بزرگان شهر تمام زاد اتنی و مثل آن در عروقه و قنوج
 نقل از بحر الاسرار و معادن البرکات و زیاده کرده که این فقیر مکرر زیارت ایشان حاصل کرده است و الله اعلم اتنی
 و بقولی قبراو در شام است و بقولی در قریه زند که زقرباات بنجار است و الله اعلم و باجماع در قنوج برکت را
 جوئی سیاه بجله کاغذیان قبری مبارک است آنرا قبر خواجه میگویند شک نیست که بمسی برکات و انوار دارد و هر
 محرومی که آنجا میرسد و دمی در سایه درختی که آن قبراو از هر سوی بخود در گرفته است می‌نشیند غم و الم رخت از سینه
 او بیرون می‌نهد و عجب جمعیت خاطر و رفع وحشت حاصل وقت زائر میگردد و هر سطره از زمان طفلی عادت
 داشت که به خشت بنجا میرفت و زیارت میکرد و علی کل حال وی شیخ خواجه عثمان هرونی است که بر طریقت
 خواجه معین الدین احمیری بود رحمهم الله تعالی

شیخ قاسم وی از اولیای قنوج است صاحب مرآة المبتدین گوید وی مردی بزرگ بود و از عشق پیاپی
 تمام داشت موقوفات او بسیار از آنکه بولند افتاده سالک را البته مظلله آن می‌باید و بران عمل می‌شاید

قاضی عبدالغنی که بعد از اعلای شیخ فرشتوری یگانه است مقتدا می بود و حاکم شرع شهر خود مرید دست
روزی در سگیفت که شیخ قاسم در آمد و بجانب او گرم گرم نگاه کرد و گفت سبحان الله چراغ هست و در خون
و فتیله دار و کسی نیست که حرکت دهد تا روشن گردد این حرف یگوش قاضی رسید در دم ترک قضا کرد و غضب می
افتاد و بدربار کمال رسید مزار شیخ قاسم در قفق است این بلده در زمان پاستان چنانکه ابو الفضل در آنکه گری
گفته دار الملک هندوستان بود ترجمه این شهر بر وجه تفصیل در خطبه القدر و ریاض المتراض نوشته ایم فارغ الیها
و منجمل عمارات این بلده روضه شیخ کبیر است معروف بیا لایر که از اهل عبادت و زهد و فقر بود تاریخ بنای آن
شسته است و تاریخ مسجد واقع در احاطه آن شسته است و تاریخ بنا را باب آن که محمود خان بن سلیم خان ترین کرده
شسته است و این در زمان عالمگیر بادشاه بوده و تاریخ مسجد کلان لفظ نجسته است و روضه دوم را بنوینا در خان
بن دریا خان افغان غوری خیل بنیاد نهاده و در عهد شاه جهان بادشاه در شسته تعمیر نموده و تاریخ وفات شیخ کبیر
بن شیخ قاسم قادری شسته است و تاریخ وفات قادر شاه بن شیخ کبیر شسته گنبد دیگر است که در آن شیخ محمد
بن شیخ کبیر آسوده و عمارتش در زمان اورنگ زیب بوده و وفات مهدی در شسته است و تعمیر روضه در شسته و تعمیر
مسجد خرد این روضه که از شعیب خان بن بهادر خان کاکر خروشتی خلیفه اوست در شسته بعد عالمگیر شده و دیگر مسجد
جامع این بلده است که در زمان ابو الطاهر سلطان ابراهیم شرقی بنا گردیده و سال بنیادش شسته بوده درین محل قضا
کلان بود از آشکاسته و سنگامای و اوار و گردانیده این مسجد ساخته اند و دیگر مسجد بلانلی اصفه قنوجی است سال بنای
آن ازین مصرع می بر آید عسیم باسم ربک فی بیته العظیم و دیگر روضه سید جلال ثالث است که از
اجداد محمد بطور باشد این روضه را بهری خان فتح جنگ در شسته عمارت نموده و این بهری خان معاصر سلطان حسین
بن سلطان ابراهیم شرقی بود و در بنیاد و روضه دیگر و یک مسجد آخر است که آن نیز بنا کرده اوست و در آن مسلمان
این خاکسار آسوده اند صنعت این ریاض و نقوش اعمار این مساجد و دیدنی است نه شنیدنی که عمارت باین چنین و آن

مدین احیال و اجبال خواهد بود

صد هزاران صورت اندر قالیچن و جمال
رنجیتند اماز تو مطبوع ترکم رنجیتند

دیگر روضه مخدوم انجی بهشید را جگری است و بنای آن در شسته بوده و دیگر مزار شاه فتح اندست و سال عمارت
آن شسته همجست و بر ابواب این همه عمارات کتبه های نظم و شتر شکر بن سنوات در قوم است و قصه آبادی
این بلده و کنگلی آن و حصر طبقات اهل آن از اصحاب کمال و ارباب جاه و جلال و دولتمندان با اقبال شاهان

سر با جمال خارج از حد تقریر و تحریر است درین نزدیکی هند و محی در خیال خود تا اینجا برای این شهر نوشته و نگاشته
قنوج نام آن نمانده اما چون هند و مست و اطلاعی بر اجزای جز تقویم پاریس که شداران خود ندارد و بسیاری از احوال
و حکایات خصصاً مقالات و حالات اسلامیان که در خود نوشته بود از وی باقی مانده و الله اعلم من قبل و

من بعد

پیر سید محمد قنوجی در شهره السانین که تالیف سید محمد بن عبد الجلیل بگرامی است در وقایع سده هجری و تاریخ
نوشته که در این سال میر سید محمد قنوجی که علامه معروف و مجتهد و از عشیره سادات رسولدار بود و در زمان بزرگ
و افاده هنگام طلبه گرم سید اشتیاق ششم از مطالعه نسخه حیات پوشیده نقل است که هرگاه او رنگ نرب عالمگیر بادشا
پدر خود صاحب قرآن شاه جهان را بسبب بعضی بدعتا و رسوم کفره که انداخته که سر نیزه و او منع میکرد مجبوس داشته
خود زینب او رنگ خلافت شده در آن هشت سال که شاه مقیم مانده و شش تنهای در آن حبس ایشان بودند بعد
وفات گنبدی عالی بر سر قبر شریفش بنا کرده اند فقیر کمترین بارها زیارت این بزرگ کرده است رحمة الله علیه
گویم این گنبد با اعطاء و وضع هنوز موجود است و عجب مقام پر فضا است

علامه علی اصغر بن شیخ عبد الصمد قنوجی بکری کرمانی رح وی از اولاد شیخ عواد الدین کرمانی صاحب فتاوی حکامیه
از مشایخ علمای این کهنه خاکدان بوده و دانشنا متولد شد و تمیل او اهل کتب عربیه بخدست میر سید محمد قنوجی نمود
و مستوطات و مطولات را بجامه درس سید محمّد امد سهارپوری تکمیل رسانید و از ملا محمد زمان کاکوروی
فاتحه قرآن خواند و در مشایخ از هم راجع الاول بر حمت حق پیوست جامع بود میان علم شریعت و طریقت در علم
سلوک و تصرف کتابها در هم در شرو هم در نظم و تفسیری نوشته بنایت متین و مختصر و فاش فواقب التشریفات
از مؤلفات وی است اللطائف العلیه فی المعارف الالهیه از له الجمل الله الذی خلقکم و ما تعلمون
حاکم الغیب و الله هاد قضا فی عیاشی کرکن الی قوله و علی الله و احیایه الذین علی قدمه قاموا و انزحوا
حاصل او قال ربنا الله ثم استقامس امرین کتابنا لخصوتنا با را است و کتاب قوت داده تحقیقات زمانه و در فیه کتاب
تبصره السراج است و در علم سلوک و در استقامات خود را از شیخ پیر محمد کنوی جمع نموده و مسائل تصوف را انتخاب نموده و دیگر
قصیده طوالتی است درین شریعت فانی و آرا القصیده الیه منیه فی النفع المحمدیه نام کرده و مثل است بر کیهان مشاهد و پنج بیت
و خود بر این شیخ نگاشته سیر آزاد بگرامی هم در کتابه اگر ام نیز ترجمه اند نوشته اند عالم بلا دست و عامل خدا پرست بود در این
ودی هر روز در سلسله لطیف انداخته قرآن خواندند و از شیخ پیر محمد معیت کرد و در بیعتات کشیده و اجازت ارشاد

و بر سنده تدوین نشسته عالمی را بتکمیل علوم ظاهر و باطن کامیاب ساخت مرید شاه عبدالعلیل از آبادی ست و او
مرید شاه محمد صادق و او مرید شیخ ابو سعید از احفاد اجماع شیخ عبدالقدوس گنگوهی ست قبرش در قریه ست
الموت جسی وصل الحبیب الی المولی الحبیب تاریخ وفات او ست انتی خانقاه و مسجد بختی و مقبره بختی و فیج دارد
در محله بونمان در محله رستور مکر بر زیارت مزارش مستعد گشته معاصر ملا علی اصغر بود در ششمانه اچنانکه گذشت از
دنیا گذشت رحمه الله تعالی از مولفات او ست مناقب الاولیا بر طبقه نفحات جامی و انیس العارفین و تصوف
و فاصله در علم فقه و روضه النبی در شاکل نبوی و جز آن سائیه تالیفش در عربی و فارسی بسیار خوب است و بدلهما
مرغوب کتاب مناقب الاولیا را بر ذکر امام مهدی موعود و حضرت عیسی علیهما السلام ختم نموده و در آخر آن نوشته
که شیخ حماد گفت حق تعالی مرادش ابده نبود که مریدان سلسله قادریه تا قیامت بی توبه نمیرند و فائمه ایشان
بخیر باشد و قول شیخ فرید گنج شکر بناوی ست بر آنکه بر ستوسلان خانوادۀ فریدیۀ آتش دوزخ حرام است و این
فقیر ازین هر دو خانوادۀ بهره مند گشته زهی کرامت و خبی سعادت مریدان خانوادۀ قادریه را که میری چنین میزند
که سائر اولیا زیر قدم اویند و پیغمبری چنان یافتند که جمله انبیاء زیر لوا می آیند انتی گویم شاید مراد این مریدان
کسانی اند که بر طبقه شیخ از دنیا بگذرند و نه مجرد ارادت کسی بدو و حسن عقیده و صلاح عمل و موت بر کلمه توحید
چیزی نیست و شرع شریف مساعدت آن نمیکند و حکم بحرست ناریا قطعیت جنت بر احدی نمیتوان کرد که حال فائمه
معلوم نیست تا بطول ایچکم تا روز قیامت چه رسد و الله اعلم در قضا الله تعالی و سائر المؤمنین حسن الخاتمة
و البعد عن النار الحاطه بجاه عریض الجاه سیرنا و مولا نحمد و اله و صحبه و اولیاء ائمه اجمعین
قاضی محمد شزار آمد پانزده سیه از اولاد شیخ جلال الدین کبیر الاولیا دست زبده علماء و دیندار
و عمده اتقیا و روزگار بود در هفت سالگی قرآن کریم از بر گرفت و در شانزده سالگی از تحصیل
علوم فراغ یافت و در ایام تحصیل سید و پنجاه کتاب بمطالعۀ در آورد اول دست برست شاه محمود بایرنامی
داد و بعد وفات وی بجناب میرزا مظفر جانجان پیوست و کتب کلمات کرد و بر زبان ایشان به لقب بعلکم
گردید شاه عبدالعزیز دهلوی ایشان را بقب بختی وقت یاد میکردند ایشان مدۀ العمر در فاضله نبوی باطن افاده
علوم ظاهر و فصل خصوصیات و اختتامی فتاوی وصل معضلات و تحریر مولفات در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف
مصرف ما نپنج دین کتب و رسائل نافعۀ در علوم دین تصنیف نمودند و اسوله بسیار را بکاتبی جواب دادند
مجموع مولفات شریفه متجاوز از سی نام است غرض بسمه^{۱۲۵} بر حمت حق پیوسته کردیم فی کون فی جنة النعیم

موافق رسم قرآن باسقاط الف تاریخ ولادت مستجزاه امد خیر او لغفا معلومه

خواجه چهر باقی پادشاه بن قاضی عبدالسلام در کابل در حدود شصت و شش یا شصت و هفت متولد شد صاحب فضل و علم و صفا بود از مزنی دل صدیق و فلیسکی آکاشیدار گویند او سی بود و در ظاهر از مولانا خواجگی مجاز گشته و فرموده است
 میگذشتم در غم آن سود که ناگزیر گفتم
 حال آنکه غریب گفتمی مرا هم بگریخت
 و در کتب و کتب یکی از دوستان هندیان بیست و شش است

من را در محبت نشانیدی و دیدم که استخوان عزیزان بساط افتاده است

مولانا خواجگی در چند روز خلافت را جازیه کامل داده و خدمت هندوستان کردند و فرمودند که یاران ندانستند که کار این جوان را تمام کرده و فراموش کردند که نزد قاضی از اهل خود نموده و لاجرم هر که چنان آید چنین بود
 شکرتشکن شوند همه طویان هند
 زمین قند پارسی که به بنگاله میرود

چون به هند رسیدند سالی در لاهور ماندند و علماء را بجا شیفه او شدند پس بلی آمدند و در قلعه فیروزی که سمرقانی است بنایت و کثافت بر دریا و در مسجدی که آنجا است تا از محال ازین ارمال بجای دیگر انتقال نفرمودند صاحب زبده المقامات کرامات و کمالات ایشان جمع کرده بجمع چهل سالگی اندر گویان در شهر بجماعت می آسودند
 مجدد الف ثانی خلیفه حضرت ایشان است رح

شیخ محب الدله آبادی میر شیخ ابوسعید بن نورنگلو سیست قریب بیست سال در اله آباد برجاوه ارشاد جالس بود جماعتی را بحسن تربیت خود به هدایت رسانید از قائلان وحدت وجود است و درین باب ساله نوشته و بر سر آن قنبر برناخته و در شفا عالم آخرت شفاقت شاه عبدالعزیز دهلوی هم در جواب استثنائی نوشته اند که هرگاه مذہب او که ظاهرش قدم در وادی الحاد میزد و شیوع تمام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سهروردی را بر روی کار آورد و علوم غریب ابرایشان العافز نمود انتهی

خواجہ میر دروین خواجہ محمد ناصر دهلوی حموی از احفاد خواجہ بہاء الدین نقشبند قدس اند اسرار رحمت سباح بحر محیط حقائق توحید و سلطان اقلیم دقایق تفرید و تجرید بود در تصوف رسائل بسیار بزبان معرفت و طریقت یاد دارد و یکی مولف است خود را محمدی خالص و اولی الحمدین می نامد تالہ در و تالہ آہ سرد و در دول و شمع مغل و جزآن از رسائل و رسائل از وی یادگار است اقرار سئلہ وحدت وجود را بی ادبی میفرماید و سئلہ وحدت شعور را تقریر ملتوی نشان میدهد هر جا دم اتباع سنت زده و دامن خلوص محمدیت گرفته تنگ بدعات است و قانع ملامت

آسمان اگر ہزار چرخ زندہ مشکل است کہ چندین صاحب کمالی بہر مند فوژد ہم فقیہہ روز و شب شنبہ است متوال شدہ است
و چارم صفر یوم جمعہ ۱۳۳۱ انتقال فرمود والد بزرگوار اور امیر المومنین لقب است عند لیب تخلص میکرد در شنبہ
متوال شدہ است علم امامین و علی مادہ تاریخ نیست و در شنبہ ۱۳۳۱ بمصر شہادت و شش سالگی آنجہانی شد قریش نام دوم
شعبان مادہ تاریخ وفات است نا عند لیب عجب شہ جامعہ ہر علم و فنی است کہ در زبان حکایات جلوہ افروز
کائنات گشتہ این بہر و پدر و پسر فرید و ہر و جیہ عصر خود بودند و کمالات صوری و معنوی را یکجا نزد خود
فراموش نہ شدہ وصل خواجہ میر درد مادہ تاریخ وفات شریف مترجم است و شہادت و شش سال ہم عمر ہوا
یعنی لفظ مبارکہ اند موافق سنین حیات پدر عمر یافت حیاہ الدوبیہ و جعل جتہ الفردوس بشوہ ترجمہ اش
شمع انجمن با اشارہ رائدہ و رباعیات فالقہ نوشتہ ایم آئین چند بیت از بیت الدل مبارکہ اوست

بیسر کوئی تو ام کیا بری باید گریت	ابر تاد اند کہ این مقدار میاید گریت
نی دو اخی راست می آید بیان ہم ہمود	درد بیمار من بیمار می باید گریت
آئی دیدہ تحقیق دہ ہر یک مقلد را	چو عینک تا بکن ہر سہ چشم دیگران بیند
بیک تغافل از آشت فاطمی مکن	مژہ ہم زن و این ہر ہم ہستہ مکن
بہیچ کار کتب خوانیت نہ آید	ز جمع خاطر خود نسخہ فرہم کن
جراعتی بدلت گر رسیدہ ست ای درد	تو از گداختن خویش فکر مہم کن

رباع

بہرستی خود نہ اعتماد میکن	نہ بہر کسے قصد فساد میکن
چندے اگر زمانہ ایجا دارد	خاکے شو و انتظار بادے میکن

محرر سطور رباعیات و اردات ایشان را با مجموعہ دیگر از رباعیات اعلام اکابر کیا فراموش نہ و ہمیش
المغمم البارء للصادق والوارد نہادہ

شاہ عبدالعزیزی قدس سرہ ولادت دی تقریباً در اواخر عشرہ ثانیہ از ماہ ثلث عشر ہجرت بودہ سبب
بزرگ بود جامع میان علم حدیث نبوی و علم سلوک سنی در اینار حق بر خلق از دست اہل بدعت در وطن جفا
کشیدہ تا آنکہ میگویند کہ ریش اورا تراشیدہ از کابل بدر کردند و قرب پشاور و در موضع خیر دین و امر تشریہ
می برد و شتغال داشت بعبادت و ریاضت و اشاعت علم حدیث و اتباع سنت اورا شانی بزرگ بود

درین باب که نظیر آن از اهل عصر حاضر معلوم نیست آنچه در سطور حسب سداد داشت را با وجود علورتیه و کبر سن من صغیر
 العمر و المرتبه را با الفاظ عالی و در کمال کتب یاد میفرمود و گاهی استناد خود می نوشت و گاهی بلفظ شاه فلان یاد میکرد
 و خود را عابد یا عبد می نامید و می گفت که در این باب که نصیب من رسیده از خلق رسیده و بخالق رسیده
 نماز و روزه و حج و غیره را در وی می توانست محرم سطور را که غالباً در فقه سنت و اصول حدیث ست در بلاد
 خراسان و افغانستان و از ایستان و آن نواح و دیار ترویج بلنج بخشید که بود از اکالات اذاعت سنت و حاجه
 بود از جوارح اضاعت و سنت و امامت محدث در اصول و فروع حاشا که بر طایفه سادات صاحب داشت تقلیدات
 مذاهب و رجال را تلمذ و حصص صحیح دین مبین و شرع متین می انگاشت چرخ اگر هزار چرخ زند مشکل که چنین ذات
 جامع کمالات بر روی ظهور آید و هم محدث رویای های صادقه حسنه دیده و مبشرات صحیح آورده
 در حق این پانچیز خدای غظیم مشاهده کرده و خودش بتعبیر آن پر دانسته میفرماید فلانی را دیدم با پسری تیز رفتار
 سوار ست و تلج ز زمین بر سر دارد که نور آن چشم نظاره را خیره می سازد تا آنکه فرس بنیان نهاد رسیده بکوه خودش
 بر عرش غظیم شتافته و ترقی عجیب گرفته فرمود این که امت از اشاعت علم سنت سسته که درین باب جمد بلنج نموده
 و اصول و فروع ملت اسلام را بر وفق حدیث خیر الانام با قضا را ض از عهد و عهد رسانیده اقیانوس نفعت مبارک
 شیخ امیدوار بسیار دارم و چشم در راه و گردش بر آرد از غفور و عافیت و رفعت و رفعت و رفعت که در راه پناه
 از صاحب یکی از اجزای نبوت و مبشرات آخر است سستی روی او زنی که درین از کتب سسته پانچیز و سستی از
 شش و اصل رحمت حق شده و در غرق بر دل اهل اتباع و مستفیدان سنت سسته گذار است شیخ اهل غفران
 تاریخ وفات ست که مولوی محمد یحیی کشمیری در طلیه نظم بر آورده اند و قاضی طایفه پشاور می مرثیه او در قلم
 عربیه میسر آمده محمد امدت قالی و ایام

خواجہ غلام الدین بگرامی از مریدان خواجہ قطب الدین بگرامی است از اقدماء اولیاء بگرامی است و صاحب
 ولایت این مقام صاحب مرآت المبتدین می باشد که در حق بیکس را میرد و خلقه نگرفت و خود را پنهان میداشت
 از تقدیر است چون بگرامی فوتیج و دیاری گذشت بسیار طالب علم از بگرامی بفتح و سنت و سحر رفت
 و سبزه خاند و شام می آمد سلطان شمس الدین التمش از وی در مقام عقاد و اولیاء بود و در سسته از عالم به سامنه
 بعالم رر حاتم پیوست عزرا فاضل الانوار زیار گاه منار و کبار ست میر عبد الباقی بگرامی در شوی سواج خیال
 در مدح فقر ابد و خود می طراز دست

از فرقه طالبان موئے	ز نگینی بزم و صفت او سَی
و حدت نگمان کثرت آثار	از باره نفع غیر سرشار
اطوار وجود دیده گیرنگ	حیرت بنگاه کرده هم سنگ
مینا شکنان بزم هستی	مد بوش شراب حق پرستی
دل کرده ز بهر بار خود فرشت	الرحمن استوی علی العرش
طی ساخته وادی شش بعیت	جا کرده بمنزل حقیقت
و اگر ده نظر بسن جاوید	از دیده سایه ساری تو صید
سر گرم طواف کعبه دل	قربانے نفس کرده بسمل

و با بطل در مقام ختم تمام کلام بیان شعر آید را بر ابراهیم غری شاعر مشهور عرب مناسب اقتاد
سقی ذالک تمام الدین کلی شخصی صوب الغمام ملث القطر منهم

سید محمد صفری عبد العالی مجموع سادات حسینی واسطی بگرامی است نسبش به سید و واسطه بذریعہ زید
شہید بامام زین العابدین میر میردوی زیر مراد حاج قطب است در آثار الکرام گفته وی در اعلام کلمه دین و احیاء
سنت و امانت و تفسیر و احادیث و کلمات بگرامی را فتح کرد و راسی فرمانروای انجاری که سری نام داشت
کشت و از بروج و بلاد و شهرکان شست و شویاد و نیز بنگاه شعاری سلام سانت تاج خان
فتح لفظ در ادبیات اندوی در شند بکرم سلطان شمس الدین المیش قلعی حاکم نشین انجاری تل بلندی در وسط شهر
بناناد کتاب او چنین است معانی البلاد راعی العباد ذوالامان کاهل الايمان وارث ملک سلیمان
الناظر فی ملاحی العظام اصفی الخاقانین ابو المظفر المقتش السلطان الناصر امیر المومنین ایدام تملک
سی صفری سی و یک سال ایام زندگانی سیر آورد و در شکر عالم قدس خرامید

حافظ محمود قرآن خوان از بزرگان قدیم و قافلہ سالاران صراط مستقیم بود شیخ عبدالصمد در کتاب اخبار الامم
نوشته از ان روز که او بروحانین پیوسته است هر شب جمعه مکته نیشان خدانش از مرقد مقدس او و از قرآن
خواندن میخواند و من زبان آن حق گوین که خود گوش پوشش شود اند نوشته ام انتی در موضع قلعی پور که
شمال بگرام است آسوده است

سید اجل بگرامی اجل زمان اکل دوران بود عالم عامل در ویش کامل بهفت نوبت مناسک حج بجا آورد

و در مدینه رسول اقامت گزید و سرنج کرد و اولاد بهم رسانید الحال نسل او هم در مدینه مشغول است و هم در
بلگرام زمانه اوشسته است

سید محمود اکبر در علم و عمل و تصفیه ظاهر و باطن عدیل نداشت طلب علم در دلی کرد و عازم حجاز فیض طراز شد
و بادامی حج و عمره زیارت بنویس ذخیره سعادت اندوخت و چراغ هدایت در چارسوی اتباع شریعت حق بفرست
مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری است که در مند و میما چندین ورق قیام و رزید آخر بلگرام
عمود نموده و از یواکلی اختیار کرد و ابواب احتلاط خلق مسدود ساخت و عمری در زیارت وی دعا کرد آملی از
زنگانی و نیاسیر آمده ام مرا از غوغای خلق زود یکسو کن حق سبحانه اجابت کرد و عنقریب از خوشگادامک بکلیت
قبیل انجشید این وصیت بمحضی از فرزندان بخط خود نوشته یا بنی علیک بتحصیر القلوب و تنفیل الکوب
فان الله سبحانه عند المنکمة و قلوبهم و صلیک بحفظ النسبة مع المحافظة علی الکتاب السنة و العبد
ربک کانک زاه و لا تقصد فی الاولی و الاخره الا ایاه حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر
وی در علم سما و تکیس بری نظیر بود و جانور انمی آزد و این مذهب ابدال است در حدیث آمده من اتبع الصید
غفل در ترجمه مشکوکه گفته این تنبیه است کسی را که عادت کرده بدان و نمک است در ان بی نیت تحصیل قوت
حلال و الا بعضی بجهاد به سید کرده اند و بی شبه و شک حلال است و لیکن شاعر است گفته سه

بشر اگر چه حلال است از مروت نیست
پاک صید که او نیز چون تو جانور است

و گفته اند که آنحضرت سلمه بن قیس نفیس خود صید کرده و کسی را منع هم از ان نموده انتمی گویم در حدیث دیگر آمده
اتقی هذه الحماز فان لها خراوة کضر او الخمر مراد آنست که مشابده فحش حیوانات مساوت قلب می آرد
و رحمت را از دل می برد و در دستان نوشته شخصی را که از جانور آزد و ان اجتناب داشت پرسیدند که بدست
گفت خدا طلب از اهل دل خوانند و دل را کعبه حقیقی گویند پس بچرم کعبه آب و گل حرام است بر محرم کعبه دل

بطریق اولی روایت سه

شنیده ام که بقصاب گوشت می گفت
در ان زمان که سرش را بتیغ تیز برید
سزای هر خن و خاری که خورد و ام اینست
کسی که پهلوی چرم خورد و چه خواهد دید
مالگیر پادشاه و نصیحت فرزند نوشته شکار کار بیکاران است آدمی اگر با مور عقبی نتوانست پرداخت ساختگی
کارهای دنیا چه برسد که از دنیا فریاد الاخره انتمی عرض که صید بصورت قوت حلال میل است و بی ضرورت

هر که همیشه در پی صید رود و شکار کند از جهت لهو و طرب غافل میگردد از طاعات و لزوم جماعات و از تربیت
الترجم بادیه و در افتادن از مقام رقت و یافت بروی اطلاق غفلت آمده بنده عاجز و غافل و غفله را به نسبت
که جز قربانی جانفوری را شکار نیاورد باشد و بدو احدیست

میا زار مورس که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
لایحط منکر سلیمان و جنود و هو لایشعرون اشعار میکنند بآنکه حطم تل کار پیغمبر و لشکریان او نیست مگر آنکه
در غفلت بوجود آید تا بدیگر حیوانات بزرگ چشمه رسد و اسد اعلم

سید بده بگرامی از ازا که بر دین و هداة راه یقین است در گمراهی را برانام او خنجا گرفته و نوشته که شیخ عبدالحق
صوفی سهرندی ارادت بخدمت سید بده مذکور داشت از گروه ترین ست عاشق نشین بتلاش شربت سوخته دل
حسن پرست فراخ مشرب هم در جوی بلند بهمت ستود و غوی گوشه نشین گزشتگی پرور نیاز گذار از رز و شوق طاعت
دوست کشف خدیو بود و بد و مرا قبه شب به صبح آوردی و از مردم ذین للناس حب الشهوات مستثنی بود
زیرا که هیچکس با نظر او بر رنگ آمیزی بساط روضه کار از جان رفتی و دل بر سیمای هنگامه و هر فریب نخوردست بلکه
بذوبون ترین خورشید پوشش و داع گرسنگی و دلا ساسی برهنگی بکشاده پیشانی فرمودی در سال ۱۰۱۰ هجری
بخاک سپرده باصلی موطن بازگشت

سید محمد طاهر از اولاد سید بده مت سید عالی نسب و الاحساب بود و در کمال طهارت طینت و تقدس گوهر است
پاس شریعت بدرجه اتم داشت بعد از کسب علوم رسمی مدارج سلوک طی کرده بپایه رفیع ولایت برآمد بتقریب تبحرانی
مکمل و بعد ایشان در آتش سوزان تادیری گزشتند ذره سوخته نشد تمام این بختایت در صبح سنابل مرقوم است
در شش و روبرو البقا آورد و در همین سال سید فوج بن سید محمود اکبر که ذکرش گذشت درگذشت آید که مد فلبس
فی هذا الف سنة الاخسین عالمین این سال است اما از برای سید فوج لطفی دیگر دارد که در باره فوج
علیه السلام نازل گشته

میر عبد الوهید از نسل سید ماهر و ابن سید بده مت قطب فلک ولایت و مرکز دائر هدایت بود صاحب
آیات ظاهر و کرامات با بهره مست مرید شیخ صفی الدین سائل پوری است و خلافت از محمد و شیخ حسین کنند
دار و چنانکه خود در سنابل گفته شیخ عبد القادر بدایونی در منتخب التواریخ او را بسیار ستوده و گفته در قنوج توطن
میداشت شرحی بر نزله الارواح نوشته محققانه و در اصطلاحات صوفیه رسائل داد و دو طبع نظم بند و میر

علاءالدوله بن میریحیی یعنی قزوینی در نفاس المآثر آورده که میرزا کاظم السادات قنوجی است و خالی از نشأ فقر و درویشی نیست و سابقه شعر خوب دارد و شیخ محمد غوثی منندی در گلزار ابرار نوشته که سید عبدالواحد بن سید ابراهیم قنوجی خداوند مجاهده و مشاهد و صاحب صحت حال و فصاحت مقال است انتهی و قنوجی گفتن او با نخبه است که وی در قنوج که خدا شده چندی در آن شهر اقامت داشت شاه کلیم الحسینی در باره او در خواب دید که آنحضرت صلعم با او لب تبسم شیرین کرده و حرفها میزنند و التفات تمام دارند وی در سنابل نوشته که یکی از یاران مولف شیخ نظام نام داشت دختر مغلی را تعلیم میکرد و دختر رعایت جمال بود جوانی را نظیر جمال او افتاد شیفه شد و حال نامرادی و درد مندی خود را به شیخ نظام باز نمود شیخ نظام گفت تو هر روز همراه من بیامن و مرا تعلیم میکنم تو آنجا نشین و می نگری باین بجزا می گذشت روزی آن جوان در دمند با شیخ نظام آمده گفت این دختر را بگوئید قدی آب بمن بده شیخ نظام دختر را گفت قح آب خوردن بیا در دختر قح پر آب آورد گفت بخت این جوان بده دختر قح پیش جوان برد جوان قح از دست او گرفت و جان بجان آفرین سپرد انتهی از نواد و تصانیف این شیخ که فی این عاجب است بطور حقائق تا بحث غیر منصف نبندی از آن در آثار الکرام ایراد کرده که با دشتا که مال متسا با وی ملاقات کرد و با قصد بگه زمین بطریق میورغال داد شبی دزدی بجان میبرد و آرمه باین گشت فریاد برآورد میرا و را تو به داد و دعا کرد او تعالی حاضنه بصر را باز گردانید یکی از کفار جنیان بر دست وی بدولت اسلام شرف اندوخته شد همیشه حاضری بود و خدمت بجای آورد و عمر گرامی از صد سال متجاوز بوده و مال ایشان در شب جمعه سوم ماه رمضان شصت افتاد

شیخ صفی الدین بن عبدالصمد سانی پوری از کمل اولیاد و اکابر خلفا شیخ سعد الدین خیر آبادی در کشف حقائق و تربیت طالبان شانی عالی داشت و بر طریق پیچیده و مجروحی زیست و می گفته راه درویشی راه مرگ است و خلق تدریج زندگانی گرفته درین راه قدم می نهند و اکثر مردم خود سکه درویشی را وسیله جلب رزق دانند و بر جمیع و قبول خلق فریفته بمانند در شصت و در گذشت شیخ پاک تاریخ وفات است وی بر فقر که بعد از فنا حاصل شد چنان راضی و شاکر بودی که دیگر برخنای که بعد از فقر حاصل شود میگفت اگر خداوند تعالی غریب نواز نبود این غریب را ازین مردار که رهبانیدی و بپایه صبر و قناعت که رسانیدی و گاه گفتی ای یاران شکر نعمت بار تعالی بر من در ریخالت افزون تر است که نام من از دفتر تو نگران کشیده در جریده فقر و مسکین ثبت کرد الدنیا ملعونه و ملعون مافیها الا ذکر الله الحاصل مرد باید که قدم در راه فقر استوار نهند و از شدت

فاقد و بینوایی نگر نیز دوزخ مد

چسیت دنیا خاکدان کهنه ویرانه
غصه جامی محنت آبادی ملامت خانه
هر لیبی ناسرائلی ترک دنیا کی کند
سرفرازی را رسد در یادلی مردانه

اورا چون عمر آخر رسید گفت کز روی من آنست که وقت موت خوش الحانی این آیه را در پرده کوری و حیت سر
که هر دو وانه پرده های هندی ست بخواند آیه این ست رب قد انتی من الملک وعلتی من تاویل الاحاد
فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا والاخره تو فی مسلما و الحقنی بالصالحین تاویل کلمه
تو فی الخ جان بد هم میرزا و بگرامی قدس سر و فرموده این ازان قبیل ست که نظام الدین اولیا را پرده پوش
بسیار خوش آمدی و قتی بعضی از حاضران مجلس پرسیدند مخدوم پور بی بسیاری شنود و خوش میکنند فرمود آری
روزی اتفاق ندای الکت برکت ازین پرده شنیده بودم انتی گویم این گفت و شنیدند انهم از کجاست چرت
والله اعلم بالصواب

شیخ حسین سکن سکندر و خلیفه شیخ صفی مذکور است سپاهی هنرمند بود تاگاه جذبه عنایت الهی در رسید اورا
از آرایش دنیا بر گردانید در همان حالت کند جاذبه جانب حرمین شریفین کشید و عود کرده دست بیت شیخ
صفی داد چون وفات او قریب رسید در فضائی مسجد گوری حفر کرد و بارستان حرمت و داع در میان آورد
مردم در مقام حیرت شدند چون عمارت با تمام رسید کشاده پیشانی جان شیرین بجهان آفرین سپرد
و کان ذلک فی سنة ۹

شیخ عبدالقادر بدایونی جامع فنون و فضائل بود و امام اقران و امثال کسب کمالات نزد شیخ مبارک
و دیگر فضلا و عصر خود مرید شیخ حاتم سنبلی ست و اعتقاد خاص بخدست شیخ داود داشت با فضیلت طبع نظم
و سلیقه انشای فارسی و عربی داشت و در شیوه قناعت و راستی و درستی ممتاز از زیست اکثر مشایخ و علماء
عصر خود را دریافت و صحبت داشت و بمضرب پیش امامی اکبر بادشاه منصوب شد و مدت چهل سال با فیضی و
ابوالفضل مصاحب ماند اما در تاریخ خود چنانکه بحال اینها نپرداخت در ترجمه شیخ فیضی مذمت و بسیار میکند
و آخر زبان بمحضرت میکشاید که چه حق دین و حفظ عهد آن بالاتر از همه حقوق ست المحب لله والبعض
هر چند بنین اربعین تمام درصاحب او بگذشت اما از تغیر اوضاع و فساد مزاج آن نسبت بمردم و مخصوصا
در مرض موت مرتفع شد و صحبت اتفاقا انجامید از یکدیگر خلاص یافتیم و ما همه توجه دگر گاهی ایم که هر دو

انجا بفضل رسد الاخلاء یومئذ بعضهم بعضهم عدواک المتقون انتی واز جمله راست مزاجی های او اینست
که وقایع چهل ساله اکبر بادشاه پوست کنده نوشت و از انهار کلمه صدق از محالفت چنین بادشاه صاحب امیه
نماند شنید و بر مضمون آیه صدق پیرایه ایس الله بکاف عبدا عمل نمود جزا الله خیرا و هذا وصف مرکبا
یخاف فی الله لومة لائم و هو لا یتان الا من عالم حق او صادق و نقی او صادق و فی یاقب الله سبحانه
فی یومه و غدا قبل ان یتخرج الامم من دیک کتاب منتخب التواریخ او متداول است

سید صبغة المدین سید روح الله البروجی بروج از توابع گجرات احمد آباد مست محرر طور این مقام را دیده
وی از کمال خلفا و تلامذة شیخ و جید الدین گجراتی ست چندی در وطن با فادة متحصّلین و امر معروف و نهی منکر
اشتغال داشت ناگاه شوق زیارت حرمین شریفین حرسما الله تعالی دانگیه شد و باین دولت کبری استعما
یافت و برگشت و باز با صوفیان و درویشان رهگرا شده در کوه احد سکونت و زریذ شیخ احمد شادوی از تلامذة
اوست شیخ حمید عقیده کمی در کتاب لسان الزمان روح او بسیار کرده و نوشته که صفات منها کتاب الوحدة و
رسالة ارادة الدقائق فی شرح مرآة الحقائق و ما لایسع المرید ترک کل یوم من سنین القوم قد فی رحمة الله تعالی بالمدينة
حسنه و قبره بهایزار و تبرک به

شما و کلیم احمد شتی دلبوی از مشاییر شیخ متاخرین ست در علوم عقلی و نقلی پایه بلند و در حقائق و معارف
رتبه ارجمند داشت اسلافش کسب معاری اشتغال داشتند حق تعالی او را بمعاری قلوب اختصاص بخشید عالم عالم
دلها را بر دست حق مسمور گردانید و تمام حرمین شریفین بسیر برد و بخدمت شیخ عیسی مدنی دست بعیت داد و بدای
هند برگشت و در شاهجهان آباد در کتب حقائق و تربیت ارباب ارادت مشغول گشت تفسیری بر کلام الله در
سلک تحریر کشید در سکه بعالم قدس رسید

سید طیب صاحب سجاده و غلف الصدق رابع میر عبدالواحد ست در رشته متولد شد در آثار کرام گفته
وی ذات مقدسی ست که اگر تقلید با و از کند می زید و اگر زمین و زمان بر خود بالندیشاید صاحب مرآة المبتدین
که معاصر اوست می طرازد که امر و زو قوام عالم و برکت بنی آدم از ذات اوست و مرتبه تطبیط و ابالیت و آنچه
توان گفتن در ذات او موجود است دولت مادر زاد دارد و از کثرت عبادت گویا امام زین العابدین رضی الله
بصد کرامات ظاهر شده اند و از آن روز که شعور بهمرساند نماز را بقضا بخواند و اگر وجود ایشان قبل ازین میشد
در محمدین و سلف صاحبین میسر نداده و ز کسی که ایام سلف را خواهد به بیند میر سید طیب را مشاهده کند که

باشم که احوال و مقامات ایشان را بیان کنم برای این زبانی میاید و دلی و فقهی میثاید امر و زان زبان کنای
ایشان کند و کوه دلی که حقیقت ایشان در یابد و فقهی که واقف حال ایشان باشد کجا همین قدر این داعی میداند
که انچه پیغمبر صلعم فرموده که بعد از هر صد سال مردی پیدا شود که سنت ما را تازه گرداند و ز وجود میرست استی
با بحکام طالبان مولی را از سبادی سلوک بمنتهای وصول رساند و اتباع شامل نبوی در جمیع حرکات و سکنات منظور
داشت و مدد العزیز سنت نبوی بقدر امکان فرونگذاشت تجربه علوم سیمنی از دریای کمال ایشان بود
همواره با فادای مجملین پرداختی و بسام درم را میامن تربیت بر صدر استادی نشانید سید کرم اسد پدشاه
که با میفرمود اگر کسی خواهد ملک ایر و می زمین به بیند میرا مشاهده کند یکی بدین بو شتاق شده آمد و شکلی
از مسائل توحید پرسید فرمود من از این مسئله خبر ندارم و از تصور خود در نظر مردم و مستی اعتقاد سائل پوئانگو
چون مجلس منقضي شد و خلوت دست داد سائل را فرمود سخن فانه باز از توان گفت حالا انچه میخواهی بفسار
کن در میان شیخ عبدالحق دهلوی و حضرت میر مجتبی و سودتی عظیم بود در سلسله در انجمن قدس جلوه افروز گردید
و از کمال تعیت او اینکه در شهر ربیع الاول انتقال کرد و این سنت که بی اختیار بود نیز او را حاصل گشت
عمرش هفتاد و هفت سال شد ستون دین افتاد تاریخ وفات است

شاه طیب بن سید نعمت اسد بگرامی پسر و پدر هر دو عالم کامل و عارف عالم بودند میرزا در باره
پدر می نویسد که را قلم بخور و نه اکثر بجهت صحبت بابرکت سعادت اندوخت پیر قرائن نورانی صاحب اخلاق
رضیه و بجایای مرضیه بود لواضع برکات از سیاهای مبارک می یافت در سلسله بر حمت حق پیوست شاه طیب
شاگرد پدرت و حدیث از قطب المحدثین سید مبارک شد که در خط عربی و فارسی او اگر چه طبعی است اما بسیار
شیرین و پخته و پر رونق واقع شده که مشاهده آن نور بصیرتی افزاید و سرعت کتابت او نسخه تحیرت عقول است
شرح ملا جامی را در یک هفته من اول الی آخره نوشت و بهجه الحافل را که کتابی است بنخیم در سینه نبوی در بست
و سه روز کتابت کرد در سلسله جانب زنه سنگه که آخر وی شتافت میرزا در تاریخ وفاتش کریمه و هجر
مکرمه فی جنات النعیم یافت

سید محمود اصغر بن حسین عنظر لطیفش بلکه بود در صورت انسان متورع متعب صاحب فضائل صوری
و اشراقات معنوی در قنوج نزد علمای انجا کتب درسی گذراند و در ایام تحصیل با وجود قرب مسافت کجا
سپل وطن نکرد چه مسافت میان بگرام و قنوج پنج کوه است و در اندک فرصت فزایغ حاصل کرد و تصحیح

نسخه ظاهر و باطن کمال رساند و مرید میر عبد الواحد شد میر حسین محترمه خود را در سلک تزیین او کشید وی تادم
آخر با نزد اکرانید و قدم از حجره طاعت بیرون گذاشت جز یکبار که سفر دلی کرد و زیارت خاک آسودگان
حضرت انجاف از گشت و صحبت شیخ عبدالحق دلموی و دیگر اکابر علیهم الرحمة دریافت و طبع نمود و اوقات بیاد و علی^{تعالی}
معمور داشت و در کمال با عالم روحانی پیوست نسب میر آقا دینچهار واسطه بوی میرسد.

میر سید حسین دلی وال بگرامی جامع اصول و فروع علوم بوده و شاگرد دومید و داماد شیخ عبد العزیز بن
شیخ حسن کمال الحق دلموی است شیخ با بر سر منبر در جمیع عام فرمود سیدی هرمانی که ما از جد شما رسید
بسلامت نیاز شما کردیم علماء وقت اورا مجتهد زمانه می پنداشتند وی گفته چگونه باشد حال کسیکه مدش هوس
نفس او بود و همیش گرد آوری دنیا باشد نیک کردار است که از خلق گزیده بود و نه عارف که از خلق بریده باشد
او پیوسته در محله حق گفتن ملاحظه کسی نیکو د و خوش آمد و بد آمد مردم دنیا را نمیدانست بی محابا بروی مردم
کلمه حق بر زبان میراند حق که غلامان و فرزندان منع میکردند کارگر نمیشد و عادت داشت هر روزی که در شهر
و قریه فوت میشد روز سوم بخانه او میرفت و بزین متوفی میگفت جزع فرات کم کنید رخصت نبوی است شوم
و گویجیم تا زمان وفاتش نبرد را باشد عرب یار یافت تا زنده بود و حالش همین بود و نیز در مجلس خاص و عام سفره
که او در فاطمه هر شش شربت اندام چند مردم منع میکردند که سادات بسیار انداز عبادات باز خواهم شد و انجمن
گفتن صلوات نیست جواب میدادند اگر صلوات نمیشد یعنی نوشتند ما نوشتیم آنها را نقل میکنیم تا مردم آخر هم بگویند
از زانوش جاری میشد انجمن است در آیه المبتدین و را اثر الکرام گفته قوال او موافق مذہب شیخ فخر الدین
بن عربی است که در باب است و نعم از فتوحات کیه بیان نموده و شیخ ابن حجر یکی نیز در صواعق محرقة احادیث
و قول عماد الدین باب نقل کرده و مذہب قاضی شهاب الدین جوینوری فاک العلما نیز همین است که در کتاب
مناقب سادات نقلی ساخته و تخریج جمیع محبت را در رساله السعادات بتفصیل نوشته ام انتی محرم سلطه
که در هر چند شرف و تکریم باین باب نه رفته و غریق و ابر حشیش آویخته کفن حق بخت و صدق صرف عدم دلالت
از این صحیح ترین دعوی است بلکه باین و اخذ کتاب و حج نیز وسنت مطهر و منادی است با علی صوت بر خلاف
آن و صا و در پیچ دعاوی ان علماء و مشایخ یعنی بر علیه محبت اهل بیت نبوت است که حیک الشیعی یعنی و عیم و اگر چنین
باشد و سادات مذہب محتلفه دارند بعضی شیعی و بعضی خارجی و بعضی از غلاة و بعضی دیگر بر طریق دیگر و معتمد
بکتابان کلمات بی صفت و مذکران عالم دین و دنیا بر هم خورده و واحد اعظم

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن بن طاهر دلبوی پدرش را و از دین سخن مرید ساخت و در نیم سال گذشته
از عالم رحلت کرد وی فتوای حکم از حاجی عبدالوهاب بخاری اخذ نمود و حضرت حاجی او را عاشق میگفت و فرمود
از دنیا زنده بمان تا او را مثل خود کردم بنقیض اکثر خاندانهاست بر سجاده ارشاد بنگار گشت و عمر با خالق را سستی
حفاظت و محبت کرد و وقت رحلت در حالت ذوق و شوق ازین عالم رفت حافظ خوش الحان را فرمود که قرآن
بخواند چون آیه نوح الیه من جبل الودید رسید حالت شوق غلبه کرد و بار حفظ آیه هوا کلاول والاخر
والظاهر و الباطن و هو کل شیخ علیه نماز طرفه ذوقی بهم رسید چون آیه سبحان رب العزیز عالجصفو
و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین خواند برود دست بر روی مشکبوی فرود آورد و بر سینه میخسید
بر دو جان بجان تسلیم نمود تا رایت اولیست و چهار سال است او را بحر موج می نامید عفتش بر علم غایب بود اکثر
بزرگان را ندید چنانچه پیران را واجب است اظهار عجز است از حضرت افغانی کرامات چند با آنحضرت
صلوات بر او باد و فواید حاصل کرده شکستگی غیر مجدی داشت که هرگز خود را اعتبار ننهادی و هر کس عترتی کردی
مگر بواسطه غیرت دین وی گفته هر چیزی را بدین متنگان باید تا حفظ آن کن تا حفظ دین او است و هم گفته بند و تار
بیک یک گام تو ان گفت و آن از خود است باشد جمله خود را دست نبوی محو کرده بود و اعتقاد و اخلاص با خدا و ان
نبوت زیاده از حد چیز داشت خلفا او همه صاحب نطق و کرامت شدند بمرام خان خانان و شیخ عبدالقادر برین
صاحب اینچ از حاضران مجالس او بود و عبدالقادر میفرماید هر روز بستفاده و مستفاد بعضی حب تصوف نزد شیخ
می رفتیم اوقاتی دست بهم میداد که بجز زبان ذوق آریایان نایم و بطوری از ان کلمات ایشان لذت گرفته ام که بستان
از ان گذشته و هنوز خلاوت آن از دل نبرود در شصت و هفت کرد قضی نسخه تاریخ اوست

شیخ او هم معرفت شیخ الاسلام فرزند حاجی ملا رفیع است که از کمال اولیای عصر بود در حلبی متقی میشود
خواجہ عثمان هرونی شیخ ادب از اعاظم خلفا و شیخ مبارک سزلبوی است مقتدای عصر و متقی شهر بود در زاهد و تقوی
و حفظ شرائع و حل قایل طلاب ظاهری و باطنی نظیر داشت ملا محمد خراسانی که از شاگردان بر شیه ملا احمد جندی بود
و قتی که در هند وستان آمد بشکوهی شیخ میوست وی گفته در ویش را کافات شرع آنست که پس از کردن
پشیمان شود یعنی چرا که ای کند که بعد از ان پشیمانی حاصل کن شخصی از و پرسید که فاعلمین طاعات کدام است گفت و از خطه لوب
در جمیع اوقات رح

شیخ ابوالمعانی بنون پسر شیخ ابوالعلی بلام بن شیخ ادب بن مذکور است کلام سدا زبرد داشت و از حساب اناناش

دل مستمع میگذاخت بصحبت شاهجهان پادشاه سیدایم رمضان بود فرمود آیتی در حق رمضان المبارک اینچنین
کریمه شهنشاه رمضان الذی انزل فیہ القرآن شروع کرد و نوعی آواز در فریب خواند که پادشاه راقعی است
داد و استعفاء اعاده نمود فوت ثانی در قرات دیگر خواند پادشاه خلیع محفوظ گشت و قریه در مدحش حرمت
فرمود وی در آخر حیات فرزند خود شیخ صوفی را بر جای خود نشاند وی سلسله خود را بر وجه حسن بک پادشاه فرزند
شیخ عبد الجلیل قدس سره امیر آزاد ارکان نمود رحمهم الله تعالی

محمد و مکران الدین بگرامی دامای حقائق کوئی و آلتی است و شناسای رموز بیدار دلی و آگاهی کمالات معنوی
افضال صوری فراهم داشت و شکسته دلان در طلب ابومیانی وصل مداد و امیکد برادرزاده و مرید و خلیفه
شیخ الهدیه خیر آبادی است که مناقب او را مورخان روزگار جلال و تفضیل گزارش نموده اند و سبب
معاصر صاحب سنا بل است

شیخ عبد الدین سید عمر خلی نسب او بدو زده واسطه شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره منتفی میشود خرقه از پدر
پوشید و اکثری از مشایخ کباب هند وستان را در یافت و بر فاقست شیخ سلیم شیشی سفر حجاز رفت و سعادت زیارت
حرمین محترمانه نمود و عنان جانب هند عطف نمود و در موضع بجهت من توابع و ملی طرح اقامت انداخت همه وقت
با وضو مستغرق و مراقب می بود عمر گرامی از صد تجاوز بود در ششصد بنز بنگاه اخروی خرامید

شاه رکن الدین معروف بشاه اتا ملی نبیره محمد و مکران الدین است از عقلا مجانب بود صاحب بند بوق و
افس گیر است هر چه بر زبانش میگذاشت حکم قضا میبرد داشت همواره در دلق درویشانستانه میگشت خواق
عادات بسیار از وسوسه زده اند بگذشت

سید قاسم سرار از سادات بخاری الاصل بگرام است مرید سید تاج الدین حجره نشین پیر روشن ضمیر میخانه عرفان
بود و با رات طریق و ادارت رتیق اشتغال داشت مخموران بسیار بقیع گردانی او دماغ رسانیدند و اهل زلفا
خودی افشا ندید سید تاج الدین فرمود قاسم سرار مراة این ملک است گویم این حرف همچو سخن نظام اولیاست که درباره
شیخ سرت الدین عثمان اودی فرمود عثمان آئینه هندوستان است تواند بود که معنی این قول آن باشد که شفا
عالم ملک و ملکوت در هند از وجود مصفاوی تجلی وی حاصل میشود مثل جام جم و آئینه سکندر که بعضی اسرار این عالم
از انما منکشف می شد با آنکه حضرت حق جل و علا را در هر ملکی و ولایتی از وجود اولیای خود آئینه ایست که جمال
بالکمال خود در آن آئینه مشاهده میکند و خود را در آن منظر تجلی نماید بدقتال اسید از اوج محرر سلوک گوید غافلند

پنجاه که اقرار وحدت وجود نوعی از بنی ادبی است همچنان قول بوحمدت شود تغییر ملتوی است الحسن بیان الاله

الاسمت و راه همین شاه راه محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم

حسن غیور او پسندد شریک را آئینه را بدست نگیرد نگار ما

میر شاه لدایا قدس سره میفرمود از خاک سید اسم بوی عرفان می آید و علامه مردم میر عبد الجلیل گفته و جمیع سخن بود گویا بر تو سید اسم انوار براحت احوالش تا فتنه قاسم اسرار گردد آگاهش شمس آباد من توابع فوج است

سید شریف بن سید عمر از نژاد سید محمد صغری است تحصیل علمی بحدت والد خود مرید شیخ ابو الفتح بن شیخ ابی خدیجه خیر آبادی است از وی خرقه خلافت پوشید از حقائق و معارف حظی وافر برگرفت و دل بمبداء اصلی برست و بیشتر اوقات بطلال کتب سلوک و اقوال و احوال صوفیه اشتغال داشت نسخة امرأة المبتدین در احوال مشایخ هند کتابی متوسط مفید نوشت و در جمیع کلمات مشایخ کوشش موفور بجا آورد و از راه هضم نفس خود کتاب ابنام بنام خود بنوعی ساخت میرزا داد گفته است که اسد معیه

سید کرم العزاد اخفاء سید محمود اکبر بگرامی است بزرگ عهد و عهد عصر متحقق با خلاق الهی بود حکومت سمانپور کرده در آخر عمر خانه نشین شد و اوقات گرامی بطاعت و ریاضت معمور میداشت در کشته دل از جهان فانی برگرفت بطریق وصیت او قبر او را بنامین هموار کردند از آثار خیر او است مسجد در وسط محله میدا پیورده

میر سید محمد ترمذی کالپوی اصل ایشان از سادات ترمذ است آبا کرام او در جالندهر از توابع لاهور سکونت داشته اند پدرش میر ابو سعید در کالپی طرح اقامت بخت دی و غنفلوان تحصیل بخندست شیخ یونس که عالم عامل و محدث کامل بود تذکره دو تا مطول تغتازانی گذرانید و اجازت حدیث فرا گرفت شیخ یونس در حفظ شریعت غریباً میکوشید تشرع استاد در مزاج و باج ایشان تاثیر تمام کرد و نور متابعت نبوی سرپای ایشان فرو گرفت و تمیز کتب تحصیل قدری پیش مولانا عمر جاموی و اکثری در حلقه درس شیخ جمال اولیا کونوی گذرانید و در فنیات سموری تریه بلند حاصل نمود و هم شیخ جمال در طریقه علی حقیقه پیوسته بود و اجازت سلاسل دیگر گرفت بعد چندی بآبک آباد سید التماس طریقه علی نقشبندیه از میر ابو العلاء احارای نمود در حضرت امیر باکمال التفات متعین فرمودند جناب ایشان دوام دلی بریان و دیده گریان داشته اند و بیست و شش سال از او اخر عمر علی الاتصال صائم بوده اگر عارضه جسمانی لاحق میشد و اوقات شب استعمال میکرد و میفرمودند که صحت و بیماری در دست شیت باری است اگر او سبحانه صحت خواسته است دو وقت شب هم نافع خواهد شد پس چرا لذت صوم را بر باد دهیم میرزا درج گفته که وی

و آخر عمر عیسوی المشهد بوده و در مقام طمیت کبری تنگن گردیده یعنی چنانچه احوال و اموات از عیسی علیه السلام واقع
میشد احیاء قلوب از ایشان واقع شد از مصنفات شریفه تفسیر سوره فاتحه و روح الباری عربی و رساله تحقیق روح
و اسرار التوحید و ارشاد السالکین و رساله فناء رساله عقاید صوفیه و رساله عمل و معمول و رساله واردات است در آنکه
وفات شد رحمه الله تعالی

میر سید محمد بن میر سید محمد کالپی هم وارث ولایت محمدیه و حامل رایت احمدیه است از عنفوان نشو و نما فروغ
رشد و نور ولایت از جبین هایلون میافت سبب در فیاض تعالی شانه جمال صوری و کمال معنوی هر دو با هم از انبانی داشته
ابتدا حال دامن سببی با کتائب انش صوری بر زدند و از حسامی تابین صادی نزد شیخ محمد فضل الہ آبادی گذرانیدند و
در عمر بست و چهار سالگی بر سبب نشینند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند و اسجانه خطی و افرا از اعتبار و اشتها از آن
فرمود با وصف این دقیقه از دقایق فقر و انکسار فرو تنگیداشتند پدر را باره اسپر کمال غایت بود میفرمود محمد و احمد
یکی است انتخاب میل بسبب تمام داشتند و مجلس سماعی آراستند شیخ محمد فضل الہ آبادی نامه و پیام فرستاد که آمدن
من محال شد موافقت یاران نتوانم و خلافت یاران هم نتوانم کرد ایشان بباکی طلب استند و بعد از قدمشان برود
موقوف کردند مات مع فی سبب از ایشان فضل الہ جامع دانش صورت و معنی بودند و بر روش پدر و جد بزرگوار
قدیمی راسخ داشتند بعد ایشان سلطان ابو سعید فرزند ایشان جانشین پر شدند صاحب دوام حضور و ذوق مسرور
بودند و عرفان تخلص میکردند از نتایج طبع و الاست

دیروز که دل رفت ز کاشانه ما
لیل گویان برون شد از خانه ما
امروز شنیدم از لیلی میگفت
گلایه انگ درگش تو ز دیوانه ما

وفات ایشان در سبب بوده و یونان الفردوس تاریخ وفات است بعد سید احمد سعید فرزند ایشان زیبا فرای
سجاده آباد کرام و خضر راه گرشنگان بادی غرام آمد میرزا آدمی نویسنده که چون فقیر را ده حجاز فیض طراز از بلگرام
برآمد و بر موضع چو به این طرف دریای حسن عو رافقا و صحبت بابرکت ایشان را دریافت
شیخ عبدالحفیظ فرشتوری بلگرامی از عنفوان شباب از وطن مالوف بدر در خدا طلبی برآمد در کالپی مرید سید میر محمد
و نعمت فراوان از میر سید احمد فرار گرفت و مثال خلافت و اجازت حاصل نمود نسخا اش این است چون فقیر
احمد بن محمد شیخ پناه متعلق آگاه شیخ عبدالحفیظ را دید که جمیع وجوه آراسته است و بشریت غرا پر است
بعد از اتمام مومی الیه سلوک طریقت اجازت داد که هر که خواهد توبه نماید یا طریق حق خواهد پان شیخ پناه رجوع

آرد بی مثل و بی درنگ اجراء نفع نماید چنانچه بر معنی عارف شیراز اشارت نموده است
اگر شراب خوری جرعه نشان بر خاک ۱ از آن گناه که نفعی رسد بغیر می پاک

خداوند سبحانه مشائخ الیه را مقبول خویش و مقبول خالق گرداند
سید درگاه بی بلگرامی کتب درسی علی الترتیب تحصیل نمود و بنحیست قاضی علیم الله کچندوی قاضی رفیع غفره و از
مراتب قالی بنانزل حال افتاد و تادم و پسین بشفل در رس و یاد الهی بسر آورد و بعد از آنکه از تملکهای امکان
بوسعت آباد لاسکان شتافت رحمة الله تعالی

میر سید مبارک محبت بلگرامی امام جمیع الاصول و الفروع بود و کوسل حیات است و از الابدعت جمی نواخت
و در علوم نظاهری و باطنی یگانه و در تقوی و طهارت ممتاز زمانه میر است در خفوان شباب که سعی تحصیل علم برست
و از هدایت تانایت علوم بر پنج دقت و اتقان تحصیل نمود و بدین تشریف برد و طول بندست خواجہ در خرد و خواجہ
محمد باقی بالله تشبندی قدس سره و گذرانید و از اول و آخر خانه شیخ فخر الحق بن شیخ عبدالحق دهلوی سکونت فرمود
و علم حدیث از ان جناب اخذ کرد و درین فن شرف مبارقی عالی بهرسانید و تمام عمر در خدمت کلام نبوی فنا ساخت
و بلیقب محدث بلند آوازه گشت میر آزاد اورد و اثر الکرام بقطب المحدثین باید سیکند مرید سلسله علمیه قادر بر هدایت
جناب میر سید عبدالفتاح عسکری احمد آبادی کرد و بوطن عود کرده برسد و کل و قناعت مکنی کردید و بقصد عمر گرامی
بتدریس علوم سیاحت شریف و ریاضت و یاد باری عز شانه صرف نمود و در امر معروف و نهی عن المنکر پیر و پیغمبر
مجال نداشت که در حضور اقدس سر موسی از جاده شرع متغیر انحراف نماید و با انگه یا با لطیف طبع نکته سنج لطیف گو بود
مسابقی داشت که هر هر دم در حضور وی آب میشد و ماساش بوضع صف و نزاکت میکرد و نشسته گاه خاص و پیش مسجد
چنان بصفی و پاکیزه میداشت که نمونه سینه صف دلان و دیده پاک بینان توان گفت میر آزاد دم گویا این بیت را از
زبان میر گفته باشد

جناب خوش مشتم میزیم بوضع صفا ز آب صرف بنا کرده اند منزل من

میر طفیل محمد بلگرامی میفرمود روزی شرف خدمت حضرت میر دریا فتم برای تمیید وضو برخاسته بود و ناگاه بر زمین افتاد
برعت تمام شتافته نزدیک فتم بعد ساعتی در افتاده که کیفیت استفسار کردم بعد بمالذ بسیار فرمود سه روز است که
مطلقا از جنس غذا میسر نیامد و درین سه روز با هر یک پس لب اظهار کشود و وادم نکردم را بسیار رقت دست داد فی الفور
از انجا بکمان خود شتافتم و طعامی شیرین کردم و غوب ایشان بود و همیا ساخته حاضر آوردم اول خود داشت بسیار ظاهر بود

و صاحبزادان فرمود بختی گویم بیشتر شکیه شاگردان خاطر نشوید گفتیم حضرت بفرمایند فرمود از عطل فقره اطلاع را
 اشرف گویند بر چند روز فقط و اکل آن جائزست و در شش بعد از سه روز میته حلال اما در طریقه فقرا اکل طعام شرف
 جائز نیست من چون اینخبر شنیدم بی چون و چرا بر خاستم و طعام را همراه گرفته از آنجا بر آمدم و بیرون در زمانی توقف
 کردم و طعام را باز آوردم و عرض کردم که هرگاه بنده طعام را بر داشته بر حضرت را توقع بود که باز خواهم آورد
 فرمودنی گفتیم حالا که این طعام بی توقع حضرت آورده ام طعام اشرف نماند حضرت میرا زین تاویل خطی دانند فرمود
 شما عجب فراستی بکار بردید و طعام را بر غنبت تمام تناول فرمودید از محله شیر خورده بر آمده در میدان اقامت گزید
 و رعایا آباد کرد و مسجد و منازل سکونت تعمیر نمود و گرد آبادی سوری محکم از خشت و گچ کشید تا از آسیب دزدان
 و وحوش و سباع محفوظ باشد و بیشتر قوم عالم آباد کرد که اینها اکثر دینار نماز خوان میباشند و مقرر کرد که رعایای
 مسلمین هر پنج وقت در مسجد حاضر شوند و نماز را بجا آید ادا کنند حاکی عذر آورد و میسر بپرسید گفت چون بنماز
 می آیم از کار باز میمانم و نقصان در اجرت من را می یابد پرسید هر روز بقدر وقت نماز چه مقدار نقصان آید می یاب
 گفت یک پیسه فرمود یک پیسه از ما باید گرفت و نماز باید خواند قبول کرد و روزی این چنانک در مسجد آمد و طهارت نکرده
 بنماز ایستاد و میر جشت کرد که نماز را بی طهارت میخواهی جواب داد که بیک پیسه دو کا نشیوان کرد میر بی اختیار
 خنده زد و پیسه دیگر برای وضو اضافه فرمود رفته حاکم را رغبته دلی در نماز بهم رسید و از تقاضای اجرت
 درگذشت و فات میر حمد الله تعالی در شال اتفاق افتاد و میر سجاد فرزند وی صاحب سجاده او شد و بنی عالم
 عارفان و علوم بود و در نهایت خلق و شگفتی میگذاشت و محکم عمل صاحب در مزرع زندگی می افشاند و در راه در میان
 باد دانی آرمید همان بشت میر سجاد تا پنج رملت اوست محرم بطور تاباند علی گرازش میداد که آنچه از احوال
 و اوصاف حضرت میر جردیخا ذکر یافت بعین ماع شی زانند حال و وصف پدر و الا کفر این بی پهنست و مستی
 عجیبی بیان این هر دو بزرگوار اتفاق افتاده یعنی در صفت علم حدیث و عمل بران و از ابدعت و کمال طهارت
 ظاهر و باطن و بیعت خاطر و قناعت و توکل و صبر و رضا و تسلیم و تذکر و فسخ خلق و معیشت و مصفی و لطافت طبع و بزرگواری
 و قدرت انشاء و بلاغت اماما و تعمیر مسجد و مکان علمده از وسط شهر و سکونت مومنان در محله و رسیدن ایشان مسجد
 پنج وقت از برای جماعت نماز و ارشاد طالبان و همیت و عظمت و جلال صورت با جمال و دیگر اوصاف فضل و
 کمال گویانم که یکبار بوده اند و برادر دینی و وطنی با هم هستند اینقدر تفاوت بالضرورتست که این جزو محقر با خاک
 برابر مناسبی بمهر حضرت میر در اوصاف بی نظیر او ندارد اما از جناب باری آرزو دارم که ببرکات بزرگان

نقشبند و اساتذۀ ارجمند حدیث پیوندا تمام کار خود در دنیا و آخرت بخیر و خوبی کرد و ما ذلک علی السبیل بغیر
 خواجه عبید الله مشهور خواجه کلان گرامی فرزند خواجه باقی بالله قدس است و در کتب پیدا شد چنان می و برادر خردش خواجه عبید
 بنزد و در فتنای عمر پیر و گوار پیر است پیوسته و خواجه حضرت مجدد الف ثانی فرمودند امیدار نیات کم نموده از احوال اطفال نظر دار
 باید بود و در طفل را که در ایام صباغت بود و در حضور مبارک طلبیده فرمودند توجیه باید کرد و حضرت مجید و سبب امر توجیه کرد و نمائید که
 اثر از ناصیه اطفال بود اگر داشت خواجه در سلسلۀ عالم قدس فرامید و خواجه کلان بعد وصال بسبب تکرار گفتار فضائل صوفی و
 معنی که در دنیا کمال و تکمیل یابد و تذکرۀ شایع مقدار یک لک بیت تالیف کرد و در شش باسط هستی پر حید
 و در مقبره پدید رفتن گردید محرم بطور در زمان طالب علم بدلی زیارت قبور پر نور ایشان کرد
 خواجه عبید الله معروف خواجه خرد از بطن مادر دیگر است در صورت و سیرت باید و الا گهر شباهت تمام داشت
 قرآن را حفظ کرد و علوم عقلی و نقلی تا آخر با استعداد تمام کسب نمود در سبقت میگفت و برخی حواشی بعضی
 کتب درسی تعلیم نمود و در سایه حضرت مجید را گرفت و متفویض خلافت و ارشاد ممتاز گردید و بوضع آزاد گه
 و در استیلا عمر بسزاور و در شش بر حمت الهی پیوست

سید مرثی از اولاد میر عبد الواح صاحب سنابل است بس بزرگ عالیشان ذات مقدس منور بود صاحب حسن
 شامل و لطف خصائل حافظ کلام جمید شاگرد سید اسماعیل بگرامی و شیخ افس قنوجی است و فاضل فرائع و ملقط در سبب ملا
 ابوالو عطف خواند با قضای اسم شریف خود طلب ظاهر و باطن را تربیت فرمود و توجیه موخر داشت در سلسلۀ
 جهان فانی را و دایع نمود و بهرین سال میر سید احمد بگرامی رحلت کرد و وی از امر اوصیاء بود میرزا در ترجمه او نوشته
 و تذکر میر سید محمد فرزند او پرداخته و گفته در مقام بگامی تمام نظر باید کرد و سرسری نباید گذشت نسبت با درویشان
 چندی است شریف هر کس ادبی نسبتی باین طائفه علیه بهم رساند او را از خاک برداشته بعالم پاکه برزند و از انجمن
 عوام خلوت سراي غرض راه دادند مصداق همین عالم سید احمد است که بادی ملاست یعنی رحلت کردن با سید مرثی
 قدس سره در یک سال هشتاد و نه سال با گاه آتشی بلند پدید شد و پسر طفل پدر کامیاب گشت سحان الله موافقت
 سال این گوشه و انود موافقت حال که چهره شهدا داشته باشد تشبه صوری مقلد موسی را با وصف کفر از غرق نجات داد
 و فیض مصاحبت اہمیت قطریه بدل ساخته تاج کرامت بر سر نهاد و خوشا سعادت قندی که سر بقدر اک درویشان بسته اند
 و کلاه گوشه تلج شایان شکسته

انچه ز مشور از پر تو آن قلب سیاه
 کیمیای است که در خدمت درویشان

انتس اللهم لا تخف من بارکاته و احشوا فی زمراته

سید شاه حسین علی بن سید احمد سعید کالموسی رح ذکر پدر و الاکثرش پیشتر گذشت میرزا زاد بگلرامی رح در علی پور
چهره او را دیده بود که تا قدم سال و فاش شد که حج رست آمده تا پنج وفات این مصرع باشد و آواز شد رغبت
که فی ضی دخل سید حسین علی بیت بر دست و الدخود کرد و در صلوات قامت مع الاستقامت در قریه چهره انداخت
انتقال وی رح در ۱۲۰۰ بوده و در مدینه فیه شد محقق ماده تا پنج وفات است فرزندش سید شاه ابو سعید معروف است
شاه خیرات علی رح در ۱۲۰۰ از عدم بهر سکه گاه وجود قدیم نهاد آفتاب سیادت اکبر ماده تا پنج ولادت شریف است
آثار بزرگی از خودی بر روی مبارکش نمایان بود و افوار سیادت از صغر سن از حسین حسین عیان علوم متعارفه و فو
مستاد و لرا کتاب فرموده به استحقاق فضل و کمال بجای پدر و الا قدر بر سندا فاد و رسا و کشت حضرت
اکسار بر روی غالب بود و در خلق و تواضع نظیر خود نداشت اکابر ما هر از مریدان او بنیدن خلق فاعطی علی رضا شاه
بومدی بن شاه برکات و سید سلطان عالم و سید صاحب عالم هم ایشان با وی بیت کردند و هم از پیش می رح
مجاز گردید و نیز از حسن علی رح لیکن نوی نیز در طریق علی نقشبندیه ابو العالیه مرید جناب ایشان گردید و در جناب
ایشان از میرزا صاحب سند و اجازت کتب و در خط و کتب بیت ستانده با هم بنیتیم شاه بنیت لایه انتقال
برکت اشتغال سید خیرات علی رح در ۱۲۰۰ اتفاق افتاد و الدمر حرم محمد بطور بار با ایشان ملاقات و محبت بود و از ایشان
پنج فرزند ماندند یکی سید نور محمد که بعد از پدر فایده بجاده آبا که ابرار از بیت بنشیند و در حسن خلق و قوت
و مهمان نوازی با خلق و خشوع و خضوع با خالق آتی بود و وفات ایشان در ۱۲۰۰ رود و او کلان کتایب را برادر
لغی صلیبن ماده این وصال است فرزند بزرگ ایشان سید شاه کافر علی موصوف بودند و صفات سنده از خلق
و اشتغال بکار و تفکر و الدمر حرم و دختر خا هر خود را در صالحه کلان ایشان و الدمر بطور بار با ایشان در و طریقه که در
و در بهو بال بنو خرد و چیر غزالی بودند درین نزدیکی در ۱۲۰۰ بحار مستحق آسودند و با جمعی از کفایت ملوک نبودند
و در عسر و سهر سنده و پیشانی و لطافت و ظرافت طبع میگذازانیدند رح از اعتقابی ایشان سید منظور احمد و فضل احمد
و چهار دختر ماندند برادر خرد ایشان سید حسین احمد مرحوم در ۱۲۰۰ در گذشتند از اخلاف ایشان سید میر اعظم
سید جمال احمد انداول خویش میر کاظم علی مرحوم و آخر خویش میر تراب علی سهر بوده اند سلما الدتالی میر اعظم
در بنو لا برادر خود در بهو بال قیام دارند در تاریخ گوی سلیقه ایشان بسیار نیکوست سید حسین احمد و الدجا ایشان
وقت اعتقاد طیب از پیش خود را ندید و تلاوت سوره حشر محمول آغاز کردند که طریف سوره تمام شد

چون از تجار به اجتهاد بسوی وطن تردد و حفظ اوقات کوشیدند و ساعات عمر سنجار را وقت یاد الهی نمودند
تا آنکه کمتر می باشند که بی ذکر سدا بشنید آید

و در زبان و مونس جان ست نام یار
یکدم غیر و د که کمر نر نه شود

محرر سطور عفا الله عنه وقتی که از کانپور به جانب کدوره رفت و باریس انجا بر خود حضرت ایشان در آن هنگام
از علی پور چوره تشریف شریفه که دره ازانی داشته بودند بکرات زیارت مبارک ایشان دست بهم داد و سبزه آن
نورانی و پیکر روحانی در نظر میگردد و در ششده داعی اجل را بیک اجابت گفتند و کمال متوجه و محاسبه ای بود
رحمه الله تعالی و بعد از ایشان حافظ سید سلطان احمد که فرزند سوم سید غرات علی رح باشد نیز انتقال کردند
ایشان نیز از ذوق و شوق سلوک و مراتب درویشی پادشاهی تمام داشتند هم فرزند چهارم جناب مبرور رح ^{طاهر}
بودند که بر روش و دمان بکرامت و سیادت خود ماضی گذشته اند انتقال ایشان در بلده عظیم آباد اتفاق افتاد
از اخلاف ایشان سید ریاض مصطفی و سید محمد مادی بودند که از علم و فضل خاندان جسد وافی و کافی داشتند سید
ریاض مصطفی هم با اهل بیت خود که دختر سید محمود قدس سره باشد و ربای هیضه در ششده بریان قدس فرامیدند
این مصلح ماده تاریخ وصال ایشان ست هم پایی رحمت یزدان بروج هر دو و ازال با و سید شاه علی رضا فرزند
ارجمند ایشان درین نزدیکی بر عمده نیابت دفتر کل ریاست بهوپال مامور اند و بصفت گزیده و نضال حمیده
و شامل پسندیده معروف و مشهور عاقل عالم الله تعالی و سید محمد مادی در طلب علم بسوی دہلی برآمدند و از انوی ادب
و تحصیل کلمات بجله در آن فنی شریفی محمد الدیخان مبارک الله علیه و در دہلی تکرند و فایده فراغ خوانده در همان دیکر دست فراغ
از آرایش دنیا افشانند و این واقعه در ششده هجری روداد و عفر الله لنا و لم فرزند اکبر ایشان مولوی سید محمد شاگرد
مولوی فیض الحسن سهارنپوری و جز ایشان درین نزدیکی از لاهور آمده بر خدمت تدریس بدر نه عربیه تصدیق سید
ده که بی بهوپال از طرف دولت بر شش منصوب اند و مشکاه ایشان در علم عربیت و ادب بسیار خوب ست نظم
دارند و تجمل تصانیف ایشان کی تصیده به یعه عربیه در آخر تحفه صدیقیه در لاهور طبع شده و این تحفه از استاد مذکور
ایشان ست دیگر تصیده عربیه در آخر کتاب الجواهر و الصلوات مطبوع گشته و برادر خرد ایشان سید محمد یوسف
نیز تحصیل کتب متداول نموده اند و هنوز بدان اشتغال دارند و حاجا الله تعالی فرزند خیم سید شاه خیرات علی
قدس سره سید ترا بعل مرحوم بودند که به مادی سید محمد و هم بنش قونجی شخص گشته انتقال ایشان تقریباً ^{ششده}
بوده ست دختر نیک اختر ایشان و والده مولوی سید محمد مذکور باشد و باجمله قریه چوره و مکن اینا کار بکرامت

و بلده کاپلی مرقد و تربت ابن بزرگان نظام مدرسه کاپلی که قباب عالیه و مسجد بلند و خانقاه وسیع دارد و بگمان
ازین مشایخ در آنجا آسوده اند و در جوار رحمت الهی بوده و جمیع الله تعالی اجمعین و بارک فی اخلاصهم انی یوم المذنبین
تاریخ مسجدی که در آنجا عمارت یافته از شیخ محمد افضل الدی قدس سره و یحیی بن سید محمد باقر کاشانی
و تاریخ مرمت آن که در ششده از دست سید شاه علی رضا صورت پذیرفته و حاجه عبدالنجان بهادر نواب که در
چنین برآورده اند و غم فلک دامن ز شوقش سیه پیشه +

سید عبدالعزیز گمانی مجسم الحزین فقر و فضل بود و میرید خود سید فیروزست و شاگرد ماضی سالکی امر و بهر که اند
شاگردان شیخ طریقی بود و آخر بلا عبدالرحیم که قاضی مراد آباد و عالم کامل و کمیل و بلا واسطه ملاعبه اکبر سیاهکونی
بود و پیوسته و فاضل و نزل علوم خواند و بوطین آمده و بر سنده در این نشست و مدت ها در گفت و ناگفته و روح الهی پرست
یکبارانه همه پرورده و بحرین شریفی شایسته و ذخیره آخرت فراهم آورد و در گجرات احمد آباد و منوروی گشت شب
به بیداری و آگاهی میگذرانید و روزی در سفر افاده در راه شگفته پشانی بهالم و طانی شایسته آید که میگردید
من کلاس کان مزاجها کاف و تاریخ وفات مستم

سید لطف الله معروف بشاه لد با بگرامی قدس سره و ترجمه والد ایشان سید کریم الله شیرازی ارش یافت و
از کمال ادب و بگرام و باعث فخر سلف و خلف آن مقام بود و لقب وی سید العارفین و سید ادب است و مرشد سابق
وی شاه اعظم رح اندر عربست و در ساکنی دل از علایق صوری بالکلیه برگرفت و اکثر بلاد هند را سیاحت کرد
و در بریانور خدمت شاه بریان را از الهی را دریافت و از صحبت ایشان متقی فرا گرفت بعده در کاپلی رسید و دست
ارادت بپرسید احمد و حضرت سید را نسبت با بختاب نظری و عنایتی خاص بود و در وقت بیعت فرمودند ما هر دو

یکدایم و این بیت بر زبان مبارک آوردند

ایحجاز فیض پیر یمنان بزم رحمت مست در پرده دارد و دیده کثرت غاسنه را

شاه فضل الله فرموده شراب میخانه سید احمد شاه لد با نوشید و دیگران در چشمه ند در بگرام هم مقدار سال
در گوشه اند و اقدم افشرد و با فاضله افرا معنوی شهر اچافان کرد و طریقه انقیه در تربیت طالبان آن بود که گاهی
بگوشه کار طالب میساختند و گاهی بر ریاضت و مجاهده مشغول میکردند و ریاضات شایسته که آدمی را از مزایای دنیوی محروم
و از دلچسپیهن و مرقع و وقت و خود را در نظر خلق و نمودن منع میکرد و ند و از تامل و کسب معاش که سنت
سید انبیا است علیه السلام باز نمیداشتند میفرمودند مرد آنست که ظاهرش با معالیه خلق متفق باشد و باطنش

در یاد سوانی مستغرق و فطوح را ذخیره میساختند و هر چه از غیب می رسید کشاده پشانی حضرت میکردند و خیر فقر
 و ارضاء را دیگر فتنه و اکثر اوقات مخصوص آخر شب بیهیج می آمدند و میگفتند سیر صحرا لک شربت شراب صحرا لک شربت
 بمرتبه اطلاق دارد و شربت نعمتی بمرتبه تقیید سخن در کمال خوبی و نگینی و نگین را می فرمودند و هرگاه از حقائق و معانی
 سخن میرفت تمام ذوق و شوق از زبان شریف می تراوید و مستمع را حالتی و کیفیتی دست میداد همه کلماتی
 که بحضور مجلس مستنید شده اند اتفاق دارند که کیفیتی و طراوتی از مجلس شربت یافته ایم جامی دیگر گفته یافتیم
 و با آنکه سنین عمر از صد تجاوز کرد و حالت ذوق و شوق در عنصر مبارک همان تازه بود از انفس ایشان است که این
 محل ضرورت یعنی اصل آنست که سر حقیقت در پرده مجاز گفته شود تا از چشم زخم ناقصان محفوظ ماند
 خوشتر آن باشد که سر زبان
 گفته آید در حدیث دیگران

ایضا اسلام عبارت از نفی وجود خویش و اثبات وجود حق است ایضا محمد نام تشبیه است و اندام تنزیه ایضا
 شریعت فتاوی مردان است ایضا شریعت رنگ است و حقیقت بوجوه کل شیخ جامع بتین آدم بر سائر گاما
 تفوق یافت و چون لاله و یاسمن بر که ام منفرد افتاد آن مرتبه یافت
 کنار هر دو خط پای بیگانه دارد
 میان روز و روز و جانب گاه همان دارد

گویم سید جلال اعظم بخاری را که جدا اعلای تقیر جامع شریعت و طریقت بود گمان شیخ می گفتند گویا از این بزرگوار است
 و نیز جامع بود میان جمال و دست و کمال معنی است ایشان در لکله واقع شد آیه مقرر یون فی جنات النعیم و کریم
 و لهم ردقهم فيها لکرة و عشبها هم و تاریخ زفات است میرزا از در سلسله علی شتی میرزا است و فیضها اندوت
 میر عظیمت آمد ثمره شجره اوست خاص انخاص طائفه علییه صوفیه است و از مشرب و مدت وجود چاشنی بلند داشته
 اگر چه ایمان زندگانی در ملازمت امر ابراهیم آورد اما بعد وقت جمال برنگی در آینه رنگ دیده است و غنچه جمعیت از شاخا
 تفرقه چیده و اصل طریقه پدرش همین است که ظاهرش با عوام باشد و باطن ماثل خواص انبیا و علیهم السلام که انحصار امر
 اش به عوام بوده اند و بطور سائر الناس بهر برده و کسانیکه جاده کمال تبعیت می پایند همین رویه تقیید است یا
 ینا یند شناخت مردان الهی کار هر کس نیست صاحب بصیرتی باید که محقق را در لباس تقلید دریا بدعوام نقصان
 حسن در غلط افتند و ایشان را از جنس خود شناسند فهم دارا اعتقاد عوام بر امتیاز نوع شخصی را که وضع او از وضع
 سائر اناس ممتاز یابد ولی پندارند و سر رشته اعتقاد بدست آرند من مالهذی الرسول یا کل الطعام و عیشی فی
 الاسوانی شاء حال است و خطاب او یکنون لک بیت من ذخرف و اترقی و السیداء معقدان این مقال حضرت

می دانست سر سر می نویسد که انبیا و ائمه الصلوات و التسلیات در بسیاری از احکام در کمک عوام زندگانی میانند
 و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان مایل میفرمایند از خاصیت معاشرت غیر البشر با اهل و عیال خود مشغولیت
 و روزی نقیب لایسین میفرموده با انبساط تمام با ایشان معاشرت نمودی گفت ای رسول خدا من یازده پسر دارم
 هرگز نمیخواهم یکی را بهر کسی بدم فرمود این چیست که او تقاضای پسرهای رحیم خود عطا میفرماید و چون احضر خواص در بعضی
 اوصاف عوام مشارکت دارند اگر چه شرکت با اعتبار صورت باشد تا چار عوام از انارسانی خود از کمالات ایشان
 قابل تمییز نباشند و ایشان را در رنگ خود با خیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمول از ایشان جدا بود او را میگردند
 و بهر کسی که میفرمایند از عوام است که اوصاف اخلاق اولیا که از اوصاف و اخلاق ایشان جداست بهتر میدانند
 از ان اوصاف و اخلاق ایشان که شاید اخلاق ایشان است اگر چه آن اخلاق در انبیا موجود بود و نقل کرده اند
 از فرزند گنج شکر که چون از پدر فرزندانشان می مردم خبر موت بایشان میرسد هیچ تغییری در ایشان اهی نیست
 و میگفتند رنگ بچه مرده است چون پرتابید و چون فرزند رسید البشر را بهیم نام فوت کرد حضرت پیغمبر صلوات بر علی
 و آله و سلم که در آن مرد و مردان و فرزندانشان را با او اهدیه طحطا و فون بیاکند و مبالغه بیان حزن خود فرمودند
 گنج شکر بهتر است یا سایر از فرزندان که انعام خداوند اول بهتر است و از این تعلقی میداند و ثانی را عین تعلق و
 گرفتاری جوایز ندارد و خداوند را عین عقده است و چون این وارد از آزمایش و ابتلاست عوام مشتبه
 ساخته و در شب انداخته بر سر موت و کلمات است الهی حقا و در قضا اتباع و دارا الباطل اطلاق
 دارد و خدا اجتناب بحوره رسید البشر علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات افضلها من التسلیات
 اکملها انتهى کلام الجده و باقیه غرمت الله غرض صحبت نمیده و وضع مقبول دلما بود و در کمال حسن خلق
 و تمیز آداب میزیست در تصوف رسائل دلپذیر پر پر داخته اند و شعر مشیر موحده ادا ساخته تخلص ایشان
 بهیچ است و فی الواقع با خبر نمیداد و بطور راجحی و خلاصی که در سخن ایشان است میدید در کلام دیگر اهل سخن
 کثر است می آید در شعر انجمن برخی از اشعار ایشان نقلی گردیده همه معرفت بر معرفت است و تمام حکمت و حکمت
 و فاستادی در دینی در مسئله بوده و وقت احضار پرسیدند اگر حکم شود لغش را ببلگرام روان کنیم و اگر درین شهر بماند
 اختیار افتاده اشعارت فرمایند فرمود این شش خاک را هر جا خواهد پرتابید قبر ایشان در جوار نظام اولیاست
 سید نور الله برادر پیغمبر اخیانی شاه له باست قدس سرها صاحب دل بریان و دیده گریان خدا دوست دنیا
 دشمن ابتداء حال در غلبه علم و دین برز و دین دوست شیخ ابو الفتح ساکن نیوتنی فاتح فرخ خواند و بدین رفت و

متکلف شد سندی و اراضی معاش را بخدومت آوردند پاره کرد مرید برادر خود سید العارفین بهت ریاضات
شاقه فوق العاده کشید و حالت عجیبی بهرساند شبها پیشتر کم برهم میزد و اکثر اوقات میگریست گاهی در رکوع و گاهی
در سجود شب اصبح کردی و مصداق حدیث شریف حتی فقه دمت قهقهه میزد که مشاهده شدی اکثر بدیوانگی میزد و
بیاد افتد میگرد و گریه از چنان میگذشت بر و سیم در دست میگریست بیقراری در این مرد راست دست آوردن این
جائز نیست از پس تشریع لواصی احتساب بردوش داشت شبی نماز تراویح بجا نداشت بخواند انعام بر سر این آیه رسید
فلیضک اقلیلا و لیبک الکثیرا در همین نماز بیهوش افتاد و تا چند روز اگر چه نیا سو در آخر عمر قرآن یاد کردن
گرفت بستی پنج جزو یاد کرده بود که درین نشاء و قدم او از کثرت قیام شبها آما سید و بهمان عارضه قدم ازین
عالم بیرون گذاشت در رساله بهر دیشتر اکهر الیوم جنات تاریخ وفات است

سید محمد بن سید برج الدین بگرامی در صغیر سن کلام اندرا از بر کرد و کتب درسی مرتب گردانید و عمرید شاه
لد باشد و جاده سلوک بقدیم گئی در نور و دید و سید را بنیستی رسانید پاشاه عالم باد پاشاه بمری بر بسیار عالی مشرب
بمنه و صله بود و قوت باطن بهر چه کمال داشت در رساله بگذشت لفظ رضوان الله تاریخ حلت است

سید برکت الله بن سید اویس لقب بسحاب البرکات از نژاد صاحب بنابل است شاه بازی مست آشناس
سدره المنتهی یک تازی است میدانش سموات علی شمس و لایت از جبینش پیدا و جبروت فقر از ناصیه اش هویدا
مره العمر بر آستان غافل گذاشت و قدم بر در مخلوق نغز سودا میر و فقیر فرش آستانش بود و در گوئی سادات بود
علوی و غلی می بود و در می سید مزن است اما از سبادهی عمر شباب تا آخرا تا ایام کولت صحبت شاه لد با لایزم گرفت
و معین استعداوش بفرغ باطن پیر رنگ کمال پذیرفت و سنده خلافت و اجازت اخذ نمود و بهم از شاه فضل انگلوی
تینا و تبرکاتند اجازت و خلافت ستاند و در بار هر وطن گرفت همیشه دست ایشان کشا ده میداشت و ذوق شربت
اخری فراهم می آورد صاحب لفظ و شعر است و رسائل دارد در حقائق عظیم الهی تاریخ ولادت است و روز نشاء
شاه عنان از عالم غفلت یافت و بگلشت فردوس اعلی شافت هفتاد و دو سال بزیست رحمت سید آل محمد فرزندان او
بود و نسل رافت پدر تربیت یافت و حرقه خلافت پوشید در بار هر و بعد پیر کوس مشیخت مینواخت و حمای شریعت
بعد تمام کجایانی میکرد و در ازاله امراض قلبی سیجائی داشت و مگر شنگان وادی شوق را از تانویین بیکم می آورد
و با تلب سنت سفینه نبوی تر غریب می انداخت و بکلام از زینب کده قدس فرامید

سید نجات الله معروف بشاه میان بن سید برکت الله مذکور است خلیفه شاه لد باست آوارگان طرق کثرت

بدان و صحت میکشید و در احیاء قلوب فیض سیاهی داشت و بدان شکستگان لطفش کار میبایستی میکرد و نقاش
شعر نیک میرسید و اوقات را بتلاوت قرآن و مطالعہ کتب حدیث و تصوف و حق پرستی معمور میکرد و در شش
و این روز بخانه پستی برچید صاحب البرکات و بعضی رسائل خود و مخطوطی بر سر درختان درخت خود قفل نموده و از هر در
برادر بمفهوم آید که میر و نقیصه اذن و احیاء بران کار بستند و بتوفیقات ربانی و تائیدات یزدانی فائز گشتند
عبادت و غفلت با انتخاب در خیانت نقل کرده شود آن محمد نجابت اندر سلاست باشند این چند کلمه نصیحت گشت شده بران عمل
نمائید و این رساله را همواره با خود دارند باید که مشغول یا بالکلی باشند و کتب فقه و سلوک الفت نمایند و از مقام
خود با جنبش ننمایند و بجا نخلق و مردم دنیا زنند و بدین عالمی که دلی داشته باشند یا آنکه ظاهرش بدین است
آرسته باشند البته البته بروند و دیدن او را سعادت کونین دانند و هیچ کاری و طلبی بجا کم و بکسی رجوع نکنند
که سازند کارها کار سازست و حسب تفسیر برای کار خلق با هر کس تعلق و حاجت نمایند که باعث ثواب است و روزی
حاکمی باین عاجز برای کاری مخالفت کرد در گذر کرده شد اکثر عزیزان با او ملحق شدند قبول نکرد و گفت اگر فلانی
بمن رقعہ نویسد ازین کار و انکار بگذرم عزیزان باین محتاج الی الله تعاضای رقعہ نوشتن بکند و جبهه پیش کردند
ناچار این بیت نوشته شد

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسیم داد صبر و آرام توانم بین سکین و ادا

خواند و باز آمد و توافقت نمود و هر حال در یاد او باشند و هر آن فقره و الی الله و لا تقضوا من رحمة الله و
توکل علی الله بر دل و زبان جاری دارند و طریقۀ ظاهر را با سلوب لاری و الا که پیش سازند و شعار دین را
هر چه تقید و تکلف کرده اند در بیگانه و افی الله جواد کبر همین است که خود را آرام نهند تا که آرام نباشند مجاریه
بالفرض کنند و بکلمه رجوع نشیند و بر خلق هرگز اعتماد نکنند و باینها محتاج نشوند

باغ مرا چه حاجت سر و صنوبر است شمشاد خانه پرور ما از که کمر است

نقصیتی گفتم یا دیگر و در عمل آر که این حدیث ز پریر یقیم یا دست

مجدورستی خدا ز جهان سست نهاد که این مجوزۀ عروس هزار داما دست

المقصود علم و عمل پیش گیرند و بران مغرور نشوند و آرزوی آن کنند که چشم گریان و دل بریان و عمل خالص و اجابت
دعا و رفاقت درویشان و مسکن مسجد و آه دردناک و انتهای حال از مدد الهی و فیض عالم پناهی میر شود آمین همدردی
بودم که دل با من عتاب کرد و جانم بی قیامت نمود مطابق قول مشهور که خود نصیحت دیگر از انصیحت این نامجو

مویت سنید شد و دلست همچنان سیاه است ظاهر است آراسته و باطنست تبا و پس کار خود بنشین و بر حال خود غم و الم
نمای که ارم سندان تو سر زده که دیگری را خصیمت پیش می آئی و کدام حمیده را سر انجام داده که دیگری را زنا و شیوه
نفس کن و وقت از دست داده

بنشین پس کار و دیده برد و نه
ازنا و فراق خود همه سوز
این گندم نمایی و جو فروشی تا چند آید چنان باش که بینائی و انچنان نمایی که می باشی چون نیک نگه لیتم از ان بهم ترم
که دل گفت آه صد آه

وقت عزیزیست بیاتان غصه کنیم
عمری که بی حضور صراحی و جام رفت
بس کردم تو به خودم نشویش گشتم بچویش و فروش آمده بودم باز بهوش رسیدم بخیج جی من المیت بمنده و کومه
انتی گویم لذت و برکتی که درین کلام صاحب البرکات است و ذوقی و شوقی که درین کلمات قدسی سماتست بیرون
از صدیان است تا کی که پاشنی ابتلاء شریعت و اقتدار طریقت دارد و صاحب حال باشد او را دیدن و شنیدن
آن چه فیضها که بدل ریحان از زانی کند من بچکاره نیز و فرزند عزیز دارم ابو الغیر و ابو النصر امیدوارم که چون
بمطالع این کتاب سعادتمند و از دنیا به و خلافت از صاحب البرکات این انصاف ارجند را از من بگوشان دهم
و تادست رسا و جب آن کار بند گردند اگر چه عبارت آخر این موعظه از صاحب عظم جاز است و از من حقیقت اما
از رحمت رحمن رحیم هیچ بند و اتم را نا امید و از نباید بود که گوینده گفته است

و ادحق را قابلیت شیطانیست بلکه شرط قابلیت داداوست

سید محب بگرامی از افعاد سید محمود اکبر است در عنفوان جوانی ذوق حفظ کلام ربانی بهم رسانید بر بالغانه خوئی
خود شسته در مدت شش ماه قرآن را یاد کرد و تا این مدت گاهی از انجا فرو دنیا مدور دای و مع و تلفوی بردوش
گرفت و خود را بقدر اکل ارادت سید العارفین بست و کتان هستی بهمتاب فنا داده در انوار سرمدی ستمک گردید
حریر شعلا مارا باب می بافند کتان بابش بهتاب می بافند

سر حال خود شعرا خود ساخت بشاکه که یکس اورا ازین طائفه نمیدانست سوژه درزی سپاهی و معنی در ادا الهی
در سته هزار و صدیم هرگز اختیار می نمود لباس سفید در بر کرد و بلند فراغ تلاوت بالای کت آمده و چادری بر خود کشید
بخواب رفت و جان بختی سپرد

سید عین الدین از صاحب منابل است در مبادی شعور کلام الله را یاد گرفت و در عنفوان شباب

میل حق جوئی بهرساند و عقبه عیاشی را با باران نرم گردید و بعد کشف برهان شرف محبت دریافت و در بزم محبت
گداخته طلای نالایک برآید و شوق ذکر قلبی بجائی رساند که شبها چون می غنود از دل او اسم جلاله با و از بلند مردم شنید
از ایتام او عمر تا انتها در گوشه قناعت قدم افشرد و بمنزله زمین تپلی که بطریق وراثت رسیده بود کفکارده بسر می برد
و با تامل و مردم کم می پرداخت و تا نشاید سزاوارت بوده

سید لطف الله معروف بخیر میر برادر عینی سید محب الله مذکور است اگر چه ظاهر حال بجلالت امر می پرداخت
اما فی الحقیقه شمع نبوت در انجمن بی افروخت خطی را فراز شریعت صوری داشت و دوام همت بر انجام مطالب
مستندان صرف میکرد بی قصع تشنه بی مروت و اسنان بر قامت او دوخته بودند و کوشش بیغ در مصالح و تقوی
داشت گاهی نماز سجده فوت نکرد و جمیع ظاهر و باطن روزگار بر سر او در سلاطین از دل میگذرد اما می آید قضا را با من
سکندره و قنوع قطاع الطریق ریخته زخمهای کاری برانیدند بعد از یک هفته ساغر سوت احمد چرخید که می
رضای ائمه تاریخ است سه سلیم از دست بسید آمد که تا لم به بکشت مالک از شکر افتاد

شیخ محمد سلیم در بدو حال چندی قاضی مکرام بود و آخر با تقضا و علوه همت خود را کنار کشید و مرید شاه له باشد
و در سلاطین در سلک منهم من قضی خبیه منتقم گردید که میزدیشی الذین احسنوا الحسنی تاریخ دولت است
شیخ محمد جعفر خان برادر زاد شیخ محمد سلیم است با نهایت کرم و سهل میزیست اکابر و اصحاب شهر ادب از او تقاضا
میرسانند حافظ قرآن و عالم و شاکر قاضی علیم الدین کچدی بود و در زمره متقدمان با تقاضا برآمد و خط نسخ
و نستعلیق در جود می نوشت چون عمر او منصب قضا با و سپرد چندی بنا بر ضرورت وقت تشیت نمود دل
بیار دست بکار داشت و متعلق دنیا را در میزان اعتبار نمی بنجید و زرو سیم در دست می گرفت آخر حال بر خط
ارادت شاه له مالک داشت و محل مال بهر دای عشق مزین داشت بسیار خوش صحبت بود و سراپا ذوق و شوق
مجلس اشعار را میخواست و اهتراز میکرد و دیگر است سید محمد بن میر عبد الجلیل بیگویی قریب از سر راه خانه وی میگذشت و
بر بلند می استاد بود سلام کردم و خواستم که بگذرم آواز داد استاد و با شنید و می از میرزا صاحب گوش کشید
ساعتی من اورا تا کلیم الله دید نسخه افسوس شد و حتی که دعا بخار داشت

و حالتی در ایشان مشاهده افتاد که در من تاثیر کرد و نیز گفت روزی بخانه قاضی رفتم بنیشت بسیار نمود و گفت
ابیات امانت پدر خود بگیرد و این غزل امیر خسرو علیه الرحمه را که از والد ماجد شنیده بود خواندن گرفت بنزد
و کیفیت که بزبان قال تعبیله توان کرد سه

یار قباچت کرد خورش بیدان برید
این سحر و هر سحر که است در خرم کمان برید
غزوه زن مار سید ساخته و درید جان
یوسف اباز گشت مشرود کبکفان برید
مست خراب مرا حاجت نقل است اگر
این بگر خاموسه زرا بنگدان برید
نمیت دلی چون منی در خورشامی شاه
پار نامه و در اسیر سنگ در بان برید
برد و رخ از خون نوشت خسرو دخته جان
و در دل مانده دم قصبه سلطان برید

در شاه سلطنت کرد در حاکم تالی

شاه محبت بگرامی وی سلطان عاشقین و برهان العارفین است حضور بود از عفو انج شهور اوراد و طریقت
نعل در آتش کرد و خامان ترک داده ساغر عرفان نوش کرد و بیستانه در نهایت الوصال فرامید و طریق آزادگی و
کشدنگی پیش گرفت سالنامه یک چادر دکلاه و وزیر طامه الکفار کرد و در کنج سرچه سکن گرفت و از عظام دنیا زده
بر نداشت و گاهی لب بسوال سیح چیز با یک کس نکشود و ابتنا را حال مشرب سکرو سنی بر مزاجش غالب بود و آخرت
الطینان بهمرسانید مرید نیک گرفت میگفت پیش نامریدی و پیروی محبت است عزیزی چون بید شد گفت مقهله
ارادت چیست اگر این است که فردای قیامت بکاشا ایم از دو حال خالی نیست در آن روز کله مرغی نیست
یا نیست در صورت ثنائی مرید شدن بینانده و در صورت اول ما و شما آشتایم جعفر باشد که آشتا با و صحت قیامت
از خدمت آشنا خود را مقصود دارد در خجبت بظاهر صورت بد بیشتر داشت و بعضی حسن انسان نبود بلکه هر شی که در نظر
خوش می نمود فریفته او میگشت و میگفت سر شوق من سلامت هر جانظری انگنم تمام حسن نظری آید اگر انسانی
منظور میشد تنها با منظور نمی نشست تا ثالثی حاضر نمی بود مردم شهر فریفته آزاد شتی او بودند و او آینه وار همکینا
بیک نگاه میدید هر کس میدانست بر من مهربان تر است تمنای مرگ بسیار داشت و با ذم لذات را اکثر یاد
میکرد طفل را نزد او آوردند که این تیمم است در حق او دعای بکنید فرمود این طفل تیمم نیست چرا که فرست و طفل محرم
دارد تیمم کسی است که اینها نداشته باشد و نفس اسپین و دونه مرتبه لفظ حق بر زبان آورد و در وقت انصار رسید
عبدالوهاب بگرامی پرسید چه حال دارد این بیت فرو خواند

مست ذوق عرفیم که نغمه توصیب تو
لذت آوازه در کام جهان اندیشه

مشمول محبت اند تا رنج رحلت است که در شلا بوده

سید محمدی بگرامی سیاحت بسیار کرده و صحبت خیلی از صاحبان رسید و فیضها گزاف آورده و سالها ریاضت

تن کین جان پرور کشیده در علم دعوت و تکبیر و جفر و طولی داشت مرید شاه له باست تا مرید شد طریقه حاجی و
 کیفیتی بهر ساند برق و اسونگی و در خرمن افتاد و دنیا و مانیها را پشت پا زد و فرزند و پسر و آشنایان و همیگانه گشت
 و دوام با دای صلوٰه و نوافل و اوراد و شتغال گرفت و خود را در اوراد و سرودی محو ساخت غلبه جذبات بجای نداشت
 که باندک آهنگ نغمه از خود میرفت و قلق و اضطراب میکرد و از صدای موزون و بخودی دست میداد
 و ضمن این شعر معاینه می شد

کسانیکه یزوان پرستی کنند با و از دولا بستی کنند

فصل ششم تا ششم نالهای دل و زوایا می جا نگذار سیکشید و سلسله نغمه آسود

صبحی بنال راه فلک نبسته اند هر چند دیر آمده در بسته اند

و را در آخر طریقه حج معصوم داشت غالب آنکه سه خود را در راه خرین شریفین باشت و این سالخه در ساله روداد
 سید غلام مصطفی برادر زاده شاه له باست و از خواص مریدان وی صاحب مشرب عالی بود و نشاء فقر و بندگی
 و اولاد داشت و در کمال حسن خلق و تواضع می زیست طریق ریاضت و مجاهده پیش گرفت و قدم بر سلم کمال گذاشته
 بذروه تکمیل برآمد و همیشه سپاه گری کسب تلاش ضروری میکرد و تعلل و اشراف زده شش بدین میرفتی و در جلال
 میداد و در سودا و احیاء آباد گجرات در جنگی صعب جریه شهادت چشید و در سلک اسباب هند بهر روز قیام نظم
 کردید و این واقعه در ساله روداد بعد از محاربه هر چند تفحص کردند اثری از جسد او نگردید و پیش از شهادت
 رباعی گفته بود و از حال آینه اخبار نود و ست

در خلوت ما و رای مایاری نیست یعنی که بغرض و عرش اغیار نیست

ما روح مجردیم ز الایش مرگ ما را بخت زده و کفن کاری نیست

سید قادری بن سید ضیاء الله و اسطی بلگرامی قادری الاسم و الطریقه صاحب عرفان کاشف الحقیقه بود
 شان شریعت غرار انبیا و اعتدال سیکر حافظ قرآن بود و عالم کامل شاگرد شیخ غلام نقشبند لکنوئیست سه فوت
 مناسک حج ادا کرد و زیارت طریقه طیب مستعد گردید که بلا و بند او را سیاحت کرده و از سید یس حوی خرقه و غفلت
 گرفته و سند محلی سته و سایر مقررات از مولانا سلطان بن ناصر خابوری اخذ کرد و اسانید اجازت بهر کرام معنوم
 اسامی کتب و ثبت اوسطرت القعه با فزادان برکات بهر رجوع کرد و چندین درویشی بهدایت و ارشاد طایفه
 مشغول گردید و عاقبت الامر بیکرام آمد و خلوت گزید جز اوقات نماز کم از خانه برمی آمد صلوات خسته در مسجد جامع

آجناب آخر علماء سلف بگماشت که از دار فانی بر ایض جاودانی استعمال نمود انتهى آنرا در مقصده دارد در شان او

که مطلع آن این است

یا لاله سازه وافی التباشیر فاسوج یومی کا حادق الیعا فیر

شاه عبد الرزاق ساکن بالنسبه قدس سره ابتداء سال نو که پیشگی استعاش میکرد آخر ترک کرده عمری در سیاحت گذرانید و در نواحی گجرات احمد آباد و شرف خدمت شاه عبدالصمد بنامه دریافت و حلقه ارادت در گوششید و مقصد اعلیٰ فالز شد و بوطین با لوف برگشت و دام لباس بطور ابله نیامی پوشید و شغل زراعت کسب قوت طلال میکرد چون بر بانی ساطع داشت و شریف متقاد شده علماء فضل افشا ارادت بردوش کشیدند و با آنکه امی محض بود آیات قرآنی را از بر خوانده نوعی تفسیر میکرد و حقائق و معارف بیان میفرمود که دانشمندان را حیرت دست میداد و فاش در شتلا واقع شد

سید غلام علی بن سید نوح بگماشتی شخص با آزار حسینی و سطحی خفی مذمب چشتی مشرب در شتلا لباس سستی پوشید و در میان آگاهی سر رشته تحصیل علم بست آورد و کتب رسمی از بیادیت تا نهایت در حلقه درس میرزا شکیل محمد مذکور طاب شاه مرتب گذرانید و لغت حشیش و سیر نبوی و فنون ادب از دست جد خود میر عبدالجلیل انخود و عروض و قافیه و بعضی فنون ادب از سید محمد خال خود آموخت و در شتلا شرف بیعت شاه له با قدس سره اندوخت و در شتلا باراد مجرب آمد و در مدینه منوره بخدمت شیخ نجم حیات سندی سند قراوت صحیح بخاری و اجازت صحاح مت و سایر متروا فرگرفت این سند تقلم خمیر نزد محرر بطور موجود است و در مکه معظمه صحبت شیخ عبدالوهاب طنطاوی مصری دریافت و برخه از فوائد علمی کسب نمود و طنطاوی سرآمد علماء عصر و نزیل مکه معظمه بود در شتلا بجنه المادوی خرامید و وی نظم عربی ایشان را بسیار تحسین کرد و از آنجمله شریف و معنی آنرا قصیده فرمود سیدی انت من عتقا الله میرزا و میفرماید من ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار سرزده امید واریا دارم انتی گویم جناب آزار را استاذ مزبور از ادگی داد و صدیق اکبر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله عتیق لقب بخشید چون من گناها گار امیر اکو از من نام آن خلیفه پیغمبر غلام امید دارم که مرا هم ببرکت آن نام و لقب از آتش دوزخ برهانند

فی الجمله نسبتی بگو کافی بود مرا بلبل همین که قافیه گل شود پس است

الحاصل جناب آزار بعد از حج و زیارت و اردو رنگ آبا گردید و در کیه شاه مسافر نقشبندی گوشه انزو گرفت و بعد از چندی اکثر بلاد دکن را سر مشق قدم سیاحت فرمود و آب صنع الی سره بصیرت او شد خود میفرماید از ان

داشتند و از ذات همایون کسب برکات نمودند شیخ محمد فاخر از آل آبادی شاگرد رشید اوست وی لفظ غلام علی را
که نام آزاد است تنها علی نوشت میر آزاد در جواب نگاشت که سلم و ایت میکند از ابی هریره که ان رسول الله سلم
قال لا یقول احدکم عبدا و امتی کلکم عباد الله و کل نسأه کراماء الله و لکن لیقل غلامی و صادیقی
و فتای و فتای و بخاری آورده لا یقل احدکم عبدا و امتی و لیقل فتای و فتای و غلامی شیخ این حرف را
از وی قبول داشت و چه خوب واقع شد آنچه بن بخاری در تاریخ بغداد در ذکر احمد غزالی آورده که نویسنده قاری مجلس
او این آیه خواند قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم الخ فقال شرفهم بکلمه الاضافة الی
نفسه بقوله یا عبادي ثم انشد

دهان علی الیوم فی جنب جہا
اصم اذا نودیت باسمی و انی
و قول الاعادی انہ لخاصیع
اذا قیل لی یا عبادها للسمع

وفات شیخ محمد حیات قدس سره در سال ۱۰۷۰ و در بقعه مبارکه بقیع مدفون گردید
شیخ عبد اللطیف امر وی در غفوان شباب همت باحرار فضائل صوری نگاشت و مدت ها در قیام و بکلام
علوم پرداخت و بعد از شیخ حبیب الله قنوجی بیعت کرد و نقد مستی در بوته ریاضت گذاشت سرانجام کنیز حقیر بست
آورد و در آخر بحرین شریفین شتافت و قریب پنجاه سال در ام القری شرفا لدنعالی بسر برد و هر سال حج کرد و
نئی فوت بمیدان نموده رفت لطیف طبع رقیق القلب بود میر آزاد تقریب سفر حج پنج ماه در کربلا ماند و بود میفرماید
مروتا ازین عزیز مشاهده شد که جز زبان بی زبانی ادا نتوان کرد و میصاحبت و مجالست او اوقات بخشنود وافر
گذشت جزاء الله تعالی نیز ایشین تاریخ وفات اوست که در ضمیمه اتفاق افتاده

بنی بی خرد و مولد و منشاء او بگرام است آورده اند که پدر و مادر خواستند که او را که خدا سازند ابا که داخل گشتند
و مراحم طوی شروع کردند و وقتی که شاط او را آراستند بجلوه آورده جلوه دیگر نمود و تبسم کنان در انجمن روحانیان
خواهید مادر و پدر از مشاهده این حال دلغ شدند و با همان لباس و زیور زیر خاک سپردند و ندان خبر یافتند شب
بر سر تربت او آمدند و خواستند که قبر او را واکرده زیور و لباس بدست آرند بجز که قادر مطلق تعالی شان را بگفتن نایبنا
شدند و در مقام حیرت فرو ماندند صبح از غلور این کرامت شوری در خلق افتاد محله خرد پوره بنام اوست

سید حسن بن علی بن اطفه الله القنوجی الحسینی البخاری قدس سره و نسبش این است ابو عمار و ده واسطه بیناب علی القنوجی
ابو عبد الله جلال الدین حسین خدوم جهانیان جهان گشت میرسد و نسبت اقصی سید ناعلی اصغر امام زین العابدین

بنام هاشم سبط اصغر حسین بن علی علیه السلام شهید که بلاهی میوند و فی نفس از ایله اهل بیت نبوت ترتیب دار
 در اسلام نامدار و داخل اندام علی نقی و امام محمد تقی و امام علی رضا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق و
 امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسین و علی مرتضی در پنج سالگی بی پدر گردید و پادشاه من العبد المذنب
 خاوی شهید و اهل فنون فارسی در وطن حاصل کرد و مختصرات علوم آئینه جلعه درس مولانا عبدالباسط قنوجی کتساب
 نمود و غالب مولفات استاد را بقلم خود نوشت و در اقران و اناثل سر برآورد و مولوی نعیم الدین و مولوی علی محمد
 قنوجی و مولوی قادر بخش لمهوری از جماعه درس او بوده اند و بعد از وفات استاذ بکلیه نوشتافت و از مولوی محمد نور
 متوفی در شش تحصیل فضاائل صوری و معنوی فرمود سپس بدیلم رفت و مولانا شاه عبدالعزیز و مولانا رفیع الدین ابناء
 مسند الوقت شاه ولی اند محدث دهلوی قدس سرهم را در یافت و مراتب کمال را تکمیل رسانید و یکی از اعیان علوم
 کتاب و سنت و فقه و حدیث و اصول و تفسیر قندکیه گردید و بیعت چهار بر دست سید احمد بریلوی مجدد دانه ثالث شمر
 نمود مولانا محمد اسمعیل شهید مولوی عبدالحی مرحوم مولوی حیدر علی نزیل لونک بنخا ارباب اصحاب او بودند و بعد از
 بیعت همراه پیر طریقت چندی در غزوات کفار گذرانید و بر کافران کرامات بسیار فرمایند و وقتی که سید احمد قدس سر
 در بالا کوٹ در شش جام شهادت کشید و شربت موت احرشید وی رحم و قنوج پادشاه من عزالت در آرد و بانه تمار
 هجرت از دیار هند خاموش نشست و اوقات شریف را مشغول درس و هدایت و ارشاد و تذکیر ساخت و خلق کثیر را
 باقی مراتب تقوی و طهارت رسانید لا اقل ده هزار کس از مردم اطراف و جوانب این بلده در خدمت وی موفق بتو
 و انانیت گردیدند و از اشراک بدیع و تقلیدات احیاء و احوات بقندب شدند عامه و خاصه خوارق و کرامات بسیار
 از وی حکایت کنند عمران سید جامع قنوج و عمارت صلی علی ائمه اربعه و برکت است در زهد و قناعت و صبر و توکل و رضا
 و تسلیم و جملة اخلاق حمیده بر طبق کتاب و سنت مطهره آیتی بود و در سوز و گداز و درد و محبت و صلوات و حال و ظرفیت
 طبع و لطافت منش علامتی شبها نماز کردی و در گریه شدی و بدیدن منکری از منکرات شرعیه گوئی روی مبارکش
 برگردیدی و تا توانستی تیسری آن بست نمودی ورنه لامحاله زبان بگویش آن و منع از ان بشودی در مزید صلابت
 در دین نموده غرق فاروق بود و در حیا یا دگار ذی النورین با وجود و ارستگی خاطر و آزادی دل و بی تعلقی بمعاش دنیا
 بسی خوش گذران بود و جامه و طعام و مسکن و مرکب نیکو داشت همان نواز مسافر پرورد دوستی دوست بود تمام عمر بزر
 تو مگر گرفته و دو تنمندی دنیاخواه را بر در خود راه نداده و در ارم بمعروف و منی از منکر بمقصری از خود راضی شده
 گویند دل سنگ از تاثیر تذکیرش موم گشتی و احدی را از امر او و ملامت در بنم و احوال سخن دست بهم ندادی و لا ینفصل

یونیه من بشما هم در صورت صاحب اهمیت و جمال بود و هم در سیرت مکمل با کمال در رد بدعات و روافض و شکستن
 روفق باز از ایشان آنچه از دست و زبان وی آمده معروف و یار سیرت و استغنائیکه در ترک ملاک و اموال جا بد
 پدرنا و خود از وی بطور رسیده مشهور اصحاب هم تعصب نوابیت پدر بگداشت و هم نسبت پاکر کا کوکی نقیود و تبعه
 متروکه نزد هر چند تالیفاتش در هر سه زبان عربی و فارسی وارد و بسیار است و همه گویا مفعولات طلیات اوست
 اما این مفعول از دستخط خاصش در کتابی یافته شدی نویسد که آب نیابرد و قسم است یکی از چشمها و دیگر از چشمها آتش
 از برای شستن باماست و آب چشمها از برای شستن ناما از چشمها برای بامها مشکلی و از چشمها برای ناما مشکلی
 این ذره بمقدار کمین پوربی دانش و شعور اوست و از میان فرزندان او را با دغیه خاصه مخصوص فرمودی و از تیرول
 و در و نه خاطر اتفاقات و محبت زائد بود و پشتی اسید و ارم که از برکات آن دعوات محروم نشوم و متصل امر ناگزیر بمقام
 مبارک بود و دیگر مسلمانان و اسلاطین خویش سرور گردم رب لانت ولی فی الدنیا و الاخره ق فنی مسلما و الحقینی
 بالصلحین واجعل لی لسان صدق فی الاخرین

ابو الطیب صدیق بن حسن بن علی الحسینی القنوجی البجاری ختم اسد الحسنی و اذ اذقه علاوة رضوانه
 الا حسنی که او را این نامه است و شعور افکن این بکلامه اگر نظر با تقبال صوری در مقام تعریف نسبت خود بگوید بگفت
 که این بشما رسول و فلذ که کذب است مسلم اما نظر با نفع نام نسبت منوی می ترسد که چون دود عار آتش و چون کرم
 تنگ آب بگردد

هر جا که از بلندی و پستی سخن رود
 از آسمان بلند تر و از خاک کمتریم
 بیشتر در صفت فعال علماء حدیث و قرآن رتبه روشناسی بهم رسانده است در این انجمن نیز خود را طفیلی این اعزّه کرام
 ساخته گزارش میدارد که دی در سنه دوازده صد و چهل و هشت هجری از عالم پاک بان سفر بسوی این کالبد
 خاکدان کرد و از بقا بقنا و از فنا بقنا و آرمید از غایت شرم و وفور بیا و نهایت آزر م و نقدان و فنا بخود نام خود
 بر زبان خامه گذرانیدن و در چمن این دو لقمه دان و این چون سبزه بیگانه خود را رویانیدن اما از آنجا که تا از شکم ادر
 بکنار پد آمده شور عشق و محبت و فغان در دو الفت خمیر مایه طینت اوست و در بستگی بطلا الله کلام حضرات صوفیه
 عالی مقام و دریافت احوال این طائفه علیه کرام از ازل آزال و در هر اهر متلع جمعیت و ملاک سکینه طبعیت او
 چنانکه گویند گفته است

لها احادیث من ذکر الله تشغلا
 عن الشراب و تلعبها عن الزاد

لها وجهك فدستتصني به
ومن جد ينك في اعقابها حاد
اذا اشتكت من كلال السيل اعد
روح القدرم فتحي عند ميعاد

الاعماله درين معامله من بيدل خود را در صفت نعال اين درویشان دو تشنه جا ميدهم و با ميدهم و وصول برکت

ایشان نعمه تازه در طنبور بیان میدهم

گرچه خردیم نسبتی ست بزرگ
زرد آفتاب تا با نیم

در یافته باشی که بوم وزاد ترا این مجوس و جفیس و اوج همان ویرانه کنه شاه آبا و قبیح ست که از عمری درانه
از ان خاک جدائی نقد وقت اوست و تا بغیرت وطن و فرقت اهل آن مسکن ساخته خود را چون تیر از کمان بسته
هر دم غم سگالی را هفت یافته و با بی حال از میکه از ملکوت آسمان بنا سوت این خاکه از پیوند گرفته و این
جهان گذران بی نمود و نشان را بچشم عبرت و مقله خبرت دیده نخستین قضای آسمانی که بقعه یربانی بر سر وی بحیث

آن بود که در پنج سالگی از عمر و روز و فلک گردیتی بر تارک حال او بخت

مرا باشد از حال طفلان خبر
که در طفلی از سر بر فتم پدر

مادره بان که خاکش سبز باد چنانکه تواند شدن بجان کندن و تشنه و گرسنه ماندن بکنار عاطفت پرورش کرد و از
تیه دل در دمنده نواز شفا فرمود و در آموختن و بر نماز استاده کردن و بروزه خوگر ساختن کشش و کوشش نمود تا آنکه
اندرک آشتانی باین چیز با دست داد درین اثنا روزگار شباب آمد و جنون که شعبه از جوانی ست بر سر حساب
پاره از زندگی در سر کار و بار کتاب خوانی و کار دانی گذشت و شمه دیگر از جوانی چنانکه افتد و دانی در سوز و گداز

هر دو فنا داد آنی بر آمد

باجز عشق بدخویان نیا موخت
خند الهی دهد استاد مارا

آخر کار بعد از خرابی بصره سفر در پی پیش آمد و تکمیل مراتب تحصیل و درت بست سپلی فاخته فراخ چون آبی در کوزه
و نانی در کاسه نبودم فامشوائی مناکجه و کلوای ص دزقه را از برای جان خودی نی بلکه از برای و استگان
خود کار بستم و با خاطری پر داغ و دلی میداغ و خانه ای چراغ جاده سیر و سفر میبودم و در آنکه بیوپال بزنان
فرماندهی نواب سکندریکیم حرمه اقدام و فرخت افتادگی درین دولت جاگاه انداختم و حصه بزرگی از عمر خردی
با وظیفه مختصری و شغل محقری در ملازمت و بس بر مردم

اسی تقریب اوس گل مین رسه
نفتین مین شکسته پاسه

و خود را بلاخطه انوار جهان و جهانیان در کنار زهد و قناعت بدون شکایت و شکایت پروردگار و تمام تو نگری و
 آسودگی بر زبان نبرد تمام آنکه بعد از سپری شدن روزگار امارتش و پدر و کردن آنفرج همه نوبت صدر نشینی
 بانوی کاشانه دولت و بزم آرامی فرمان ده جهان ایالت نوابشای جهان بیگم غفله الله تعالی و مسلم رسید در تاریخ
 ۱۱۹۰ هجری جاذبه غیب بسوی خود کشید و عثمان اقتدار از دست بر بود و تدریس فرزند از پای بر افتاد و صبر خست
 از خاطر محزون میرون نهاد چاره نماند بجز دیوانگی کردن و دل از خانان بر گرفت و در وادی غربت افتادن را ہی
 نمود چو بیارگاه عالم پناه خلاق عالم و رزاق بنی آدم رفتن و خود را در محرم محترم گرد کعبه چون پروانه بحالی شمع گشت
 گردانیدن من فدای جلوه جمال ام القری و صید بسته قتر اک امام المته الوری پیش ازین خوابی دیدم که در مرکبی
 میان بحر محیط نشسته ام و بکعبه معظمه میروم بار دیگر دیدم که در محرم محترم و در کوی و برزن آندیدار برکت آثار
 میگردم کرت سوم در مقام خود را در سنگ مدینه طیبه یافتیم و در دیوار ربع انجاد نظر آمدیم و آبیانی چند که نشیو غرام
 باشد بلجن عجیب و سوت دلکش و فرارسی زبان شنیدیم هنوز ذوق آن خواب در درون من است و از آن وقت هرگاه
 آن رویا بیاد می آید سلسله شوقی می جنبانند آخر ضربه لطف رحمانیه و عنایت محمدیه مرا از خود در بر بود و شرف را توانی با

همت برق آسمان سیر کرامت نمودن این مناسک که به و چ سعادتمند و خوشم

من از بوس حج بر کعبه دل اشاد میکردم	مسی مالیده یا قریب کسی را یاد میکردم
زیارت مینمودم کعبه را اگر گردش رنگی	بجلم شوق طوف تازه ایجاد میکردم
درین دارالامان شتاق تیغ قاتلی بودم	ز بیانی لطافت خانه ضیاء میکردم
چو آواز جبریل از کاروان هم پیش میرفتم	بیاد لیلی صحن نشین فریاد میکردم
بصحرای غزاله از اسلام ز دور می گفتم	بگلشنهای زمین بوس گل و شمشاد میکردم
ز عکس غیر صفائی دوشتم آینه دل را	بصاحبخانه این خانه را آباد میکردم
اگر آزاد پای ستمی من از کار و نماندی	بیائی هست و الای خود امداد میکردم

پس بهر ای قانده توفیق و هر بهر سعادت رفیق از کعبه معظمه ام شرفدار و بسفر طایفه طیبه آوردن و بدرگاه بعضی ارباب
 حضرت امام الحرمین و رسول الثقلین رسیدن و حسین نیاز بر آستانه رب العزت مسجد برکت و حرمت نبوی سودن
 آرزو کردم زیرا که اوست قبله حقیقت موصدان و زمزم مشرب عارفان و مقام وصول و اصلان کنی پناه
 تابعان و موقوف عرفات عاشقان و مناسی امن و امان دل دادگان است

نماد شونجی چشم شدار بر لبه	نمود جلوه اعجاز شمع مطلبی
که کرد رنگ روانش علی شنبلی	فدای خاصیت وادی عقیق شوم
رو و صبح جلوریز جانب غریبه	زیارت تو کند آفتاب هربند
گرفت رنگ نزاکت ز شیشه طبعی	ز بسکه ذوق شکست تو دشت ساغوا
نصیب الفه ام کم حلاوت ربطی	خوش است حسن نقاش از زبان کریم
توان ز ذره ماده نور خوش نسبی	با آفتاب نبوت رسانده ایم نسب
که کرد تربیت مرغ شکر لپ عربی	بلک همد چون نیست طوطی آزاد

و بعد از تادیه فیض شمع و سنت عمره و وصول بحضرت رسول صلعم و سادت از مدینه منطویه ببلد حرام اعظم نعم
در شرف و خطر و ابقی منافع در اثر دقت بود یکی خدمت علم شریف تفسیر کتاب ابد العزیز و ملازمت شریعت
مطهره نبویه و التماس فیوض و برکات از قرآن و اقتباس ابواب از سیر سید الاکوان علی الصلوة والسلام با غایت
شفقت با تابع آن در ظاهر و باطن حال و ترک تقلید رجال و بحث از قبیل و قال و ارجاع جمله اقوال و احوال بسوی
کتاب و سنت بفرای بال و صد احمد

عشق می در زم و امید که این فن شریف چون هنرهای دیگر موجب حرمان نشود
دیگر حصول توفیق و بذل بهمت ضعیف در اشاعت مؤلفات این اصول و صرف معلوم غیر معمول در اذاعت نشر
مصنفات این ابواب و فضول از خویش باشد یا از دیگران و از اجنبی بود یا گمانه از آنچه درین باب اندرین گمانه میسر
میتواند و این نعمت لاحق را بهتر از آن حالت سابق یافت از ششم هجری که تا حال بستم و هشت سال میشود
انفاس اوقات مستعارش وقت را و این کار است و نزدیک به پنجاه و نه کتاب در میان اختصار و تطویل در شمار
و هر چه در باب طلب علم نوشته بود و اکنون آنرا خارج از اعتبار ساخته بستم و یک کتاب بستم بهایه اهل
مشتمل است بر یکصد و هفت مسائل و دلیل الطالب محتوی است بر یکصد و هشتاد و یک رسائل و باین کتاب مجموع
توالیف قدیم و جدید بصد و هشتاد و هشت مؤلف میرسد و بعد از اسقاط ۲۱ مؤلف سه صد و پنجاه و هفت کتاب
باقی می ماند و مجموع کتابها بیش از صد و بیست و دو و نیز الله فی الخلق مایشاء آری تا تقبل منّا
ایک انت السهیم العلیم و تا باین شیوه خاصه موفق آمد و در دانه آسودگی ظاهر و باطن بر روی او کشادند
و از دولت و حکومت چند آنکه نفر از حوصله و در خور دشایستگی او بود بوسه دادند

خانه چند نشینی سری بهستان کیش
چو چشم خویش منی باره دگستان کیش
اما حکایت دولت پهل نچو هر عام بوی ارزان میدارند داخل یک ملک رویدن مثل ست در اگر نظر مندا
یا و کاله اندازه نمایند خود خواجه جله ریاست بدست و اما حکایت حکومت این شاهان سالان که در
صد و نود و هفتم باشد بر پشت لک و چهل و سه هزار و یکصد و چهل تن فرمان او را در دست
دو لک و یک هزار و چهار صد و هشت خانه در تعداد املا

برای نازنینی میکشم ناز جانے را
جوی یوسفی گیرم سره کار دانی را
معند اگر راست پرسی و نفس الامر جوی هم این اوج سوج ابتلا و بر ابتلا و بلا در بلاست و نام این ناز دوست
در خلا و ملا و مصیبتا در قنات

مرا بر بسند جم می نشانند
آلهی بر سر آن کوی نشینم
درین معذوری و مجبوری که خداوند پاک و فرارنده افلاک بدان آگاه است و دل شرمند و جان سرانگشته
بر آن گواه جز شکیبانی کردن چاره کار بدست نمی آید و بانی بسوی و هل الی خروج من سبیل می کشاید
فقیر را سعادت همیقدر کافی است
که منتی بر سرش سایه مانگداشت
دربنا فرخ علینا صدرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافین

لقد جیت دون الحی کل تنوفة
لیحوم بفاشر السماء علی و کوه
و خضت ظلامه اللیل یسوح فحمة
و دست عین اللیت می نظر عجم
و جئت دیار انجی و اللیل مطرب
نیمه نوب الاق بالانجم لاهر
اشیم بهار برق الحدید و ربما
فلم ان الا صعدة فوت لامة
عشرت باطرات المثقفة السمر
و لاشمت الاعرة فون اشفر
فقلت قضیب قلا ظل علی نصر
و لاشمت الاعرة فون اشفر
و سرت قلب البرق یخفق غیره
فقلت حبار یستدر علی خمر
هناک و عین النجم می نظر عن شمر

شاید یاران ظاهرین و نظارگیان صورت پرست را در عینا بخاطر آشناء و دل صحت آرد میگذرد که این
شیوایانی و بالا خوانی نه از جهان انصاف است بلکه اگر گوشه خاتمان تمام گزینی و اعتساف و مکن چون این
بی سرو پا را برومی آفریده اند و بر روشی بر خیزانیده که نه از رد و قبول کسی بخاطرش کاریست و نه در دست

وضع آزادانه از جانب احدی عیباری هر چه رجایا الغیب گویند بجای نویشت و تکلیف اتیاب در یک
برزخ هم چند روز ندمثال هر چه است از برای دل ریش و کفایت که ترک دنیا عبارت از آن است که خود را برهنه کند
و شکم را بکشد و در دویال و اطفال را بسختی گذارد ترک دنیا آنست که جامه پوشد و نان خورد اما آنچه برسد آنرا
روان دارد و با او میل از تیر دل نکند و خاطر را بجزی از سازد و برگ این جهان نیاورد و نشا و مهر و کین غالب از یاد
بنی آدم پاکد گیرد ملاحظه ادا بار خود و اقبال آنزست و نمیدانند که غیر و شراب عالم همه آثار قضا و قدر او بجان و تقاضا
بنده بیچاره در میان نیست تا محل ملامت یا موضع رحمت توانستی شد

خود را میان محکم جبر و اختیار
مجبور بوده ایم که محنت را ساقیم
گویند رحمت است طلبکار خوشش
خود را باین امید گنگار ساقیم

و معذک اگر نظر حقیقت نیک تر میرود معلوم میشود که امور بسیار است که بی اراده آدمی بطور میرسد و وی
در آن بخت قسرها سر یا مقتضای غایت و امر یا بر تعالی معذور است و در و راستگی از آن بیچاره هیچ مجبور

انچه نصیب است بهم میرسد
گر نستانی بستم میرسد
غرض که تصور از طرف کسی است و ملامت بر کسی

خیر ی بنی و اما المعاقب فیکم
فکان فی سبابة المتقدم

جرم از طرف غیر و ملامت همه بدین
گوئی سر انگشت ملامت زده گانم

و الحمد لله تعالی علی کل حال بنده جانی را امروز از عمر فانی سال چهل و هشتم است بهشت سال کامل در فقر و فاقه گذشت
و مجرده نه زیست کرد و آزادانه بر سر برد بعد از آن که بقدر کفاف از کسب دست بوی عطا کرد و دستا بل شد
و فرزندان بر آورد بهشت سال دیگر ردی که آورد بهشت سال است که بعد اللیقا و التي جاگاه عزت و دولت را
بوی سپرده اند و در علم و معلوم و حظ و مقسوم شهره روزگار شش نموده تا بعد از این اورا چه پیش آید فضیلت نلم و
لطافت طبع و فراغت خاطر و عشق درون و محبت بیرون و در و دلق روز افزون و سائر اوصاف طریقت لذت
فقر و فاقه و شادی و غم و در شادی و آبادی در ویرانی و ویرانی در آبادی ترک موروثی ماست که نه بخود و فاقه
ما باقی نیست و الله اجد قدس سره دائر الاحوال در ذوق و شوق و ریاضت و مجاهده و طلب فقر و فنا بشما بیدار
می بود و گریه میکرد و برادر مترد علم سپا گری و شجاعت و سخاوت و علم و شعر و حال و ذوق نادره روزگار
نیز زیست این همه چیز نیز بعد از کسب فنون علم و فضیلت سلسله علم حدیث و خاست این فن شریعت تا اسکان خود

برپا داشته و درین قحط الریال و هجوم موانع و کثرت اعدا و تحوال و احوال با وجود بی تعلقی و دوا سرنگی با کمال طبیعت
قلب و عضو و خاطر مقصیر از خویش نیز یک رضا نداده بلکه ظاهر را غشاوه عال باطن خود کرده است و باطن ایهوای
آخرت پرورده انقلاط دل او از طریقه طبیعت بر خرافات این پیچی سرانمیست بکلی طویت و کجکلیست و تمامی هست او
در نفس الامر بر صفت قلب و قطع باطن از تعلقات رسوم و عادات است باشد که بر آیین الدهر او را این خردشمار
او بنوازند و از ماسوای خود چنانکه میخواهد وی اندیشد بعد از آنکه گویند یا در میوانم کرد که هرگز مرا بوس بر طلب یادت
و شوق بر ترزد و تحصیل اسباب فساد و ثروت و نیا نبوده است و نیست اگر توجه قلب است بحاسب چون فقر و محبت
و اگر حدیث نفس است همدین اندیشه است

بر خیال دانی که داشتم دارم بسینه راز نمائی که داشتم دارم
یقین که او ز جفا دست بر نمیدارد من از وفا ش گمانی که داشتم دارم

حیرت آیدم از جماعتی که از برای خلق کاری میکنند تا ایشان را در ایمان و اعتباری بود با خلق چه کار است کار
با خداست لذت دنیا بعینه همچو لذت استخوان است که در لاله میگذارد و گذرد و کما نیست آن باقی می ماند و شرب
نقشبندی را بعد از ادای فرائض و نوافل جز تخریب رسوم و عادات شوم طریقه نبوده و ایشان را هر طبیعت قلب
مع اعدی بجان و رضا بقمار و شوش بوده ما خود چیزی نیستیم اگر باشیم باین شرب نوا هم بود چون شام میشوید
علما و فضلا و طلب جاه و عزت و کثرت اسباب و جمعیت اموال و نزاع و خصومت با خلق می افتد با ایشان که آن
می آید که در عالم ظاهر سرود در زمره موالی نشویم و با احدی از این طایفه طرف نگردیم و با هیچکس در کشت و کوفت
نگردیم و هیچکس را از طرف خود بقتضای خویش بکلفت و کوفت نرسانیم بکلی که کنی آن از برای نفس خود است نه از
برای خدا طالب آنست که اگر داند که حق بجانب دیگر است قبول کند و اگر نداند و وسوسه بار گوید اگر نپذیرد بگویند که
چنین معلوم است آن نوع نیز نتواند بود که شایسته یزاع از برای پیست و جدل از سر کدام اگر کسی را استاد و شیخ خود محبت و اعتقاد
بود درین معنی باو گری جنگ نیرزد تعصب خود نیست از کما محبت است آنرا که محبت بود چه کار کند طالب این را با یک که تب و تب
و نقد این هر دو را شیوه خود گرداند و بکلمات این حدیث و مشایخ کرام اعتقاد کند و خود را جزو برادران آنها برزند و نشان شب را که
و بعضی مسائل ایشان بخیال کند خود را در اندر و در راه اول بی تماشایی را بد و گردن تمام عمر در فلان یا در بعد از آن که بتعالیه اعتقاد صحیح کرد
بعد از صحت ذوق و سلامت فطرت البته بمرتب تحقیق میرسد ما را در اول حال در کیفیت معنی توحید و صحت این مقیده
تردد و فلان بسیار بود و پیوسته راه تحقیق آن نمی بردیم ما خود گفتیم که چندین اولیای خدا و مشایخ کبار برین راه

رفته اند اگر ایشان غلط کرده اند و بر غلط است که گفته شده معاذ الله من چه چیزم گویند نیز بر غلط است با شرم عاقبت پناش
که فرق هر دو توحید اولاً و نزاع لفظی بودن آن ثانیاً و معلوم شدن طریق صحیح میان هر دو ثالثاً و دریافت نیستی خود
و هستی خدا را با عطا هر شد و سخنان اکابر دین از شلج و محدثین خضر این راه آمد اکنون اگر بصد حیل خواهیم که خود را
در شبهه اندازیم ممکن نباشد اینقدر ضرورت که تقریر این سلسله پیش عامه بلکه خاصه این عهد نباید انداخت و در
طرف داری جماعتی از سلف یا خلف تفصیل جماعتی دیگر از قائلین یا مانعین نمیدارد که در حق را در ظاهر کونی چنان بیند
که صورت را در آئینه بشر طیکه آئینه از میان بر نیز دو همان صورت منظور ماند و این معنی قرار در اینجا میرسد
تا اینجا چه نماند معانی طریقت بسیار است که مردان این راه و صاحب همتان عالیجاه دارند اصل کما حقیقت میقت
که ملاحظه معیت حق بجمیع اشیا از دست ندهد و بکدام از این خیال باز نماند دست در کار و دل بیار چنانکه گفته اند
همین معنی دارد در حالت ذکر و توحید حضور خود متناهی غفلت است علامت صحت نسبت و سرخ آنست که در احوال دیگر
از اکل و شرب و غضب و نزاع یا کسی به شیار باشد و از معنی غافل نبود و شایع گفته اند که عالم از دست و بدست
بلکه همه اوست و در گفتن بهتر همین است که گویند همه از دست این کار و دل است بر زبان تعلق ندارد و گفتن همان به
که موافق شریعت بود اگر اینک ملاحظه کنند حقیقت معنی از دست را همین معنی همه اوست یا بند غیر حق چه باشد
و از کجا باشد که الله و لعلکن معدنی پس هر چه شد از او شد و اکنون که کما کان یعنی اکنون نیز خداست چه چیز

دیگر با او نیست

عقل در اثبات وحدت خیر میگرد و چرا
انچه جز هستی است انچه و انچه جز حق باطل است
غایه نافی الباب آنکه اهل شریعت نیستی ما سوار احوال برستقبل میکنند و اهل طریقت آن نیستی را در حال بجمیع حقیقت
می نگارند لیس عند ربك صباح و لایس و حقیقت مآل هر دو تقریر واحد است و توحید بجای خود ثابت است
راستی گفته اند که هستی هر دو قاطع است

پیش ما هر عبارت که گویند با همان معنی توحید فهم میکنیم در فهم مآل این هر دو عبارت که عالم خلوقی اوست یا غایب
اوست بیک معنی درمی آید و معنی اخطی و ذوقی که در سکوت از همه محاسن و اخفای آن دست میدهد و گفتن
نیست بر چند چنان دارند ذوق و برکت زیاده تر شود اگر گاهی از کسی این حرف سماع میشود چنان غیرت
دست بهم میدهد که اگر ممکن بود صبری بر او نهاده شود تا باز از معنی درم نزنند خود گویند که در ظاهر این است
غیر از ضرر و هتک حرمت شایع معتبر اینک در اینجا گفتیم و نوشتم از آثار شرب عشق و محبت است که از بد و فطرت

بران مخطور آمده ایم در نه درین پیرانه سرخی تجوی این کار از دست نیاید و بی قیدی و رسوائی مناسب ننماید
خود را بر زور نگاه میداریم و گردن دهن چنان از آتش محبت کبابست و جان از شوق این کار خافان خراب مجلس علم
از اول تا آخر شوق و دل و در و محبت است و بزم جانم از فرش تا سقف پراز ذوق تلاوت قرآن سماع احادیث

نبوت رسالت صلی الله علیه و سلم

از داغ الفت ست دل و سینه گلفروش غیر از متلع در و ندارد در کان ما

رستم کجا بزور ضعیف ما رسد کوه غم است کاه تن ناتوان ما

سوز و گرمی درون چنان است که آتشی در زیر خاکستر پنهان می باشد آنکه که کاویدند همه آتش بر آید رقت قلب
و قلق باطن را چه بیان میتوان کرد و ممکن است که سخنی از در و الفت ندر کور شود و شعری خوش معنوی بگوش رسد
و جان متاثر نشود و تن حرکت ننماید بار با خود را دینیم که چون یکباری حرفی ازین باب در کدام رساله یا کتاب بنظر
گذشت یا در بزمی از زبان کسی نظمی ازین وادی سموع افتاد خواه عربی بود یا فارسی یا هندی دل در دست نماند
و خاطر از ذوق آن معنی تار و زبانه اندام حدیث عشق می باید چو یونانی چسب یانی مدجج تذکره های اشعار و گراورده
رباعیات ساده و پرکار اگر ازین صحرائی ناپید الکنار نیست از کجاست و چون است و چراست بعضی آدمیان هستند
که باین کس گرامی ندارند و از ایشان نسبت باین کس آزاری نه و لکن ایشان را در دل این خس جانی نیست بیشتر
بی رضائی من با جاعه ایست که تکلف و تصنع کنند و نفاق و رزند و آشمال نمایند و خلق و چنان نمایند که نباشند
بی تکلف راست راست می باید بود و چنانکه باشند می باید نمود کار با خداست با خلق اصلا کاشیت تا در اتباع
سنت نامه مختصر سیست نفع الطیب نام که در وقتی خاطر را بدان خوش کرد اتفاق افتاده بود درین زمان که روزگار زینبی
و پیری سایه بر سر انداخته چندان معنی فنا و نیستی بر حال دل غالب است که کمال از ان در و نه را فرست و فراغت
دست بهم نمیداد و هیچ چیز از جامه و طعام و آسایش صبح و شام و محبت و محاطات نام از خویش و بیگانه تعلقی که نیست
شوق و غربت تصدیق باشد باقی نیست و کدام کار شرب از دست نامی آید که خود را بر و دریم یا بشیم یا نباشیم هر دو برابر است
معنی خوف و خشیت آنقدر چیرگی دارد که کم وقتی از معنی فراغ و خوشحالی روزی میگردد در نفس خود هرگز یک چیز
نمی بینیم که آزاد است و از خود سازیم و دانیم که پیش خداوندگار بکار خواهد آمد بگره نظر بر کبریا می و غنائی حضرت حق
می افتد همه ملالت و اشارات بر یاد مبرود و خداوند که عاقبت چیست تا دم آخر و نفس را بین چه طرز گردد
دل ازین خیالی سخت لرزان و ترسان است و جان ازین باندیشد بر ملال بنایت گریان و در بیان حضرت غریب

شکسته نواز این نمک پرورده عفو عصیان را بلطف عام خود بذوقی و حالتی مخصوص گردانیده است که با خودی
دارم هر چند سرسری باشد و با خیال خویش خوشم اگر چه با یخولیا بود همواره در عالم جان از عشق و محبت و در دوستی
و مینمزم و در طریق غربت و شکستگی و فراق و فدا دگی قدم می نهد در زوایه غربت افتاده ام و دل با میذارسی نهاده
باینچکسم از نیک و بد کاری نیست و از هیچ آفریده اصالت بر دل غباری نه از مصاحبت این و آن فارغ بآلم بکلا از
ذکر زید و عمر که در تراکیب نخود کور میشود نیز در ملامت

ناسازی مزاج بکس ساختن نداد
چندی بخویش انیمه ناچار ساستیم
از ایام طفولیت نمیدانم که بازی چیست و آرام چه و خوشدلی کدام و آسایش کجا و سیر کو هرگز طعام بوقت نخورده
و خواب در محل نبرده شطری از عمر در طلب علم گذشت و پاره در سفر معیشت و قدری در راه حجاز میمنت طراز
بعزیمیت نادیه فریضی حج و حصه بزرگی در مطالعه کتب و زحمت تالیف و اندکی در تلاوت و قرائت اذکار سه
چه دود بانی چراغی که در دماغ زلفت
که ام باده محبت که در دماغ زلفت
که ام خواب چه آسایش و کجا آرام
چه خار خار که در ستر قراغ زلفت
بمهر تم نه دل خود که عمر زلفت و سله
ز کج عکله هرگز بصحن باغ زلفت
هر چند دین پیری و زمین گیری اسباب طرب جمله میاست و ابواب از نعمت هر گونه مفتوح اما ذوق حالت دلی
همبران منوال است و شوق در دلش همچنان تازه کار و تازه خیال باغ و بهار این چنین دنیا در دیده بصیرت و نشان
نارست و بوی گلستان این بگریزند فناد چشم عبرت او در رنگ فبا رتحمی نسب احمدی مشرب است نقشبندی
طریقه صوفی مذہب قلق در و نه او تضرع این راه است که معرفتش خوانند ذوق برون او جذبه خاطر است که فاج

طریقش دانند

هو الغفور ز جوش شراب می شوم	صریر باب بهشت از باب می شوم
بر آستان خرابات چون باشم فرش	که بوی زنده دلانین تراب می شوم
دویدن می گلرنگ را بکوچه رگ	بصد رسائی آواز آب می شوم
مصفا می پردگیان خیال می بینم	صدای پای غزالان خواب می شوم
ترانه که سر داران شود رنگین	بهر چه می نگریم هیچ و تاب می شوم
صدای شهر جبریل عشق هر ساعت	ز جنبش دل پراضطراب می شوم

مگر صحبت دلمای گرم می آسفت
که از لباس تو بوی کباب می شنوم

تفاوت ست میان شنیدن من و تو
تو بسن در من فتنه باب می شنوم

تنبیه این چند تراجم که بلغت سلیس فارسی بحسب روزه و معارف این دیار و مجاوره رانج این روزگار بقید تحریر و بند تقریر در آمد و از گوین نامهای علماء کبار و تذکره های مشایخ ایرا بضبط عبارت و حمزه اشارت چیده شد بغیر آنست که حرف جسته زبان قلم و سخن نگاشته قلم زبان را بار و یگر بر چکل امتحان تواند زد و بآئین نامه نگاران بنظر دیگر تواند پرداخت هر چند استعداد بلند و فطرت ارجمند و قدرت خیال گزینی و قوت سخن آفرینی و ربطی بمبد رفاض و دلی بقواعد تصفیة مراض و جمعیت باطن و طمانینت فواد و شرح صدر که شراط معتبره و این شغل و ذکر اندک کلمه مفقود و انواع توزیع بال و اقسام تشمت خاطر و صحبت ناجنسان و گرفتاری در کار و بار با بنا زمان و مقاسات گوناگون آلام و مصداقت اصناف امراض و استقام وضعف دل و دماغ و تنگی ظرف و تنگی ایام که موانع قوی و عوائق جللیه این عمل اند و بوفور موجود اما بعد از اتمام و رسیدن آغاز باخجام و پیوستن مقدمه بنجام دیده شد که چون کجکول دیو زه گران پراز نو الهای گوناگون ست و بچو دلق درویشان بهیئت اجتماعیه مرقع پاره های بوقلمون چشمت است از صاحب نظران بلند فطرت و صاحبان انجسته فکر و صوفی نشان پاکیزه طوط و درویشان نیک نیت آنست که جامع این شوریده نامه و اخوات آزمایش از زله ربای مرتب نمند و جزو ریزه صینی مزیت دیگر ندهند خدا میدهد و بنده بخش میکند و کیف که از رسم ظاهر که پیمان بسن و دست بدست کسی ادب ست اسمی ندارد و از اسم باطن که زانوی ادب پیش یکی از اولیاء الهیه نمودن و ادب آموختن ست رسمی در میان نمی شناسد خداوند اگر دنیا دمی بطریق ده که خلل در کار دین نیارد و غم آخرت را از دل بر ندارد الهی بسخن خود و سخن پیغمبر خود و محبتی بخش که در آن ست غرق گردیم تا هر چه غیر ذکر تو یا حدیث پیغمبر است نامه آن در نور دیم یا رب دم از صدق نیت نمیتوانم زد که از تو هیچ پوشیده نیت صدق نیت از تو میجویم و اخلاص طویت و حسن عمل از تو میجویم رب ما غفر و ارحم و انت ارحم الراحمین و تقاضا دعای تعلم انک تعلم و لا تعلم و انت علام الغیوب اللهم احسن عاقبتنا فی الآل و الدنیا و الآخرة

خاتمة الكتاب و سجع طیر المستطاب

شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله تعالی را در کتاب فتوحات مکیه و صایای حکمیت که در باب پانصد و شصتم

در آنکه اگر استیضایش بر داشته و کتاب مذکور را بر آن تمام ساخته مناسب می نماید که بعضی الفاظ و معانی
آنرا در اینجا ذکر کرده شود تا بر خواننده و داننده بکمال شئوفا آن اگر نیت خالص دارد باب صفاتشاید و راه معرفت
و هدایت جلوه نماید و این وصیت ابتدای از موصی نیست بلکه ابتدایش از خالق انسان و جاعل کون و مکان است
و بنده گان و ران پیروان سنت الهی و شریعت رسالت دستگامی اند

وصی الاله و اوصت رسوله فلذا	كان التامی بهم من الفضل العجل
ولا الوصیه كان الخلق فی عمه	وبا الوصیه دام الملك فی الدول
فاعمل علیها ولا تهمل طریقتها	ان الوصیه حکم الله فی الازل
ذکرت و تمنا بها اوصی الاله به	ولیس احد اش امر فی الوصیه لی
فلم یکن خیر ما قاله او شرعی	من السلوک بهم فی اقوم السبل
فهدی احمد عین الدین لجمعه	وملة المصطفی من افرا الملل

بنده چون در جای گمانی کنی باید که از آنجا زود تا آنکه خاتمی بهر آنجا می کنی و عبادتی بوجود آورده تا چنانکه
آن جای بروی گواهی و برهم از برای او گواه باش. اتبع السیئة الحسنه فحقها وان الحسنات ین هین
السیئات ذلک ذکر الذاکرین و دیگر گمان باید داشت و در هیچ حال با چنین محسوس و اعمال
بگمان نمی باید بود و انما عند ظن عبدي فلینظر بی خیرا توجه دانی که همین نفس آخر انقاست باشد مبارک گمان
رویی و حکما ندین ندان شوی

غافل احتیاط نفس یک نفس مباش
شاید همین نفس نفسم اسپین بود
و دیگر ذکر خدا سر و ملن و در نفس و در نامیاید کرد که یاد مرا و موجب یاد اوست مرتزقا ذکر کنی اذکر که
در حدیث صحیح آمده و انما مع حیث ید ذکر کنی ان ذکر کنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ان ذکر کنی فی ملا ذکرته
فی ملاخیر منه و ریاب که این پوسیت و ذکر است و در که ام محل و بزم است

اهلا من لمر اکن اهلا لموقعه	قول المبشر بعد الیاس بالغیج
لک البشارة فانخلع ما علی ففقه	ذکرت لمر علی ما فیک من عیج

حق تعالی گفته و الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات و با جمله اکبر ذکر خداست و در هر حال و بر هر حال دیگر این
جمع قرب شایسته میاید کرد بقدر استطاعت و اندازه جهد و استقامت و در هر زمان و هر حال فخر صادق میفرماید

وان تقرب مني شبرا تقرب منه ذرا و ان تقرب مني ذرا اع تقرب منه باعا و ان اتاني مشا انيته
 هر دله ع من آیم بجان گرفتاری بن ع اگر گیشم زهی طرب و اگر گیشی زهی شرف + شبر با شبر ذراع باشد ذراع
 با ذراع باع بود و شمی را چون دو چند سازند هر دله نامند و عر کند قرب خا با بند و مضاعت قرب بنده با خداست
 یکی ستانند و دو تا ارزانی دارند کیست که شکو این نعمت بجای تو اند آورد و دیگر اگر از دست کار غیر بر نمی آید
 باری در بیش نفس بآن عمل خیر خود بقصیری اندران راضی نمی باید بود و اگر غلطی شمر خطی کند می باید اعظم با خود
 بر ترک آن نماید مگر آنکه قدری سابق و قضای لاحق و انگیز مال گردد و در بیش آمده هم سید را نمی نویسد مادام که
 بجای آورده و هم حسنه را حسنه می نگارد اگر چه کار نبوده و این نیست مگر سبق حمت بر غضب و تقدیم عفو بر قهر و ترجیح
 غفران بر محضیان و اندازده آن از قمار و غفار از یک تازی باید گرفت شیخ گوید فلا بد من المغفرة لكل صبر
 و ان لم یقتب و دیگر تبارست بر کلمه اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله و بنا بر استواء بر زیادت علم
 افضل از کما گرفته و میان نغی و اثبات جامع آمده افضل ما قلته انا و النبیون من قبلی لانه الا الله
 و چرا چنین نباشد که این کلمه توحیدست و هیچ شیء مائل توحید نیست لوان السموات السبع و عامرهن غیری
 و الارضین السبع و صامرهن غیری فی کفة و لا اله الا الله فی کفة مالت بمن لا اله الا الله باجماع
 در میزان اعمال گران تری ازین سخن و بطاقت آن نیست قال الشيخ فعلیک بلزوم هذا الذکر الذی یقون
 الله به و ما یعلم به السعادة فتمت

مهما تفكرت في ذنوبي خفت على قلبي احتراقه

لكنه ينطفئ لهيبه + بذکر ما جاء في البطاقة

و دیگر از عبادات اهل این کلمه دور تر میاید گریخت و خاک حرب با خدا بنا بر این دشمنی بر سر خود نمی باید خجسته و یا
 اگر چه بمقدار قرابا رضی خطا آرند چون شرک نکرده اند ملاقات خدا با ایشان همراه مغفرت خواهد بود و ما یفعل الله
 بعد از آن که ان شکر کرده اند منتهم و دیگر لازمست فرائض الهی است بر وجه ما مبر بها و الکمال این نشانها باشد که
 عمده آلات قرب خداوندی است ما تقرب الی عبدي بشیء احب الی عا افترضته و ما ذال العبد تقرب
 الی بالنوافل حتی احبه نقصانی که در نمازها از راه ترک یا قضا یا قنوت و راکان راه می باید این نافعها بر آن بروز
 است تخیر میکند شیخ گفته و لیست النوافل الا ما لها اصل فی الفرائض و الاصل فی الفرائض فذلک انشاء عبادة مستقلة لیسها
 علماء السوء بدعت و دیگر مراعات اقوال میاید که چنانکه مراعات اعمال میکنند بلکه خود قول من جمله عمل است

باید که خدا را نزد لسان هر قائل اعتقاد کرده و در برابر جناش دانسته گاه بانی سخن نماید و حرفی ناگفتنی و کلامی
ناشنیدنی گوشتقد آن نباشد گوید و نشنود و مایل بلفظ من قول الالهیه رقیب عتید و لا یجابه الله السوء
من القول وکل بیک الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنه تم حکیمی گفته هیچ چیزی حق تر بحسن
از زبان نیست زیرا که در پس دو دروازه افتاده ثقتین و استنان و معذاکثر الفضول است و با بهای مفتوح بسیار
قلت کلام و کثرت سماع را همین قدر نکته بسندست که زبان یکی است و گوش دو است

بخاطر هیچ مضمون بزرگ بسند نمی آید
خنوشی معنی دارد که در گفتن نمی آید

و دیگر صورت حیوانی ذی روح هرگز نمی باید کشید و در خانه نقشی از ان نمی باید گذاشت مصور را روز حشر
تکلیف جان میدن دهند و نتوانند پس بعد از این سخت مبتلایش سازند و من اظواهر من هب یخلق خلقا کثیفه
فلیخلقوا ذرة و لیخلقوا حبة و لیخلقوا شعیرة و دیگر بیا را پر سوئی میاید که در ان اعتبار و ذکر است دیدن
از اصل خبر میدهد و نظاره ضعفش تنبیه بر افتقار خودش میکند یا این آدم مرصت فلم تعد فی و کلام وقت
بتر از ان باشد که بر ادبی را عیادت کند و خدا را نزد او بیاید یا مسافری را که ره پیمای عدم میگردد و نفسی چند
مشایعت فرماید

دزدیده ام از بهر تو در سینه دمی چپند
وقت است اگر پنج نائی قدمی چپند

و دیگر خود را از بار مظالم عباد سبکدوش میاید کرد و ثقل این وزر بر سر نیاید برداشت که ستم روز قیامت
تیر گیراست و این ظلم من مردم از حقوق واجبشان صورت می بندد و از ترک عون او در کارهای خوب معروف
پیدای آید در حدیث قدسی است یا عبادی این حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم محرم فلا تظالموا
الحديث رواه مسلم عن ابی ذر و این حدیث ابی ذر در خود خوانست که باب زر نوشته آید مثنوی که از شوکانی
شنیده باشی که شیخ همین معدن گوهر است و ببطمین محو و برگناهی بدتر از ظلم در عالم نشان نمیدهند و متجالب دعوی
بزرگتر از مظلوم بیان نمیکشند

گفتم اهل ستم چه طاعتها اند
گفت اگر گد و سگ شغافانی چپند

و دیگر عالمی که عیش او را بر عمل بر نمی انگیزد هر چند خطا کار است تو در باره او علم خود را عمل فرمائ و حق و بی فکر ده باش
و بنا بر تادب بصفته الهی از حال بدش در حجاب نیفتی چه علم او هم یکی درجه بلند است نزد خدا چنانکه عیش او کمیکرد
رتبه او بجمند بود پیش از تعالی نیت خیر روح امور است و هر کسی را اثر او را داده او با لغز و نفس کانت هجرت الاله

در رسول فخرته الی الله ورسوله و من كانت محبة الی دنیا و امرأة یسکنها فخرته الی ما حارب به
 در مقام شیخ عالمیقام ذکر نقل از شیعه کرده وزن مانده و جاه را نام برده و در بیان هر یکی مجارده تفصیل سپرده
 فان شدت الی ابداءه فاربع الیه و حوله علیه و دیگران گریست از انکه در هر چه خدا داده و ستانده و قضا و قضا
 باشد آنچه داده و محبت آن را داده تا شک و پاس و بجا آوری که شکرت حدیث نیست و کفر آن شیوه شیطان مرید
 و آنچه گرفته از برای آن گرفته تا صبر کنی و بیعت و محبت او بجهان سه فرزند دمی و چون با تو باشد و ترا دوست خود
 گیر و لابد است که با تو همان عالمه محب و محبوب کند و از جمله با نامی آخرت ترا محب سازد و لا خطی بعد محروس
 و لیس و راه عبادان قریه و فدا کنند که بفران انعام بیکانش که کس با حصار آن نمیتواند و در منی و جلا کا خانه ای
 و اسلام را بر می کشی

لکل شیء اذا فارقه عوض و لیعین فان وقت من عوض

و دیگر از حق او بی اجیب تعالی را لازم تمام می باید انکاشت و تخم خلاص در زمین عبودیت ز نارنجی باید کاشت
 هیچ دانستی که آن حق او بی چیست عدم شرک است با او بجهان علی باشد یا خفی شرک علی واضح است و شرک خفی
 اعتماد کردن است بر اسباب موضوع و کون بقلب بسوی آن و سکون آن نزد آن و این از اعظم زرایا آخر دمی
 و اکبر بلایای دینی است

لا تعتمد الا علی الله فکل امرئ مع الله
 و هذه الاسباب حجاب فلا تکن الا مع الله

و تیران گفت که ما موریم یعنی بر عیال و نفقه آئنا بر ما واجب است زیرا که سخن در اعتماد بر اسباب سکون ل
 بران است عدم عمل از برای آئنا کریمه و عا و من آلهم بالله الا وهم مشرکون را شیخ همین معنی تفسیر کرده گفته
 یعنی به والله اعلم هذا الشرك الخفی الذی یكون معه الا یمان بوجود الله والنقص فی الا یمان بتوحید الله
 فی الافعال لان فی الالهیة فان ذاك هو الشرك الخفی الذی یناقض الا یمان بتوحید الله فی الالهیة
 لا الا یمان بوجود الله

و من یتق الله یجعل له کما قال من امره خیرا
 و یرزقه من غیر حسابانه و ان ضاق امره فرجا

و دیگر عزیمت باید کرد از آنکه در دل اراده علود در ارض در آید و این خیال فاسد در سینه نباید که انجا مش بدست

و صاحبش از درگاه همچون رو آدمی زاده را بهتر ازین مرادی نیست که کسی او را نشناسد و نه وی هیچکس را
 داند در حدیث است از سرور کائنات مسلم آن حقا علی الله ان لا یرفع شیئا من الدنیا الا وضعه شیخ گوید
 فان دکت انت ذلک الشیخ فانظر وضع الله ایاک آری اگر کسی که از معرفت افعال اسلی گردد و بفکرش باشد
 و بقولی سر فرازیش دبت این چیز دیگر است که از خواسته او نیست فاک تیره افتاد و راجع یا را که دم بزرگی زند
 و قطره آب سیماره راجع است که خود را بحر و انما ذلک الدار الاخرة فجعل علی اللدین کلا یرید من علوانی الا ان
 ولا فساد او العاقبة للمتقین باطل تو خود را امان اعلی نشوی و از خدا جز خول و ذلت و سکت و خشوع و منسوب
 هیچ نخواهی و اگر وی سیمانه از خود در دست عطیة است و این حالت دست نمیدهد مگر در یک حق مشهود گردد و منتق و
 عالم از نظر است مبارک مقهور شود شیخ گفته و لیس مداد الاکت بر الاصله ان یحصل له مقام
 الشهادة فانه الوجود المعطوب انتهى المقصود و دیگر جمال و مراست در دین که از ان هزار دل میاید
 فرا کرد خواه بحق باشد یا سطل اگر سطل است خود چهل اندر اسلام نمیرسد و اگر حق است از برای او خانه در میان
 میومیا زند و این با کجاست که در سنا ظرم خدا از کتابیه در قالب حوال و کثرت قیل و قال ممکن نیست پیش ترش
 بیشتر از سوداوست شیخ میفرماید که ما یفعل ففعلنا زماننا الیوم فی مجالس مناظر اهریون فی ذلک
 تنقیح خواطر هم فقد یلزم المناظر فی ذلک مذها لا یعتقد و قول لا یرتضیه وهو یجادل صاحب الحجة
 الذی یعتقد فیه انه حق فخلق الله النفس فی ذلک بان یعول له انما نفعل ذلک لتقیح الخاطر لا
 لا قامة الباطل و ما علم ان الله عن لسان کل قاتل ال اخر ما قال و دیگر حسن خلق و اتیان بکار ثم اجتناب
 از سفاکی است انما بعثت لانتهم مکام الامتلاق و انک لعلی خلق عظیم فمارحمة من الله لنت
 لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لا نعصوا من حولک و اخلاق را معارف است که شیخ هم در رساله جدا گانه
 نوشته تا آن صارت شناخته نمیشود و اتیان بکار هم از سفاکت دست بهم نمیدهد قال و هو علم شریف خفی فلا
 یغوتک فان ذلک یختلف باختلاف الوجوه و راست گفته زیرا که اغراض خلق متباین است اگر زیر سر
 شد دشمنش عموما میگرد پس لا بد است از دریافت معارف تا با متخلق مع کار بران بهنجار میان آید و دیگر
 هجرت است از دوا کفر بسوی دار اسلام زیرا که در اقامت میان کفار امانت دین حق و اعلا و کفر کلمه الکی
 باشد و تا تواند در ذمه کافر نرآید که مقصود از قتال همین بلند کلمه خدا و سفل کلمه کفر است پس شیخ گفته
 و لهذا احجنا فی هذا الزمان علی الناس زیادة بیت المقدس و الاقامة فیه لکونهم بید الکفار فالولاية

والتحکم فی المسلمین و المسلمون معہم علی اسرار حال نحو خداوند من تحکم الالہوا گویم و بہریت ما بری

ہندوستان اور زوما شبہ اللیلۃ بالمارحۃ

رق الزجاج و رقت الخمر فشاہا فشاہا کل الامر

فکانا خمر ولا فندج وکانا فندج ولا خمر

از صفای می و لطافت جام در ہم آمیخت رنگ جام و درام

ہر جام ست نیست گوی می یا درام ست نیست گوی جام

و دیگر استمال علم ست در جمیع حرکات و سکناات و بر قابل علم و عامل بران ثنا آمد و فرمودہ انما بعثت معی پس جہد بیاید کہ دنیا عالم عامل گردد و در ہجو سراج و شمع محرق جان خود و بنی دیگران بنود کمثل الحمار یحمل الصغار عبارت از ہمین مقام ست و دیگر تو دوست بایندگان خدا افتخار سلام و اطعام طعام و سعی و رقتا و جوارح نام عمو و بابی مراد ان جهان خصوصاً و یطعمون الطعام علی حبہ مسکینا و یتیماً و اسیراً یتیماء اقربۃ او مسکینا ذاعتراہم ہمہ مومنان چون یک جسد اند اگر عضوی از تن شتکی گردد و ساز جسد از برای آن نمی و سہر تداعی شود

بنی آدم اعضاء یکدیگر اند کہ در آفرینش ز یک جوہر اند

چو عضوی بدر آورد و در زکار و اگر عضو را رانند قرار

و دیگر بر رسیدن رزایا و مال و خوشیشان اکثر اشراف بناید کہ در ملک با مترجاع باید گزاند عمر بن خطاب گفتہ و بیستہ بمن نزدیک مگر اندران ملاحظہ نہ نعمت کردم کی آنکہ این آفت در دین من روندا و دیگر آنکہ بزرگتر از ان بر من نیفتاد سوم آنکہ کفارہ و زری و جالب جری شد و دیگر تلاوت کردن قرآن ست بتدبر و تفکر در نفوت و صفات کہ در ان مذکور ست و بیان فضائل کلام و مزایای این نظام در اینجا تحصیل حاصل ست اہل القرآن ہم اہل اللہ و خاصہ و خاصہ یک عبارت از ہم نشینان اوست کہ در غالب احوال با او ہمراہ باشند اینقدر چر کم ست کہ این کلام خالق ست و باقی ہمہ کلام مخلوق و مالا لرب و رب الادباب و دیگر اختیار مجالست کسی ست کہ نفع علم یا عمل از وی استفادہ می توان کرد و ترک صحبت کسی کہ از وی ملاحظہ ضرر در دین و در دنیا می توان نمود و ہمہ القوم

لا یشقی جلسہ

حافظ از مجلس ندان بسلامت بگذر تا خزیت نکند صحبت بدنامی چہند

و دیگر اقامت حد و دست در نفس خود و کسان خود کلکہ راج و کلکہ مسئول عن رعیتہ اگر سلطان خود

برپا داشتند صد بار وی تعیین و رزاق و لایات و برجان خودش هست جوان را در کار خیر نمره گیر بود
تا و تیکه میرد بری از مواخذة این ولایت میرد و گیرد اوان صدقه است در راه و اذلتانی در قرآن که تصدقین
و تصدقات کرده صدقه فرض را زکوة خوانند و صدقه نفل را تطوع نامند فرض و نفل اسم نفل است و تطوع بجا
در جات علی و منیل بصفت کرم وجود و انوار و سخا و من یوقی شیخه نفس و ذلک هم المفلح و ان الله غفور
رحیم صحیح شیعیه تصاف الفقر و اهل الغنی و اسرار بذل کردن مال است در غیر موضع آن و در آن کفران نعمت شمع
حقیقی است از المبدزین کافی الخوان الشیاطین و کان الانسان لربه کفوراً و دیگر بهما نفس است احدی
عدو له نفسک التي دین حبیبک شیخ و دیگر بهما فیة این جهاد را الکر گفته اند و آیه فاقوا الذین ملوککم من الکفار
را بران مجبور ساخته و گفته لا اکر عندکم من نفسک فاقوا فی کل نفس نکف نعمة الله علیها من بعد ما ابتلاها
و چون این جهاد راست آید جهاد دیگری که با اعدا ظاهر است آسان تر گردد و مراتب شهادت باطن و ظاهر و وقت شود
و دیگر رعایت بر مسلمان من حیث هو مسلم حی باید کرد و میان آنها مساوات میاید نمود چنانکه اسلام این تنویه در
ایمان ایشان کرده و بناید گفت که آن ذو سلطان و جاه و مال و شخص کلان است و این صغیر و حقیر و ناتوان بی خان
بلکه اسلام را بنابر شخص واحد باید دانست و مسلمانان را اعضای این شخص باید گردانید و گفت که وجود اسلام نیست مگر
بمسلمانان چنانکه وجود شخص نیست مگر با اعضا و جمیع قوای ظاهر و باطن او و همین معنی را رسول خدا صلعم رعایت کرده و گفته
المسلمون تککان ادماء هم و لیسعی بدمهم ادا ناهم و هم ید و احد علی من سواهم و المؤمن المؤمن کالبینان
المخصوص لیشد بعضه بعضا و دیگر حفظ حق بار و جوار است و هر که در راه او و قریب تر بسوی او بود و بی تقدیر
درین کار و در تقدیر و دفع ضرر هر که باشد و همسایه را یا را گویند مشق از جبار یعنی مال یا بر میل بسوی او یا سنان هر که
آزما مشق از جوب یعنی میل بسوی باطل میگوید که در عرف آنرا ظلم نامند پس این بدانند که لایع را سلیم خوانند
و باجماع مراعات حقوق جوار یکی از واجبات است گو کا فر باشد و دیگر نصرت کردن است از برای برادر مسلمان ظالم باشد
یا مظلوم نصرت ظالم بمع او از ظلم است و نصرت مظلوم بدفع ظلم از وی الظلم ظلمات و هو العقیمة و این به مقتید
باستطاعت است و رزق درین زمین انیمیتی ممکن نیست و مظلوم نزدیک تر است با جابت و عاص

بترس از آه مظلومان که بهنگام دعا کردن

آتش سوزان نکند با سپند

انچه کند و دود دل در دمنده

و دیگر سوال ملل برای اسکنان را با وجود فساد حال است و روز قیامت خدوش یا خموش یا که دشمن روی باشد

زیر که سوال منزل آبروست و منزل سائل از شعب است منت نهادن بر کسی تا بیشتر از این از وی بماند
و لا تخن شکستگار و دیگر دوست داشتن انصار و انصاریات است و حسب ایشان را رسول خدا اسلام آید
گفته و بعضی را نشان نفاق قرار داده و فرموده اقبلوا من محمد و تقبوا و داعی مسیئم شیخ گوید ان کل
من نصر دین الله فی ای زمان کان فحسب من الانصار و هو اخل فی حکم هذا الحديث و ما سرون خدا
رو کس اندکی آنکه ابتدا بجهان خود مد کرد بغیر آنکه وجوب این نصرت بر خود شناخته باشد و هم کسی که این نصرت را
بر خود واجب دانست لقوله یا ایها الذین امنوا اكونا انصارا لله و این دیگر را هم جعفر است و هم برادر او است
و ازین مادیست ظاهر علم حق از برای دفع باطل و گویا جواد معنوی محسوبست معنوی آنجست که قابل را باطن و نور
او نصرتست و محسوبست آنجست که تعلق دارد بعبادت لسان یا کتابت بان و دیگر صدق حدیث و اداء امانت و
صدق و عدا و اجتناب کذب و خیانت و خلفت و عدا را لازم میاید گرفت و نزد مخالفت با عدی فخر بناید که در کمال آنها
یکی از علامات منافقست و اختلاف و عید ازین باب نیست معتز چون خلاف ابعاد را موجب کذب جزا و عدا
گمان کردند و کذب را در خبرش مستحیل انگاشتند انکار آن میکنند و این زلت عظیمست زیرا که مثل این را در عرف
شرع کذب نمی نامند فحسبهم دلیل عقلی عن علم وضع حکمی و هذا من تصور بعض العقول و و قی فها و کلی
موطن مع ادلتها و لا ینبغی لها ذلک

و انی اذا اوعده او وعدته لمخلف ابعادی و مخفی هو عدی

و دیگر بذات است و عدا و عدم ترفه در دنیا و بذات را از ایمان گفته زیرا که انفی از برای کبر و بعد از محبت هم
و خیال و صلفست و این همه امور مذمومست بر لسان شرع و کرده است و در عرف آن بلکه نزد مردم و نزد خدا
و دیگر تیار است و او تعالی جیبیست و حیا و شعبه از ایمان باشد و الحیا خیر کله و او تعالی روز قیامت از پیران
اسلام شرم کند و حیا موجب ترک هر کار نامرئی خدا و رسول است شیخ کریمه ان الله لا یستحبی را ترجمه کرده است
آنکه الله لا یدرک ان یضرب مثلاً ما بعوضه و دیگر خیر خدای مسلمانانست عموماً و خصوصاً الدین النصیحة
قال المن یا رسول الله قال له و لرسوله و لکتابه و لائمة المسلمین و عامتهم و مضاع رشته را گویند و منصفه
سوزن را و ناصح خائط است و خائط کسیست که میان اجزاء ثوب تالیف می بخشد تا آنکه قیضی یا پیرینی میگردد
و بدان اکتفا میرود همچنین ناصح در دین خدا مولف در میان دلمای عباد الله و میان سعادت ایشان خداست
نصیحت گوش کن چنانکه از جان و تنه بزند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

اینقدر است که ناصح حقیقی است بسوی علم شریکی علم شریعت که شامل جمیع احوال مردم و علم زمان و مکان است دوم
علم تزیین نزدیک بقابل این امور تا کار بر حسب حال کند و سیاست و عدالت داخل است در زیر این نصیحت شیخ گفته
الناصح فی دین الله یحتاج الی علم کثیر و عقل غزیر و فکر صحیح و رویه حسنة و اعتدال مزاج و قنوة
و ان لم تکن فیه هذه الحصال کان الخطأ السرع الیه من الاصابة و ما فی مکارم الاخلاق اذق و لا
اخی و لا اعظم من النصیحة و لذا فیه جن سمینا که کتاب النصائح و دیگر مراعات حال خویش است در زیانیکه
سیان هر دو نماز باشد زیرا که از یک نماز تا نماز دیگر زمانی خالی از نماز است باید که در آن زمان لغوی بوجود نیاید و در این
حکم نماز فرض و نافله یکسان است و وارد شده که صلوة علی اوصالہ لا لغوی بینہما کتاب فی علیین و کلام لغوی
همان است که سابقا باشد و در کف میزان ندر آید و دیگر التزام نماز کتوبه است نزد ارباب جماعت چه اتحاد مساجد جز از
برای اقامت نماز نیست و ندانمی کند مگر از برای اتیان بسوی آن حی علی الصلوة عبارت از همین مدعاست و
حی علی الغلایح بشارت همین ابرار جماعت سنت موبکه بنویست و مراد بدان اجتماع است بر اقامت دین و
عدم تفرق در آن شیخ فرماید و من ترک سنة رسول الله صلعم ضل بلا شک لانه ما سن الا ما هو الهدایة
وما ذابعد الحق الا الضلال فانی تصورن و دیگر مخالفت باید کرد بر نماز او این و آن نماز است و اوقات مغفول
در عامه و وقت آن مابین غمی تا استواء و مابین غم و غروب و غایت و بر نماز تنبی هم مطلق میشود و نماز
شب یا زده کعت است قال الشیخ و هذا لا بد منه لمن یرید اتباع السنة و الاقتداء بقرآن زدت علی هذا
فانت و ذاک فان الصلوة خیر موضوع فمن شاء فلیست تنقل و من شاء فلیست تکتث فانها نتیجی ربه و الحمد یش
مع الله و الاستکثار منه اشرف الاحوال و دیگر موع و نطق است چنانکه در ماکل و مشارب باشد و آن عبارت
از اجتناب حرام و شبها که الاثم مباحک فی صدک و دوح ما یریبک الی ما لا یریبک و استغنت قلبک
و ان افذاک المغفون و گزیدن همی صالح و ستمت صالح و اقتضادر همه امور و اتباع انبیاء و صلحا و تحفظ از عجالت
گوید در موطن آن و مسامت بسوی مغفرت و سبق بجانب خیرات و اگر ام ضیف و تجنیزیت و جواز بکنزداد را که و
هر عمل آخرت و توفیق در امور دنیا و در و بر آفتبیرت صلعم نزد ذکر شریعت هم از باب موع محمود است و دیگر شیخ گفته
الله ان تعود فی شیء خرجت عنه الله تعالی و لا تعقد مع الله عقدا و لا یحمد الله تقضه بعد ذاک
و حله و لا تقیه و اول عمدیکه بنی آدم با خدا است قال ابی است و درین عمده که اقرار بر میت رب و عبودیت خود
به مراتب اسلام و ایمان و احسان و شریعت است لکن بعد ازین بیایم شرک راه بسیاری از مردم زده و در انواع

بدیع و ضلال مبتلا گردانیده چون اول یا آخر سببی دارد باید که آخر را بول موافق سازد تا بهر دو غایت بهر یک که شایسته
 و دیگر هر که والی باشد لازمست که قضایین الناس بکن کند و پیروی هوانا نکند و غسل از راه خداست و راه خدا عبارت
 از چیزیست که در کتاب ویر زبان انبیاء و مشروع گشته الدین یصلون عن حبیل الله لهر عذاب شدیدی بعد
 نسوا یوم الحساب شیخ گفته یعنی به والله اصل یوم الدنیا حیث لهر حساب و انقوهم فیہ فان الدنیا ان
 الترت و یوم الدنیا ایضا یوم الدین ای الجزاء لما فیہ من اقامة الحجة و دیگر در دعوات اوقات جابت امر اما
 نیاید که در مثل اذان و حرب و نزول باران و افتتاح نماز و ساعت جمعه و جز آن که در کتاب و دعیه مثل حصص و غیره
 باستقرار و تدکوست و اسباب قبول بسیارست در زبان و مکان و حال و نفس بلکه که بدان ذکر خدا میرود و منحصرست
 پرچون دعا یکی ازین چهار کاره متقن شد نزدیکست که مستجاب گردد و اقوی درین هر چهار امر کی اسمت دیگر
 حال و دعا در حال سجود بسیار و بیشتر نیاید که چه نزدیک در سجده باشد افزون تر از هر چهار است آنحضرت فرمود صلعم
 اقرب ما لیکون العبد من ربه و هو سجد شیخ گفته لا قرب اقرب من قرب الصحیح و لا دعا الا فی القرب من الله
 فاذا دعوت فی الصحیح فادع فی دوام الحال الذی یاوجب لك القرب المطلوب من الله دیگر کن فقیرا
 من الله که مانند فقیر الیه و این بدان ماند که رسول خدا صلعم گفته اعوذ بك منك و منی فقیر من الله انت که از وی
 رانحه از روال ربوبیت شمشید گردد و بیکه همه عبودیت محض باشد چنانکه در جناب حق چیزی از عبودیت نیست و محصل
 بروی که عبد باشد فهو رب محض فکن انت عبدا محضا و دیگر رباط را لازم میباشد گرفت که از افضل احوال
 مومنینست و هر انسان که می میرد عمل او ختم میشود و مگر رباط که علمش تا روز قیامت در نشو و نماست و از قناتان قبر
 در امنست ثبت هذا عن رسول الله صلعم شیخ گوید رباط آنست که انسان را تا نفس خود را لازم طاعت خدا
 گرداند بدون حدی که بسوی آن منتفی شود و چون نفس با این کار رباط دارد رباط شد و رباط در بر خیر اختصاص با آن
 خیرست و همه راه خداست محقق بلا زمست ثغور اجماع نیست آنحضرت فرمود انتظار الصلوة بعد الصلوة و رباط
 و حق تعالی گفته اصبر و اصبر و ادا بطل و اتقوا الله و دیگر چون مناجات کند با رسول خدا صلعم و آن عبارتست
 از زمان قرات احادیث مرویه از جناب نبوت علیا الصلوة و السلام باید که پیش از بخوی تقدیم صدقه کند هر صدقه
 که باشد که این همه خیرست و بدان طهارت دست بهم میدهد و صدقاتی که شایع بران نفس کرده بسیارست منما قوله
 صلعم ان کل تملیة صدقة و کل تکبیرة صدقة و کل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و امر معروف صدقة و نهی عن منکر
 صدقة پس نزد خواندن حدیث نظر در حال خود بایر کرد و هی التي بقیت فی العامة من مناجاة الرسول صلعم

و هر صفتی که بر آن قدرت حاصل گرد می باید داد بعد در قرات حدیث شروع میاید کرد و دیگر مقرر است که گفتاری
از اهل قبله واجب است هرگز بر گناهی و تاویلی زبان با کافر گفتن مسلمانی آشنایند نمود که در حدیث است مقل
کاخیه کافر فقد باء بها احد همان کان کما قال و الا لاجعت علیه و معنی رجوع آنست که کفر خود را نشانی فرستد
و هر که را کافر گفته وی هنوز مسلمان است و اذا قيل لهم امنوا كما امن الناس قالوا من كانا امن السفهاء
حق تعالی در جواب ایشان میفرماید الا انهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون و سفیه ضعیف الای را گویند پس این
تقول ایشان خود و بال ایشان گردید و نظائر این آیه در کتاب بسیار است و همه افاده رجوع نسبت ذمیه بسوی
صاحبش میکنند و مایخذ حون الا انفسهم و نیز این آیات بقوامی خطاب ال است بر سلامت آن دیگر ازین نسب
ذاتکم و ابتلاء اینکس اندران و تا کسی بوجوه و تاویلی از تاویلات مسلمان باقی تواند ماند چرا بزر و بار و تعلقه
زبان او را کافر میاید یا نیست علماء بطاهر درین باب نیل تسامح کرده اند و اهل نظر و بسیار را رخا و عثمان نموده تا آنکه احد
از سلف و خلف درین مباحث ازین آقاقت ایشان که راجع با ایشان است سلیم نمانده و دیگر یکی از مناصب شریعه
مجادد حسن ذب از شریعت غده و سنت بیضا است و درین مرتبه او مدام مقامات احدی را گنجایش قبول
نیست و ناگزیر است از آنکه هر چه خلاف سنت صحیح باشد و مضاد طریق نبوی بود در هر فقره و قطعه رت و طرد و دفع و
رفع آن با دل و قاطعه و مغایر سالی و باید کرد و هرگز جانب احدی را هر که باشد و هر گاه که باشد رعایت نمی باید نمود
پس تکفیر جمعی از اهل علم و تقوی در باره جماعه از صوفیه و فقها راجع بسوی اقوال افعال آنهاست نه متوجه بسوی
ذوات و نفوسشان و درین تکفیر عصابه کفرین معذور است چنانکه مطرودین ایشان بنا بر حال یا قال مجبور اند عالم مردم
که باین حکمت عامه میسرند هر دو حالت را یک مرتبه می مند و نباید اندک میان هر دو بون بائن و بعد باء است

شستن بین مشرق و مغرب

سأرت مشرقه و سرت مغربا

تکفیر نمودن شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و امثال ایشان ابن قارض و ابن سبعین و ابن عربی و دیگر قائلین
وحدت وجود و تکلمین مسائل غیر مأثور از جمیع ادبی است که مخاطب در آن همان قالات و حالات است نه ذوات
ارباب مقالات و اصحاب ملاقات و این منصب از اعظم مناصب دین پروری و اکمل منازل حق پرستی است
در هزار یکی و در بسیار اندکی را بآن فواض میفرمایند و آلاء صانع و جاره عالمه هدایت و ارشاد عباد بسوی
ربا لا رباب میگردد اندک

تا بخشد خدای بخشنده

این معادت بزر و بار و نیست

و دیگر هرگز سباد که از شرار مردم باشد و مردم خوف بدی او اندوی بر میزنند و این نال ابرویش از نفس خود می تواند شناخت که بدی او تا کجا است مردی نزد آنحضرت صلوات الله علیه چون برگشت فرمود بشنای خود العشیة افتاد و از صحبت زن و دشنام مادر و پدر دادن کسی و دیگر گفتن بد آن نبوت مجبور و افق و خواج و بست کردن آید باطله پیش عابدانش است طاعت در عرض جیل سلم غیر حق و بخوان همه از شر و در فحش و زبانی از می طایان که از لسان یونانیان و حق این حدیث و مجید و مشبه گفتن ایشان از قبح شر و باطل باطل است و عطایه و فرعونیه و جهنم و قدریه و مجریه گفتن این حدیث منکرین قاضی ثابته آتشی جز آنرا مطابق واقع و نفس الامر است از باب شر و مجروره نفوس بشر نیست زیرا که و ما بعد الحق الا الضلال و دیگر تسلط و لایق و راسختر نیاید شد که در آن مریست که جز خدا هیچکس آفرانمیداند و نظر خود را بر علم آسمی درین کون و فساد ترجیح نیاید و ادک هر چند اینها محمل شر و زائد اما صراح بسیار هم بدیده ایشان بر روی کار می آید ما را نیز رسد که دست از طاعت ایشان در غیر معصیت خدا بشیم و زبانی درین امر ایان قائم سازیم و شیطان را از باب تبذیل در احادیث این باب و امثال آن بر خود چیره و زبردست گردانیم اگر جائز اند زبانی با جبر بر گردان ایشان است نه بر سر او اگر نیکو کار اند نفی از آن با هم می تواند رسید درین سبب اعتراض ملاکه بر ویتعالی درباره قضا آدم ابو البشر کافیست و از برای صبر و اتصاف و فی و شافی شیخ میگویی و هذا باب قد اخفله الناس و قد اغلقوه علی انفسهم فما ترى احد الا اوله نصيب في ذلك ولا يعلم ما فيه عند الله و قد دأبنا علی ذلك براهين من الله و متى ذممت ولا بد فذم الصفة بذم الله ولا تدم الموصوف بها ان نصحت نفسك و متى حمدت فاحمد الصفة و الموصوف معافان الله يحمدك علی ذلك و دیگر چون نغمی خوب گوئی یا راست بسوی خیر نمائی باید که اول عامل بدان تو باشی و نخستین مخاطب بان خیر تو شوی و انفس خود را که ترو مقدم تر داری زیرا که نظر خلق بسوی فعل شخص بیشتر از نظر آنا بسوی قول او است و استعاذ بالله من فعل عظیم ترا استعاذ بالله

و اذ المقال مع الفعال و زنته و ربح الفعال و خف کل مقال

و دیگر اگر خواهی که مغفرت کنند و آن طلب سترست میباید که سوال ستر خود از گناه کنی تا از تو ذنبی بوجود نیاید و از آن محفوظ باشی معصوم مانی و اگر گناهکاری ستر خود از عقوبت آن ذنب بخواه و بپندار که مردم ترا بجاری ندانند و او تعالی خلاف آن از تو دانسته باشد و از تنطع و تشدد و غرث و زهد و رزنی و هذیان و خرافات و طمات و شطیحات و سكرات بپرهیز که این چیزها خصال اشرار است نه احوال خیار و سخیز آدمی بر همان حالت شدن است که بران مرده و از دنیا با آخرت رفته بجهنم باید که تا مرگ بر اسلام شود و کار می از تو سر انجام گیرد که دگر نوس

جنت و تنهایی آید و فی القبر مقبلاً نما قیامک والی الله مصیرک نفس نصیرک و دیگر دنیا را و زری چندت
و آخر کار با خداوند پس دل بر نیز نگ بوی و رنگ اینجانبی باید نهاد و هر دم از مرگ دیگر رفگان عبرت میاید گرفت
جای آن که درین مرحله آن پیشه کنی که زمرگ در گران مرگ خواند میشه کنی

مانند ایشان درین خاکدان بروحی شد که چون ازینجا رفتند دیگر خبری از ایشان نیامد و هر که آمد بجای آن رفته آمد
و همان منزل پر داشت و باز خانه را بدیگران گذاشت که ترک امین جنات و حیون و ذر و دوع و مقام که یهو
و نه به کاو افها فکھیت کن لک و اورشها فوما اخرین امام علی بادی بن محمد جواد بن علی رضا علیه السلام را
نزد متوکل عباسی سعایت کرد که در خانه خود سلاح دارد و جمعی از یاران همراه او هستند که یا طلب ما را زاری
نمایند فرمان رفت که گروهی از آنرا که برود و او را گرفتار کرده بیاورد بر حسین غفلت هجوم آوردند و او را در خانه تاختی
در پیراهن سبوت و ملحفت موی روی تقلید یافتند و وی مترجم بود بآیات قرآن که در وعده و وعید آمده و جزایک
و سگریزه فرشی میان او و بساط زمین نبوده

بویارنمی پاک از فقیران است قدم منه بنیستان که جای شیران است
بر زمین صورت گرفته و پیش متوکل بر دند وقت شب بود و جام شراب در دوز و کاسه دام در دست
مستاب و شراب و انتفارت این سبج قیامت است شب نیست

چون جناب امام عالی مقام را بدید تعظیم کرد و پهلونی خود بنشانید و خبر کرد که در خانه او از هر آنچه گفته شده چیزی
بر نداشت و نه چیزی بر واقعه اش که بر آن تعلق بود یافته گشت متوکل شنید و پیالاباده در دستش ادا نمیشد
امام گفت ای امیر مومنان این چیز نیست که هرگز گوشت و پوست من نیامخته را ازان معاف می باید داشت
متوکل عفو کرد و گفت شعری پسندید خوش آید بخوان فرمود من شعر اقلیل الروایتم گفت ما بجزیری انذارید که
امام همام اول آیه مذکوره تلاوت فرمود پس این آیات بخواند

یا قوا علی قتل الاجبال فخرهم	ضرب الرجال فما اغتصم القتل
و استنزلوا بعد عز عن معاقهم	فاودعوا حفرایا بس ما نزلوا
فاداهم صانع من بعد ما قتلوا	ابن الاسرة والیتیمان والحلل
این الوجوه التي كانت منعمة	من دنها تضرب الاستار والکلل
فاضجع القبر عنهم خیر من ما ملهم	تلك الوجوه علیها الدود يقتتل

دیگر دعای باید کرد که او تعالی ویرا از صلوات بر منین گرداند و لسان صدق در آخرین ارزانی دارد تا از دست
خدا و اولیا را و شود و از انصار رسول خدا صلوات گردد زیرا که او سبحانه صالح المومنین با با نفس مقدس و جبریل
و ملائکه را در نصرت پیغمبر قرین کرده و آنحضرت فرموده انما اولی الله و صالح المومنین و این نصرت در آنکه
ملابس شرور و فساد از امور دنیا و دین ولی رسول امین نیست و از اسباب مصلحت است آنکه اگر والی باشد در
اقامت حدود الهی میان شریف و وضع برابری کند و در دوست و دشمن مساوات در یک کار و باریاید انما
هلاک من کان قبله که انهر کان یقیمون الحد و علی الوضع و یدرکون الشریف و لکن امتثال این معنی را صعب
امور است پس یکایمان بخدا و رسول در روز آخرت ندارد و الی ان امر و تابعان نفس اماره درین کار کوتاهی بسیار کنند
و با اغواء و ذموی القربی را هیچ دیگر جز راه عامه رعایا و برایا و ملازمان میروند و معذرا خود را مسلمان میگیرند

این معنی هر چه خوش آید که سحر که میگفت

بر در میگذارد و فی ترسانے

گر مسلمان بی بین است که حافظ دارد

و ای گرد پی امر و زب و فرداے

دیگر غیور می باید شد از برای خدا و مدحی باید کرد از غیرت طبیعی حیوانیه و میزان این عمل آنست که هر که
غیور است از برای خدا و بی غیرت نمیکند مگر بر انتهاک محارم او خواه این تنگ بر جان او باشد یا بر غیر او مثلاً
چنانکه غیرت می برد بر آنکه کسی با مادرش زن نکند همچنان غیرت او بر مادر غیر خود باشد که احدی با وی زانی گردد و دل
بر دختر و خواهر و زن و کنیز خود و غیر خود چه بر زنی که با وی زنا میبرد و شک نیست که آن زن دختر یا خواهر یا کنیز
یا مادر یا کنیز یا غیر است و هیچیک نیز آنکه با زنی ازین زنان خود سقا کند شیخ گفته فان فعل شیتا من هذا و زنی
و ادعی الغیرة فی الدین و المروءة فاعلم انه کاذب فی دعواه فانہ لیس بذي دین و لا مروءة من یکرة
لنفسه شیئاً و لا یکرهه لغیره

غیور بی مل مسلمان و چرا بت بخورند

بانگ و فریاد بر آری که مسلمان نیست

آنحضرت فرمود و صلوات الله لا یمنی من غیره حریم الفواحش و مرد رسول خدا و دستش دست زنی را
که بروی طلال نبود و سو و بیعت نکرد زنی را مگر بسخی و هو رسول الله صلی الله علیه و سلم فاجعل میزانک
فی الغیرة للذین هذا فان و میت به فاعلم انک غیور و ان وجد خلاف ذلک فذلک غیرة طبیعیة
حیوانیة لیس لله و لا للمروءة فیها دخول حتی تغادر منک کما نهار علیک و قد ثبت ما من اجل غیر من الله
ان یزنی عبده او تزنی امته و دیگر حد باید کرد از آنکه خدا او را در جای میند که از آنجا منعش کرده و در جای میند

که حکم انجا نموده و ناگزیر است که عمل پوشیده داشته باشد که جز خدا دیگری آنرا نمیداند که اهل اعظم و سید است از برای
خلوص آن عمل از شوبه و قلیل من یکون له هذا شیخ در فتوحات چندین از وصایای نبویه برایتان رفیق
ذکر کرده که در اول هر وصیت از آن لفظ یا عمل است و وصایای دیگر بلفظ یا با هر چه آورده بر چند سبانی و معانی
این وصایا خوب است زیرا که شتمن تر غیب در اخلاق حمیده و برتر میباید از خصایل نکوهیده است لکن رفع آن بجا
نبوت در طریق اهل حدیث بصحت نمیرسد پس آن صایا را در حکم وصایای دیگر علماء و عرفای باید داشت اعتقاد
رفع آن نباید نمود که از او ای من کذب علی متعلی اقلیت بنوع مقصد الملائکات و هم جناب شیخ طاهر از وصایا
اهل علم و معرفت ایراد کرده و بعضی را از آن در نظم آورده و کلام صلوات است در وصیت و نصیحت ذکر نموده و بجهت
حکما و بیان ساخته و در ضمن آن حکایات اهل اعد و بعضی شیخ خود اثبات نموده و در زیر هر وصیتی از وصایا
ذکر کرده و صیتهای بسیار مناسب عنوان کلام و بیگانه از آن مرام نوشته و چندین از وصایای آنسید را تورات و جز آن
متعلق بطهارت جوارح و تصفیه باطن و اصلاح ظاهر و عبادت و حسن معاشرت و حکایات زمان نبوت اولی و
مواعظ حسنی و عبرتسنی و تذکیر و تنذیر و آنچه باین چیزهای مانده شیخ و بسط بسیار گماشته و حکمتها را در خوب
ایراد نموده و خاتمه باب که خاتمه کتاب است بر ذکر ادعیه مشهوره و عوذات مذکوره در احادیث و جز آن
ختم ساخته این چند وصیت که در اینجا بینی حرفی از آن کتاب و پر قوی از آن آثار بکتاب است که بترجمه در
فحاشی و مطاوی آن قبض و زیادت ثبت نموده آمد و باید التوفیق الکی انچه درین حریه نوشت ایم و سوادش
بیاض این کاغذ برده ایم فهم قاصر است که از آیات و مینات معنی و مقالات اصحاب حالات تو کو کمن فصدیم
و از کلمات طلیات ارباب حق و فوائد افکده اولیا، دین در میزان تعیین بنجیدیم اگر مراد تو و رسول تو و اولیاده
اصفیا و تو از آن الفاظ قدسیه و عبارات سعیده همان معانی طاهره و ضارطیه با هر دست که قرء عیون و مسرور از آن
ماشده پس القبولش سرفراز فرما و در دلهای بندگان حق جو و فرزان برداران میگوشنم و در نفوس اخلاص مخصوصاً
اثری نمایان و برکتی شایان از آن سبانی و معانی ارزانی دار و اگر خدا نخواسته و مباد اخلاص ضای تو و مراد
رسول و دیگر جماع مقبول حرفی از زبان خلمه و خاتمه زبان پر حبسته باشد از بعضو شائل و کرم عیم خویش معاوت کن
و کیف که چون غفوا از کرم ناس مامول است از تو که اکرم الاکرامین و ارحم الراحمین چه قسم چون باشد و حق آنست که
حقیقت سخن خود را چنانکه تو میدانی دیگری کجای تواند دریافت و بیاسویت کلام نبوی و بلاغت سخن صلوات چنانکه
خودشان می شناسند فردی از افراد است که میتواند دانست لا علم لنا الا ما علمتنا انت العلیم الخ

از افتادگان بچاره جز آنکه مراد خدا و رسول ایمان و اعتراف آیم دیگر چه آید و از زمین فی العلم غیر از آنکه
به امنایه کل من عند ربنا قائل شوند دیگر چه میکشاید و شنید ما را چه اعتماد و بر فمیدانقص ما کدام بنیاد آنچه
بصدق نیت و خلوص طوالت اختیار نموده ایم اتباع محض رسول تست و هر چه از میان ببل متفرقه و مشارب
متنوع جاده اش پیورده ایم راه اقتدار کتاب تست ربنا امنایه انزلت و اتبعنا الرسول فالکتابنا مع
الشاهدین ما خلیان فنا پذیرا اگر بنوری بیجمع و بی بیضی بنوازی از لطف عامت هرگز دور نیست و با
بشر مندگان عصیان پناه را اگر بنظر رحمت تمام خود بنگری زنه را از شان ربوبیت تو مجوزنه اللهم غفر

جمعی بدست گریه و آه آوردند جمعی همه دیده و نگاه آوردند

جمعی دیدند خواهش عفو ترا رفتند و جهان جهان گناه آوردند

و اخرد عوانا ان الحمد لله تعالی خالق النسم و فاطر العالم و صلواته و سلامه علی الذات المطسم
و الغیث المطمطم لاهوت الجبال و ناسوت الوصال طلعة الحق و واسطه عقد الخلق انسان
عین الازل فی سر من الازل و لم یزل اللهم صل به منه فیہ علیه و سلم تسلیما کثیرا طیباً
علیه علی من اتقى الله

خاتمه طبع نظم تقریر ریخته خامه ما و تمام سپهر فصاحت مهر منیر اوج بلاغت ناشر نشره
شاعر شعری شاعر سید حکیم غلام حسین خصه الله بحسن الدارین و حمایه عن مکاره الملوین

سپاسی که در برابر نعمت میتوان کرد خدای نعمت افزای را میگزایم که این نامه خسته عنوان را سر انجام گماشت
صورت بست و آرزوی دیرینه را تازه نقش برادر بر کسی نشست همانا بدایع انگیزی اندیشه قدرت پیشینه
خردمند خورده پسند داشت پناه معنی آگاه ارسطو حکمت فلاطون فطرت فرخنده کشور کشاف قرآنه فرماز و اعالیجات
فرشته تاب والا باه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام الاحمد و التاخر که نقشبند
این دلنشین صورت و صورت نمای این همایون حقیقت مست دلکش باغی بیاراست که رضوان از ذوق تماشا شیر
دل از بهشت برین بر خاست مگر کتب خانهای خاصه را بخلوت خاص پهلوی هم چیده جز این پیشینه آثار و تحف
پارینه اخبار که بر حالات اصفیای روزگار و کرامات اولیای نامدار اشتغال داشت از انجمله برگزیده پیش نظر
گذاشت و دیده را بر اثر رونگی و اندیشه را باندازه شناسی بر گماشت تا بدان پایدید و دانش مغر از پوست

و دجله از سراب و نور از ظلمت و سرو از ناسرو جدا نمود و یکی آنرا بشیر از همه جمعیت در کیمشده تقصیر
 جیو و اکل حواد من تذکار جیو و اکل حواد لقب فرمود و نام برگزینی کیمشده ثامن فرمود و جزای
 شاهوار بدر کشیده است و جواهر خیر کانی بجا و کا و تحقیق کا ویده جز لعل و یاقوت بر نچیده شود و آینه شب
 زنده داران رفته غفلت خوابان حال را نهمک در دیده فرو ریخت و سحر خیزان بیدار بخت را و لوله تازه بخاطر
 آگینخت قلم را در نگارش الفاظ بار و برگری آفاده که پنداری بر زمین نهایی بعضی گلشن میوه افشان است و سخن او را در گذشت
 معنی آب رنگی بکار رفت که گوئی نو بهاری را در نور و شگوفای نهان گفته بود قلمون خند از زیر لب پنهان است
 همین که از پیشگاه پاهایون کار فرمای نامدار اهنی صورت طراز این تریا نگار فرمان طبع رفت شگوفان این کار
 بسی فرمان پذیری نفسها سوخته اند و در رنگ کار پردازی هنر با فروخته تا در زمان سعادت نشان فرمانروایی
 گوهر اکلین جهان بینی جوهر شمشیر معدلت را فی نوبت باید سکندر اقبال آنقواسی خیر اجلال خلوت نشین فرشته دربان
 شبستان آرای کیوان ایوان فانی و دودمان سیادت تو امان فریدون پای چشید سرای عفت نظر عصمت از بهرام
 چاکر کا و سر شکر بلند القاب و الاخطاب فرخ علم نواب جهان بگیم رئیس دلاور اعظم طبقه اعلائی ستار و پند
 و تیغ هندوستان و رئیس بهوپال دام لها العز و الاقبال بقیع دقت آفرین دانش آئین فرزان و روشن نظر
 فضائل اندوز علم و هنر ابو حسن سید و الفقار احمد جامه الله الاحد تازه آرایشی و نو آئین پیرایشی بکار رفت
 و از تیغ حائز اوصاف کمال عقده کشی هر گونه اشکال مبادی آگاه مقاصد و شگلا جناب محمد عبدالحق
 کابل صانه الله العلی رونقی دیگر پذیرفت و نگارش جاد و طراز نادره پرداز منشی محمد احمد حسین صفی پوری
 عا فاه الله العوی مر این شاید نو خاسته را خال و خطی بروی دمانید و اصلاح حجر که قوت پناه حافظ کرامت الله
 حفظ الله کرد از برای جلوه گستری بر خنده اش نشانید و خان رفیع المکان لیاقت عنوان محمد عبدالمجید خان
 سله الله المنان بشا طلی اهتمام طبع آریسته نقاب از چهره اش بر انداخت تا بجای بنظاره اش سرایه صبر
 و شکیب در بخت سپید طبع آزمای تقریظ نگار را نیز وی نامه و گرمی هنگامه ازانی یاد و تشار و دیگر تجنیه
 پاش اسراییه لعل و گوهر در فراوانی *

نظم

ما را بنده نامه خاصه گذارفتاد کیش دیر و حرم حلقه بیرون در افتاد
 جز اهل خبری نتوان برود که سرست از با خبر بهاست اگر چه خبر افتاد

غفلت منبش سیکده آگاه برآمد
 بسجاده شناسان که بجائی نرسیدند
 دل باخته عشق نگارم که برویش
 با عشق قوی چنگ حریفی نه طرف شد
 هر جا متغافل دل عاشق ربودند
 خوش مکت عشق که شمر را به قلمرو
 عشقی که اگر رنگ بهاری بهم آمیخت
 عشقی که بهلگامه آن پیر زنی را
 عشقی که اگر تیر بزه کرد کمان را
 عشقی که اگر از تیغ سر انداخت کسی را
 عشقی که با آن ذوق خدا داد و گوشتی
 صدیق حسیان که بنظاره رویش
 بیند بر فرشت گهر چین نثارش
 تا زمر بر پیش خاس که اجست ز خلوت
 ز پاش امیر که اگر داد عطا داد
 زان مایه انعام که بخشید جهان را
 صدر رنگ گل از گلشن او چید تماش
 نقشی عجب آریسته تقصاعلم کرد
 از صوفیه آورد نشانها که ز تحقیق
 در ضمن تراجم که ز احراز قسم زد
 هر هفت صدر رنگ بکار رفتی رفت
 فرعی به برومندی صد اصل بالید
 در رنگ معانی که برون داد از خاطر

روشن خرد مدبر که کوه نظر افتاد
 بپیراهه روان را سر براسه گذر افتاد
 صورت همه مطلوب حقیقت نگرافتاد
 آخریه توان با ننگان تو در افتاد
 انداز ننگ است بمیان رخه گرفتاد
 کس نام ندانست و گدانا مو گرفتاد
 خون شد جگر لاله و در گل شمر افتاد
 سودای خریداری یوسف بر گرفتاد
 خون دو جهان از پی شقی به گرفتاد
 دانی ز برومند نیایم گرفتاد
 نواب فلک کو کبه را از نظر افتاد
 بخود ز فلک زهر و شمع گرفتاد
 مشتی همه دلهاست که بر یکد گرفتاد
 از طی مقامات بسیر و سفر افتاد
 مانند خیزد بر سر ره سیم و ز گرفتاد
 گنجینه پرویز بدست هز گرفتاد
 صدره خرد از ساغر او بیخ گرفتاد
 که غمال و خطر روی نکو خوب گرفتاد
 بالغ نظران را بنظر معتبر افتاد
 اسرار حقیقت همه پیش نظر افتاد
 هر جا بگزارش سخن مختصر افتاد
 در معرض تفصیل چه شی اگر افتاد
 گوهر زیم و لعل ز معدن بد گرفتاد

در سلک جواهر که بهر هست ز الفاظ
ای آنکه ز کلمه تو بجای و رقیب
فن سخن از بهر شناسی تو گر قسم
با این همه رستم چنان گرم که همراه
اندازه بهمان و فلان نیست ثنایت
زلفی ست فروخته پئی میج تو شعرم
زان پیش که از بهر دعائی تو بر آورد
سیاره و ثابت ابشار گهر افتاد
از روی دو صد نقش نمایان پرده بر افتاد
ره روی منزل برو پر خطر افتاد
صد جابسر رگداز پای در افتاد
این قرعه اقبال بنام درگ افتاد
کز دوش مخان شیوه بی تا که افتاد
در دست دعا گوی تو نقد اثر افتاد

آن باد که هر بند بچکم تو کشاید
تا کار تو اند بقتضا و قدر افتاد

اصلاح ضروری غلط کتاب تقصیر

صفحه	خط	صواب	خط	خط	خط	صواب	خط
۳	۱۳	بتازی	۵۱	۷	باتمی	باقی	۷
۵	۲۳	خررد	۵۷	۱۳	روشنای	روشنائی	۱۳
۶۰	۱۷	بقوم	۶۱	۱۲	سجمل	سجمل	۱۲
۷	۱۱	نداستم	۶۲	۹	دیدن	دیدن اصحاب	۹
۸	۱۳	هشت صد	۶۶	۳	منه	منها	۳
۸	۸	پانصد و سی و دو	۶۸	۱۱	میگستی	میگستی	۱۱
۱۵	۱۹	مخالفت	۷۳	۲۱	معرفت	معرفت	۲۱
۱۸	۶	دلی	۷۸	۱۰	لاقصین	لاقصین	۱۰
۲۰	۲۳	۲۲۲	۷۷	۱۷	تقریباتم	تقریباتم	۱۷
۲۳	۱۰	رومان بن ناحیه	۸۲	۱۳	ام	ام	۱۳
۳۹	۲۱	این جلا	۸۶	۱۰	المحققون	المحققون	۱۰

۷
قال فی تفسیر الامام
والفیات روی له
عن رسول الله صلعم
خبره عن حدیث یوسف
وفاطون بن حنیف القزوی
البحرانی بن جهم بن
سنان بن ذریع بن مزیار
وأنفرد فی تصانیف
وفاطون بن حنیف بن
وشریح حدیثه ۱۱

صفحه	مجله	نخجا	مجله	نخجا	مجله	نخجا	مجله	نخجا
۹۰	۶	بغزنی	بغزنی	۱۶۲	۱۳	اند	اند ولادت شان در	
۹۳	۸	مشبه	مشبه	مطله			سنة ۱۲۰۴ بود	
۹۸	۱۳	مجازیب	مجازیب	مجازیب	۴	بشتاد	بنود و کمال	
۱۰۰	۱۵	آید	آید	راید	۱۸	العرب	الرحطة لمیدا	
۱۰۱	۵	کثرت و	کثرت و	کثرت	۲۳	رواه	رواه ابوداوود	
۱۱۱	۶	سنة ۱۲۰۸	سنة ۱۲۰۸	سنة ۱۲۰۸			ابی امامة ایاس	
۱۱۱	۸	محوس	محوس	محوس			بن ثعلبة	
۱۱۴	۱۳	مفرامه	مفرامه	میفرامد	۶	بودی	لودی	
۱۲۱	۴	بمذبی دشمنی	بمذبی دشمنی	بمذبی دشمنی	۱۸	علم	علم و عمل	
۱۲۱	۱۵	فراغبانی	فراغبانی	فراغبانی	۲	وادی	رادی	
۱۲۳	۶	لا یشقی	لا یشقی	لا یشقی	۹۴	انصافی	انصافی	
۱۳۵	۱۰	بالاکل	بالاکل	بالاکل	۲۱	البیون	البیون	
۱۳۳	۹	علم و	علم و	علم	۱۵	انصاف	انصاف	
۱۳۵	۱۴	بیچکس	بیچکس	بیچکس	۱۳	عروة	عروة	
۱۳۶	۵	میگیریم	میگیریم	میگیریم	۱۳	سنة ۱۲۰۹	سنة ۱۲۰۹	
۱۳۸	۸	دقیقه	دقیقه	دقیقه	۱۰	شرقیش	شرقیش	
۱۵۳	۲۰	خردیم	خردیم	خردیم	۹	براکنه	براکنه	
۱۵۵	۲	نصیر	نصیر	نصیر	۶	چنه	چنه	
۱۵۶	۲۲	نباشد	نباشد	نباشد	۱۲	لبعضهم	لبعض	
۱۶۰	۱۹	ایم	ایم	ایم	۱۳	خلوم	خلوم	

صفحہ نمبر	نکاح	صواب	صفحہ نمبر	نکاح	صواب
۲۲۶	۱۱	لسار	بسیار	۲۳۱	۱
۲۲۷	۵	چشمہ	چشمہ	۲۳۲	۱۶
۲۲۸	۱۵	ترو	تر	۲۳۳	۱۴
۲۲۹	۵	خرردیم	خرردیم	۲۳۴	۲۳
۲۳۰	۲۰	ہفتاد و ہفت	نشت و شش	۲۳۵	۲
۲۳۱	۴	پچاہ و ہفت	چہل و پنج	۲۳۶	۵
۲۳۲	۲۰	بینظر	تنظر	۲۳۷	۱۹
۲۳۳	۱۳	فم			

دنیا صیبا

دنیا

نفاست

نفاست

+

واحد

حال

حالت و

اورادید

برگشت

جمیہ

جمہ

باقوا

باقوا

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
